

سلمان فارسی استاندار مداین

مؤلف : احمد صادقی اردستانی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و لقد جمعت حولك يا رسول صحابة بعمائم، تزهو على التيجان
خشنت ملابسهم و لان جوارهم بالعدل، فالاعداء كالاخوان⁽¹⁾
ای رسول خدا! به راستی یارانی را گرد خود.
فراهم آورده ای، که عمامه های آنان، بر تاج ها.
افتخار دارند، لباسهای آنها خشن است، اما.
جوارح و قلبهای آنان، در برابر عدالت نرم است، و دشمنان چون برادران
شده اند.

همچو سلمان

بندگی کن، تا که سلطانت کنند تن رها کن، تا همه جانت کنند
خوی حیوانی، سزاوار تو نیست ترک این خو کن، که انسانت کنند
چون نداری درد، درمان هم مخواه درد پیدا کن، که درمانت کنند
بنده شیطانی و داری، امید که ستایش، همچو یزدانت کنند
سوی حق نارفته، چون داری طمع؟ همسر موسی بن عمرانست کنند؟
از چه شهوت، قدم بیرون گذار تا عزیز مصر و کنعانت کنند
بگذر از فرزند و جان و مال خویش تا خلیل الله دورانست کنند
سر بنه در کف، برو در کوی دوست تا چو اسماعیل، قربانت کنند
جسم لاهوتی اگر داری، بیا تا به بزم قرب، مهمانت کنند
چون علی عَلَيْهِ السَّلَام در عالم مردانگی فرد شو، تا شاه مردانت کنند
همچو سلمان، در مسلمانی بکوش ای مسلمان! تا که سلمانت کنند
تا توانی، در گلستان جهان خار شو تا گل به دامانت کنند
همچو خاک افتادگی کن، پیش از آن که به زیر خاک پنهانت کنند

سید عباس حسینی جوہری
کلیات خزائن الاشعار، ص 28

به نام خدا

مقدمه چاپ پنجم

آن روز که این جانب کتاب «سلمان فارسی» را می نوشتم، حدود 23 سال داشتم، و اکنون 27 سال از آن تاریخ می گذرد. در همان سالها که این کتاب چاپ شد، مورد استقبال خوب خوانندگان عزیز قرار گرفت، و با تعداد فراوانی، چهار نوبت تجدید چاپ گردید.

اما به دلیل ضرورت یک بازنگری کامل در کتاب، تجدید چاپ آن بیش از ده سال متوقف شد، تا به دنبال تقاضای مکرر گروهی از فضلا و طلاب محترم، فرصتی رافراهم کردم، و طی چند ماه مطالعه و تحقیق، کتاب را با طرحی نو، قالبی جدید، و امتیازات زیر، تقدیم می دارم:

- 1- در فصل اول کتاب، اصلاحات و اضافات زیادی صورت گرفت.
- 2- فصلهای جدید و مشروحنی به کتاب افزوده شد، به طوری که چاپهای قبلی کتاب، که از هفت فصل تشکیل می گردید، اکنون با شانزده فصل ارائه می شود.
- 3- مطالب کتاب، نسبت به چاپهای قبلی بیش از دو برابر افزایش یافت، تا جایی که کتاب با قطع جیبی و 344 صفحه، اکنون با 424 صفحه، در قطع وزیری ارائه می گردد.
- 4- فصل اول کتاب، تقریباً در «قالب داستان» تنظیم شده، اما فصلهای دیگر، به شیوه تحقیقی، و در عین حال با قلمی روان و ساده، نگارش یافته است.
- 5- برخلاف چاپهای قبلی، همه مطالب کتاب ماخذ یابی دقیق شده، و ماخذها در پاورقی ها آورده شده است.

6- و بالاخره، در طرح و قالب و محتوای کتاب «سلمان فارسی، استاندار مداین» تغییرات و اضافات فراوانی صورت گرفته، به گونه ای که اگر کسی چاپهای قبلی این کتاب را خوانده باشد، اکنون آن را تالیف جدیدی خواهد یافت.

امید است این نوشتار، یک خدمت مفید دینی و فرهنگی محسوب گردد، و در جامعه اسلامی بتوانیم، فضایل اخلاقی، روشهای حکیمانه، عبادت خالصانه، دانش جهادگرانه، اطاعت آگاهانه، و منشهای زاهدانه سلمان فارسی را - به خصوص در شیوه های مدیریتی و اجرایی نظام اسلامی - ملاک و معیار عملی قرار دهیم، تا قرب الهی را تحصیل، و خدمت به خلق خدا را، شکوفاتر سازیم.

قم: حوزه علمیه، احمد صادقی اردستانی.

6 بهمن 1375 - 15 شعبان 1417.

بر چاپ سوم

همچنانکه انتظار می رفت، با توجه خداوند، این اثر ناچیز تا اندازه چشمگیری، با استقبال گرم طبقات مختلف روبرو شد، و اکنون برای سومین چاپ، با اضافات و اصلاحات بصورت کاملتری در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد.

به راستی مقام و شخصیت والای سلمان، در خور چنین تجلیل و تقدیری هم بود، زیرا وی از طرفی اولین مسلمان هموطن ما بوده، و از طرف دیگر، در میان مسلمانان صدر اسلام، به درجه و مقامی نایل آمده بود، که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در باره این گونه افراد می فرمود: کادوا ان يكونوا من الحكمة انبياء (2).
بعید نیست که آنان، در حکمت و شناخت حق و باطل، مانند انبیاء و پیامبران باشند!

آری، سلمان از دیدگاه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای چنین مقامی بود، زیرا در شرایط و موقعیتهای مختلف، آنطور با بصیرت و موقع شناس بود، که به هنگام عبادت به نماز و روزه می پرداخت، وقت کار و حفر خندق کلنگ به دست می گرفت، در میدان جنگ حضور فعال داشت و حتی فرمانده ارتش بود، به وقت سختی سپاه اسلام، در جنگ طائف منجیق و تانک اختراع می نمود، به هنگام کارگشایی و حل مشکلات اجتماعی مردم «مداین» قلم و دوات به کار می برد، و به هنگام مناظره و دفاع از ساحت مقدس علی عَلَيْهِ السَّلَام با حربه علم و منطق وارد صحنه نبرد و مبارزه می گردید و این است راه و رسم یک مسلمان راستین و آگاه، بخصوص کسی که می خواهد عهده دار رهبری و هدایت خلق گردد. و نیز بدین جهت است که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: العالم بزمانه لا تهجم عليه اللوابس (3).

کسی که به شرایط و مقتضیات زمان خود آگاه باشد، دستخوش اشتباهات و لغزشها قرار نمی‌گیرد.

به هر حال، این است سیره و شیوه سلمان فارسی، که روزگاری برای نجات خویش از ضلالت و بت پرستی با وضع رقت باری از ایران به شام و حجاز گریخت، و روزگاری هم به عنوان فرمانده ارتش اسلام به ایران آمد و گفت: انی منکم فی الاصل، ادعوکم الیها ما یصلحکم، ان تسلموا فاخواننا⁽⁴⁾.

من نیز مانند شما اصالتاً ایرانی هستم، و برای دعوت و هدایتی که به صلاح شماست آمده‌ام، اگر مسلمان شوید برادران ما خواهید بود.

باری، راه و رسم سلمان، برنامه قرآن است، که ابتدا با فرمان: امنوا دستور خودسازی می‌دهد، و سپس با بیان: تواصوا بالحق⁽⁵⁾ مسلمانان را به «دیگرسازی» و مسؤولیت نظارت بر اصلاح اجتماع و می‌دارد.

سلمان هم از ایران به حجاز رفت و ابتدا خود را اصلاح نمود، سپس به ایران بازگشت، تا دیگران را نیز به راه ارشاد و اصلاح برساند.

امید است، شیوه سلمان برای همه مسلمانان هم، راه و رسم زندگی اسلامی قرارگیرد.

قم: احمد صادقی اردستانی

14 رجب 1397 هجری.

به نام خدا

مقدمه استاد: مصطفی زمانی

اولین مسلمان ایرانی

اگر چه علی بن ابیطالب علیه السلام تا آنجا مورد توجه ایرانیان قرار گرفت که چند مرتبه آن حضرت را برای تدریس در دانشگاه جندی شاهپور دعوت کردند، و اگر چه ایرانیان آنقدر علاقه به خاندان رسالت پیدا کردند که از علی علیه السلام و همچنین از امام حسین علیه السلام چندین مرتبه دعوت کردند که حکومت ایران را بپذیرند و برای ریاست بر ایرانیان به ایران سفر کنند، و اگر چه مقام ایرانیان مسلمان به آنجا رسید که در وزارت دارایی مسلمانان دارای مقامات عالی گردیدند، زیرا ایرانیان در کار اسلحه سازی، خدمات شایانی به مسلمانان کردند، اما تمام این توجهات ایرانیان به اسلام و مسلمانان و خاندان رسالت علیهم السلام و نفوذ در میان مسلمانان، پس از مسلمان شدن ایرانیان بود ⁽⁶⁾.

آری، اولین ایرانی که برای شناسایی خدای یکتا و فرار از ظلم و ستم و بیدادگری بار سفر بست و به سیاحت و مسافرت پرداخت، سلمان فارسی بود. با توجه به هدف سلمان فارسی درک می کنیم که، اگر آن همه رنج و ناراحتی رامشاهده کرد، در راه هدف عالی و الهی او ارزش داشته است و برای همین ارزش فکرو هدف اوست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش سلمان را به بزرگی یاد می نمودند و از او احترام می کردند.

روش محمد صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به سلمان

از آن روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلمان را خریداری کرد و آزادش نمود ⁽⁷⁾ او را مورد لطف و مرحمت قرار داد و تا آنجا لطف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افزایش

یافت که، آنگاه که میان سلمان و ابوذر پیمان «اخوت» برقرار می کرد و آنان را با یکدیگر برادری نمود، با ابوذر شرط کرد که نافرمانی سلمان را ننماید (8).

آن روزی که رسول خدا ﷺ با سلمان درباره مبارزه با نیروی دشمن مشورت می کرد و سلمان عرضه می داشت: در ایران ما، در چنین مواردی خندق حفر می کنند و مسلمانان از پیشنهاد سلمان به تعجب می افتادند و دوست می داشتند که او را به خودمنتسب گردانند و به همین منظور گفتند: سلمان از ماست، رسول خدا ﷺ سلمان را پیش از پیش مورد لطف قرار داد و فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است» (9).

کار مهربانی رسول خدا ﷺ نسبت به سلمان به آنجا کشید که برای دفع توهم و یا اعتراض عده ای فرمود: «من مامور شده ام چهار نفر را دوست بدارم و دستور بدهم که آنان را دوست بدارند، این چهار نفر عبارتند از: علی علیه السلام سلمان، ابوذر، و مقداد» (10).

سلمان نه تنها مورد محبت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود، بلکه تا آنجا مورد اعتماد و امین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب علیه السلام قرار گرفت که، شب عروسی حضرت زهرا علیها السلام مرکب سواری آن مخدره را از جلو می کشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عقب سر، آن را می راند تا به خانه علی علیه السلام رسیدند (11).

پس از ازدواج علی علیه السلام هم سلمان، مشاور حضرت زهرا و رازدار آن بانوی عزیز بود و گاه و بیگاه درد دل‌های آن مخدره را برای رسول خدا و علی علیه السلام بیان می نمود.

سلمان فارسی، تنها در زمان زندگی خود و یا سلامتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابیطالب علیه السلام مورد لطف و مرحمت و ستایش نبود، بلکه پس

از مرگ هم تا آنجا مورد احترام و عنایت این خانواده بود که حضرت صادق علیه السلام در این باره، مورد اعتراض قرار می گرفت!

ولی آن حضرت در برابر اعتراضات دیگران می فرمود: «علت اینکه من سلمان را به نیکی یاد می کنم این است که، او دارای سه خصلت بود: خواسته علی علیه السلام را برخواسته خود مقدم می داشت، فقراء را دوست می داشت و آنان را بر ثروتمندان برتر می دانست، و دوستدار علم و دانشمندان بود»⁽¹²⁾.

روش امنیتی سلمان

سلمان که با اذن علی علیه السلام از سوی خلیفه دوم، سمت استانداری مداین را قبول کرد⁽¹³⁾ وقتی وارد مداین شد، به زنبیل بافی مشغول گردید تا زندگی خویش را تامین کند، زیرا با اینکه سهمیه او پنج هزار درهم بود، آن را در راه خدا انفاق می کرد و می گفت: دوست می دارم از دسترنج خود ارتزاق کنم، و به کارهای مردم هم رسیدگی نمایم⁽¹⁴⁾.

شغل اختصاصی سلمان، سبب شد که، عده ای از آنان که چشمشان به ظواهر دوخته بود، نسبت به وی و دستوراتش بی اعتنا گردند و به همین جهت، دزدی و فساد رواج یابد، اما سلمان از مسجد خارج شد و به یک سگ که در کنار راه بود جمله ای گفت...⁽¹⁵⁾.

به دنبال جمله سلمان، دیگر کسی جرات نداشت شبها خارج از وقت مقرر، از منزل خارج گردد، زیرا آنان که شب خارج شده بودند مورد حمله سگها قرار گرفتند و به قتل رسیدند!⁽¹⁶⁾.

سلمان فارسی

کتاب «سلمان فارسی» نوشته جناب دانشمند ارجمند آقای احمد صادقی اردستانی، که اینک در اختیار خوانندگان کتابهای مذهبی قرار می گیرد، یکی از

آثار متعددی است، که عده ای از فضلاء حوزه علمیه قم تالیف نموده و یا در دست تالیف دارند و به تدریج چاپ می گردد و در اختیار طبقه جوان قرار می گیرد.

امید است این نوشتار مورد توجه صاحب نظران قرار گیرد و نه تنها نویسندگان محترم این کتاب، در تکمیل آثار دیگرش تشویق گردد، بلکه سایر دوستان عزیزمان هم که تشخیص داده اند، از راه قلم بهتر می توان به اجتماع خدمت کرد به کار خویش دلگرم تر شوند و در راهی که در پیش گرفته اند، بیش از پیش کوشا باشند و محصول زحمات خود را به تدریج در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهند.

قم - دیماه 1348

مصطفی زمانی نجف آبادی

پیشگفتار

در این کتاب از یک قهرمان برگزیده مسلمان سخن به میان می آوریم، از سلمان فارسی، از سلمان محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یار ممتاز و عالی رتبه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. نویسنده در آثار مختلف اسلامی به کاوش پرداخته و این کتاب محصول مطالعات تاریخی اوست که اینک به صورت کارنامه خواندنی و درخشان از یک شخصیت بزرگ مسلمان در برابر خواننده عزیز گشوده می شود.

خواندن این سرگذشت تاریخی برای ملت ایران، بیشتر از دیگران در خور مطالعه و دقت است، چون در روزگاری که فضای وطن ما را اوهام و خرافات مجوسیت و آتش پرستی فراگرفته و تاریک ساخته بود، اول کسی که سد رؤیا پرستی و خیال پروری و تبعیض نژادی را در هم شکست و شجاعانه و آزادانه برای یافتن یک مذهب واقعی و آرامش آفرین قدم استواری برداشت، سلمان فارسی ایرانی بوده است. از این نظر لازم است پیرامون این شخصیت فوق العاده که بیش از دو قرن زندگی کرد و اکنون حدود هیجده قرن از آغاز زندگی او می گذرد عمیق تر مطالعه کنیم، تا شخصیت درخشان و پر عظمت هم میهن پیشقدم خود به اسلام را، درست تربشناسیم.

از کدام شهر بوده است؟

وقتی به کتابهای تاریخی مراجعه می کنیم در این زمینه، که آیا سلمان از کدام یک شهرهای ایران بوده است غوغایی می یابیم، که مورخین در میدان تاریخ به پا کرده اند!

گروهی او را اصفهانی دانسته، برخی وی را شیرازی خوانده و احیانا عده ای هم نوشته اند: قهرمان کتاب ما، از سرزمینهای اهواز، شوشتر، رامهرمز و بهبهان

برخاسته است و کسانی هم خواسته اند اصلاً وجود چنین شخصی را در تاریخ اسلام انکار کنند!!

محمد بن عبدالبر، مورخ بزرگ اسلامی می نویسد: «سلمان اصلتاً از رامهرمز فارس، از قریه ای که آن را «جی»⁽¹⁷⁾ می نامیدند می باشد و بعضی هم او را اصفهانی معرفی کرده اند»⁽¹⁸⁾.

نویسنده کتاب «قاموس الرجال» در مورد اصلت سلمان اظهار نظری نکرده، بلکه با تردید اینگونه نوشته است: «سلمان یا از شیراز یا اهل رامهرمز یا اهواز یا شوشتر و یا قریه «جی» در اصفهان می باشد»⁽¹⁹⁾.

بعضی هم گفته اند: وی اهل بهبهان بوده است. ولی آنچه قفل این مشکل رامی گشاید و شعله این جدال را خاموش می کند این است که بگوییم: پدر و مادر سلمان از اصفهان بوده اند و سپس به کازرون رفته اند و در آنجا زندگی خویش را آغاز نموده اند. زیرا در متون تاریخی سخن از اصفهانی بودن سلمان زیاد آمده و آنگاه هم که سلمان به تحریم اسلام قدم می گذارد، وقتی رسول خدا ﷺ به او دستور می دهد تا سرگذشت خود را بیان کند، وی ضمن توضیحات زیادی می گوید: «من مردی پارسی، اهل اصفهان از قریه ای که آن را «جی» می نامند می باشم»⁽²⁰⁾.

از طرف دیگر در تاریخ می خوانیم که رسول خدا ﷺ نامه دامنه داری برای برادرو بستگان سلمان به کازرون می نویسد و اعلام می دارد که: مردم خاندان سلمان رامورد تکریم و احترام قرار دهند⁽²¹⁾.

روی این حساب، سلمان هم اصفهانی بوده، چون در آنجا متولد شده و می زیسته، و بعد هم چون برادر و بستگان او به کازرون رفته اند، و اعضای خانواده وی در کازرون می زیسته اند، می توان سلمان را هم اهل کازرون دانست.

بنابراین، سلمان اصالتاً اهل اصفهان بوده، بعد به کازرون هجرت کرده، برادر و خانواده وی هم به آنجا مهاجرت نموده اند. و شاید هم او برای مدتی به شیراز و اهواز و شوشتر و بهبهان و رامهرمز که در تاریخ آمده مهاجرت داشته، و شاید هم آن روز به همه این مناطق، شیراز اطلاق می شده است.

آنچه مسلم است سلمان مسلمانی رشید و ممتاز و سر سلسله تمام یاران پیامبر اسلام بوده است، و ما هم هدف خود را که عبارت است از آشنایی با مقام درخشان وی و سرمشق و آموزش گرفتن از آن شخصیت ایمانی و اخلاقی دنبال می کنیم و به قول خود او می گوئیم: «سلمان فرزند اسلام است»⁽²²⁾.

اما وجود چشمه سلمان، در مشرق دشت ارژن، قبرستان سلمانیه در کازرون، که هم اکنون آثاری از آن هست، مسجد جامع عقیق که به مسجد ملابرات معروف است و نامه رسول خدا به عنوان معافیت خاندان سلمان و بلکه تمام اهالی کازرون، این هانشانه و دلیلی است، که برادر و اعضای خانواده سلمان از اصفهان به کازرون مهاجرت کرده باشند.

سلمان پاک

«سلمان پاک» نام کتابی است که دکتر عبدالرحمن بدوی برای یک قسمت از چهار قسمت کتاب خویش تحت عنوان «شخصیات قلقة فی الاسلام» انتخاب کرده است. اصل این کتاب را پروفیسور «لوئی ماسینیون» اسلام شناس فرانسوی نگاشته و «عبدالرحمن بدوی» آن را به عربی آورده، و آقای دکتر علی شریعتی هم آن را از عربی و فرانسه، به پارسی ترجمه کرده است.

در این کتاب به خوبی روشن است که «ماسینیون» به همه کتابهای مستند تاریخی دست رسی کامل نداشته و تنها از چند کتاب دست خورده و رساله

هایی که مورخین مرموز از گوشه و کنار، افسانه‌ها را با مطالب تاریخی بهم بافته‌اند استفاده کرده است!

ماسینیون می‌نویسد: «در سال 1992 «هوروویتز» در رساله موجز و فشرده و بسیار تندی کوشید تا نشان دهد که سیره سلمان خرافه‌ای بوده که از بحث اشتقاقی مربوط به کلمه «خندق» زائیده شده است، و در این موضوع از نظریه «ماکس مولر» که ریشه خرافه را در یک نوع بیماری زبان می‌داند پیروی کرده است. به نظر وی در آغاز تنها یک نام ساده «سلمان» در فهرستهای غیردقیقی یافت می‌شده است، که مدافعین اسلام می‌کوشیدند تا از اسامی «شهود اهل کتاب»⁽²³⁾ یهودیان و مسیحیانی که در آغاز کار به رسالت پیغمبر ﷺ ایمان آورده‌اند، تنظیم کنند. این نام که بطور مبهمی به یک ایرانی نسبت داده شده است برای آراستن جنگ خندق بکار رفته است.

کلمه خندق، که از زمان قدیم معرب شده، ولی از اصل ایرانی آمده است و یک کاراستراتژیکی را که فکر می‌کنند ریشه ایرانی داشته است بیان می‌کند، این فکر را القاء کرد، که از نام سلمان (فارسی) که از او هیچ خبر نمی‌شناختند، یک مهندس ایرانی، یک مزدکی مسلمان شده، و مشاور خاص محمد ﷺ بسازند و بدین طریق زمینه رامهیا کردند، تا نامش را در فهرست شیعی اولین مدافعان آل علی علیه السلام ثبت کردند. براساس این فرضیه هورو، سایر تفصیلات مربوط به حیات سلمان را زائیده همین خرافه اشتقاقی می‌داند! ⁽²⁴⁾.

داوری ماسینیون

ولی «ماسینیون» که تا اندازه‌ای عادلانه تر فکر کرده، در صفحه بعد و همچنین در اواخر کتاب خود به دفاع از حریم سلمان پرداخته و در مطالب تاریخی که همه باید مقلد باشیم، اینگونه به اجتهاد پرداخته است: «اشکالی

نخواهد داشت که فکر کنیم پیغمبر ﷺ - در کنار همکاران بزرگ سیاسی و آن همه هم پیمانان سودجو و مشکوکش - دوستانی مطمئن داشته که دلش به آنها نزدیکتر بوده است، تا به تحریکات سیاسی حرمش. و پس از خدیجه وزید، و بیشتر از این دو به حذیفه و سلمان دلبستگی داشته است» (25).

نیز ماسینیون می نگارد: «زهری که «هوروتیز» در اینجا از او پیروی می کند: مزدور بنی امیه بوده است و می کوشیده ارزش «شاهدی» را که از جانب شیعیان انقلابی ستایش شده است، تباہ سازد!» (26).

حدیث: سلمان منا

از پروفیسور «ماسینیون» اسلام شناس فرانسوی، تاکنون با احترام نام بردیم و او رایک مورخ و محقق منصف قلمداد کردیم، و در کتاب «سلمان پاک» هم مطالب مهم و قابل دقتی آورده است.

اما نباید غافل بود که همه اظهارات و نوشته های چنین افرادی برای ما قابل قبول و اعتماد نیست! چون گاهی این محققین و مورخین به کتابهای اصیل و صحیح اسلامی دست رسی نداشته و گاهی هم دستخوش وسوسه ها و ماموریتهایی می شده اند، که مجبور بوده اند نابجا اظهار نظر کرده و مسائل اعتقادی و مذهبی را با اوهام و افسانه هادرآمیزند! تا در نتیجه دیگران از این آب گل آلود، بهتر ماهی بگیرند!

اکنون ما به عنوان نمونه سه مورد از سهل انگاریهای آقای «ماسینیون» را خاطر نشان ساخته و به پاسخ آن می پردازیم:

الف: یک مورد مربوط به: «سلمان منا اهل البیت»، حدیث معروف نبوی ﷺ است، که همه مورخین اسلامی آن را ثبت کرده اند، ولی ماسینیون به استناد «سیره ابن هشام» اینطور نوشته است:

«در باره حدیث: «سلمان منا اهل البیت» این حدیث بر یک روایت واحد، از یک راوی مدنی (کتیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف یشکری) استوار است، که ابن هشام و «واقدی» آن را ضعیف و «یقال» تلقی کرده اند»⁽²⁷⁾.

در پاسخ این ادعا می‌گوییم:

1- ابن هشام و «واقدی» حدیث را ضعیف ندانسته، بلکه با صحت و قاطعیت، آن را روایت کرده اند⁽²⁸⁾.

2- غیر از این دو تاریخ‌نگار، مورخان فراوانی، از شیعه و اهل سنت، حدیث را روایت نموده، که برای اطلاع بیشتر به کتابهای: الاصابة، الاستیعاب، اسد الغابة، صفة الصفوة، قاموس الرجال، نقد الرجال و کتب صحیح دیگری که در پاورقیهای این کتاب نشانی آنها آمده، لازم است مراجعه شود.

ب: مورد دومی که «ماسینیون» را دچار اشتباه کرده، مسئله بردگی و آزادی سلمان است، که وی اینطور به سؤال شگفت‌مندانه خویش می‌پردازد: «چگونه سلمان که عرب نبود پس از آزادی از بردگی توانست در میان این امت جوانی که در مدینه پدید آمده بود جای بگیرد؟»

چون وی به وسیله عده‌ای آزاد شده بود، و باید برده آزاد شده همه کسانی باشد، که در باز خرید وی سهم بوده اند!؟

با این حال، کمی بعد اعلام می‌شود که: وی آزاد شده شخص پیغمبر

ﷺ است! «⁽²⁹⁾».

جواب قسمت اول سؤال، در دو محور توضیح داده می‌شود:

1- توجه دارید که ماسینیون در وهله اول تعجب می‌کند که، سلمان پارسی چگونه توانسته است در میان ملت عرب زندگی کند؟ در صورتی که خود در صفحه 91 و 74 «سلمان پاک»، موضوع اخوت اسلامی را میان «صهیب

یونانی «، بلال حبشی و سلمان ایرانی عامل وحدت و معاشرت دانسته است و می بایست این شبهه او برطرف گردیده باشد.

2- اضافه بر این، در مکتب صلح آفرین اسلام هر یک از عرب و عجم و اروپایی و آفریقایی بر دیگری امتیازی ندارند و تنها ملاک ارزشها و برتری ها، مقام ایمان و خدانشناسی در افراد می باشد و اسلام با هرگونه خرافه پرستی و افتخار به رنگ و پوست بدن و نژادپرستی، شدیداً مبارزه کرده است (30).

همان روز هم اگر کسی چنین خیالی را در ذهن خود می پرورانید و احياناً به زبان می آورد که: سلمان پارسی است و ما عربها، بر او امتیاز داریم، با مخالفت و سرزنش رسول اکرم ﷺ مواجه می شد! (31).

ج: مورد سومی که «ماسینیون» راه خیال را پیموده است، مسئله بردگی و آزادی سلمان است که: «سلمانی که برده یک یهودی بوده بعد به همکاری چند مسلمان و سرپرستی پیغمبر ﷺ خریداری و آزاد شده، باید بنده همه کسانی باشد که او را خریده اند» (32).

در صورتی که خیلی روشن است، کسی که آزاد شد، دیگر بنده نیست، بلکه مسلمانان او را خریدند و در راه خدا آزاد کردند، و از حالت «بردگی» بیرون آمد، مثل پارچه سفیدی که به رنگ «مشکی» در آمده و رنگ دیگری به خود گرفته است.

بنابراین، سلمانی که «برده» بود و سپس آزاد شد، دیگر بردگی او معنایی ندارد، تا انگشت حیرت به دندان بگیریم که متعلق به کدامیک از خریدارانش می باشد؟ بلکه همه او را خریدند و در راه خدا آزاد کردند، و رسول خدا ﷺ هم بانی آزادی وی بوده است. با این بیان مشکل «ماسینیون» حل می شود، و تناقضی هم وجود نخواهد داشت.

البته، کتاب «سلمان پاک» مطالب جالب و قابل مطالعه ای هم دارد، غیر از ایرادهای بالا هم در این کتاب مسایل دیگری که سزاوار بحث و بررسی است، به چشم می خورد، که در فرصت مناسب، می بایست به آن پرداخت.

هدف ما

منظور ما در این نوشته این است که، یک مسلمان پیشقدم ایرانی را به هم میهنان عزیز معرفی کنیم و از سرگذشت آموزنده این مرد بزرگ درس فضائل و انسانیت بگیریم. در این زمینه ها گروهی دیگر از دوستان ما نیز قدمهای مثبت و فعالانه ای برداشته اند، که در شرف اتمام است، ما کامیابی آنها را آرزومندیم تا مردان رشید و عالیمقام اسلام را به دوستداران اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و شخصیتهای بزرگ و خدمتگزار اسلام، معرفی نمایند.

در پایان این پیشگفتار، از فداکارها و دلسوزهای بزرگوارانه استاد ارجمندجناب آقای مصطفی زمانی که از راهنمایی های دلسوزانه خویش مرا بی بهره نگذاشته اند، سپاسگزارم.

قم - احمد صادقی اردستانی - پائیز 1348.

پی نوشتها:

1. رئیس دانشگاه عالی مسیحی لبنان، فتاوی صحابی کبیر، ص 58 و 323.
2. اصول کافی، ج 2، ص 53.
3. تحف العقول، ص 261، طبع نجف.
4. تاریخ طبری، ج 3، ص 125.
5. سوره والعصر.
6. مقدمه استاد، برای رعایت اختصار، تلخیص شده است.
7. سفینة البحار، ج 1، ص 646.
8. تحفة الاحباب، ص 129.
9. اعیان الشیعه، ج 2، ص 265.
10. سفینة البحار، ج 1، ص 646.
11. سفینة البحار، ج 1، ص 648.
12. سفینة البحار، ج 1، ص 648.
13. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18 ص 39.
14. سفینة البحار، ج 1، ص 267 و شرح ابن ابی الحدید، ج 18، ص 37.
15. برنامه سخن گفتن اولیاء خدا را با حیوانات در کتاب: سلیمان و بلقیس، کتاب ششم فرهنگ اسلام مطالعه فرمایید.
16. تحفة الاحباب، ص 130.
17. الاستیعاب، ج 2، ص 57.
18. جی، نام قدیم اصفهان بوده، الآن آباد نیست، از آن شهر جداست و مردم آن را شهرستان می نامند. پاورقی السیرة النبویة، ج 1، ص 222. حسن عمید و دهخدا می نویسند: جی، لقب قدیم اصفهان بوده، و اکنون نام دهستانی از توابع اصفهان است. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص 352. لغت نامه دهخدا، ج 17، ص 183.
19. قاموس الرجال، ج 4، ص 432.
20. السیرة النبویة، ج 1، ص 228.
21. همین کتاب، ص 99 و بحار الانوار، ج 22، ص 368.
22. الاستیعاب، ج 2، ص 61.

23. گروهی از اهل تسنن عقیده دارند: منظور از «من عنده علم الكتاب» عبدالله سلام، تمییم الداری و سلمان فارسی یا مطلق پیروان تورات و انجیل می باشند. خلافت و ولایت، ص 212.
24. سلمان پاک ص 77.
25. سلمان پاک ص 146.
26. همان مدرک ص 92.
27. سلمان پاک، ص 94.
28. السیرة النبویة، ج 1، ص 72، و ترجمه مغازی واقدی، ج 2، ص 334.
29. سلمان پاک، ص 91.
30. کنز العمال، ج 3، ص 92.
31. بحار الانوار، ج 22، ص 374.
32. سلمان پاک، ص 91.

فصل اول : از کلیسا تا آغوش اسلام

مهد پرورش سلمان

سالیان دراز سپری می گشت، خورشید فروزان به عادت همیشگی به سطح زمین نور می پاشید و گاهی چهره می پوشید و جهان را تاریکی و دهشت فرا می گرفت! بازرگانان به تجارت و سوداگری خویش مشغول بودند، برزیگران صبح به سوی دشت و صحرا قدم می گذاشتند و بالاخره همه کس به دنبال کار و حرفه خویش در تلاش و کوشش بود.

در میان این غوغای زندگی و فراز و نشیب اجتماع، در «اصفهان» خانواده آبرومندی از فرزندان منوچهر پادشاه ایران از سلسله «پیشدادیان»⁽¹⁾ زندگی می کرد نام بزرگ و رئیس این خانواده «فروخ بن مهیار» بود⁽²⁾، همان مردی که بزرگ قبیله و محل محسوب می شد! خانواده «فروخ» مردمی ثروتمند و شریف بودند و شخصیت اجتماعی را از نیاکان خود به ارث می بردند.

این خانواده، نوجوان آراسته ای را در آغوش خود می پرورانید که تازه دوران بلوغ را پشت سر نهاده بود، نام این نوجوان طبق روایت مشهور «روزبه»⁽³⁾ بود و از همان روزها آثار مجد و بزرگواری در چهره اش به خوبی مشاهده می شد، و اگر قیافه شناسی می شد خطوط طلایی نبوغ و سعادت در سیمای ملکوتیش به خوبی آشکار می گردید.

وی نمونه کاملی از معنویت و اخلاق و متانت و پاکی بود و خلاصه جوانی بود که کشوری انتظار داشت روزی به وجودش افتخار کند و احیانا هر کسی آرزو داشت او را به خود منسوب گرداند.

پاکی و نجابت «روزبه» زبانزد همه بود و او را به اخلاق و فضیلت و کمالات نفسانی و معنوی می ستودند.

فروخ، مزرعه ای داشت که در آنجا کشاورزان زیادی را به زراعتکاری گماشته بود و روزی یک بار هم خود بدانجا سرکشی می کرد.

روزبه، به شدت مورد علاقه پدر و مادر و سایر بستگان قرار داشت، این خانواده برای این که فرزند عزیزشان با آسایش و راحتی زندگی کند او را همیشه در خانه نگهداری می کردند، تا از هرگونه ناراحتی و زحمت و مشقت در امان بوده باشد.

فروخ بن مهیار تصمیم داشت، از همان اوایل جوانی عقیده آتش پرستی و مجوسیت را به فرزند خود بیاموزد، تا بدین وسیله سنت و شیوه دودمان خویش را حفظ کرده باشد!

بدین منظور، هرگاه وقت مناسبی می یافت راه و رسم آیین خویش را به روزبه تعلیم می داد! اما روزبه وقتی بطور دقیق پیرامون این کیش می اندیشید، نمی توانست به خود اجازه دهد و بپذیرد که این مرام، موافق با منطق و عقل و فطرت انسانی است.

و، انسان نقطه توجه خود را آتش قرار دهد و صبح و شام در برابر آن کرنش کند؟! چه اندیشه سست و چه فکر مسخره آمیز و چه حرف بچگانه ای است! نه، چنین خطایی سزاوار نیست، انسان عقل دارد؛ انسان از همه موجودات برتر است و گل سرسبد مخلوقات می باشد؛ آنوقت در برابر آتش یعنی یک موجود بی ثبات سجده کند؟!!

نه، این ذلت از ساحت مقدس انسان به دور است.

پروازی در عالم

«روزبه» هرگاه جای خلوتی می یافت به فکر و اندیشه می پرداخت به خصوص وقتی شب، پرده سیاه خود را روی زمین پهن می کرد، وی به فضای

پهناور بالای سرمی نگریست و در چهره ستارگانی که به صفحه آسمان میخکوب شده بودند و به هم چشمک می زدند دقیق می شد.

این اختران فروزان، رفت و آمد شب و روز، گردش فصلهای چهارگانه، کوههای بلند و سلسله وار، اقیانوسهای پرتلاطم و موج، گیاهان سودمند و فراوان، مرغان قشنگ و نغمه سرا، پروانه های زیبا و نرم اندام، که با بالهای لطیف خود صورت گلها را نوازش کرده و گردگیری می کنند! و بالاخره این جهان وسیع و اسرارآمیز، که فکر بشر را واله و حیران خویش ساخته است، همه زبان گویایی دارند که این عالم را آفریدگاری حکیم و دانا به وجود آورده است. نه، سزاوار نیست این همه دلیل ها و نشانه ها را نادیده گرفته و چشم و گوش بسته به دامن آتشی ناپایدار که تازه خود به نگهبان احتیاج دارد و سرانجام هم به خاموشی می گراید، چنگ زده و در مقابل آن به عبادت و نیایش برخیزم!

اینها اندیشه هایی بود که در ذهن روزبه، اثر فوق العاده عمیقی گذاشت و او را وادار کرد تا به جستجوی عقیده صحیحی بپردازد! تا جایی که قلبا از عقاید و کردار پدر و مادر و اجداد خویش متنفر شد و رفتار آنها را به باد انتقاد و احیاناً مسخره می گرفت!

این اراده مقدس که در قلب «روزبه» جوانه زده بود، کم کم رشد کرد و محصول آن این شد که وی، یک وقت احساس کرد نیروی مرموزی در درونش به وجود آمده و هرچه یک روز می گذرد، جوشش و غوغای بیشتری می کند و هر لحظه او رامضطرب و نگران می سازد!

سینه اش تنگ شده و قدرت نادیده ای مثل جادو سراسر وجودش را تسخیر کرده! و از فراق معشوق گمشده و ناشناخته ای ملول بود و رنج می برد!

در اندرون من خسته دل، ندانم چیست؟! که من خموشم و او، در فغان و
در غوغاست!!⁽⁴⁾

ناقوس کلیسا

همانطور که خواندیم، فروخ بن مهیار خیلی به فرزند خود محبت می ورزید،
از این رو پیوسته او را در خانه نگه می داشت، تا مبادا بدو گزندی رسد!
در صورتی که این کار فروخ اساسی نبود و اگر «روزبه» در خانه می ماند و
باجتماع و مردم سر و کار پیدا نمی کرد، آداب و معاشرت اجتماعی را نمی
آموخت و یک عضو ناقص و بی ارتباط با دیگران، بار می آمد!
بدین جهت، فروخ، این کار را برای خود اشتباهی تلقی کرد و یکی از
روزهایی که خود در منزل سرگرم رسیدگی به وضع کارگرانی بود که ساختمان
می ساختند، روزبه را به منظور سرکشی دهقانان به مزرعه خویش که نزدیک ده
قرار داشت فرستاد.

روزبه نیز خود از این مأموریت خیلی شادمان شد، بدین لحاظ خانه را ترک
گفت و راه مزرعه را پیش گرفت، او فاصله چند کیلومتری و باریک بیابانی را
طی می کرد؛ اما همچون مادری که فرزند دلبندهش را از دست داده باشد واله و
حیران و افسرده و پریشان به راه خود ادامه می داد، قدمهایش بی اختیار در
حرکت بود، اما اندیشه اش دردنیای وسیع و دور دستی سیر می کرد. همانطور
که غرق در امواج متراکم افکار بود، ناگهان صدایی به گوشش رسید و رشته
افکارش را گسیخت، این صدای ناقوس کلیسایی بود که در آن نزدیکی، محل
عبادت و اجتماع مسیحیان بود. «روزبه» راه خویش را رها کرد و به نزدیک
کلیسا رفت.

در کلیسا نماز می خواندند و جملاتی را دسته جمعی با صدای بلند تکرار می کردند و این صدا در پهنه بیابان انعکاس می یافت: اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان عیسی روح الله، و اشهد ان محمدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حبیب الله.

این کلام حق بود و گویندگان آن، راهبان و زاهدان مسیحی بودند که در معبد خویش گرد آمده و مراسم مذهبی را برگزار می کردند!

روزبه با شنیدن این کلمات منقلب شد و احساس می کرد روزنه کوچکی از امید در قلبش تابیده است. به دنبال این امید وارد کلیسا شد و از راهبی درخواست کرد تا او را به دستورات کیش خود آشنا کند، راهب هم چند مسئله مربوط به خدانشناسی برای «روزبه» بیان داشت.

روزبه به یگانگی خدا شهادت داد و به رسالت حضرت عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَام اعتراف نمود، آن وقت با این اعتقاد مذهبی، انقلاب درونیش اندکی آرام گرفت، بعد تصمیم گرفت پیرامون دین جدید تجسس بیشتری کند تا حقیقت آن بخصوص جمله: «اشهد ان محمدا حبیب الله» برایش بهتر روشن گردد. به دنبال این تصمیم اینطور سؤال خویش را آغاز نمود:

مقصود شما از آن جمله آخر، که همه با هم می گفتید چیست؟

گفتند: گواهی می دهیم که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حبیب خدا و پیامبری است که انبیاء و سفرای الهی به وی ختم می شوند، او پیغمبر آخرالزمان است.

روزبه با شنیدن این سخن تکان خفیفی خورد و احساس نمود بیش از پیش قلبش با آرامش خاصی انس گرفت، و روشنی امیدوارکننده ای دلش را نورانی ساخت.

روزبه، آن روز به خانه برگشت و شب را هم در کلیسا ماند و به عبادت و انجام فرامین دینی پرداخت.

در آتش فراق!

فروخ بن مهیار و خانواده اش برای غیبت فرزند خویش، سخت پریشان خاطر شدند و افرادی را به این طرف و آن طرف برای پیدا کردن «روزبه» گسیل داشتند، آتش فراق در قلب بستگان و بخصوص پدر «روزبه» شدیداً زبانه می کشید و سراسر وجودش را اضطرابی که نشانه غم و اندوه شدید بود فرا گرفته بود.

فروخ، خود نیز بیش از دیگران اشک می ریخت و به دنبال گمشده محبوبش در تلاش و تکاپو بود.

بعد از ظهر روز دوم، همانطور که «فروخ» فاصله بین ده و مزرعه را می پیمود، نوای ملایمی از پشت دیوار توجهش را جلب کرد، صاحب صدای عقب دیوار، روزبه بود.

آری، فرزند عزیز «فروخ» پشت دیوار زمزمه می کرد و می آمد و چهره اش گرفته و غم آلود به نظر می رسید!

- وای، روزبه جان تویی؟ عزیزم کجا بودی؟ آیا ترا به خواب می بینم؟ عزیزا، از فراق خسته و نالان و گریانم ز سوز هجرت ای جانا، گرفته قلب و چشمانم

نور چشمم! پرده نازکی جلو چشمهایم را گرفته و درست تو را نمی بینم!
فروخ، روزبه را در آغوش کشید، صورتش را بوسه باران کرد و با چند قطره اشک شوق چهره غبار آلود «روزبه» را شستشو داد و اضافه کرد: روزبه جان!
پسرم! کجا بودی؟ چرا دیشب به خانه نیامدی؟!
ولی فروخ آنچه را اصلاً انتظار نداشت شنید!

- پدر، من حوصله حرف زدن ندارم! دست از من بردار! من مضطربم! در سینه ام جوشش و غوغایی به پاست! در التهاب و انقلابم! یک نیروی باطنی مرا مجنون کرده است...

- روزبه جان! چه می گویی؟ از این حرفهای ناموزون و پراکنده منظورت چیست؟

- پدر جان! من به نماز و دعا مشغول بودم و به جهان تازه و روشنی قدم گذاشته ام، از پرستش آتش و موجودات بی ثبات بی زارم و با قلبی لبریز از شور و علاقه، به آفریدگار لایزال جهان دل بسته ام.

من بخدایی معتقد شده ام که، پدید آورنده سراسر موجودات است، حتی آتشی که شما معبود خویش می دانید!

فروخ که انتظار چنین حرفهایی را نداشت، با شنیدن سخنانی که پیکره کیش مجوسیت را متلاشی می ساخت، مو بر بدنش راست شد!

اما برای این که این نغمه را در گلوی «روزبه» خفه کند و فرزند را مرعوب سازد، تامبادا از آن پس لب به این گونه سخنها ناستوده گشاید، نخست او را نصیحت کرد و گفت: دین اجداد تو از دین اینان بهتر است. اما وقتی نصیحت سودی نبخشید، به کارگران خود دستور داد «روزبه» را تنبیه کنند، تا شاید بدین وسیله از عقیده تازه اش دست بردارد! اما، روزبه، زیر بار نرفت و گفت: اینان مردمانی هستند، که خدای یگانه را عبادت می کنند و نماز دعا انجام می دهند، ولی شما آتش را می پرستید!

به جرم عشق!

به جرم عشق توام، می کشند و غوغایی است تو نیز بر لب بام آ، که خوش تماشایی است (5)

آری، روزبه را زدند، بدنش را درهم کوفته و مجروح ساختند و بیهوش روی زمین افتاد!

وی را به جرم این که موحد و خداپرست شده بود شکنجه دادند، پایش را به زنجیر بسته و به تنگنای چاهی به زندان کشاندند، چون به هوش آمد خویش را درگودال تاریک و نمور چاهی مشاهده کرد (6).

ای دل اندر بند زلفش، از پریشانی منال مرغ زیرک چون به دام افتد، تحمل بایدهش درب زندان با قفلی محکم به روی روزبه بسته شد و او را با دست و پای بسته برای مدت نامعلومی به حبس کشیدند، اما روزبه زندان را جای خلوت و امن و امان دید، دیگر آنجا سخنان پوچ و بی اساس نمی شنید و ملال و آزار از دست مجوسیان نمی دید، در چنین حالی در آن نهانگاه، روی به درگاه خدای آورد، و زبان به راز و نیاز و مناجات و ستایش حق گشود.

خاک درت بهشت من، مهر رخت، سرشت من عشق تو، سرنوشت من، راحت من، رضای تو آری، نور یکتاپرستی و خدانشناسی همراه با نیروی جاذبه و عشق گرم خداوندی به کانون قلب روزبه ریخت و سراسر وجودش را گرمی عمیقی فرا گرفت، او عاشق حق گشته بود.

عشق همان واژه میمون و مقدس، چراغ فروزان زندگی جاودانی و ریسمان مهارکننده دلهای پاک و باصفا.

باری، محبت چون نسیم ملایمی روح را می نوازد، این نسیم ملایم همواره شدت یافته تا جایی که به صورت طوفان سهمگین در کانون جان آدمی غوغایی به پا می کند! گاهی رسوایی ها به بار می آورد، و زمانی هم انسانها می سازد و قهرمانها می آفریند!

تنگنای زندان

روزبه، را در زندان وا گذاشتیم و اندکی پیرامون عشق و محبت سخن گفتیم، از اینجا باز وارد زندان می شویم تا ببینیم به قهرمان ما چه گذشته است؟ روزها یکی پس از دیگری سپری می گشت و روزبه همچنان در فضای گرفته و تنگنای دردناک زندان به سر می برد، اما به محبت و ایمان قلبیش پیوسته افزون می گشت، و خلاصه عشقی سوزان و ملکوتی بر جانش حکومت می کرد، عشقی جاویدان و عشقی مبارک و مسعود. آری، عشق به حقیقت و پناه گاه همه جانها.

روزبه، همانطور که در زندان بود به وسیله خدمتگزار خانه جستجوی خود را پیرامون آیین جدیدی که اختیار نموده بود ادامه می داد، خدمتگزار را محرمانه به کلیسا می فرستاد تا از اوضاع همکیشان خود با خبر شود و نیز کشف کند کلیسای مرکزی و پایگاه اصلی آن دین در کجاست؟

تا این که کشیش به وسیله خدمتگزار به روزبه خبر داد که کلیسای بزرگ در «شام» است! بار دیگر روزبه خدمتگزار را فرستاد تا اگر کاروانی به سوی شام می رود به وی خبر دهند، تا او هر طور شده خود را به شام برساند. پیشوای کلیسا که از جدیت یک جوان تازه مسیحی به شگفتی افتاده بود، او را به وسیله همان خدمتگزار مورد محبت و تشویق قرار می داد، و پیشنهاد او را هم پذیرفت و یک روز که کاروانی از شام به ایران آمده بود و پس از فروش کالای تجارتنی، تصمیم بازگشت را داشت، این خبر را به وسیله قاصدی مخفیانه با «روزبه» در میان گذاشت.

با شنیدن این مژده مسرت بخش، قلب روزبه، لبریز از نور امید، چشمانش روشن و پرفروغ، و اعصابش نیرومند و استوار گشت، و درست یک حالت

شادی همراه بامتانان و خضوع به وی دست داد. ضمیرش جوشی زد و فکر عمیقی به سرعت برق به مغزش خطور کرد، بالاخره دین جدیدی را که پذیرفته ام مرا به خدا معتقد ساخته و اصلا وجدانم به من فرمان می دهد، یک قدرتی مافوق تمام قدرتها بوجود من حکومت می کند، پس چرا چنگ به دامن آن قدرت بزرگ نزنم و رهایی و آزادی خویش را از او درخواست ننمایم؟

این کار که دیگر احتیاج به حربه و سلاح گرم ندارد، در همین زندان می توانم این کار را آغاز کنم، خوشبختانه وسایل آزادی در همین تنگنای زندان وجود دارد، وسایلی که همیشه همراه بشر است و در تنهایی و تاریکی ها بیشتر مؤثر است.

این وسیله ها، دل شکسته و مجروح و قلب لطیف و حساس است، این وسیله هاشک گرم چشم می باشد که نمایانگر عالی ترین احساسات بشری است. چند قطره اشک گرم از چشمهای روزبه بیرون دوید و صورتش را شست و شویی داد و روی خاکها فرو لغزید. آه گرمی از دل برآورد، آه فضای تاریک زندان را شکافت و... چون تیر به هدف اصابت نمود.

راز و نیاز

بار خدایا! در خلوتگاه انس، در این دخمه خاموش، در این عالم تنهایی و بی کسی و در این دل شب، دست گنهکارم را به آستان پاک و با عظمت تو دراز می کنم و از ذات هستی بخش تو مدد می جویم، چنان امیدوارم که از گناهم چشم در پوشی و مرا از این قید و بند باز رسانی.

ای آفریدگار محبوب! اینک ذره ای هستم که در سایه معرفت به تو شرف بندگی یافته ام.

ای واقف اسرار ضمیر همه کس در حالت عجز، دستگیر همه کس

کار من بیچاره، قوی بسته شده بگشای خدایا، که گشاینده تویی (7)
این ناله ها که از دل شوریده و دردمندی بر می خاست امواج فضا را شکافت
و درعالم قدس طنین انداخت، آنگاه «روزبه» احساس نمود از جایی بدو چنین
گفتند:

هان ای «روزبه» به نیروی غیبی ما خوشدل و به سعادت همیشگی خود
دلبندباش، عقیده استوار خویش را حفظ کن و از این که چند روز محبوس
گشته ای قدم از تعقیب هدف باز مدار.

تو به خاطر ما از خوشی ها و لذت ها چشم فرو پوشیدی و دلباخته به سوی
دوستی ما دریچه جان گشودی، به جهان زودگذر و سرگرمی های دنیا پشت پا
زدی، از آنهاوارستی و به ریسمان مودت و محبت ما دل بستنی، ای جوان
جوانمرد! هم اکنون از بندو زنجیر زندان نجات یافتی، به هر سو می خواهی گام
بردار، و به آنجا که دلت می خواهد روان شو، همه جا در پناه ما هستی.

روزبه، که تا آن هنگام در بهت عمیق و موحشی فرو رفته بود، و با سکوت
وسکون این آوا را گوش می داد ناگاه قلبش تپید، لرزشی بر اندامش دوید،
جرقه نوری به کالبدش جهید و چشمهای کم دید و مخمورش را فروغی بخشید.
دست و پای بسته خویش را آزاد دید، از جا حرکت کرد و به وسیله
روشنایی ای که از روزنه ای تاییده بود، درب زندان را شناخت، قفل را گشود و
سپس از خانه خارج شد و راه کلیسا را پیش گرفت، پیرمرد ریش سفیدی
بیرون درب کلیسا به انتظار او بود.

روزبه، با دیدن او خوشحال شد و احساس نمود جان تازه ای یافته است، به
سوی او حرکت کرد، پیرمرد نزدیک شد، هنوز چند قدم فاصله داشتند که پیرمرد
آغوش گشود و روزبه را در بغل گرفت.

همچو یعقوب نشستم سرراحت، من محزون تا که از یوسف گم گشته، به کنعان خبر آید

کشیش «روزبه» را به کلیسا برد، تا آن گاه که کاروان شام کوچ کند، وی را به افراد آن بسپارد، تا به شام برسانند.

«شام سرزمین وسیعی بود، که طول آن از «فرات» تا «عریش» مدت بیست روز راه پیمودن بود، و عرض آن از کوه «طی» تا «دریای روم» را، در برمی گرفت» (8).

ترک وطن

من آن مرغم که از شوق قفس ترک وطن کردم نکرده هیچ مرغی در چمن، کاری که من کردم
اگر در سینه می سوزانمت، بر من ببخش ای دل تو را شمع مزار آرزوی خویشان کردم
روزبه زادگاه خود را ترک گفت. اما در چنین وقتی آیا به پدر و مادر و بستگان روزبه چها گذشته است، که جوان محبوب خود را از دست داده اند؟ شاید از آن روزبه بعد خانه مجلل «فروخ بن مهیار» که آراسته به هر گونه وسایل آسایش زندگی بود، دیگر صفایی نداشت و چهره مخوفی به خود گرفته و به ویرانه و غمسرایی مبدل شده بود!

خانه ای که سالیان درازی «روزبه» را در دل خود پرورانده و آرزو می کرد روزی وجود او درخت تنومندی گردد و از میوه های شیرین آن بهره مند گردد، تازه نهالش پژمرده و برگهایش خزان شده! و بالاخره سیمای جگر گوشه «فروخ» از نظر پدر و مادر، ناپدید گشته است.

باری، از دوری او همه اشک ریختند، افسرده گشتند و با رنج و غم جانکاهی دست به گریبان شدند، تا جایی که کانون گرم و با صفای خانواده «فروخ» به صحنه دردناک و ملال آوری مبدل گشت!

اما روزبه، همچنان به همراه کاروانی که مسیر شام را می پیمود با دلی گرم و لب ریزاز عشق و علاقه حرکت می کرد و همواره با یاد محبوب گمشده اش شاد و خرم بود و قدمهایش محکم و سریعتر به جلو می رفت.

کوی جانان را، که صد کوه و بیابان در ره است رفتم از راه دل و دیدم که ره، یک گام بود!

کاروان شام

کاروان شام فاصله دور و دراز بین ایران و شام را می پیمود، روزها که اشعه طلایی آفتاب شلاق وار به سینه تپه ها می خورد و حرارت آفتاب شدت می یافت، در نتیجه دامنه صاف و هموار بیابان به جهنم سوزانی مبدل می گشت، آن وقتی که پیکر کاروانیان زیر قطرات گرم و تعب بار عرق رنج می برد، و خلاصه هنگامی که تراکم فشار هوای سوزان قافله را از رفتن باز می داشت، جلودار قافله همراهان را کنار گودال آبی که درخت سبزی بر سر آن روئیده بود و به قسمتی از آن سایه می افکند، و معمولاً هر کاروانی در آنجا برای صرف غذا و رفع خستگی توقف می کرد، راهنمایی نمود.

شترها را خواباندند، بارهای تجارتي را از پشت شترها می گشودند، به شترها علف و خوراک می دادند، همگی کنار گودال کوچک و کم عمق آب حلقه وار گردمی آمدند و هر کس سفره غذایی را که همراه آورده بود باز می کرد و برای خوردن و تجدید قوا در میان می گذاشت، اما روزبه....

آیا این جوان چگونه فکر می کرده است؟ آخر او در خانواده اصیل و آبرومند «فروخ» در کمال ناز و نعمت زندگی می کرده، مسافرت بیابانی نکرده و خستگی و رنج را ندیده است، بی خوابی نکشیده و شترسواری نکرده است و الان شاید غذایی هم در سفره ندارد، که لااقل رفع گرسنگی کند! اما استقامت روحی وی بیش از اینها بود که، در اثر اندک گرفتاری سست گشته و از مقصد خود منصرف شود، زیرا با اطمینان، عقیده داشت که، برای رسیدن به آرمان و الا و بلند، قطعاً مشکلات طاقت فرسایی سد راه می شود، می دانست که گل

وریحان چیدن، خار به ست خلیدن دارد و ناگزیر باید صبر و بردباری را پیشه ساخت و با موانع و مشکلات جنگید تا سرانجام به آستان مقصود رسید.

نابرده رنج، گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر، که کار کرد آن کو عمل نکرد و عنایت امید داشت دانه نکشت ابله و دخل انتظار داشت⁽⁹⁾

وقتی حرارت دردناک آفتاب تخفیف می یافت و شنهای سوزان جاده کم کم سرد می شد، کاروانیان بارها را بر شترها می بستند و راه را پیش می گرفتند، طولی نمی کشید که خورشید نورافروز از پیشانی آسمان عقب قله کوه می خرامید و جانب افق را به وادی خون آلود و دردناکی مبدل می ساخت! چند دقیقه پیش نمی گذشت که شب به سیمای جهان پرده ظلمت و سیاهی می کشید و جهان را در بهت و سکوت دهشتناکی فرو می برد. کاروان به آرامی جلو می رفت و سینه پهن بیابان را می شکافت و آخرهای شب که کاروانیان خسته می شدند بارها را پایین می آوردند و برای چند ساعت استراحت می کردند.

حوالی صبح که سیاهی شب زایل می گشت و چهره افق به خنده باز می شد، باردیگر بارها را بر شترها می بستند و همچنان مسیر خویش را دنبال می کردند، تا شب و روزهایی سپری شد، دشتها و بیابانها را پشت سر گذاشتند و به شام رسیدند.

در مکتب راهب

افرادی که کالای تجارتي داشتند، هر کدام برای فروش متاع خویش، به سوی کاروانسرای روان شدند، اما «روزبه» شاید اندکی استراحت نمود تا از خستگی و کوفتگی راه بیرون آید.

سپس به جستجوی کلیسا و اسقفی که ایران را برای زیارتش ترک گفته بود پرداخت. به گفته بعضی، شاید هم لوحی را که اسم راهب ایرانی بر آن

نگاشته بود همراه داشت. بهر حال با راهنمایی رهگذران، کلیسا را شناخت و بدانجا قدم نهاد، لوح را نشان داد و اظهار کرد: تازه این دین را پذیرفته و برای تکمیل اطلاعات بیشتر پیرامون آن، دیار خویش را ترک گفته و قصد اقامت و خدمت در کلیسا را دارد.

اسقف، یعنی واعظ مسیحی که مقام بالاتری از کشیش داشت، به روزه خوش آمدگفت، از او استقبال کرد و او را در آغوش گرفت و صورتش را بوسید. رواق منظر چشم من، آشیانه تواست کرم نمای و فرود آ، که خانه خانه تو است (10)

روزبه که همچون تشنه ای که در بیابان بی آبی تشنه گرفتار شده باشد، و به هر سو برای یافتن آب تلاش کند، به دنبال پیشوای دینی می گشت تا در سایه رهبری آن سعادت‌مندانه زندگی کند، وقتی اسقف را دید، پنداشت به مقصود خود رسیده است!

وی با راهنمایی اسقف وارد کلیسا شد، در مقابل دستورات دینی کلیسا سر تسلیم فرود آورد، دعا و نماز می خواند و به برنامه های دینی عمل می نمود و به اسقف نیز خدمت و احترام می کرد.

در چنگال مرگ

روزبه، روزهایی را بدین منوال در مکتب آن پیشوا گذرانید، رفته رفته رنگ چهره پیرمرد راهب، به زردی غم آلودی گرایید، و دیری نپایید که مرگ به سراغش آمد.

راهب، جان به جان آفرین تسلیم کرد و «روزبه» را بدین مصیبت افسرده و بی سرپرست گذاشت. شاید هم روزبه، از این مرگ خیلی نگران نبود، زیرا از

اخلاق و رفتار پیرمرد راهب چندان روی خوشی ندیده بود، زیرا وی اهل گفتار بود نه عمل، و هدفی جز شکم پرستی و خوشگذرانی نداشت!

این راهب، که منظورش غیر از مال اندوزی و انباشتن ثروت‌های افسانه‌ای چیز دیگری نبود، مسیحیان را به پرداختن صدقه و انفاق به کلیسا وادار می نمود. وی مدعی بود، با اندوختن این مبالغ به مصالح و مسائل مذهبی رسیدگی خواهد کرد، در حالی که با کمال تاسف حتی دیناری از آن را هم به مصرف کلیسا و مؤسسات مذهبی و احیانا رسیدگی به وضع دردناک بی نوایان و طبقات ضعیف و افتاده اجتماع نمی رسانید!

تظاهر دردناک

راهب می گفت: قوت و غذای فردا را ذخیره نمی کنم، طلا و نقره انباشته نمی سازم. بعضی هم مسئله ترک دنیا را به قدری جدی گرفته اند، که شخصی می گوید: به راهبی گفتم: بین این سکه ها از کدامیک از پادشاهان است؟ او قبول نکرد و گفت: «نگاه کردن به مال دنیا منهی عنه است!» اما آن پیرمرد راهب طلاها را می گرفت و در خمره های سفالین ذخیره می کرد تا به هفتاد هزار دینار رسید و آنگاه خمره های طلا را در جایی مخفی می ساخت!

مسیحیان که رهبر مذهبی خویش را از دست داده بودند بر سر جنازه اش اجتماع کردند، تا بدن او را به خاک سپارند، اما «روزبه» که اعمال ناپسند راهب را از دور و نزدیک مشاهده کرده بود، برخود لازم دانست ناروایی های اخلاقی او را روی دایره بریزد و به مردم بفهماند، این رهبر مذهبی فقط رنگ دینداری به اعمال خود زده بود، اما در واقع لیاقت این مقام حساس را نداشته است! این تصمیم روزبه، لباس عمل به خود پوشید و مردم را با خبر ساخت که راهب زرهای زیادی را در محلی پنهان کرده است!

راز نهفته هویدا شد، زره‌های اندوخته را کشف نمودند و بدن راهب سالوس وریاکار را در مجمع عمومی به چوبه دار کشیدند و بعد سنگسارش کردند، تا شاید این عمل سرمشق دیگران گردد!

بدین نحو ستاره زندگی سرپرست مذهبی «روزبه» غروب کرد و صحنه کلیسا از لوث وجودش پاک شد! توده ترسایان انجمنی تشکیل دادند و پیرمرد زاهد و عابد، دانشمند و فاضل و راستگو و درست‌کرداری را، آن‌طور که خواسته آنان بود، به سرپرستی و رهبری کلیسا برگزیدند.

پیرمرد به دنیا اعتنایی نداشت و دل‌باخته و دوستدار آخرت بود و در حسن اخلاق و تصفیه نفس و ریاضتها هم سرآمد اهل زمان خویش بود، و روزبه همچنان در مکتب پیشوای خود به عبادت و آموختن معارف مذهبی مشغول بود.

پیشوای جدید

پیرمرد کشیش عمری را در سایه تقوی و پرهیزکاری سپری نموده و برای «روزبه» رهبری شایسته بود، تا آنجا که روزبه او را بسیار دوست می‌داشت (و بعدها هم داستان فضل و مقام او را برای «ابن عباس» تعریف می‌کرد) و با جدیت تمام در مکتبش آراء و رسوم مسیحیت را بطور کاملتر فرا می‌گرفت. روزبه در درون خود احساس اعتماد و آرامش می‌کرد و بدین جهت فصل جدیدی از زندگی خویش را با صفا و کامیابی آغاز نمود. و روزگار طولانی را در مکتب او به آموزش و عبادت می‌گذرانید، که آثار مرگ در سیمای راهب هویدا شد، روزبه چون مرگ پیشوای خویش را قطعی دانست، برای کسب تکلیف، در حالی که قدم‌هایش می‌لرزید و قلب نازکش در قفسه سینه به سختی می‌تپید و از چشمان پرفروغش قطرات سیمگون اشک فرو می‌چکید، به حضور راهب شتافت و با اظهار ناراحتی چنین گفت:

هان، پدرجان! اکنون که جهان را وداع می‌گویی و مرا بی‌سرپرست می‌گذاری، کجا بروم و به چه کسی روی آورم که بتوانم راز درون خویش بدو بگویم؟ و در زندگی رهبر و رهنمایم باشد؟

دیده‌ها از تو پرآب است و مرا پرخون است انس چندان که فزونست، فراق افزون است
راهب گفت: روزبه جان! فرزندم! افسرده مشو، غم به دل راه مده، و اندوهناک مباش، به خدا توکل کن و دل خوشدار که خدا در هر حال نگهبان توست و قطعایاریت خواهد کرد. مواظب باش اندرزهایم را از خاطر نبیری و سفارشهایم را به بوته فراموشی نسپاری، خدای را همواره بر اعمال و کردار خویش ناظر بین و از یاد حق هیچگاه غافل مشو!

پس از من به سوی «موصل» رحل اقامت افکن، چون من در شام و حوالی آن کشیش صالحی را سراغ ندارم، اما در موصل راهب شایسته و زاهدی هست که بی‌شک برای تو پیشوای خوبی است.

پیرمرد راهب زندگی را شرافتمندانه سپری کرد و از جهان چشم فرو بست.

انطاکیه و اسکندریه

برخی از مؤرخان نوشته‌اند: روزبه، پس از «شام» به توصیه راهب آنجا به «انطاکیه» رفته و روزگاری را هم در کلیسای آنجا سپری کرده است.

انطاکیه، نیز از شهرهای حصاردار، در مرز «روم» بوده، که تا «حلب» سه روز فاصله داشته، و نزدیک دریای «شام» و «نهر جیحان» واقع بوده است. هم‌چنین، روزبه، به سفارش راهب قبلی، به کلیسای «اسکندریه» سفر کرده و مدتی در آنجا مانده است.

اسکندریه نیز، از شهرهای معروف «مصر» است، که در شمال غربی «قاهره» و در کنار دریا قرار دارد، و آن را «اسکندربن فیلقوس یونانی» تاسیس کرده است (11).

به هر حال، روزبه، پس از مسافرت و ماندگاری در این دو شهر، روانه «موصل» می‌گردد.

به سوی موصل

«موصل» از شهرهای عراق است و بین دو نهر دجله و فرات، نزدیک «اربیل» در شمال غربی «بغداد» قرار دارد (12) و مدفن جرجیس از پیغمبران بنی اسرائیل و حضرت شیث بن آدم علیه السلام و یونس بن متی علیه السلام، در آن جا قرار دارد (13).

روزبه در «موصل» هم به کلیسای مورد نظر رفت و خود را به وسیله امضاء و گواهینامه راهب شامی معرفی نمود. رهبر آن کلیسا نیز روزبه، را مورد استقبال گرم قرار داد.

روز به چون به کلیسا رسید نفس عمیقی کشید، از اعماق قلبش آه گرمی که همراه با شادی و سرور وصف ناپذیری بود برکشید، روحش آرام گرفت، روانش راحت و سبک شد، سینه اش گشاده و وسیع گشت و دیگر از گرفتگی و فشردگی آن ناراحتی نداشت.

سپس برای خدمت به کلیسا و راهب که یک نوع عبادت محسوب می‌شد، کمرهت بست و مشغول انجام وظایف دینی شد، اما این شادمانی و خوشحالی هم برای «روزبه» عمر درازی نکرد و بعد از دو سال درخت زندگی رییس کلیسا خشکید. پیرمرد راهب از جهان رخت بر بست و قلب آکنده از مهر و علاقه «روزبه» را مصیبت زده و داغ‌دیده ساخت! «روزبه» جنازه این راهب را

نیز با مساعی ترسایان دفن نمود، و طبق سفارش و راهنمایی راهب «موصل» قبل از مرگ، به سوی «نصیبین» روان شد و به آن شهر وارد گردید.

شهر نصیبین

روزبه در شهر «نصیبین» یک سره در جستجوی کلیسا برآمد و پس از زحمات فراوان، سرانجام به صحنه کلیسا قدم گذاشت و نامه ای را که راهب موصل به عنوان توصیه و معرفیش نوشته بود به کشیش تقدیم کرد و مورد ستایش و تمجید قرار گرفت.

نصیبین، شهری بوده در بین النهرین، واقع بین جزیره «ابوعمر» و «سنجار» بر سر جاده قافله رو «موصل» به «شام» که تا موصل نه فرسنگ یا شش روز راه پیمودن فاصله داشته است. این شهر در زمان خلافت عمر بن خطاب، سال 18 هجری به فرماندهی «عیاض بن غنم» فتح شد، و نزدیک کوه جودی (همان جایی که کشتی نوح عليه السلام قرار گرفت) واقع است.

نوشته اند: در نصیبین و قریه های آن، چهل هزار باغ موجود بوده، که به زیبایی و منظره خوش آن می افزوده است. برای این شهر رومیان حصار محکمی ساخته بودند و آن گاه که انوشیروان آن را فتح کرد، حصار آن را کامل نمود (14). روزبه، در مکتب این پیشوا نیز، به عبادت و آموختن مسایل دینی پرداخت، و از فضائل پیشوای زاهد و پرهیز کار خویش، سخت خرسند بود.

اما از این خرسندی هم چیزی نگذشت، و کم کم رنگ سیمای پیر مرد نورانی، به زردی خاصی گرایید، و آثار مرگ در چهره او نمایان شد.

روزبه با مشاهده این منظره نگران کننده، از پیشوای خود خواستار شد تا بدانند تکلیف او بعد از مرگ راهب چیست؟

از وداعت به دل آمد، غم یک عمر فراق چون وداع تو چنین است، فراق
چونست؟

راهب با لحنی گرم و صمیمانه چنین آغاز سخن کرد:
هان ای فرزند! غمگینم که میان ما را مرگ جدایی می افکند و ناچار به
حکم قضا باید تن در داد و از چنگال آن گریزی نیست، اما خوشوقتم که بعد از
خود کسی راسراغ دارم که زاهد و پارسا و پرهیزگار می باشد و خلاصه در
اخلاق کم نظیر است، تورا راهنمایی می کنم او را دریابی و طوق خدمتگزاریش
را به گردن گذاری و سخنانش را گوش کنی زیرا خیر و صلاح تو در آن است.

در راه عموریه

عموریه، از شهرهای بزرگ «روم» بود، که اکنون «بروساء» نامیده می شود،
این شهر از شهرهای با صفای «روم» است، که در دامنه «کوه مرمره» قرار
دارد، و در غرب آن دریای «قسطنطنیه» واقع است و تا آنجا سی فرسنگ
فاصله دارد. عموریه قبل از فتح قسطنطنیه، مرکز سلطنت «آل عثمان» بود⁽¹⁵⁾
این شهر در زمان خلافت «معتصم عباسی» به سال 223 هجری، با شهر «انقره»
«فتح شد و بزرگترین فتوحات اسلامی به شمار می رفت، اما اکنون از آن اثری
نیست»⁽¹⁶⁾.

خلاصه، روز به پس از درگذشت راهب شهر «نصیبین» آن شهر را ترک
گفت و راه عموریه را پیش گرفت.

مشعل صبح برافروخته شد، و حجاب از چهره زمین برگرفت، قرص لعل فام
خورشید از پس کوه گردن کشید و آفتاب همچون آب طلا موج زنان به سر
وروی گلها و سبزه ها، دشتها و چمنها، دره ها و جویبارها و بالاخره به سیمای
جهانیان روان شد.

سیاهی موحش شب گریخت، چلچله ها بر فراز باغ و دشت به پرواز آمدند
وعندلیبان به آغوش گل‌های محبوبشان فرو رفتند و نغمه سرایی آغاز کردند.
نسیم روحبخش و طرب انگیز صبحگاهان از لابلای برگ‌های درختان سبز و خرم
نجوی کنان به آرامی می گذشت.

روزبه، پس از چند روز راه پیمایی به عموریه رسید و مشتاقانه راه کلیسای
معروف را پیش گرفت، به کلیسا رسید و خویشتن را به وسیله نوشته راهب
گذشته معرفی نمود و کشیش از او تحسین به عمل آورد.

روزبه، نیز با قلبی سرشار از عشق و محبت در کلیسا ساکن شد و به عبادت
پرداخت، امدادو سال پیش نگذشت که آثار مرگ در چهره آن پیرمرد راهب هم
نمایان شد.

اشک حسرت!

پدر روحانی در آستانه مرگ قرار گرفت، روزبه که آن همه رنج و مشقت
مسافرت را تحمل کرده بود، وقتی وضع را چنین دید با دلی افسرده و غمگین و
با چهره ای گرفته و اندوهناک نزد راهب رفت، البته مرگ دردناک هر راهبی
برای «روزبه» سررشته تازه ای را باز می کرد و خاطره های غم انگیزی را که
در ضمیر ناخودآگاهش محبوس بود ظاهر می ساخت، و خلاصه آن رویدادهای
تلخ به صورت موجودات مرموزی درآمده بود و او را گاهی آزار می داد!

روزبه در کنار پدر روحانی اندکی اشک ریخت و اظهار داشت از مرگ او
بسیار غمناک و غصه دار است و خواستار شد، که از آن پس به کجا برود؟
راهب در بستر بیماری نگاه غمبار و مایوسانه ای به اطراف افکند و دستش
را آهسته به علامت عطوفت روی شانه روزبه گذاشت و لبهای کبودش حرکت
خفیفی کرد و این طور لب به وصیت گشود:

روزبه جان! گرامی فرزندم! لابد مرگ من تو را غمناک ساخته است؟ آیا
چاره چیست جز تسلیم و تمکین در برابر فرمان الهی؟

زادن و کشتن و پنهان کردن دهررا، رسم وره دیرین است (17)

آری، فرزندم در این حوادث دردناک که با تو دست به گریبان می شود
افسرده مشو، صبر و شکیبایی را پیشه ساز، که پیروزی در گرو تحمل سختی ها
و استواری است.

روز به مایوسانه کنار راهب نشسته بود و بغض جانکاهی گلویش را سخت
می فشرد و پیوسته قطرات سیمگون اشک از روی گونه هایش فرو می غلتید،
سکوت خفقان باری بر مجلس حکومت می کرد، ناگاه راهب تکانی خورد،
ابروهای بلند و پرپشتش بالا رفت و چشمهای درشت و روشنش را که از آنها
آثار مهر و عطوفت می بارید به روزبه دوخت و این گونه بشارت داد:

ظهور پیامبر خاتم!

فرزندم! مژده! ... مژده... بعد از من خیلی جست و جو مکن و به هر سو بی
جهت مشتاب! آری، به زودی از مکه میان دوسنگستان و شوره زار، آنجا که
درخت خرما بسیار می روید، پیامبری عالیمقام، امین و درستکار، و خداشناس و
خوش اخلاق، از طایفه عرب به رهبری توده انسانها برگزیده خواهد شد، که بر
اساس آیین توحیدی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام سخن می گوید و برای همه جهانیان قائد و
پیشوای شایسته ای خواهد بود.

بنابراین، هرچه زودتر او را پیدا کن و لحظه ای از خدمتش غافل مشو. پسر
جان برای این که چشم و گوش بسته نباشی و فریب هر کسی را نخوری و
نپنداری که او رسول موعود است، با این نشانه ها که اینک می گویم او را
شناسایی کن:

میان دو کتف آن پیامبر مهربی از علامتهای پیغمبری است، صدقه نمی خورد، ولی بخششها و هدیه ها را می پذیرد.
اکنون تو را به او سپردم، در این راه هیچگونه درنگ مکن و به جست و جوی اواقدام کن.

قافله عرب

ای طبیب دردمندان، وی دواى عاشقان پرششی کن، کز وجودم نیم جانی بیش نیست (18)

چراغ زندگی راهب خاموش شد، بدنش را به خاک سپردند و روزبه طبق سفارش کشیش برای مسافرت به سرزمین حجاز به جست و جو بر آمد، تا رفیق راه پیدا کند، خبردار شد یک کاروان تجارتی عازم سرزمین حجاز است، پیش بزرگ قافله رفت و قصد خود را با وی در میان گذاشت و قرارداد کرد، در صورتی که به همراهی کاروان او را به حجاز ببرند، تعدادی از گاو و گوسفندانی را که در عموریه خریداری کرده بود، در مقابل زحمات آنها، بدانها واگذار نماید، و رئیس قافله هم این قرار داد را پذیرفت.

سفیده صبح طالع گشت و روشنایی افق شفاف، پیکر موهوم ظلمت را متلاشی ساخت و سیمای جهان روشن شد.

شیپور حرکت به صدا درآمد، کاروانیان بارها را بر پشت شترها بستند و کاروان راه حجاز را پیش گرفت.

دهشت شب!

شب فرا رسید، شبی غم‌رنگ و تاریک، شترها در جاده باریک بیابان، دامنه صحرا را می پیمودند و صدای زنگ شترهای کاروان و آوای مخصوص حدای

ساربانان که برای سرعت حرکت شترها سر داده می شد، سکوت شب را می شکست.

سیاهی شب سنگین بود، سکوتی رعب آور بر همه جا دامن گسترده بود، صحرا و دره ها در کام ابهام و خاموشی فرو رفته بودند و از موجودات، جز حیرت و بهت چیزی دیده نمی شد. کم کم از جانب افق نور خفیفی هویدامی شد، ماه این مشعل آسمانی، آهسته و آرام از پشت کوه بیرون می خرامید و گاهی هم چون دختران معصوم که آستین جلو صورت می گیرند، پشت لکه ابرهای سفید و پراکنده ناپدید می گشت، وقتی هم عقب لکه ابر سیاهی پنهان می شد، شاید می خواست جنایات بشر و حق کشیهای این موجودات دو پا رانیند، شاید شرم داشت از این که ناظر بی رحمی ها، چپاول گری ها، هتاکی ها، دورویی ها و خلاصه فضاحت و فجایع بشریت باشد!

آری، ماه خجالت می کشید این خیره سری ها را ببیند! شعاع گرفته و تیره رنگ ماه روی درختها، بوته های خار، تلها و تپه ها، تخته سنگها و خاکهامی تابید و اندکی از نور آن کاسته می شد.

به هر حال، کاروان همچنان به راه خود ادامه می داد، تا این که به «وادی القری» یعنی ناحیه ای که بین شام و مدینه قرار داشت، دارای دهکده های زیادی بود و پیامبر اسلام به سال هفتم هجرت آن جا را فتح کرد، و از ست یهودیان خارج نمود⁽¹⁹⁾، وارد شد.

دوران بردگی!

اما متاسفانه، اندیشه رموزی که در ذهن ساربانان بیابانی درباره روزبه نقش بسته بود، به مرحله عمل درآمد، همان افراد بیابانی با قیافه های چرکین و سوخته، همان انسان نماهای دیوسیرت، آری همان گرگهای آدم نما، به توطئه

سیاه و شوم خود لباس عمل پوشاندند و روزبه پارسی را در (وادی القری) چون بردگان حلقه به گوش به یک مرد یهودی فروختند!

آه... ای انسانها! ای گل سر سبد مخلوقات! ای مشعلداران هدایت! ای پرچمداران شرف و آزادی! ما چه می دانیم که در زیر نقابهای متظاهرانه افراد، چه اندیشه های شوم و افکار مسموم انسانیت سوزی کمین کرده است و گاهی موجودیت نسلها را تهدید به نیستی می کند؟! و چه کار داریم افراد را معاینه کنیم تا برای معالجه، مسؤولیتیمان بیشتر و خطرناکتر گردد؟!!

بالاخره، ساربانان پشمینه پوش عرب، یک انسان را همچون کالا به بردگی فروختند، و یک مرد یهودی معروف به «شجاع» از طایفه «بنی قریظه» او را از یهودی اول خریداری کرد.

روزبه، وقتی به محله «بنی قریظه» رسید و درختان خرما را دید، سخن راهب یادش آمد که گفته بود: آنجایی که پیامبر خاتم مبعوث می گردد، درختان خرما وجود دارد و...

برق امیدی در چشمهای روزبه موج زد، التهابش تسکین یافت و نجوایی اطمینان بخش در گوش جانش طنین افکند و دوباره هیجان و تپش شدیدی در دلش ریخت!

وعده وصل چون شود نزدیک شعله عشق، تیزتر گردد!
اما روزبه، بیش از چند روزی در میان آن طایفه زندگی نکرد و یهودی دیگری ازقبیله «بنی کلب» او را خریداری نمود و به مدینه برد، روزبه وقتی از میان کوچه های تنگ و گردآلود نخلستانهای مدینه می گذشت و آثاری را که راهب خبر داده بود می دید، هر لحظه به جرات و اطمینانش افزوده می گشت، و

پس از آن همه ناراحتی های جانکاه و طاقت فرسا، آینده بهتر و روشن تری را برای خود پیش بینی می کرد.

پیوسته، با خیال رخ تو، در آتشم وین طرفه، آتشی است که، می سوزم و خوشم

روزبه پارسی در شهر تاریخی مدینه که دوران بردگی را طی می کرد، کارهای صاحبش را انجام می داد و هر لحظه برای نجات خویش دقیقه شماری می نمود!

مژده وصال

مژده ای دل، که مسیحا نفسی می آید که زانفاس خوشش، بوی کسی می آید
(20)

یکی از روزهایی که روزبه در نخلستان اربابش در بالای درخت مشغول رسیدگی و مرتب کردن درختان و یا چیدن خرما بود، در حالی که رسول خدا ﷺ به «قبا»⁽²¹⁾ وارد شده بود، ناگهان پسر عموی اربابش با اضطراب و نگرانی خاصی که از تاسف و ناراحتی شدید او حکایت می کرد، وارد شد و عمومی خود را این طور مخاطب قرارداد:

خدا بکشد طایفه «بنی قیله»⁽²²⁾ را، این مردمان خودسر و خودرای دور شخصی جمع شده اند، که از مکه آمده است و آنان او را پیامبر و راهنمای بشریت می دانند!

روز به با شنیدن این سخن شتابان از درخت خرما پایین آمد و در حالی که درکانون قلبش یک نوع اضطراب آمیخته با نوید احساس می کرد، جلو رفت و پرسید: هان! جریان چیست؟ چه واقعه ای روی داده است؟! شخصی که می گوئید از مکه به «قبا» آمده، کیست و منظورش چیست؟

مرد یهودی در برابر این سؤالات عجولانه، سخت غضبناک شد، چشمانش قرمزگشت، چهره در هم کشید و مشت محکمی به سینه «روزبه» فرو کوفت! آن گاه با لحن ملامت آمیزی گفت:

تو برده ای! با این حرفها چکار داری؟ زود به دنبال کار خود برو!
روز به، آه سردی از دل دردناک بر کشید و در حالی که اشک در چشمش حلقه زده بود، دوباره به نخلستان برگشت و مشغول کار خود شد.
خورشید پر فروغ از فراز نخلستانهای مدینه دامن برچیده و شتابان عقب کوه پنهان شد و بر سر خانه های شهر نقاب ظلمت کشید.

روز بعد «روزبه» ظرف خرمایی را برداشت⁽²³⁾ و با یک دنیا عشق و امید راه محله «قبا» را پیش گرفت، تا شاید با آن همه رنج و تعب توفیق رفیقش گردد و با دست وصال به دامن محبوب درآویزد.

روزبه، با خود می اندیشید، هرچه زودتر آن پیامبر موعود را ملاقات نموده و بقیه عمر را با اطمینان خاطر در سایه رهبریش سعادت‌مندانه زندگی کند.
این ها افکاری بود که به سرعت برق از ذهن روزبه می گذشت و او را به یک دنیا ایده ها و آمال درخشان امیدوار می ساخت و در نتیجه به او نیرویی می بخشید تا قدمهایش سریعتر حرکت کند.

دیدار یار

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان، بر تشنه ای بیارد
ای بوی آشنایی؟ دانستم از کجایی پیغام وصل جانان، پیوند روح دارد⁽²⁴⁾
روزبه، همانطور که با اضطراب و در عین حال امیدواری دست به گریبان بود، به محله «قبا» که حدود چهار کیلومتر با مدینه فاصله داشت، رسید، و جمعیتی را که پروانه وار دور شمع وجود شخص رسول اکرم ﷺ حلقه زده

بودند، توجهش را جلب کرد، به منظور این که پیشگویی های راهبان مسیحی را درباره پیامبر موعود بایغمبر ﷺ تطبیق دهد، ظرف خرمایی را که همراه داشت، محترمانه به پیشگاه نبی اکرم تقدیم نمود و اظهار داشت: شنیده ام تو مرد صالحی هستی و یاران صالحی داری، این ظرف خرما صدقه است، از من بپذیر و به خوردن آن اقدام کن.

رسول خدا ﷺ ظرف خرما را گرفت به یارانش داد، اما خود از خوردن آن خوداری نمود!

روزبه شادمان شد و با خود گفت: اینک نشانه اولی را که پدر روحانی به من خبر داده است مشاهده کردم، آن شب به خانه برگشت و روز بعد که رسول خدا ﷺ به مدینه آمده بود ظرف خرمایی را آورد و گفت: این هدیه و تحفه می باشد، از من قبول کن.

ظرف خرما از طرف رسول خدا ﷺ با خرسندی پذیرفته شد و با ظهور نشانه دوم آرامش قلبی «روزبه» دو چندان افزوده گشت. آن گاه وی ساعتی کنار پیغمبر ﷺ نشست، تا وقت دیگری که رسول خدا ﷺ در تشییع جنازه یکی از یاران خود به سوی «قبرستان بقیع» حرکت می کرد، «روزبه» تلاش فراوان داشت تا شاید بتواند مهر نبوت را که علامت سوم⁽²⁵⁾ بود ببیند، تا رسالت و حقانیت محمد ﷺ برایش ثابت گردد، که ناگاه در اثر کنار رفتن ردای رسول خدا ﷺ چشمش به مهر افتاد، نبی اکرم که از قصد «روزبه» با خبر شده بود، ردای خود را کنار زد و مهر نبوت را که میان دو کتف آن حضرت بود، آن را به وی نشان داد، روزبه با مشاهده «مهر نبوت» آن را بوسید و چند قطره اشک شوق هم نثار نمود.

رسول خدا ﷺ در حالی که برای اولین بار «روزبه» را به «سلمان» موسوم می گردانید، خطاب به او فرمود:

سلمان! اکنون بنشین و داستان شگفت انگیز خود را برای یاران من بیان کن، سلمان روبروی رسول خدا ﷺ نشست و ماجرای خویش را از اول تا آن روز، برای رسول خدا ﷺ و یارانش شرح داد، آن گاه اضافه کرد: ای محمد ﷺ من گمراه بودم، اماکنون خداوند به برکت وجود مقدس تو، دل و جانم را از انحراف نجات داد.

در آستان اسلام

سلمان، پس از بیان سرگذشت خود، مؤدبانه از جا حرکت کرد و دست پیامبر رافشرد و بوسید و به آستان والای اسلام چهره سایید.

آن گاه پیغمبر ﷺ فرمود: سلمان خود را به وسیله مکاتبه⁽²⁶⁾ آزاد گردان، تا بتوانی همواره از مزایای اسلام برخوردار شوی. سلمان، در حالی که سر از پا نمی شناخت به نزد ارباب خود شتافت و موضوع آزادی خود را با وی در میان گذاشت، که مردیهودی اینطور پاسخ داد:

چنانچه بخواهی آزاد شوی، از طرف من مانعی نیست، به شرط این که نخلستانی برای من تاسیس کنی که مرکب از سیصد درخت خرما باشد. اضافه بر این، می بایست چهل «اوقیه»⁽²⁷⁾ طلا هم پردازی؛ در این صورت من حاضرم تو را آزاد کنم.

روزبه، با شنیدن این جواب، به خدمت رسول خدا شرفیاب شد و آنچه را شنیده بود بازگو کرد، رسول خدا ﷺ او را راهنمایی کرد، جای مناسبی را در نظر بگیرد تا درختهای خرما را بکارند، آن گاه پس از انتخاب زمین، رسول خدا ﷺ خطاب به اصحاب فرمود: یاران! برادر خود را یاری کنید، سپس رسول

خدا ﷺ با چند تن از یاران به محلی که برای تاسیس نخلستان در نظر گرفته شده بود حاضر شدند و گودالهایی حفر کردند، سپس رسول خدا ﷺ نهالهای خرما را که اصحاب هر کدام پنج نهال و ده نهال و پانزده نهال و هر کس هر چه می توانست آورده بود، آنها را در گودالهایی که اصحاب حفر کرده بودند قرار می داد و علی عليه السلام و اصحاب پای آنها خاک می ریختند.

بدین ترتیب روز بعد که برای سرکشی درختان خرما در معیت رسول خدا ﷺ در آنجا حضور یافتند همه درختان را، که نخلستانی را به وجود آورده بودند، سر سبز و خرم مشاهده کردند ⁽²⁸⁾.

طبق روایتی، که از امام صادق عليه السلام وارد شده، این نخلستان به «میثب» موسوم گردیده و همان باغ بزرگی است، که از سوی یهودیان به عنوان «فیء» به رسول خدا ﷺ واگذار شد و بعد در اختیار حضرت فاطمه عليها السلام قرار گرفت و از صدقات و موقوفات آن بانوی بزرگ اسلام، محسوب گردید. ⁽²⁹⁾ بدین ترتیب سلمان، برای پرداخت بهای آزادی خویش، دارای نخلستانی شد و آن را به ارباب خود تحویل داد، اما برای تهیه «چهل اوقیه»، خود سلمان و یارانی که می خواستند او را مساعدت نمایند، ناتوان ماندند، که در این گیر و دار شخصی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و قطعه طلایی را که از یک معدن به دست آورده بود، به آن حضرت تحویل داد.

رسول خدا ﷺ هم، قطعه طلا را که به اندازه یک تخم مرغ بود تحویل گرفت و فرمود: سلمان فارسی بدهکار کجاست؟ وقتی سلمان حضور یافت، آن حضرت فرمود: این طلا را بگیر و با پرداخت آن خود را آزاد گردان.

سلمان با مشاهده طلا گفت: ای رسول خدا! بدهی من سنگین است و این مقدار طلا برای تامین آن کافی نیست!

اما رسول خدا ﷺ ادامه داد: این قطعه طلا ارزش زیادی دارد، زیرا اگر آن را با «کوه احد» بسنجی، سنگین تر خواهد بود. بدین ترتیب، سلمان طلا را تحویل گرفت و به وسیله آن بدهی خود را به اربابش پرداخت نمود و به برکت اسلام و پیامبر ﷺ و مساعدت مسلمانان، از قید بردگی آزاد گردید.

داستان طولانی

طبق روایتی که از امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده، سلمان داستان طولانی زندگی و شیوه پیگیری خود را برای یافتن آیین حق و اسلام، در مسجد رسول خدا ﷺ در مدینه، در حضور ابوذر غفاری و گروهی از بنی هاشم، به درخواست امام علی علیه السلام برای آن حضرت بازگو کرده است ⁽³⁰⁾.

از سوی دیگر، طبق روایت «عبدالله بن عباس» داستان بسیار مهم و آموزنده اسلام آوردن «سلمان فارسی» را «عبدالملک بن هشام» متوفای قرن سوم هجری ⁽³¹⁾ و نیز «علی بن محمد بن عبدالکریم جزری» متوفای قرن هفتم هجری، در کتابهای خود آورده اند ⁽³²⁾ و آنچه را که در این فصل مطالعه کردیم، توسعه و توضیح آن سرگذشت‌های فشرده است.

تاریخ مسلمانی

اگر چه برخی خواسته اند بگویند: سلمان در «مکه» به حضور رسول خدا ﷺ رسیده و در آنجا اسلام آورده است ⁽³³⁾. اما انصاف این است که سلمان در همان جمادی الاول سال اول هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه اسلام آورده، همانطور که «سیدعلی خان» ⁽³⁴⁾ «حمدالله مستوفی» ⁽³⁵⁾ و «محدث نوری» به آن اعتراف کرده اند ⁽³⁶⁾.

اما این که در همه آثار تاریخی آمده، سلمان در «جنگ بدر»، (که هفدهم یا نوزدهم ماه رمضان سال دوم هجری واقع شده، و نیز در «جنگ احد» که در ماه شوال سال سوم هجرت واقع گردیده) نتوانسته شرکت کند⁽³⁷⁾ شاید به خاطر گذراندن دوران بردگی یا علت دیگری بوده است.

به هر حال، همانطور که مطالعه کردیم، سلمان فارسی در همان روزهای آغازین، که رسول خدا ﷺ به «قبا» وارد شده، و چند روز بعد که به «مدینه» رسیده است، وی به حضور آن حضرت رسیده، بیعت نموده و اسلام آورده است، و همانطور که خود هم می گوید و مورخان نیز نوشته اند: در عین مسلمانی، شاید برده بودن او مانع از شرکت در جنگ «بدر» و «احد» گردیده است⁽³⁸⁾.

بنابراین، اسلام آوردن سلمان، در همان روزهای ورود پیغمبر ﷺ به مدینه صورت گرفته، رسول خدا ﷺ او را و سند آزادی وی را هم برای آن مرد یهودی خود امضا نموده⁽⁴⁰⁾ و سلمان از اصحاب و انصار خاص رسول خدا ﷺ گردیده است. اما نکته مهم درباره وضع اعتقادی سلمان، که آن روزها حدود 200 سال از عمرش می گذشته این است، که وی چون بسیاری از اولیای الهی و مؤمنان و موحدان، در عین حالی که در روزگار مجوسیت و مسیحیت می زیسته و به حسب ظاهر به کلیساها هم می رفته، آیین حنیف ابراهیمی ﷺ و توحیدی داشته، و هرگز وجود خویش را به شرک و انحراف نیالوده است.

در حدیثی هم می خوانیم، که امام صادق ﷺ فرموده: سلمان پیوسته بنده صالح و خالص و تسلیم در برابر خداوند بود، و هیچگاه به وادی شرک و انحراف عقیدتی وارد نشده است⁽⁴¹⁾.

اکنون دنباله فضایل اخلاقی و شخصیتی ممتاز این یار برگزیده اسلام و پیامبر
ﷺ و مسیر زندگی و خدمات او به اسلام را، در فصلهای آتی پی می گیریم.

پی نوشتها:

1. لغت نامه دهخدا، ص 43، ص 1333.
2. بحارالانوار، ج 22، ص 368، نفس الرحمن، ص 179، مکاتیب الرسول، ص 375.
3. طبق روایت مشهور نام اول سلمان «روزبه» بوده است، بدین جهت تا آنجا که وی به وسیله نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سلمان موسوم می گردد، با همین نام از او سخن می گوئیم.
4. حافظ شیرازی.
5. عبدالرحیم خان.
6. این خبر بطور خلاصه در ص 57 طبقات ابن سعد، ج 4، نفس الرحمن و بحارالانوار، ج 22، ص 362، است.
7. خواجه عبدالله انصاری.
8. نفس الرحمن، ص 81.
9. سعدی شیرازی.
10. حافظ شیرازی.
11. نفس الرحمن، ص 42 و 54.
12. لغت نامه دهخدا، ج 46، ص 93.
13. نفس الرحمن، ص 86.
14. رجوع شود به فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، اعلام، ج 2، ص 2126؛ لغت نامه دهخدا، ج 48، ص 563؛ ناسخ التواریخ خلفا، ج 2، ص 280؛ سیره ابن هشام، ج 1، ص 213؛ و نفس الرحمن، ص 87.
15. نفس الرحمن، ص 87.
16. لغت نامه دهخدا، ج 35، ص 358.
17. پروین اعتصامی.
18. رهی معیری.
19. لغت نامه دهخدا، ج 49، ص 48.
20. حافظ شیرازی.

21. قبا، از نام چاهی که بدین نام موسوم بود، برگزیده شده، و آن سرزمین محل سکونت «بنی عمروبن عوف» بود، که از مسیر مکه تا مدینه دو میل، یعنی چهار هزار متر، فاصله بود. سیره ابن هشام، ج 1، ص 232.
22. به یارانی که در مدینه گرد رسول خدا جمع شده بودند، مردم مسلمان آنان را «انصار» و یهودیان آنها را «بنی قیله» می گفتند، زیرا انصار از دو گروه «اوس» و «خزرج» تشکیل می شدند، که مادر آنان «قیله» نام داشت، و قیله، دختر «کاهل بن عذره بن سعد بن زید لیث بن سودبن اسلم بن الحاف بن قضاعه» بود. سیره ابن هشام، ج 1، ص 232.
23. بعضی نوشته اند: در آن زمان صاحب روزبه زنی بوده و هنگامی که روزبه از او یک ظرف خرما درخواست نمود، زن شش طبق در اختیارش گذاشت. چنانکه احتمال داده می شود، آن زن، زن صاحب او بوده است. بحارالانوار، ج 22، ص 358 و کمال الدین صدوق، ص 222.
24. سعدی شیرازی.
25. در صفحه های قبل خواندیم که راهب برای شناختن پیغمبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سه نشانه برای روزبه خاطر نشان ساخته بود.
26. مکاتبه در فقه اسلامی یک نوع معامله ای بوده، که اسلام برای راحتی آزاد شدن بردگان مقرر می داشت، بدین نحو که بنده خود را به قیمت معینی از مولایش می خرید، سپس کار می کرد و آنگاه که بهای خود رامی پرداخت از قید بندگی آزاد می شد. این نوع مکاتبه، مکاتبه مطلق می باشد. نوع دیگر، مکاتبه شروط است به این معنا که بنده هر چه قسمتی از قیمت خود به مولا می داد به همان نسبت از قید رقیبت و بردگی آزاد می شد.
27. اوقیه، حدود هفت مثقال و نیم طلا می باشد لغت نامه دهخدا، ج 8، ص 500.
28. سفینه البحار، ج 1، ص 647؛ قاموس الرجال، ج 4، ص 429.
29. بحارالانوار، ج 22، ص 385؛ رجال کشی، ص 12.
30. بحارالانوار، ج 22، ص 355.
31. السیره النبویه، ج 1، ص 225 - 228.
32. اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج 2، ص 330-328 و نیز رجوع شود به قاموس الرجال، ج 4، ص 429؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص 6؛ بحارالانوار، ج 22، ص 65-362.
33. اسدالغابة، ج 2، ص 330؛ السیره النبویه، ج 1، ص 234.
34. الدرجات الرفیعة، ص 119.
35. تاریخ گزیده، ص 230.

36. نفس الرحمن، ص 119 و 97.
37. بحار الانوار، ج 22، ص 365.
38. بحار الانوار، ج 22، ص 365.
39. بحار الانوار، ج 22، ص 359.
40. مكاتيب الرسول، ص 409.
41. بحار الانوار، ج 22، ص 327; امالی شیخ طوسی، ص 83.

فصل دوم : شخصیت ماندگار

شخصیت ماندگار

تن آدمی شریف است، به جان آدمیت
اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد
طیران مرغ دیدی، تو زباینند شهوت
اگر این درنده خویی، ز طبیعتت بمیرد
نه همین لباس زیباست، نشان آدمیت
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
که همان سخن بگوید، به زبان آدمیت
به درآی تا ببینی، طیران آدمیت
همه عمر زنده باشی، به روان آدمیت⁽¹⁾

ابو عبدالله، سلمان خیر، معروف به «سلمان فارسی» صحابی بزرگ و ممتاز پیغمبر ﷺ مسلمان وارسته و با عظمتی است، که مقام والا و بلند او را همه مورخان مسلمان، اعم از شیعه و اهل سنت در کتابهای خود، مورد تایید و ستایش قرار داده اند.

در این فصل، برخی از ویژگیهای والای او را، که در عظمت و بلندی مقام وی نقش اساسی داشته، تحت عنوان «شخصیت ماندگار» مورد مطالعه قرار می دهیم.

اما توجه به این معنا هم لازم است که، واژه «شخصیت» تا آن جا که اطلاع داریم، عنوانی است، که از حدود قرن نوزدهم میلادی، آنگاه که دانش روان شناسی و جامعه شناسی در قالب کلاسیک قرار گرفته، بیشتر برای خود «عنوان علمی» یافته، و عموماً از لحاظ روان شناسی و جامعه شناسی، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است⁽²⁾.

در عین حال، چون برای نمودار ساختن استعدادها و ذاتی و اکتسابی افراد، در قالب ارزشهای متعالی انسانی و جنبه کاربردی درخشش و عظمت معنوی، عنوان شخصیت به کار می رود، و نیز هر دانشمندی از نقطه نظر خویش می تواند، از «واژه شخصیت» مفهوم و برداشت متفاوتی داشته باشد، ما به

مناسبتترین تعریفی که در «روان شناسی» برای این عنوان صورت گرفته و جنبه عمومی آن را می تواند عهده دار باشد، بسنده می کنیم.

بنابراین، می توان گفت: «شخصیت هر فرد، کل خصایص بدنی و ذهنی و عاطفی و اجتماعی و اخلاقی - اعم از موروثی و اکتسابی - هستند، که او را به طور آشکار از دیگران مشخص می کند»⁽³⁾.

به عبارت دیگر، می توان گفت: شخصیت انسان، که بر اساس استعدادهای جسمی و روانی او استوار می گردد، خصایصی را به وجود می آورد، که این خصایص روابط انسان را با خویشتن، با خدای خویشتن و با دیگران، استحکام ممتاز و فوق العاده ای می بخشد، که با این شرایط «سلمان فارسی» را باید از شخصیتهای ممتاز و ماندگار تاریخ درخشان اسلام دانست.

آری، سلمان آن روزگار که در ایران دوران نوجوانی خود را می گذرانید، به خویشتن یابی خود پرداخت، استعدادهای ذاتی خود را مورد توجه قرار داد، خروش فطری و درونی خود را به گوش جان شنید، و برای پاسخ به این خروش و دست یافتن به استعدادهای ذاتی خود، که تکامل انسانی را در پی می داشت، سالهای طولانی شهر به شهر و دیار به دیار، به حسب ظاهر از جامعه مجوسیت به عالم مسیحیت و سرانجام به آغوش جان نواز اسلام بار یافت.

دیدار یار غایب، دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان، بر تشنه ای بیارد
ای بوی آشنایی؟ دانستم از کجایی پیغام وصل جانان، پیوند روح دارد
بی حاصل است یارا، اوقات زندگانی الا دمی که یاری، با همدمی برآرد⁽⁴⁾

درباره ایمان به خداوند و اطاعت «سلمان» از پیامبر ﷺ هم، مقام او به جایی رسید که آن حضرت فرموده است: ان الله تعالی امرنی بحب اربعة من

اصحابی و اخبرنی انه یحبهم، فقیل یا رسول الله من هم؟ قال: علی و المقداد بن اسود الکندی و سلمان و ابوذر (5).

خداوند متعال، به من دستور داده، چهار نفر را دوست بدارم و به من خبر داده، خود نیز آنان را دوست می دارد، سؤال شد آنان چه کسانی هستند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: آنان علی بن ابی طالب علیه السلام، مقداد بن اسود کندی، سلمان فارسی و ابوذر غفاری هستند.

همچنین از لحاظ ارتباط معنوی و آرمانی سلمان با رسول خدا ﷺ، کار او به جایی رسیده بود، که پیامبر ﷺ و امام صادق علیه السلام درباره وی فرموده اند: سلمان مناهل البيت علیه السلام (6) و او را عضو و جزء خاندان خود شمرده اند.

در مورد جنبه سوم شخصیتی سلمان، که بعد «دیگر خواهی» و به فکر دیگران بودن و برای رفع نیازمندی و گرفتاری آنان اقدام نمودن می باشد، وقتی علت تعظیم و تجلیل امام صادق علیه السلام را نسبت به سلمان می شنوند، آن حضرت توضیح می دهد: سلمان سه خصلت مهم داشت:

1- او خواسته ها و رضایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر هوای نفس و خواسته های خودمقدم می داشت.

2- سلمان، تهیدستان و نیازمندان را دوستان می داشت، و آنان را بر اهل ثروت و افراد نفوذدار و قبیله دار مقدم می داشت.

3- سلمان، به علم و دانشمندان، محبت و عشق می ورزید (7).

شخصیت، در روان شناسی

اکنون برای اینکه، مطالب سه گانه بالا توانسته باشد، ابعاد کلی شخصیتی «سلمان فارسی» را نمودار ساخته باشد، مناسب خواهد بود، مهم ترین و عمده

ترین خصلتهایی را که در «روان شناسی» برای تشخیص یک شخصیت کامل معرفی شده، مورد مطالعه قرار دهیم:

- 1- آگاهی به هویت شخصی، یا شناسایی خود.
- 2- کوشش و فعالیت مؤثر، در راه تکامل.
- 3- خویشتن داری، در برابر سختی ها و ناملایمات لغزنده.
- 4- برش در کار و نیرومندی برای پیشبرد کار.
- 5- علاقه به آمیزش و ارتباط سالم با دیگران.
- 6- ثبات و تعادل عاطفی و منطقی.
- 7- واقع بینی و پرهیز از مظاهر اغفال کننده.
- 8- گشاده رویی و مهربانی با دیگران.
- 9- رعایت نظافت و بهداشت خود و محیط زیست.
- 10- داشتن نظم منطقی در فکر و عمل.
- 11- آمادگی برای تعاون و روح تشویق و همکاری.
- 12- آمادگی برای قبول نصیحت و تذکرهاى اصلاحی از دیگران.
- 13- روحیه سالم و تقاضای پوزش از اشتباه و جبران آن.
- 14- خودپذیری و کمال جنسی مردها، در قالب مردانگی.
- 15- خودپذیری و کمال جنسی زنها، در قالب هویت زن بودن⁽⁸⁾.

باری، مجموعه خصلتهایی را، که گاهی عمده و گاهی مجموعه آن می تواند یک شخصیت بارز را به وجود آورد و در سطح عام شکل ببخشد، در مراحل سه گانه ای که در بالا برای «سلمان» بیان کردیم، اصول ویژگی هایی را که از نظر روان شناسی بیان گردید، در بر داشته، و اکنون برای اینکه آن مراحل تبیین

و تکمیل گردد، در این فصل، جهات شخصیتی پایدار زیر را نیز مورد مطالعه قرار می دهیم:

1- ایمان استوار و بلند

داستان ایمان آوردن این ایرانی پارسا و عمر طولانی را، در فصل اول این کتاب بیان کردیم و اضافه نمودیم، این مرد بزرگ، در طول حدود دویست سالی که در جست و جوی آیین حق بود، اگر چه در روزگار «مجوسیت» و «مسیحیت» می زیست و به معبد و کلیسا هم می رفت، اما در باطن مؤمن و موحد بود و طبق بیان امام صادق علیه السلام: هرگز وجود خویشتن را به شرک و غیر خداپرستی نیالود، بلکه آیین توحیدی ابراهیم خلیل علیه السلام را داشت⁽⁹⁾ و چون بسیاری از مؤمنان و موحدان عالم، در باطن مؤمن و خداپرست بود، و بعد هم به مقام بلندی از ایمان ست یافت.

«عبدالعزیز قراطیسی» می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ایمان همچون نردبانی دارای ده پله و مرحله است، که می بایست مرحله به مرحله از آن بالا رفت. بنابراین، کسی که در مرحله دوم قرار گرفته، نسبت به کسی که در مرحله اول است نباید بگوید: تو هیچ ایمان نداری، همین طور کسی که در پله بالاتر تا دهم قرار دارد، نباید پایین تر از خود را بی ایمان شمارد، تا اینکه به پله دهم برسد.

بنابراین، کسی را که در مرحله پایین تر از ایمان نسبت به تو می باشد، ساقط و خورد مکن، زیرا کسی هم که در مرحله بالاتری از ایمان نسبت به تو قرار دارد، تو را خورد و ساقط می کند. پس اگر کسی در مرحله پایین تری از ایمان قرار دارد، باملایمت به بالا و مرحله خود بکشانید، و چیزی را که توانایی آن را ندارد، به اوتحمیل نگردانید، که موجب شکست و ناتوایی او را فراهم آورید،

زیرا هر کسی مؤمنی را خورد و شکسته گرداند، لازم خواهد بود برای اصلاح و جبران شکست اقدام نماید (10).

آری، مقداد، در پله هشتم، «ابوذر» در پله نهم و «سلمان فارسی» در پله دهم ایمان قرار دارند (11).

اما باید توجه داشته باشیم، دست یافتن به چنین قله بلندی از ایمان، برای سلمان ارزان تمام نشده، برای آن رنجها کشیده، تلخی‌ها دیده، و شاید با توجه به اینگونه رنجها و تلاشها و نیز اینگونه بلندی‌ها و عظمت‌ها باشد، که رسول گرامی اسلام با اشاره به سلمان فرموده است: لو كان الايمان (دين) عند الثريا، لتناوله رجال من فارس (12).

اگر ایمان یا دین در «پروین» یعنی مجموعه ستارگان کوچکی که در آسمان دیده می‌شود، قرار داشته باشد، مردانی از فارس بدان دست خواهند یافت.

باری، نتیجه کارسازی و کاربردی چنین ایمانی، غیر از اینکه در دنیا صدها اثر مثبت مادی و معنوی می‌باشد، در آخرت نیز چنین ایمانی برای شخص مؤمن، مقام و منزلت بس رفیعی در پی خواهد داشت.

«ابن عباس» می‌گوید: سلمان فارسی را که رحمت خداوند بر او باد، در عالم خواب دیدم، گفتم: تو سلمان هستی؟ گفت: بلی من سلمان هستم.

گفتم: مگر تو خدمتگزار پیامبر ﷺ نبودی؟

گفت: آری، من خدمتگزار آن حضرت بودم. البته من سلمان را در حالی در عالم خواب دیدم که، تاجی از یاقوت به سر و لباسهای زیبا و یر قیمتی به تن داشت، و سؤالهای من برای این بود، که خدمتگزاری را با چنان مقام و منزلتی مشاهده می‌کردم.

سپس گفتم: سلمان! این مقام و منزلت را خداوند متعال به تو عطا فرموده است، اینطور نیست؟ سلمان جواب مثبت داد.

بعد پرسیدم: در بهشت پس از ایمان به خدا و رسول ﷺ چه چیزی را بالاتر یافتی؟

سلمان پاسخ داد: لیس فی الجنة بعد الايمان بالله و رسوله شىء هو افضل من حب على بن ابى طالب عليه السلام و الاقتداء به.. (13).

در بهشت، پس از ایمان به خدا و رسول ﷺ چیزی برتر از حب علی بن ابی طالب عليه السلام و پیروی از او وجود ندارد.

2- سلمان «منا»

عنوان مهم دیگری که، می تواند عظمت معنوی و کیان شخصیتی سلمان را بیان دارد، اعتراف بسیار عمیق و پرمعنایی است، که پیامبر اسلام و امامان معصوم عليهم السلام بارها آن را درباره این پارسی ممتاز و برگزیده، اعلام داشته اند. رسول خدا ﷺ در موارد فراوان و به مناسبتهای مختلف فرموده است: سلمان منا اهل البيت (14) و سلمان منی (15).

سلمان از خاندان ما اهل بیت عليهم السلام است، سلمان از من است. برای این که عظمت و مفهوم بلند این بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به سلمان بیشتر روشن شود، دو توضیح زیر را مورد توجه قرار می دهیم:

الف: علی عليه السلام و...

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فقط عنوان «از من است» را، به چند نفر از عزیزان معصوم و محبوب و نزدیکان خاص خویش داده است:

1- درباره امام علی عليه السلام فرموده: علی منی و انا من علی.. (16).

علی عليه السلام از من است، و من هم از علی عليه السلام می باشم.

2- درباره حضرت فاطمه عليها السلام فرموده: ان فاطمة منى، يا، فاطمة بضعة منى
(17)

فاطمه عليها السلام از من است، يا، فاطمه عليها السلام پاره تن من است.

3- در مورد حضرت امام حسين، سيد الشهداء عليه السلام را نيز رسول خدا
صلى الله عليه وآله وسلم فرموده: حسين منى و انا من حسين.. (18)

4- درباره سلمان هم، بيشتر با تعبير «منا» و گاهى هم با تعبير «منى» او را
از خاندان خویش، يا عضوى از اعضاى خود معرفى کرده و بدينگونه او را
ستوده است.

اکنون ملاحظه کنید، سلمان فارسى ايرانى، در سايه ايمان و تقوى و فضائل
اخلاقى، به عنوان صحابى ممتاز پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم داراى چه مقام بلندی گردیده، که
تعبيرى را که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم درباره امام على عليه السلام، حضرت فاطمه عليها السلام و
حضرت سيد الشهداء عليه السلام به کار برده، همان تعبير را درباره سلمان هم به کار برده
و مقام بلند او را مورد تمجيد و ستايش قرار داده است.

ب: چگونگی از اهل بیت عليهم السلام

اما سلمان، چگونه از اهل بیت عليهم السلام شمرده شده است؟ اين موضوع تا حدى
تعجب آميز است، که يك ايرانى در جامعه آن روز و در ميان آن همه ياران
پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم به اين رتبه بلند دست يابد، و اتفاقاً در همان صدر اسلام هم که
امامان معصوم عليهم السلام با ياد خير از سلمان، اين بيان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را درباره او
تکرار مى کردند، مورد سؤال و پرس و جو قرار مى گرفتند.

«فضل بن عيسى هاشمى» مى گوید: با پدرم به حضور امام جعفر صادق
عليه السلام وارد شدیم، پدرم خطاب به امام گفت: آیا سلمان منا اهل البيت عليهم السلام سخن
رسول خداست؟

امام صادق علیه السلام پاسخ داد: آری.

پدرم گفت: منظور این است، که سلمان از فرزندان «عبدالمطلب» است؟!

امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان منا اهل البیت علیهم السلام.

پدرم گفت: یعنی، سلمان از فرزندان «ابوطالب» است؟!

امام صادق علیه السلام باز فرمود: منا اهل البیت علیهم السلام.

پدرم ادامه داد: من معنای این سخن را نمی فهمم!

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: ای عیسی! این را بدان، که سلمان از اهل بیت ماست، بعد با دست به سینه خود اشاره کرد (و در حالی که می خواست بفهماند، ایمان و ارزشهای انسانی و نیز تفکر و تعقل در سینه قرار دارد) ادامه داد: اینطور که تو فکرمی کنی نیست، بلکه توجه داشته باش، که خداوند طینت و سرشت ما را از «علیین» و عناصر برتر بهشتی آفریده، و خلقت شیعیان ما را از عناصر مرحله بعد از آن قرار داده است. بنابراین، شیعیان هم از ما هستند، و بالاخره این را بدان، که سلمان از «لقمان حکیم» مقام بلندتری را دارد ⁽¹⁹⁾.

توضیح «ابن عربی»

برای تبیین بیشتر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که «سلمان از خاندان ماست» توضیح عارف و فیلسوف بزرگ اسلامی، ابو عبدالله، محمد بن علی بن محمد حاتمی مکی، مشهور به «محبی الدین بن عربی» متوفای 638 هجری و مدفون در «شام» از لحاظ منطقی و استدلالی، توضیح مناسب و دلپذیری می باشد. وی می نویسد: «چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده مخلص و خالص خداوند بود، خداوند متعال آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام او را از هرگونه پلیدی و آلودگی مصون داشت، و فرمود: فقط خداوند اراده کرده است، هرگونه پلیدی و آلاشی را از شما اهل بیت برطرف گرداند و شما را پاک و پاکیزه نماید ⁽²⁰⁾.

بنابراین، از نظر قرآن کریم، اهل بیت پیغمبر ﷺ پاک و پاکیزه می باشند، و کسی نمی تواند به آنان اضافه و همراه گردد، مگر این که پاک و وارسته باشد، زیرا کسی که به آنان اضافه می شود، با «مضاف الیه» باید شباهت و سنخیت داشته باشد، و آنان هم کسی را به خود اضافه نمی کنند، جز اینکه به طهارت و قداست او اذعان داشته باشند.

بنابراین، بیان «سلمان منا اهل البیت» از سوی پیغمبر ﷺ، گواهی و شهادت آن حضرت، بر پاکی و طهارت سلمان خواهد بود، چنانکه خداوند هم بر پاکی و طهارت خود اهل بیت ﷺ شهادت داده است، و چون جز عنصر پاکی به آن پاگان اضافه نمی گردد و اهل بیت ﷺ در مورد قداست و طهارت، مشمول عنایت خداوند هستند، کسی هم که به آنان اضافه شده، قهرا به مجرد اضافه شدن مشمول عنایت خداوند واقع می شود.

اکنون نظر شما درباره اهل بیت ﷺ چیست؟ آنان پاکیزه شدگان هستند، بلکه آنان عین طهارت و پاکی می باشند.

بنابراین، اهل بیت ﷺ به اعتراف صریح قرآن «پاکیزگان» هستند، و سلمان هم بدون شک به آنان ملحق شده است. و ما امیدواریم چنین موهبت خداوندی، که نصیب علی ﷺ و سلمان شده، نصیب فرزندان و پیروان آنان نیز بگردد، چنانکه نصیب حسن ﷺ و حسین ﷺ و دوستداران و پیروان اهل بیت (ﷺ) نیز گردیده است، زیرا رحمت الهی وسیع و گسترده می باشد...

به هر حال، سلمان در میان اهل ایمان، داناترین افراد به احکام الهی بوده، وظایف و حقوق بندگان خداوند را خوب می شناخته، و رسول خدا ﷺ هم با اشاره به سلمان فرموده است: اگر ایمان در «ثریا» قرار داشته

باشد، مردانی از فارس، بدان دست خواهند یافت. (21) و سلمان را تا سرحد عصمت معرفی کرده است.

شان بیان

همانطور که در بالا اشاره کردیم، سخن بسیار ارزشمند: سلمان منا اهل البیت علیهم السلام. بارها از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر معصومین علیهم السلام بیان شده است، اما شان بیان و مناسبت این سخن عمیق و جاودانه چیست؟

باید گفت: برای این سخن مناسبت‌های مختلفی روایت شده، که در جاهای مختلف آن را بررسی خواهیم کرد، که یک مورد آن با توجه به مبارزه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با روح نژادپرستانه برخی از افراد و در نتیجه پرورش روح اسلامی، بدین قرار است:

در تاریخ و حدیث می خوانیم: یک روز «سلمان» به مجلسی وارد شد، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن حضور داشت، افراد حاضر در آنجا، سلمان را به خاطر کهنسالی و پیوند او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام، احترام کردند، او را جلو انداختند و در صدر مجلس نشاندند.

در آن حال «عمر» وارد مجلس گردید و با مشاهده سلمان در صدر مجلس، ناراحت شد و گفت: این مرد غیر عرب کیست، که در میان ما اعراب، در بالای مجلس نشسته است؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این ادعای مغرورانه و قومیت گرایانه نگران شد و بالای منبر قرار گرفت و این گونه به ایراد خطابه کوتاهی پرداخت: این را بدانید که مردم از زمان حضرت آدم علیهم السلام تاکنون، مانند دندان‌های شانه برابر و مساوی هستند، هیچ عربی بر غیر عربی و هیچ سرخ پوستی بر سیاه پوستی، برتری و فضیلتی نخواهد داشت، مگر این که کسی دارای تقوی و پرهیزگاری و

روح خدایینی بیشتر باشد. سلمان هم (در مورد فضایل انسانی) دریایی است که پایان ندارد و گنج وسیعی است که تمام نمی شود. سلمان، از خاندان اهل بیت علیهم السلام من است، از جویبار حکمت سیراب گشته و به اوبرهان و معارف عقلی عطا شده است ⁽²²⁾.

خلاصه، سلمان فارسی دارای ابعاد مختلف شخصیتی می باشد، که در این فصل دوپایه اساسی آن را، که ایمان استوار به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و نیز پیوند محکم و عضویت با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، تا حدی مورد بررسی قرار دادیم و ابعاد دیگر عظمت و شخصیت او را، در سایر مراحل این کتاب، به خصوص «روح دیگر دوستی او را» در فصل «استاندار مداین» مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

ایمان و تقوی

شیخ صدوق هم، وقتی از ایمان و پاکی و عظمت سلمان یاد می کند، می گوید: سلمان هیچگاه در برابر آتش کرنش نکرد، او از اول در برابر خداوند متعال سجده می کرد و نماز او به سوی قبله شرقی صورت می گرفت، زیرا سلمان وصی عیسی بن مریم علیها السلام بود تا احکام الهی را به نسلهای بعدی منتقل کند... ⁽²³⁾ و چنین کسی، باید دارای چنین شخصیت و مقام بلند و ماندگاری باشد.

اکنون در اواخر این فصل، مناسب خواهد بود، درباره شرط لازم یک

«شخصیت اصیل» با شاعر پارسی سرا، همنوا شویم، که سروده است:

ای که مغروری به دانش، دانشت را بیشتر کن	تا بدانی هیچ ارزش، علم بی ایمان ندارد
کاخ دانش، گر همه از سنگ و از فولاد سازی	زد و ریزد، گر از ایمان پی و بنیان ندارد
گرچه در علم است دریا مردبی دین روز بحران	کشتی نوح است، لیکن طاقت طوفان ندارد
بشکند بازوی تقوی، مشت پولادین بی دین	دین گرچه مرد متقی سر پنجه طغیان ندارد ⁽²⁴⁾

ابو فراس، حارث بن سعید همدانی، دانشمند بزرگ و شاعر ادیب و توانا و شجاع اهل بیت و مقتول به سال 357 هجری⁽²⁵⁾ در عظمت پیوند «سلمان» با خاندان پیامبر ﷺ سروده است:

هیئات لا قربت قریبی و لا رحم یوما اذا افضت الاخلاق و الشیم
كانت مودة سلمان، له نسبا و لم یکن بین نوح و ابنه نسبا⁽²⁶⁾
افسوس، که نزدیکی و قوم و خویشی سودی نخواهد داشت، آن روزی که وضعیت اخلاق و خصلتهای درونی افراد آشکار گردد.

مودت «سلمان» نسبت به خاندان پیامبر ﷺ برای او نسبت و قوم و خویشی محسوب می شود، اما پیوند قوم و خویشی «نوح» با فرزند او، قطع می گردد و سودی نمی بخشد!

شاعر دیگری با عنوان «صاحب» و شاید هم علی ع می سراید:

لعمرك ما الانسان، الا بدینه فلا تترك التقوى اتكا لا على النسب

لقد رفع الاسلام، سلمان فارسی و قد وضع الشرك، الشريف، ابا لهب⁽²⁷⁾
سوگند به جان تو، انسان جز بر اساس دینداری ارزیابی نمی شود. بنابراین، بااعتماد به حسب و نسب، تقوی پیشگی را، رها مکن.

به راستی، اسلام سلمان فارسی را، عزت و عظمت بخشید، اما شرک و الحاد، ابولهب (عموی پیامبر) را که عزت و شخصیت ظاهری داشت، به نکبت و خواری کشانید.

شاعر پارسی زبان دیگری، مقام علمی و ارتباط عظمت آفرین سلمان را با خاندان پیغمبر ﷺ اینطور به شعر آورده است:

ز سلمان که بودی سرراستان	که دانش به او بود، همداستان
نه بنشست بر تخت دانشوری	نه دانشوری، همچو او سروری
ندیده دو بیننده روزگار	چو او دانش آموز، آن روزگار

به گنج نهانی، زبانش کلید
به دانشوری، همچو او کس نبود
ز سیماش، راز نهانی پدید
پیمبر، مرا او را به دانش ستود
چنین گفت: کز اهل بیت من است
چه ایشان به من یکدل و یک تن است (28)

پی نوشتها:

1. سعدی، کلیات، طیبات، ص 388.
2. رجوع شود به کتابهای: اخلاق و شخصیت، جان دیوئی، ترجمه مشفق همدانی، رشد شخصیت، هلن شاختر، ترجمه محمد حجازی.
3. روان شناسی رشد، علی اکبر شعاری نژاد، چاپ دهم، ص 600.
4. سعدی، کلیات، ص 425.
5. نفس الرحمن...، ص 173; بحار الانوار، ج 22، ص 324; الاستیعاب، ج 2، ص 56.
6. کنز العمال، ج 11، ص 690; السیرة النبویة، ج 1، ص 72; نفس الرحمن...، ص 124.
7. بحار الانوار، ج 22، ص 327; نفس الرحمن...، ص 172.
8. آن سوی چهره ها، ص 20، با اندکی تغییر و توضیح.
9. بحار الانوار، ج 22، ص 327.
10. اصول کافی، ج 2، ص 45.
11. بحار الانوار، ج 22، ص 351; نفس الرحمن، ص 220.
12. کنز العمال، ج 11، ص 690; بحار الانوار، ج 22، ص 391.
13. بحار الانوار، ج 22، ص 341.
14. بحار الانوار، ج 22، ص 326 و 330 و 331; اسد الغابه، ج 2، ص 331; کنز العمال، ج 11، ص 690; شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 36.
15. الاختصاص، ص 216.
16. تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 17; فضائل الخمسه، ج 1، ص 342.
17. صحیح مسلم، ج 5; خصایص نسائی، ص 35; الغدیر، ج 2، ص 21; فضائل الخمسة، ج 3، ص 151.
18. اسد الغابه، ج 2، ص 19.
19. بحار الانوار، ج 22، ص 331; بصائر الدرجات، ص 6.
20. سوره احزاب، آیه 33.
21. نفس الرحمن، ص 138; سلمان الفارسی، ص 58; الدرجات الرفیعة، ص 208.
22. الاختصاص، ص 337; نفس الرحمن، ص 128; مستدرک الوسائل، ج 2، ص 340; کنز العمال، ج 3، ص 699.
23. بحار الانوار، ج 22، ص 359; اکمال الدین، ج 1، ص 99.

24. گفتار فلسفی، جوان، ج 1، ص 359.
25. هدیه الاحباب، ص 41.
26. الغدير، ج 10، ص 240; نفس الرحمن، ص 151.
27. سلمان فارسی، ص 89.
28. نفس الرحمن، ص 151.

فصل سوم : فضایل و مناقب درخشان

فضایل و مناقب درخشان

اگرچه مطالبی را که در فصل دوم این کتاب مطرح کردیم و مطالبی را که در برخی از فصلهای دیگر مطرح می‌کنیم، بسیاری از آن را می‌توان تحت عنوان «فضایل و مناقب سلمان» قرار داد، اما با توجه به شخصیت چند بعدی این «صحابی کبیر» و این مجاهد شجاع، که وجود او کانونی از فکر و اندیشه، طاعت و عبادت و خلاصه، عنصر ارزشهای عمیق و فراوان انسانی بوده، مناسب خواهد بود، تحت همین عنوان موارد دیگری از اصالتها و ارزشهای علمی و معنوی او را مورد بررسی قرار دهیم:

1- فرزند اسلام

اندیشه‌های قومیت و نژادپرستانه و عوارض ناشی از این تفکر، از فاجعه‌های اجتماعی و اخلاقی جامعه شریعت بوده، به بهانه آن ضربه‌های دردناکی به وجود آمده و گاهی خونهایی نیز به زمین ریخته شده است.

اسلام با روح نژادپرستی به مبارزه برخاسته، ملاک ارزشها را «ایمان و تقوی» قرار داده، تا از این ناحیه نیز جامعه بشری بهتر بتواند به تعالی و تکامل مادی و معنوی دست یابد.

از سوی دیگر، کسانی که در آتش نژاد پرستی می‌سوخته‌اند، و قومیت و افکارپوچ آن را، مانع تحکیم «اخوت اسلامی» می‌دیده‌اند، از این ناحیه رنج فراوان برده و با هر وسیله ممکن این افکار جاهلی را طرد و منکوب می‌ساخته‌اند.

سلمان صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ از نژاد پارس، که فضایل و مناقب اصیل او را در مراحل مختلف این کتاب مطالعه می‌کنیم، از جمله افرادی است،

که در روزگار صدر اسلام و حضور پیامبر ﷺ، از جانب افراد ناساخته و فرصت طلب عرب، در «مدینه» در موارد مختلفی زخم زبان می شنیده و برای پیشبرد آرمانهای متعالی خویش، با مانع مواجه می شده و ناچار می بایست این «افکار باطل» را طرد و نفی کند، تا خود و جامعه را از لوث آن پاک گرداند.

«ابن عبدالبر اندلسی» و «ابن ابی الحدید» درباره سلمان می نویسند: کان اذا قيل له: ابن من انت؟ يقول: انا سلمان بن الاسلام، انا من بنی آدم⁽¹⁾.

همواره شیوه سلمان این بود، که هرگاه به او گفته می شد: تو فرزند چه کسی هستی؟ می گفت: من سلمان فرزند اسلام هستم، من از فرزندان آدم ﷺ می باشم.

از لحن این دو تاریخ نویس، و با توجه به موارد دیگری که در این کتاب مطالعه کردیم، به دست می آید که این سؤال بارها از سلمان صورت می گرفته، و نژاد پرستان با مطرح کردن این سؤال، منظور سوء و بنای زخم زدن به سلمان و خورد نمودن شخصیت ممتاز او را داشته اند، زیرا نژاد فارس از نظر آنان به خاطر سابقه مجوسیت یک نقطه بزرگ منفی تلقی می شده، و پدر سلمان نیز مجوسی بوده، و متاسفانه بارها سلمان را بدین جهت مورد حمله و ضربه قرار می داده اند!

در صورتی که متاسفانه این ایراد به خود آن اعراب نیز وارد بود، پدران و اجداد آنان و گاهی خود آنان بت رست بودند و گاهی مرام و مسلک آنان از مجوسیت و آتش پرستی هم بی پایه تر و زشت تر بوده، اما روح عربیت که گاهی با بدویت آمیخته بود، و از طرف دیگر عظمت سلمان را مشاهده می کردند و نیز برخورد فوق العاده مخلصانه و بزرگووارانه رسول خدا ﷺ را می دیدند، آتش کینه و حسد در نهاد آنان شعله ورتر می شد، آن همه امتیازهای

مثبت و موجود را نادیده می گرفتند، و به منظور بهانه جویی و اشکال تراشی، به سراغ پدر سلمان می رفتند!

در حالی که، غیر از دستورهای قرآن و پیغمبر ﷺ، امام علی عَلَيْهِ السَّلَام هم، درباره حسب زدایی باطل و توجه به شخصیت خویشتن، سروده عمیقی بدین شرح اعلام داشته است:

کن ابن من شئت و اکتسب ادبا یغنک محموده عن النسب
فلیس یغنی الحسیب نسبته بلالسان له، و لا ادب

ان الفتی، من یقول: ها اناذا لیس الفتی من یقول: کان ابی ⁽²⁾

حسین بن معین الدین میبیدی، که در سال 890 هجری، دیوان امام علی عَلَيْهِ السَّلَام را شرح کرده، خلاصه ترجمه این اشعار را، در این رباعی آورده است:

خواهی که شوی، خلاصه نوع بشر باید که فراموش کنی، نام پدر
در فضل و ادب کوش، به میدان هنر از اهل کمال و معرفت، گوی بیر ⁽³⁾

به هر حال، شخصیت منفی پدر سلمان و دیگران را نمی توان به رخ آنان کشید و فضایل و ارزشهای انسانی آنان را زیر علامت سؤال برد. رسول گرامی اسلام هم، بازیاترین بیان، یعنی: سلمان منا اهل البیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، تفکر جاهلی عربیت گرایی را مدفون ساخت، اما افرادی که منظور خاصی داشتند، گاهی نغمه منفی پدرانی را که در ساختار اجتماعی روزگار قبل از اسلام می زیستند، همچنان ساز می کردند!

فرزند خصال خویشتن

در بالا مطالعه کردیم که، سلمان در برابر سؤال آزار دهنده افراد، خود را «فرزند اسلام» می نامید، اما آنان این نوع آزار خود را باز تکرار می کردند و

سلمان هم ناچار باید در برابر آنان، پاسخی را که با مبانی عقلی و دینی سازگار باشد، ارائه دهد.

امام باقر علیه السلام فرموده است: سلمان با تعدادی از افراد «قبیله قریش» نشسته بودند و هر کدام دیگری را مخاطب قرار می داد و از حسب و نسب و اجداد خود، سخن به میان می آوردند، تا این که نوبت به سلمان رسید، که پدر خود را معرفی کند.

عمر بن خطاب سؤال کرد: سلمان! بگو بدانم تو کیستی؟ پدر تو کیست؟ و اصل وریشه ات چیست؟

سلمان گفت: اسم من سلمان و پدرم بنده خداست، من قبل از اسلام گمراه بودم و خداوند متعال به برکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هدایتم کرد، نیازمند بودم و خداوند به برکت محمد بی نیازم نمود، برده بودم و خداوند به برکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا از قید بردگی آزاد ساخت، این حسب و نسب من است.

اما در همان حالی که سلمان با آنان مشغول گفت و گوی دفاع آمیز بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن جمعیت وارد شد، سلمان از فرصت استفاده کرد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! امروز من با این جماعت برخورد کردم، بعد نشستیم و آنان هر کدام از حسب و نسب خود، سخن به میان آوردند، و من هم درباره اصالت و ریشه خود، مطالبی را توضیح دادم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، با شنیدن گفت و گوهای غرورآمیز آن جماعت، آنان را این گونه مورد خطاب قرار داد: ای جماعت قریش! این را بدانید که، شرافت انسان به دینداری او، مروت و انسانیت او به خصلتهای اخلاقی وی، و اصالت انسان به عقل و اندیشه اوست.

خداوند متعال فرموده است: ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و به صورت دسته ها و قبیله ها قرار دادیم، تا همدیگر را بشناسید، اما این را بدانید که، بزرگوارترین شما در پیشگاه پروردگار عالم، پرهیزگارترین و خداترس ترین شما خواهد بود (4).

سپس پیامبر ﷺ سلمان را مخاطب قرار داد و فرمود: سلمان! این را بدان که، هیچ کدام از اینان بر تو فضیلت و برتری نخواهند داشت، مگر این که از تو پرهیزگارترو خداترس تر باشند، اما اگر تو تقوی و خدا ترسی داشته باشی، پس تو افضل و برتر خواهی بود (5).

2- ارکان چهارگانه

«جعفر بن مؤدب» روایت کرده است: الارکان الاربعة: سلمان و المقداد، و ابوذر و عمار، و صاروا هولاء الصحابة.. (6).

یاران اساسی و پای برجای رسول خدا ﷺ چهار نفر بودند، که آنان: سلمان، مقداد، ابوذر، و عمار یاسر بودند.

آنگاه وی تعدادی از تابعین را، که از شیعیان امام علی عليه السلام نیز بودند اینگونه معرفی می کند: اویس بن انیس قرنی، عمرو بن حمق خزاعی (که نسبت به امیرالمؤمنین عليه السلام مانند: سلمان نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود)، رشید هجری، میثم تمار، کمیل بن زیاد نخعی، قنبر غلام امیرالمؤمنین عليه السلام، محمد بن ابوبکر، مزرع غلام امیرالمؤمنین عليه السلام، عبدالله بن یحیی (که امام علی عليه السلام به او مژده داده بود، که با پدرش از «شرطه خمیس» یعنی جلو داران ارتش آن حضرت بوده، و این عنوان را خداوند برای آنها انتخاب کرده است)، جندب بن زهیر عامری (همه بنی عامر از شیعیان موجه امام علی عليه السلام بودند)، حبیب بن مظاهر اسدی، حارت

بن اعور همدانی، مالک بن اشتر علم ازدی، ابوعبدالله جدلی، و جویریة بن مسهر
عبدی (7).

3- از هوشیاران

قرآن کریم، گروهی از افرادی را که اسرار جهان خلقت و حکمت عالی
خداوند متعال را مورد توجه قرار می دهند و از آن عبرت می آموزند
«متوسمین» معرفی کرده است (8).

متوسمین، یعنی هوشیاران، عمیق اندیشان و کسانی که از فراست و بینش
بالایی برخوردار می باشند، و با بهره جویی از «نورالهی» به مسائل و حقایق
عالم هستی می نگرند.

طبق روایاتی که از امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام وارد شده، منظور و
مصدق «متوسمین» پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم می باشند (9).

ولی از امام باقر علیه السلام روایت شده: کان سلمان من المتوسمین (10).

سلمان فارسی نیز، از افراد با فراست و هوشیار و نزدیک به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
و امامان علیهم السلام بوده است.

4- از سردمداران

علامه عبدالحسین امینی، می نویسد: گروهی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند
و گفتند: هر پیامبری هفت یار مخصوص و محرم داشته است، یاران تو چه
افرادی هستند؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اعطیت انا اربعة عشر: سبعة من قریش: علی و
الحسن و الحسین و حمزه و جعفر و ابوبکر و عمر، و سبعة من المهاجرین:
عبدالله بن مسعود، و سلمان، و ابوذر، و حذیفة، و عمار و المقداد، و بلال (11).

به من چهارده نقیب، سردمدار و صحابی بزرگ عطا شده است، که نام آنان در بالابیان شد. منتهی، با توجه به اینکه شیعه پنج نفر از قریش را در این حدیث مورد تایید قرار می دهد، جمع نقبا و بزرگان اصحاب رسول خدا ﷺ دوازده نفر می شوند.

5- اطاعت از سلمان

طبق بیانهای مختلفی، می خوانیم: رسول خدا ﷺ آنگاه که میان یاران خود «پیمان اخوت» برقرار می کرد، میان سلمان و «ابودرداء» پیمان برادری برقرار نمود (12).

از طرف دیگر، در تعدادی از متون تاریخی هم آمده، که رسول خدا ﷺ میان سلمان و «ابوذر غفاری» پیمان برادری ترتیب داد. (13) چنانکه «پیمان برادری سلمان و مقداد» هم مطرح گردیده است. اما «محدث نوری» پیمان برادری میان «سلمان و ابوذر غفاری» را صحیح تر می داند (14) و شاید هم، پیمان برادری سلمان، با هر سه نفر، در مراحل مختلف و به مقتضای زمان صورت گرفته باشد.

به هر حال، صالح بن احوول می گوید: از امام صادق ع شنیدیم که می فرمود: آخار رسول الله ﷺ بین سلمان و ابی ذر، و اشترط علی ابی ذر ان لا یعضی سلمان (15).

رسول خدا ﷺ میان سلمان و ابوذر پیمان برادری برقرار نمود و با ابوذر شرط کرد، که در برابر سلمان نافرمانی نداشته و بلکه از او اطاعت و پیروی داشته باشد.

6- مایه های برکت

در اینکه افراد وارسته و مؤمن، مورد عنایت خاص خداوندی هستند، کمتر تردیدی می توان به خود راه داد، بخصوص اگر در زمان خاصی از آنان عمل بسیار فوق العاده ای به وقوع پیوسته باشد، که در استمرار یک جریان مهم و یک سنت ارزشمند، برای سرنوشت یک جامعه مقدس، نقش تعیین کننده ای داشته باشد.

گروهی از یاران رسول خدا ﷺ، در روزگار حساس و بحرانی آغازین تاریخ اسلام، چنین موقعیتی را داشته اند و در تحکیم اصالت اهل بیت علیهم السلام و دفاع از حق مسلم آنان، رسالت بسیار خطیری را به سامان رسانیده، و به مقام بلند و موقعیت پرمیمنتی دست یافته اند.

طبق روایت علامه مجلسی، شیخ صدوق و سید علی خان، امام علی علیهم السلام فرموده است: خلقت الارض لسبعة، بهم یرزقون و بهم یمطرون و بهم ینصرون و هم عبدالله بن مسعود و ابوذر، و عمار، و سلمان الفارسی، و مقداد بن الاسود، و حذیفة، و انا امامهم السابع، قال الله تعالى: و اما بنعمة ربك فحدث⁽¹⁶⁾ هؤلاء الذین صلوا علی فاطمة الزهراء علیها السلام⁽¹⁷⁾.

زمین به خاطر هفت نفر به وجود آمده، و مردم به برکت آنان روزی داده می شوند، به برکت آنان باران دریافت می کنند، و به برکت آنان مورد نصرت و عنایت خداوند قرار می گیرند.

آنان: عبدالله بن مسعود، ابوذر غفاری، عمار یاسر، سلمان فارسی، مقداد بن اسوددلی، و حذیفة فرزندیمان هستند، که من نفر هفتم و امام آنان می باشم.

خداوند متعال هم فرموده است: اما نسبت به نعمت پروردگار خود بازگو کننده و سپاسگزار باش. این گروه افرادی هستند، که بر جسد مقدس فاطمه زهرا علیها السلام نماز گزارند.

آری، این گروه افراد فوق العاده ای در روی زمین بودند، و در شرایط آن روز نسبت به اسلام و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کار بسیار مقدس و فوق العاده ای انجام دادند، و به چنین مقام پربرکتی دست یافتند.

«شیخ صدوق» در توضیح این حدیث می نویسد: منظور این نیست که خلقت زمین از اول پیدایش تا آخر عمر خود، به خاطر این گروه بوده باشد، بلکه منظور این است که، خیر و برکت زمین در آن وقت به خاطر افرادی بوده، که برای نماز به حضرت زهرا علیها السلام حضور یافته بودند، و این «خلق تقدیر» است، نه «خلق تکوین» (18).

7- سلمان علوی علیه السلام و قریشی

در روایتی که آن را «شیخ مفید» و «علامه مجلسی» آورده اند، می خوانیم: یک روز در حضور امام باقر علیه السلام، سخن از سلمان فارسی و جعفر بن ابی طالب، معروف به «جعفر طیار» به میان آمد و ابو بصیر و گروه دیگری از اصحاب آنجا حضور داشتند. در ضمن گفتگو سخن به اینجا رسید که برخی از یاران، مقام «جعفر طیار» را بالاتر از مقام سلمان دانستند، و دلیل آنها هم این بود، که سلمان سابقه مجوسیت داشته و بعد مسلمان شده است!

امام باقر علیه السلام در حالی که تکیه داده بود، وقتی این سخن را شنید ناراحت شد، مرتب نشست و با حالت خشم، خطاب خود را متوجه «ابو بصیر» نمود، و فرمود: یا ابا بصیر! جعله الله علویا بعد ان كان مجوسیا، و قرشیا بعد ان كان

فارسیا، فصلوات الله علی سلمان، و ان لجعفر شانا عندالله، یطیر مع الملائكة فی الجنة (19).

ای ابو بصیر! سلمان را خداوند بعد از مجوسیت «علوی ع»، و پس از فارسی بودن «قریشی» قرار داد، صلوات خداوند بر سلمان باد، البته جعفر بن ابی طالب هم، در پیشگاه خداوند مقام و مرتبه بلندی دارد، و در بهشت به همراه فرشتگان الهی، به پرواز در می آید.

8- نامه به برادر سلمان

در پیشگفتار کتاب، اشاره ای داشتیم، که سلمان مدتی را در «کازرون» شیراز گذرانده. اما منابع تاریخی گواهی می دهد، که قوم و خویشان و برادر سلمان در «کازرون» زندگی می کرده اند.

بر این اساس، به درخواست سلمان، رسول خدا ﷺ از مدینه عهدنامه ای را به منظور دعوت و مصونیت، به برادر و قوم و قبیله سلمان، در «کازرون»، بدین شرح مرقوم می دارد:

بسم الله الرحمن الرحيم.

این نامه ای است، از محمد بن عبدالله، رسول خدا ﷺ که به تقاضای سلمان فارسی، به منظور نصیحت و هدایت برادر او «مهیار بن فروخ بن مهیار» و قوم و خویشان او، و نسلی که بعد از وی به وجود می آیند، و به اسلام می گرایند، مکتوب می گردد.

با سپاسگزاری از شما، خداوند متعال به من دستور داده که بگویم: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، من این سخن را می گویم و مردم را بدین پیام می خوانم، حکم و کار همه جهان هم در اختیار خداست، او انسانها را می آفریند و

می میراند، و نیز خداوند انسانها را زنده می کند و بازگشت همگان به محضر اوست.

هرکاری زوال پذیر است و هر چه پدید می آید فانی خواهد شد، و هر کسی هم مزه مرگ را می چشد. هر کس به خدا و رسول او ایمان آورد، در آخرت پاداش رستگاران را خواهد داشت، هر کس هم در آیین خویش باقی بماند، با او کاری نخواهیم داشت، زیرا اکراه و اجباری در پذیرش دین نیست⁽²⁰⁾.

این نامه برای خاندان «سلمان» است، آنان در پناه خدا و من هستند و در هر سرزمینی زندگی می کنند، خواه بیابانهای صاف و هموار باشد، یا کوهستانها و چراگاهها و چشمه سارها، جان و مال آنها محفوظ است، نباید به آنها ستم شود، و برای آنها تنگنا و سختی به وجود آید.

هر کس این نامه مرا از مرد و زن مؤمن می خواند، وظیفه دارد، خاندان سلمان را حفظ و احترام کند، و هیچگونه اذیت و ناراحتی برای آنان فراهم نیاورد، زیرا من آنان را از چیدن موی جلو سر (که مربوط به کافران اسیر است)، جزیه (مالیاتی که مسلمانان از کافران و اهل ذمه می گرفتند)، پرداخت خمس، ده یک دارایی، و سایر تکالیف مالی و اعمال سخت معاف داشته ام.

اهل ایمان توجه داشته باشند، اگر خاندان سلمان چیزی از آنها درخواست کنند، حاجت آنان را برآورند، اگر پناه جویند، آنان را پناه دهند، اگر گرفتاری داشتند، گرفتاری آنان را برطرف کنند، و اگر از جانب آنها بدی دیدند، آنان را مورد عفو و گذشت قرار دهند، و اگر کسی به آنان آزار رساند، از آنان دفاع نمایند.

هم چنین، برعهده اهل ایمان است که، هر سال در ماه رجب صد لباس نو، و در عید قربان صد لباس نو، به خاندان سلمان عطا نمایند، زیرا سلمان استحقاق

این خدمت رادارد، چون بر بسیاری از اهل ایمان برتری دارد، و در «وحی آسمانی» هم به من نازل شده: بهشت به سلمان مشتاق تر است، تا سلمان به بهشت.

آری، سلمان مورد وثوق من است، و امین و با تقوی و پاک و خیرخواه نسبت به رسول خدا ﷺ و اهل ایمان می باشد. سلمان از خاندان ماست. خلاصه، در مورد انجام این وصیت که من دستور داده ام با خاندان سلمان و نسل آنان خوشرفتاری شود، کسی مخالفتی نکند، خواه آنان مسلمان شوند، یا کسی از آنان بر آیین خویش باقی بماند!

هر کس با این وصیت مخالفت کند، با سفارش خدا و رسول ﷺ مخالفت ورزیده و مورد نفرین خداوند خواهد بود، هر کس هم به آنان احترام کند، به من احترام کرده و پاداش الهی خواهد داشت، هر کس هم آنان را بیازارد، مرا اذیت کرده و روز قیامت، من دشمن او خواهم بود، و سزای او دوزخ است و من هم از او بیزارم، والسلام علیکم.

این نامه را، علی بن ابی طالب ع به دستور پیغمبر ص، در ماه رجب سال نهم هجرت مکتوب داشت، و شاهدان هم، سلمان، ابوذر، عمار، بلال، مقداد و جمع دیگری از اهل ایمان بودند ⁽²¹⁾.

توضیحات

درباره این نامه چند توضیح لازم است:

1- اگرچه آن زمانی که پیامبر ص این نامه را تنظیم می کرد، مردم فارس هنوز به آیین اسلام نگرویده بودند، اما نباید فراموش کرد، که در همان زمان در ایران هم، مانند سایر جاها افراد موحد وجود داشته اند، که بر آیین حنیف

ابراهیم علیه السلام می زیسته اند، اگرچه به حسب ظاهر امواج سیاست حکومتها مانع ظهور ایمان فطری افراد می شده است!

2- در سال پنجم هجرت و به هنگام کندن «خندق» آنگاه که صخره سفید سختی از داخل خاک بر اثر کلنگ زدن سلمان نمودار شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروزی اسلام بر «فارس» را اعلام داشت ⁽²²⁾، و این نامه را می بایست از معجزات فراوان رسول گرامی اسلام دانست.

3- درباره تاریخ نامه، اگرچه «محدث نوری» نخست گرفتار تردید می شود، که: تاسیس مبدا تاریخ اسلام، سال هفدهم هجری و در زمان خلیفه دوم بوده، چگونه قبل از آن برای نامه، تاریخ رجب سال نهم هجرت قید گردیده است؟ اما «محدث نوری» بعد با توضیح استاد خود شیخ عبدالحسین تهرانی، قانع می شود، که می گوید: همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فتح بلاد فارس بعد از وفات خود آگاه بود، هم چنین وصی او نیز می دانست، که در زمان خلیفه دوم، مبدا تاریخ اسلام، هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار می گیرد، و بدین خاطر نامه را به تاریخ «نهم رجب سال نهم هجرت» قید کرده است، و این معجزه آن دو بزرگوار است ⁽²³⁾.

در صورتی که، اگر نخواهیم تاریخگذاری امام علی علیه السلام را به حساب معجزه آن حضرت بگذاریم، از لحاظ جریان طبیعی هم، بالاخره نامه در «رجب سال نهم هجرت رسول خدا - ص» به مدینه نوشته شده، و تاریخ همان روز هم برای آن قیدگردیده است.

4- اگرچه امروز، از لحاظ فقهی می توان در متن نامه، بحث و بررسی تازه ای انجام داد و با مبانی موجود، در فقرات آن نظرهای دیگری را اعمال نمود، اما باید توجه داشت، رسول گرامی اسلام، از اختیارهای نبوت استفاده کرده،

تالیف قلوب را در نظر گرفته، و با توجه به سیاست آینده نگری و جهان شمولی اسلام، این نامه متین و افتخارآمیز را مکتوب داشته است.

9- محبوب خدا و رسول ﷺ

تجلیل فوق العاده خاندان پیغمبر ﷺ از سلمان فارسی، که همه وجود او مایه خیر و برکت بود، و نیز برای امت اسلام و ملت ایران می توانست منشا خدمات ارزشمندی قرار گیرد، در مراحل مختلفی و به صورتهای گوناگونی صورت گرفته است.

یک روز، که مرد عربی به خاطر روح نژاد پرستی، سلمان را طرد می کرد و آزار می داد، رسول خدا ﷺ به قدری خشمناک شد، که چشمهای او قرمز گردید، و آن مرد عرب را مورد عتاب قرار داد: آیا سلمان را از خویش دور می کنی؟ او را خداوند متعال در آسمان، و رسول خدا ﷺ در زمین دوست می دارند، هرگاه جبرئیل به من نازل می شد، سلام خداوند را برای سلمان ابلاغ می داشت.

ای مرد عرب! هر کس به سلمان جفا کند، به من جفا کرده، هر کس او را بیازارد مرا آزرده، هر کس او را از خویش دور کند مرا از خویش دور کرده، و هر کس به او نزدیک شود به من نزدیک شده است.. (24).

در روایت دیگری آمده است: سلمان، صهیب، بلال حبشی و تعداد دیگری از مسلمانان، در جایی جمع شده بودند، در آن هنگام «ابوسفیان» از کنار آنان عبور می کرد، آنان با اشاره به ابوسفیان گفتند: چطور شد که شمشیرها از گردن دشمنان خدا برداشته شد و ضربه خود را فرود نیاورد؟

ابوبکر، با شنیدن این سخن ناراحت شد و به آنان گفت: شما درباره یک پیرمرد و بزرگ قبیله قریش، اینگونه سخن می گوئید؟ بعد به حضور رسول خدا

رسید و به عنوان اعتراض به سخن سلمان و همراهان، موضوع را با آن حضرت در میان گذاشت.

اما رسول خدا ﷺ فرمود: یا ابوبکر! لعلک اغضبتهم، لئن کنت اغضبتهم، لقد اغضبت الله.. (25).

ای ابوبکر! شاید آنها را به خشم آورده ای، این را بدان که هر کس آنها را به خشم آورد، خدا را به خشم آورده، آنگاه ابوبکر به سراغ سلمان و سایر همراهان وی رفت و از آنها عذرخواهی کرد.

10- معشوقهای بهشتی

طبق روایات متعددی که در کتابهای رجالی و حدیثی اهل سنت و کتابهای شیعی آمده، بهشت مشتاق ملاقات و ورود گروهی از اصحاب ممتاز رسول خدا ﷺ می باشد، که چند مورد آن را می آوریم و بعد به جمع بندی آن می پردازیم:

1- در یک بیان از رسول گرامی اسلام، روایت شده: ان الجنة تشتاق الی ثلاثة: علی ع و عمار و سلمان (26).

بهشت مشتاق سه نفر است: علی ع و عمار یاسر و سلمان.

2- در بیان دیگری آن حضرت طبق روایت «انس بن مالک» فرموده: ان الجنة تشتاق الی اربعة من امتی، که آنان: علی ع، مقداد، سلمان و ابوذر معرفی شده اند (27).

3- در روایت دیگری، پیغمبر ﷺ فرموده: یا علی! ان الجنة تشتاق الیک، و الی عمار، و سلمان، و ابی ذر، و المقداد (28)، که براساس این روایت، پنج نفر مورد اشتیاق بهشت واقع گردیده اند.

اما طبق آنچه در همه روایات، چه آنهایی که در کتابهای اهل سنت و نیز منابع شیعی آمده، همه امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و سلمان و ابوذر غفاری را، از زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افرادی معرفی کرده اند، که بهشتی می باشند، و از این مهمتر، بهشتی را که همه آرزوی دیدار و رفتن به آن را دارند، این بهشت مشتاق ملاقات این بزرگواران است.

اما داستان مناسبی را که مورخان درباره تعیین افراد معشوق بهشت روایت کرده اند، بدین شرح است:

«بریده اسلمی» می گوید: من شنیده بودم که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده بود: بهشت مشتاق سه نفر است، من و افراد مختلفی مایل بودیم که این افراد را، آن حضرت معرفی کند و بشناسیم، تا اینکه «ابوبکر» به جمع ما پیوست و کسی به او گفت: تو صدیق و یار غار پیامبری صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و مناسب است تو از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال کنی، این افراد چه کسانی هستند؟

ابوبکر گفت: من می ترسم سؤال کنم و خود جزء آنان نباشم و بعد از این جهت، مورد ملامت قبیله ام «بنی تیم» واقع شوم.

طولی نکشید که «عمر» به جمع ما پیوست، به او نیز گفته شد: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال کند، آن سه نفری که بهشت مشتاق آنهاست، کیستند؟

عمر نیز گفت: من می ترسم سؤال کنم و خود از آنان نباشم و بعد بدین خاطر مورد ملامت قبیله خود «بنی عدی» قرار گیرم.

سپس طولی نکشید، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد، به او گفته شد: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرموده: بهشت مشتاق سه نفر است، اگر تو سؤال کنی آنان کیستند، بسیار مناسب خواهد بود.

علی علیه السلام گفت: مانعی ندارد، سؤال می کنم، اگر خود جزء آنها باشم حمد الهی را انجام می دهم، (و اگر از آنان نباشم از خدا می خواهم از آنان گردم).
آنگاه علی علیه السلام به عرض رسانید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایله لوم لبو تو گفته ای: بهشت مشتاق سه نفر است، آنها کیستند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو از آنان و بلکه اولین شخص آنان هستی، بعد سلمان فارسی، زیرا وی مرد کهنسالی است و برای تو یاور خیرخواهی است، که باید او را یاور خود قرار دهی. و شخص سوم عمار یاسر است، که به همراه تو در جنگها شرکت می کند و خیر او فراوان است، نور او درخشان است و اجر و پاداش بزرگی خواهد داشت (29).

11- سالارهای بهشت

سلمان و سایر دستیاران او، که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شرایط حساس، به اسلام و مسلمانان خدمت شایسته کرده، از حریم امامت علی علیه السلام و حق به یغما رفته فاطمه علیه السلام دخت والا گهر پیغمبر اسلام، نهایت فداکاری و مساعدت را نموده اند و بهشت مشتاق دیدار آنهاست، وقتی به بهشت وارد شدند، در آن سرای جاویدان، سالار و سرور بهشتیان نیز خواهند بود.
«علامه عبدالحسین امینی» در بیانی که از اخبار و احادیث گرفته، سلمان و ابوذر و عمار یاسر و مقداد بن اسود دئلی را سادات و سروران اهل بهشت معرفی کرده است (30).

12- یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام

قرآن کریم در چند جا برای حضرت عیسی علیه السلام تحت عنوان «حواریون» (31) یاران مخصوص، ممتاز و برگزیده ای را معرفی می کند، که امام صادق علیه السلام تعداد آنها را دوازده نفر شمرده است (32).

بر اساس، روایتی هم که از امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام هم دارای «حواریون» یعنی یاران پاک و برگزیده ای هستند، که روز قیامت، آنان را برای دریافت پاداش فرا می خوانند.

آن حضرت فرموده: چون روز قیامت فرا رسد، ندا می شود: حواریون محمد بن عبدالله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آنان که پیمان خویش را نشکستند و به دنبال او قدم گذاشتند، کجا هستند؟

به دنبال این صدا، سلمان و مقداد و ابوذر، از جای خود حرکت می کنند. بعد ندا می رسد: حواریون علی بن ابی طالب علیه السلام، جانشین محمد بن عبدالله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا هستند؟ آن وقت، عمرو بن حمق خزاعی، محمد بن ابوبکر، میثم تمار، و اویس قرنی، از جای خود برمی خیزند ⁽³³⁾.

باری، همانطور که اشاره کردیم، حواریون، یاران پاک و ممتاز می باشند، که به بیان امام رضا علیه السلام وجود خویشتن را از هرگونه آلاشی پاک و خالص گردانیده، و در برابر دیگران نیز، از هرگونه آلودگی و گناه و عصیان پرهیز خواهند نمود (34).

و این خصلتهای اصیل و ارزشمند انسانی است، که سلمان فارسی را در سطح بلندی از فضایل و مناقب درخشان قرار داده، و به چهره او رنگ جاوید و ماندگار بخشیده است.

آری، سلمان که عمری را برای یافتن حقیقت به جستجو می پردازد، در این راه سختی ها و تلخی های هجرتها و آوارگی را بر جان خویش هموار می سازد، و موانع و مشکلات طاقت فرسایی را از جلو راه خود برمی دارد، باید به چنین فضایل و مناقب درخشانی دست یابد.

همچنین، سلمان پارسی که با همه وجود، خویشتن را در اختیار خدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اطاعت محض از امام علی عَلَيْهِ السَّلَام و خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گذارد، می بایست به چنین قله رفیعی از شرافت و انسانیت عروج کند، و چه مناسب است شرایط ایمانی و عقیدتی سلمان فارسی را، با غزل «سعدی شیرازی» زمزمه کنیم، که سروده است:

به جهان، خرم از آنم، که جهان خرم از اوست	عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست
به غنیمت شمر ای دوست، دم عیسی صبح	تا دل مرده مگر زنده کنی، کاین دم از اوست
نه فلک راست مسلم، نه ملک را حاصل	چه در سر سویدای بنی آدم، از اوست
به حلاوت بخورم زهر، که شاهد ساقی است	به ارادت بکشم درد، که درمان هم از اوست
زخم خونینم اگر به نشود، به باشد خنک	ن زخم، که هر لحظه مرا مرحم از اوست
غم و شادی، بر عارف، چه تفاوت دارد؟	اقیا! باده شادی بدهم، کاین غم از اوست
پادشاهی و گدایی، بر ما یکسان است	که بدین در همه را پشت عبادت خم از اوست
«سعدیا» سیل فنا، گر بکند خانه دوست	دل قوی دار، که بنیاد بقا، محکم از اوست ⁽³⁵⁾

پی نوشتها:

1. الاستيعاب، ج 2، ص 57؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 18، ص 34.
2. ديوان اميرالمؤمنين، علي بن ابی طالب عليه السلام ترجمه مرحوم مصطفى زمامي، ص 69.
3. ديوان اميرالمؤمنين عليه السلام، ص 68.
4. سوره حجرات، آيه 13.
5. روضه كافي، ص 182؛ بحارالانوار، ج 22، ص 382.
6. الدرجات الرفيعة، ص 206.
7. الاختصاص، ص 5.
8. سوره حجر، آيه 5.
9. تفسير نور الثقلين، ج 3، ص 23.
10. بحارالانوار، ج 22، ص 349.
11. الغدير، ج 10، ص 19.
12. السيرة النبوية، ج 2، ص 152.
13. الاصابه، ج 2، ص 62؛ الاستيعاب، ج 2، ص 60؛ الغدير، ج 3، ص 112 و 174؛
الدرجات الرفيعة، ص 211.
14. نفس الرحمن، ص 353.
15. روضه كافي، ص 162؛ بحارالانوار، ج 22، ص 345.
16. سوره ضحى، آيه 11.
17. بحارالانوار، ج 22، ص 345 و 326؛ الدرجات الرفيعة، ص 209.
18. بحارالانوار، ج 22، ص 326؛ الخصال، ج 2، ص 12.
19. الاختصاص، ص 337؛ بحارالانوار، ج 22، ص 349.
20. سوره بقره، آيه 256.
21. نفس الرحمن، ص 181؛ مكاتيب الرسول، ص 376 - 378؛ بحارالانوار، ج 22، ص 369؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 97؛ تاريخ گزيده، ج 1، ص 230؛ مستدرک الوسائل، ج 2، ص 262.
22. السيرة النبوية، ج 3، ص 230؛ و رجوع كنيد، به فصل: در جبهه های جنگ، همين كتاب.
23. نفس الرحمن، ص 184 و 185.

24. الاختصاص، ص 216.
25. الاستيعاب، ج 2، ص 60؛ الدرجات الرفيعة، ص 209؛ بحار الانوار، ج 22، ص 391.
26. اسد الغابة، ج 2، ص 331؛ مشكوة المصابيح، ص 298.
27. الاختصاص، ص 9؛ بحار الانوار، ج 22، ص 332.
28. روضة الواعظين، ج 2، ص 280؛ بحار الانوار، ج 22، ص 325.
29. نفس الرحمن، ص 324، اختيار معرفة الرجال، ص 30.
30. الغدير، ج 10، ص 123.
31. سورة آل عمران، آيه 52.
32. التوحيد للصدوق، ص 421.
33. بحار الانوار، ج 22، ص 342؛ نفس الرحمن، ص 158.
34. نفس الرحمن، ص 159.
35. كليات سعدى، چاپ اسلاميه، ص 386.

فصل چهارم : حکمت و فقاہت

حکمت و فقاہت

سلمان فارسی، سالهای طولانی زندگی خود را به سیر و سیاحت و جهانگردی و تحقیق در اصول ادیان گذرانید. او سالهایی از عمر خود را در ایران که مهد تمدن و فرهنگ و حکمت بود زیست نمود، در سرزمین پهناور «روم» و «شام» که مهد علوم مختلف فلسفی بود، تحقیق به عمل آورد، دوران معبدها و کلیساها را در حضور راهبان و دانشمندان سپری کرد و با اصول ادیان آشنا گردید، و نیز رسوم و آداب فراوانی را در سطح گسترده ای آموخت.

آن گاه هم که به سرزمین «حجاز» وارد شد، با دانشمندان مختلفی حشر و نشر داشت و معارف زیادی را به دست آورد، بدین جهت وقتی به آغوش اسلام وارد شد، در میان یاران رسول خدا ﷺ چون دریایی می خروشید و چون ستاره ای در آسمان علم و حکمت می درخشید.

اما متأسفانه، گاهی اندیشه های نژاد پرستانه سبب می شد، که این مرد بزرگ، از سوی برخی از افراد، که هنوز روح اسلام به طور کامل در وجود آنان رسوخ نکرده بود، مورد بی مهری و گاهی حسادت و اعتراض سخت قرار گیرد! بدین جهت، رسول گرامی اسلام و امام علی علیه السلام، که از سویی می خواستند بانخوتهای پوچ جاهلی مبارزه کنند و ارزشهای اسلامی را جایگزین آن گردانند، و از سوی دیگر کوشش می کردند شخصیت عمیق سلمان و علم و دانش مواج او را به عنوان یک عنصر بلند مقام و خدمتگزار و مدافع اسلام، به دیگران معرفی کنند، از فرصتهای مناسب استفاده می کردند و در مراحل مختلف مقام درخشان علمی سلمان را برای دیگران تبیین می داشتند، چنانکه عظمت ایمانی و علمی سلمان در اعمال و رفتار او سبب می شد، که غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام

علی علیه السلام، دیگران نیز علم و حکمت و فقاہت او را مورد تایید و ستایش قرار دهند.

به هر حال «قتاده» روایت کرده است: سلمان، دانای به احکام دو کتاب آسمانی، یعنی «انجیل» و «فرقان» یعنی قرآن بوده است. ⁽¹⁾ که در این فصل، نمونه هایی از آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و دیگران پیرامون مقام بلند علمی و فقاہتی سلمان، بیان داشته اند، مورد دقت قرار می دهیم:

1- آنگاه، که میان «ابودردا» یعنی کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان وی و سلمان پیوندبرادری برقرار کرده بود ⁽²⁾ روی موضوع عبادت مستحبی که موجب تزییع سایر حقوق گردد، بحثی به میان آمده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نظریه سلمان فارسی را عالمانه تر و عمیق تر دانست و به «ابودردا» فرمود: سلمان افقه منک ⁽³⁾.

سلمان، به شناخت احکام دین از تو داناتر و فقیه تر است.

2- در روایات آمده است: سلمان قبل از آنکه به حضور پیامبر برسد و اسلام آورد، دوران حضور حدود ده عالم و راهب و دانشمند را درک نموده، به مقام والایی از علم و حکمت و معارف ادیان دست یافته بود ⁽⁴⁾ و امام علی علیه السلام هم فرموده است: سلمان الفارسی، کلتمان الحکیم ⁽⁵⁾.

سلمان فارسی، مانند «لقمان حکیم» است.

3- در حدیثی از امام حسن عسکری علیه السلام وارد شده است: سلمان فارسی، که درود خداوند بر او باد، با گروهی از یهودیان برخورد کرد، آنان از او درخواست کردند بنشیند و آنچه را وی آن روز از محمد صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است بیان کند.

سلمان هم، چون علاقه زیادی داشت که آنان را به اسلام دعوت کند، نزد آنان نشست و گفت: از محمد ﷺ شنیدم که می فرمود: خداوند متعال می فرماید: ای بندگان من! آیا کسی از شما نیست که حاجت بزرگی داشته باشد و بخواهد بهترین افراد واسطه او شوند و حاجت او را تامین نمایند؟

اگر چنین است، این را بدانید که بزرگوارترین افراد نزد من، محمد ﷺ و برادر او علی ع و امامان بعد از علی ع هستند، که آنان واسطه میان بندگان و خداوند می باشند. بنابراین، هر کس مشکل و حاجتی دارد، به محمد ص و اهل بیت پاک او توسل جوید.

اما آنان سلمان را مورد استهزا و اذیت زیاد قرار می دهند و حتی در چند مرحله او را زیر ضربه های شلاق خود می گیرند، و از او نیز می خواهند، حال که چنین ادعا و واسطه هایی دارد، در حق آنان دعا کند، که نابود شوند!

ولی سلمان این پیشنهاد را نمی پذیرد، در آن صحنه افراد زیادی جمع می شوند، خبر به گوش رسول خدا ﷺ می رسد و به سلمان اجازه می دهد، در حق یهودیان و تعدادی از منافقان هم که به آنان افزوده شده بودند نفرین کند، چون آنان مانند قوم «نوح - ع» هیچگونه ارشاد و هدایتی را نمی پذیرفتند!

بالاخره، در اثر دعای سلمان کرامتی رخ می دهد که سبب وحشت یهودیان و منافقان می گردد، آنگاه عده ای از آنان مسلمان می شوند، و عده ای هم آن کرامت راسحر و جادو می پندارند. سپس رسول خدا ﷺ در آنجا حضور می یابد و خطاب به سلمان می فرماید: ای ابو عبدالله! تو از برادران خاص و مؤمن من هستی، تو در دلهای فرشتگان مقرب الهی جای داری، مقام بلند تو در ملکوت اعلا آسمانها و نیز سرزمین پهناور خداوند، چون خورشید فروزانی می

درخشد. تو از کسانی هستی که خداوند آنان را ستایش کرده و فرموده: آنان که به غیب ایمان دارند (6).

در روایتی هم از رسول خدا ﷺ وارد شده: سلمان، اطاعت خدا و رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان علی را می کند، بدین جهت همه چیز به اطاعت سلمان درمی آید، و چیزی هم به او زیان نمی رساند (7).

4- یک روز در مسجد رسول خدا ﷺ، در تفسیر آیه: انی جاعل فی الارض خلیفة (8) میان عمر بن خطاب و سلمان فارسی بحثی واقع شد، غیر از سلمان، طلحه بن عبدالله، زبیر بن عوام و کعب الاحبار نیز حضور داشتند.

عمر از آنان پرسید: فرق میان پادشاه و خلیفه چیست؟

طلحه و زبیر، از بیان این تفاوت اظهار ناتوانی کردند، اما سلمان پاسخ داد: خلیفه کسی است که در میان مردم به عدالت رفتار نماید، حقوق را با مساوات تقسیم کند، چون پدری مهربان نسبت به فرزندان خود عمل کند، و بر اساس موازین کتاب خداوند قضاوت و حکومت نماید.

کعب الاحبار، گفت: من گمان نمی کردم غیر از من کسی بتواند به این خوبی جواب دهد، اما اکنون دانستم، وجود سلمان از علم و حکمت انباشته است (9).

آگاهی به حوادث

داستان علم و دانش و بینش این اعجوبه پارسی، و به قول امام صادق علی بن ابی طالب و امام باقر علی بن علی: سلمان علوی علی بن ابی طالب و سلمان محمدی ﷺ (10) داستان اعجاب آور، و در خور بحث و کاوش فراوانی است.

در احادیث زیادی سلمان آگاه به «علم اول و آخر» و «دانای به حوادث و وقایع زیادی» معرفی شده است، که از باب نمونه تعدادی از آنها را می آوریم:

«اصبغ بن نباته» می گوید: از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ درخواست کردم، از سلمان فارسی برایم سخن بگویند و نظر خود را نیز اعلام دارد.

آن حضرت فرمود: درباره کسی که از سرشت ما آفریده شده، روح او به روح مایوند خورده، و خداوند او را به اول علوم و آخر آنها و نیز به ظاهر و باطن و اسرار و ظاهر علوم اختصاص داده، چه بگوئیم؟

آری، یک وقت به حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسیدم، که سلمان هم در مقابل آن حضرت نشسته بود، در آن هنگام مرد عربی وارد شد، سلمان را کنار زد و خود جای او نشست!

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با مشاهده آن وضع به قدری ناراحت شد و به خشم آمد، که رگ وسط پیشانی وی ورم کرد و چشمهایش قرمز گردید! آنگاه فرمود: ای مرد بیابانی! آیا مردی را کنار می زنی که خداوند او را در ملکوت و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ او را در زمین دوست می دارند؟

ای مرد بیابانی! آیا درباره مردی اسائه ادب می کنی، که هرگاه جبرئیل بر من نازل می شود، از سوی خداوند به من دستور می دهد، که به او سلام برسانم؟
ای مرد عرب! سلمان از من است، هر کس به او ستم کند به من ستم کرده، هر کس او را بیازارد مرا آزرده، هر کس او را دور کند مرا دور گردانیده و هر کس به او نزدیک گردد، خود را به من نزدیک گردانیده است.

ای مرد عرب! هرگز با سلمان به خشم و خشونت رفتار مکن، زیرا خداوند به من دستور داده، او را به وضع مرگ و میرهای افراد، حوادث آینده، دودمان افراد و فصل الخطاب آگاه گردانم.

مرد عرب گفت: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! من گمان نمی کردم مقام سلمان به این مرحله رسیده باشد، مگر او یک مجوسی نبوده است و بعد اسلام آورده؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ای مرد عرب! من از جانب خداوند با تو سخن می گویم، آن وقت تو جواب مرا می دهی؟ سلمان مجوسی نبوده، بلکه او در ظاهر چنین وانمود می کرده و در باطن مؤمن بوده است.

ای مرد عرب! آیا سخن خداوند متعال را نشنیده ای که فرموده است: به خداوند سوگند، افراد به تو ایمان نیاورده اند، تا در آنچه اختلاف نظر دارند، تو را حاکم قرار دهند... (11).

آیا نشنیده ای، که خداوند فرموده: آنچه را رسول خدا ﷺ برای شما آورده بپذیرید و از آنچه شما را باز داشته، خودداری کنید؟ (12).

ای مرد عرب! اکنون آنچه را به تو دستور دادم بپذیر و سپاسگزار باش و راه عصیان پیش مگیر، که گرفتار عذاب خواهی شد، بلکه در برابر رسول خدا ﷺ تسلیم باش، تا امنیت و مصونیت داشته باشی (13).

سرچشمه این علوم

از آنچه تاکنون خواندیم، سلمان فارسی را، افقه، اعلم، لقمان حکیم امت، و خلاصه دانای به علم اولین و آخرین یافتیم، و نیز به دست می آوریم که این «شخصیت عظیم» حتی به بخشی از «علوم غیبی» هم دست یافته است.

ملاحظه کنید: امام صادق علیه السلام پس از آنکه سلمان را دانای به علم اول و آخر معرفی می کند، او را دریای بی پایان می شمارد، و نیز سلمان را از اهل بیت علیهم السلام می داند و می فرماید: بلغ من علمه انه مر برجل فی رهط فقال له: یا عبدالله! تب الی الله عزوجل من الذی عملت فی بطن بیتک البارحة... .

مقام بلند علم سلمان به جایی رسیده بود، که وقتی به گروهی برخورد کرد و به یکی از آنان گفت: ای بنده خدا! از آن گناهی که دیشب در خانه خود مرتکب شده ای، توبه کن و از درگاه الهی عذرخواهی به عمل آور!

اما وقتی سلمان از آنجا گذشت و رفت، اشخاص حاضر به آن مرد گفتند: سلمان به تو تهمتی وارد آورد و تو هیچگونه دفاعی از خود نکردی؟! آن مرد گفت: سلمان درست گفت، او از موضوعی خبر داد، که کسی غیر از خدا و من از آن اطلاعی نداشت! در برخی از اخبار آن شخص «ابوبکر» معرفی شده است!⁽¹⁴⁾

اما درباره اینکه این غیب گویی و سایر دانایی های حکیمانه و فوق العاده سلمان فارسی، از چه جایی سرچشمه گرفته؟ و آن را از چه ماخذ و مکتبی آموخته است، سخن فراوان می توان گفت، ولی عمده ترین سرچشمه های علمی و عرفانی او را، در موارد زیر می توان خلاصه نمود:

1- نورانیت الهی

نورانیت الهی در قلب مؤمن، چراغ پر فروغی است، که در شعاع آن بسیاری از تاریکی ها روشن و مشکلات حل می گردد، و حتی به ورای آنچه افراد عادی توانایی دارند، می توان دست یافت.

این نورانیت، گاهی از جانب خداوند به افرادی که لیاقت دارند، افاضه می شود و گاهی هم اشخاص خود تزکیه و تهذیبی را به وجود می آورند، که مستعد دریافت و بهره جویی از این افاضه الهی می گردند.

در روایت می خوانیم، که امام صادق علیه السلام به «عنوان بصری» فرموده است: لیس العلم بالتعلیم، انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یریدیه، فان اردت العلم، فاطلب اولاً فی نفسک حقیقة العبودیه و اطلب العلم باستعماله و استفهم الله بفهمک ..⁽¹⁵⁾

علم و دانش، صرفاً از راه آموزش به دست نمی آید، بلکه علم نوری است که در قلب کسی که خداوند متعال بخواهد او را هدایت گرداند، قرار می گیرد.

بنابراین، اگر خواستی علم را به دست آوری، نخست حقیقت بندگی را در وجود خویش استوار گردان، آنچه را از علم یافته ای به کارگیر و عملی گردان، و تا آنجا که فهم و دانایی تو اجازه می دهد، وجود مقدس خداوند متعال را درک و احساس کن.

پیامبر اسلام ﷺ فرموده است: ما اخلص عبدالله عزوجل اربعین صباحا، الاجرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه (16).

هیچ بنده ای چهل شبانه روز خود را (از هرگونه گناه و خلافتکاری) خالص و پیراسته نمی گرداند، مگر اینکه چشمه های حکمت و دانش از قلب او برزباننش جاری می گردد.

همچنین از پیامبر عالی قدر اسلام روایت شده است: هر کس می خواهد به کسی بنگرد، که خداوند قلب او را نورانی گردانیده باشد، حتما به سلمان نگاه کند، خداوند متعال چهار نفر از یاران مرا دوست می دارد، و به من هم دستور داده آنها را دوست بدارم، آنان: علی علیه السلام، ابوذر، سلمان و مقداد هستند، و سلمان از اهل بیت علیهم السلام من است (17).

این سخن هم که رسول خدا ﷺ فرموده: لو کان العلم بالثریا، لتناوله ناس من من ابناء فارس (18).

یعنی اگر علم در «ثریا» قرار داشته باشد، مردمانی از فرزندان «فارس» بدان دست خواهند یافت. دلیل محکمی است، که مقام فوق العاده علمی سلمان را بیان می دارد، و نیز به دست می آوریم، منشا مهم دانایی های سلمان، افاضه نورانیت و علم الهی بوده است.

2- رمز و راز

به اعتراف بسیاری از مورخان، سلمان از «اصحاب سر» رسول خدا ﷺ بوده، و این بزرگ مرد عارف، توانایی و ظرفیت این جهت را داشته است، که رسول خدا ﷺ اسرار و علوم فوق العاده ای را به او بیاموزد. در بیانی از پیامبر ﷺ می خوانیم: علم و دانش سلمان، از علم و دانش من است و در قلب او علمی است که می تواند از وقایع و حوادث آینده آگاه گردد (19).

«عایشه» همسر رسول خدا ﷺ روایت می کند: سلمان هر شب با رسول خدا ﷺ نوبتی داشت، که به حضور آن حضرت می رسید، مطالبی را می آموخت، و مجلس گفت و گوی آنان به قدری طول می کشید، که ما خسته می شدیم و سهم وقت ملاقات ما هم با رسول خدا ﷺ گرفته می شد (20).

امام صادق ع فرموده است: رسول خدا ﷺ به سلمان می فرمود: ای سلمان! تو خزینه علم ما و معدن سر ما و کانون امر و نهی ما، و تربیت کننده اهل ایمان به آداب ماهستی. به خدا سوگند، تو دروازه علم ما هستی و در وجود تو علم تاویل و تنزیل و باطن و اسرار نهفته است، و بالاخره در ظاهر و باطن و زندگی خود و پس از آن عنصر مبارک و مقدس می باشی (21).

آری، سلمان چنین اسرار و علوم را آموخته بود، که امام صادق ع می فرماید: از جابر بن عبدالله بن حزام انصاری شنیدم، که می گفت: اگر سلمان و ابوذر، که رحمت خداوند بر آنان باد، علم و دانش خود را برای کسانی که ادعای مودت اهل بیت ع را می کنند، آشکار گردانند، آنان را دروغگو می شمارند و اگر آنان را ببینند می گویند: آنان مجنون می باشند! (22).

3- به «اسم اعظم»

اسم اعظم الهی، از اسرار می باشد، و دانستن آن کلید گشایش بسیاری از مشکلات است، و به همین دلیل جز پیامبران و امامان علیهم السلام کمتر کسی بدان دست خواهد یافت.

درباره «اسم اعظم خداوند» امام صادق علیه السلام فرموده است: به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف آن عطا شده بود، موسی علیه السلام چهار حرف، ابراهیم علیه السلام هشت حرف، نوح علیه السلام پانزده حرف، آدم علیه السلام بیست و پنج حرف و محمد علیه السلام هفتاد و دو حرف را می دانست، و یک حرف، از آن حضرت هم مخفی بود ⁽²³⁾.

در روایت دیگری می خوانیم: اسم اعظم خداوند متعال هفتاد و سه حرف است، و «آصف بن برخیا» فرزند خواهر سلیمان علیه السلام یک حرف آن را می دانست، که توانست بدان تکلم کند و زمین را مهار سازد و بتواند تخت بلقیس را با یک چشم به هم زدن، نزد سلیمان علیه السلام بیاورد و زمین به حالت اول برگردد ⁽²⁴⁾.

در روایت دیگری آمده: به حضرت عیسی علیه السلام دو حرف از «اسم اعظم» عطا شده بود، که به بیان قرآن می توانست: به اذن خداوند کور مادرزاد و بیمار مبتلا به پیسی راشفا دهد و نیز مردگان را زنده گرداند ⁽²⁵⁾.

در روایت دیگری می خوانیم: عمر بن حنظله، به امام باقر علیه السلام گفت: ای مولای من! من گمان می کنم نزد تو مقام و منزلتی دارم.

امام باقر علیه السلام فرمود: آری، همینطور است.

عمر بن حنظله گفت: حال که چنین است، من از تو درخواستی دارم.

امام فرمود: درخواست تو چیست؟

عمر گفت: می خواهم «اسم اعظم خداوند» را به من بیاموزی!

امام باقر علیه السلام فرمود: آیا طاقت فهم و درک آن را داری؟!
عمر گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: داخل اتاق شو.

وقتی «عمر» داخل اتاق شد، امام باقر علیه السلام دست خود را روی زمین گذاشت، اما بدون فاصله اتاق تاریک شد، به طوری که از ترس، ناله و فریاد «عمر» بلند گردید!

امام باقر علیه السلام فرمود: چه می گویی؟ آیا «اسم اعظم» را به تو بیاموزم؟
عمر گفت: نه، آنگاه امام علیه السلام دست خود را از روی زمین برداشت و فضای اتاق به روشنایی و حالت اول برگشت ⁽²⁶⁾.

در روایاتی هم می خوانیم: که افرادی به حضور حضرت امام حسین علیه السلام رسیده اند و تقاضای آموختن «اسم اعظم الهی» را کرده اند، که از تلقی آن ناتوان مانده اند، و از این تقاضا منصرف شده اند ⁽²⁷⁾.

اما همانطور که ملاحظه کردیم، آصف بن برخیا، فرزند خواهر حضرت سلیمان علیه السلام که پیامبر نبوده، و قرآن هم به داستان او اشاره کرده ⁽²⁸⁾ اسم اعظم الهی را می دانسته است.

بنابراین، با توجه به بیان امام صادق علیه السلام که فرموده: ان سلمان، علم الاسم الاعظم ⁽²⁹⁾ و این روایت را فقیهان و محدثان و دانشمندانی چون: شیخ مفید، کشی، علامه مجلسی، محدث نوری، علی یاری تبریزی، سید علی خان و دانشمندان دیگر در کتابهای خود آورده اند، موضوع دانایی سلمان به «اسم اعظم الهی» را که رسول خدا صلی الله علیه و آله با او رمز و راز داشته و امام علی علیه السلام او را «لقمان حکیم» خوانده، می توان معتبر و ثابت دانست، و این ارتباط معنوی

عمیق برای او سرچشمه بسیاری ازدانایی ها به اسرار غیبی و بیان وقایع پشت پرده بوده است.

بخصوص اینکه، درباره «غیب گویی های سلمان» تاکنون مطالبی را خواندیم، و از این پس کرامات و مطالب فوق العاده دیگری را ملاحظه خواهیم کرد.

4- الهام و حدیث

سرچشمه دیگر علم و دانش سلمان فارسی را، نوعی الهام و اطلاع ماورایی باید دانست. در این زمینه احادیث متعددی وارد شده است، که برخی از آنها را بررسی می کنیم:

1- جابر بن عبدالله انصاری می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: لكل امة محدث، ومحدث هذه الامة سلمان...

برای هر امتی محدثی هست و محدث امت مسلمان، سلمان فارسی می باشد، سؤال شد: محدث چه کسی است؟

رسول خدا ﷺ فرمود: محدث کسی است که آنچه را مردم به آن نیاز دارند، از عالم غیب به آنان اطلاع می دهد.

سؤال شد: این اطلاع یافتن چگونه صورت می گیرد، ای رسول خدا ﷺ!

رسول خدا ﷺ فرمود: محدث از علم و دانش من فرا می گیرد و در قلب خود انباشته می سازد، و به بسیاری از مسایلی که واقع می شود آگاه می گردد.⁽³⁰⁾

2- ابوبصیر، روایت می کند: کان علی محدثا و کان سلمان محدثا، قال: قلت، فما آية المحدث؟ قال: ياتيه ملك فينكت في قلبه كيت وكيت⁽³¹⁾.

علی علیه السلام و سلمان محدث بودند، سؤال کردم: نشانه محدث چیست؟
امام صادق علیه السلام فرمود: فرشته ای می آید و در قلب او می دمدم که موضوع
چنین وچنان است.

3- در حدیث دیگری آمده: سلمان محدث بود. از امام صادق علیه السلام سؤال
شد: چه کسی به سلمان الهام و حدیث می کرد؟
آن حضرت فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و انما صار محدثا
دون غیره مما کان یحدثانه، لانهما کان یحدثانه بما لا یحتمله غیره من مخزون
علم الله و مکنونه ⁽³²⁾.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان الهام حدیث می کردند، و
غیر از سلمان کسی محدث نبود، زیرا آنان فقط به سلمان حدیث می آموختند و
کسی غیر از او توانایی درک علم خداوند و اسرار الهی را نداشت.

4- «حماد مروزی» از امام صادق علیه السلام روایت می کند: که آن حضرت
درباره نحوه «محدث بودن سلمان» فرمود: انه کان محدثا عن امامه لاعن ربه،
لانه لا یحدث عن الله عزوجل الا الحجة ⁽³³⁾.

سلمان، از امام خود حدیث دریافت می داشت، نه از خداوند، زیرا غیر از
«حجت» از خداوند، حدیث دریافت نمی دارد.

رسول، نبی، محدث

برای روشن تر شدن جایگاه «حدیث» مناسب خواهد بود، احادیث دیگری
را که در این باب وارد شده مورد توجه دقیق قرار دهیم:

«برید بن معاویه عجلی» می گوید: تفاوت «رسول» و «نبی» و «محدث»
را از امام صادق علیه السلام سؤال کردم.

آن حضرت فرمود: رسول ﷺ کسی است که فرشتگان بر او نازل می شوند، او فرشتگان را مشاهده می کند و دستوره‌های خداوند را از آنان دریافت می دارد.

اما «نبی» کسی است که، دستوره‌های خداوند را در خواب دریافت می کند. ولی «محدث» فقط سخن فرشتگان را می شنود، که به گوش و قلب او الهام می دارند (34).

مفهوم این حدیث، با احادیثی که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در مورد ارتباط فرشته با غیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان می دارند، که «محدث صدای فرشته را می شنود، اما خود او را نمی بیند» (35) موافقت دارد، و می تواند «محدث بودن سلمان» را ثابت کند، بخصوص وقتی «حسن بن منصور» از ارتباط «ملک کریم» با سلمان تعجب می کند و می گوید: فاذا كان سلمان كذا، فصاحبه ای شیء هو؟ اگر سلمان به چنین مقام بلندی دست یافته، پس مقام صاحب او یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه است؟ امام صادق علیه السلام می فرماید: اقبل علی شانك (36).

یعنی، دنبال کار خود برو، چون نمی توانی این مدارج عالی را درک کنی. چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست سخن شناس نه ای جان من، خطا اینجاست (37).

به هر حال، سلمان فارسی، آن طور که امام صادق علیه السلام فرموده: صدای فرشته رامی شنیده، و آن را که با وقار و آرامش چون صدای کشیده شدن زنجیر به طشت همراه بوده، تشخیص می داده (38) و از این نوع الهام غیبی الهی، معارف و اسرار فراوانی را دریافت می داشته است.

آری، دست یافتن به این مقام بلند برای سلمان، جای شگفتی ندارد، زیرا کسی که دهها سال در راه کسب معارف الهی تلاش کرده، به تهذیب و مقام

عرفانی عمیقی دست یافته و در سایه اطاعت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام مورد عنایت فراوانی گردیده، لایق چنین عشق و عرفان، و افاضه الهی می باشد، چنانکه احادیث فراوانی در بیان معصومین علیهم السلام این معنا را تبیین کرده است.

در باره سابقه ارتباط غیبی غیر «حجت» و غیر پیامبران علیهم السلام هم وقتی «حکم بن عیینه» از «محدث بودن دیگران» تعجب می کند، امام باقر علیهم السلام می فرماید: آصف بن برخیا، فرزند خواهر سلیمان علیهم السلام، و صحابی حضرت موسی علیهم السلام یعنی «یوشع بن نون، یا حضرت خضر» و «ذوالقرنین» و یار «داود - ع» به این مقام دست یافته بودند (39).

قاتل سلمان را...

علم و دانش فوق العاده ای که در وجود «سلمان حکیم» انباشته گردیده، از سویی به او مقام و رفعت درخشانی بخشیده است، و از سوی دیگر ممکن است، این «گنج گران بها» خطرهایی را در پی داشته باشد، بدین جهت رسول گرامی اسلام ﷺ، این معنا را مورد توجه قرار داده، و با توجه به «مراتب ایمانی» و ظرفیت و استعدادهای مختلف افراد، فرموده است:

یا سلمان! لو عرض علمک علی مقداد لکفر، و یا مقداد! لو عرض صبرک علی سلمان، لکفر (40).

ای سلمان! اگر علم و دانش تو به «مقداد» عرضه گردد، او راه کفر را پیش می گیرد، وای «مقداد»! اگر صبر تو بر سلمان عرضه شود، سلمان کافر می شود!

رسول گرامی اسلام ﷺ، در بیانی هم صبر و استقامت فوق العاده «مقداد» را در ماجراهای بعد از خود مورد ستایش قرار داده و فرموده: انه عرض فی قلب کلهم شیء الا مقداد، فان قلبه کان کزیر الحدید (41).

یعنی، در قلب هر یک از یاران سستی ای واقع می شود، مگر در قلب «مقداد»، زیرا قلب او چون قطعه آهن محکم و استوار خواهد بود.

امام صادق علیه السلام روایت می کند: روزی در حضور زین العابدین علیه السلام موضوع «تقیه» را مطرح کردم، آن حضرت فرمود: والله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخی رسول الله بینهما، فما ظنکم بسائر الخلق...؟

به خدا سوگند، اگر ابوذر آنچه را از علم و معرفت در سینه سلمان وجود داشت، می دانست او را می کشت، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله میان آنان «پیمان برادری» برقرار کرده بود، در این صورت درباره دیگران چه می گوئید؟ درک علم و معرفت دانشمندان، کاری بس سخت و سنگین می باشد، به طوری که جز «نبی مرسل» و «ملک مقرب»، یا بنده مؤمنی که خداوند قلب او را با ایمان امتحان و پرداخت کرده باشد، نمی توانند آن را درک و فهم کنند.

آری، سلمان از علمای با عرفان و معرفت بود، چون از خاندان ما محسوب می شد، و بدین مناسبت باید او را «عالم ربانی» دانست ⁽⁴²⁾.

براساس این روایت، مقام علم و معرفت سلمان، چنان سنگین و عمیق بوده، که درعین حالی که «ابوذر» در مقام «صداقت و جهاد» و «مقداد» در مقام «صبر و مقاومت» مقام بسیار درخشانی را داشته اند، با عنایت به مراتب «ایمان و معرفت»، بدون اینکه از مقام «ابوذر» و «مقداد» کاسته شود، آنان از درک «مقام علمی سلمان» ناتوان بوده اند.

به همین دلیل، درباره حدیث: «اگر مقداد و ابوذر، از علم و دانایی که در قلب سلمان بود مطلع می شدند، کافر می گشتند، یا او را می کشتند!» تفسیر «علامه مجلسی» و «محدث نوری» را - که بر اساس احادیث بالا آورده شد - مناسبترین تفسیر می توان دانست.

علامه مجلسی و محدث نوری می نویسند: در قلب سلمان، مرتبه بلندی از معرفت خداوند، معرفت پیامبر ﷺ و معرفت نسبت به امامان علیاً وجود داشت، که اگر چیزی از آن را آشکار می کرد، دیگران نمی توانستند آن را تحمل کنند، آنگاه به سلمان نسبت دروغگویی، سحر و جادو، و ارتداد و کفر می دادند، و بدین خاطر به قتل او اقدام می کردند! (43).

نمونه ها

درباره اینکه ظرفیتها و درکها تفاوت دارد، و همه به طور مساوی درک نمی کنند و آگاه نمی گردند (و متأسفانه از این ناحیه در طول تاریخ اسلام هم، ضایعات زیادی به وجود آمده) داستانهای فراوانی می توان مطرح کرد، که در اینجا سه نمونه را از زبان معصومین علیاً مورد توجه قرار می دهیم:

1- یونس بن عبدالرحمن، از یاران مؤمن و دانشمند امام رضا علیاً بود. فضل بن شاذان، گفته است: ما نشا فی الاسلام رجل من سائر الناس كان اقله من سلمان الفارسی، و لا نشا بعده رجل اقله من یونس بن عبدالرحمن، رحمة الله (44).

و چون «یونس بن عبدالرحمن» از افرادی بود که علم او به علم پیامبران علیاً نزدیک بود، امام رضا علیاً به افراد سفارش کرده بود: احکام دین خود را از «یونس» فراگیرند و به فتوای او عمل کنند (45).

اما همین «یونس» با آن همه مقام بلند و اعتبار نزد امام رضا علیاً، که شاگردان زیادی تربیت می کرد و کتابهای فراوانی هم نوشته بود، یک روز از سخنان ناروایی که یاران عقب سر او می گفتند، نزد امام علیاً شکایت برد. امام علیاً در جواب فرمود: دارهم، فان عقولهم لا تبلغ (46).

با آنان مدارا کن، آنان را به حال خود واگذار، زیرا عقلهای آنان به بلوغ نرسیده است.

2- همین «یونس بن عبدالرحمن» که پنجاه و یک حج انجام داده بود و آخرین حج خود را با امام رضا علیه السلام همراه بود، گاهی مطالب علمی او برای افراد قابل فهم نبود و مورد انتقاد سخت قرار می گرفت، بدین جهت فرزند آن حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: ای یونس «مدارا کن، سخن تو دقیق است و فهم آن برای آنها مشکل است.

ولی یونس می گفت: ای مولای من! آنان می گویند: من زندیق و کافر شده ام!

امام علیه السلام می فرمود: و ما یضرك، ان یکون فی یدک لؤلؤة، فیقول الناس هی حصاة، و ما کان ینفعلک ان یکون فی یدک حصاة، فیقول الناس لؤلؤة ⁽⁴⁷⁾.
اگر در مشت تو جواهری باشد و مردم بگویند «ریگ» است، سخن مردم به حال تو زیانی نمی رساند، و اگر در دست تو «ریگی» باشد، و مردم بگویند جواهر است، این هم به حال تو نفعی ندارد.

3- طبق روایتی، امام صادق علیه السلام فرموده است: سلمان مشغول غذا پختن بود، که «ابوذر» در آنجا حضور یافت، ابوذر مشاهده کرد «دیگ غذا» سرنگون گردید و چیزی از غذا ریخته نشد!

سلمان دیگ را روی اجاق گذاشت، اما باز دیگ سرنگون شد و چیزی از آن روی زمین نریخت، و باز سلمان آن را روی اجاق گذاشت.

ابوذر، با مشاهده این صحنه عجیب، در حالی که سخت وحشت زده بود، و آن صحنه برایش غیر قابل تحمل می نمود، از خانه بیرون دوید و با امیرالمؤمنین علیه السلام برخورد کرد و موضوع را با آن حضرت در میان گذاشت.

امیرالمؤمنین علیه السلام، که از طرفی مقام معجزآسای سلمان را می دانست، و از طرف دیگر رفتار او را برای «ابوذر» غیر قابل درک یافته بود، با دیدن سلمان خطاب به او فرمود: یا ابا عبدالله! ارفق باخیک ⁽⁴⁸⁾.

ای ابو عبدالله! با برادرت مدارا داشته باش، و عملی را که او توانایی درک آن را ندارد انجام مده.

بنابراین، روشن است سرچشمه های علم و حکمت و فقاہت سلمان، در کجاست، و اگر هم امام علیه السلام می گوید: اگر ابوذر و مقداد، آنچه را سلمان می داند بدانند، او را کافر می خوانند، یا به قتل او اقدام می کنند، بدین جهت است، که هر کسی سینه گشاده، ظرفیت لازم، عرفان عمیق و خلاصه توانایی تلقی جلوت نور چنین علم و حکمتی را ندارد، و قهرا در برابر آن عکس العمل نشان می دهد.

اما درباره سلمان، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با بیان: اعرفکم باللہ سلمان ⁽⁴⁹⁾ مقام عرفان و معرفت بلند دینی و الهی او را مورد تایید قرار داده، آن حضرت هم مقام بلند حکمت و فقاہت او را تبیین فرموده، و هم دیگران را به ناتوانی از درک مقام حکمت و معرفت سلمان، توجه داده است.

ابوالمجد، محدود بن آدم، معروف به «حکیم سنایی» شاعر و دانشمند مشهور متولد 473 و متوفای 535 هجری هم، مقام علم و «معرفت سلمان» را اینگونه ستوده است:

علم خوان، تات جان قبول کند که تو را فضل، بوالفضول کند
بولهب، از زمین یشرب بود لیک، قد قامت الصلاة نشنود
بود سلمان، خود از دیار عجم بر در دین، همی فشرد قدم
علم کز بهر خودکنی، بر دست آب خواهد، چو تشنگی پیوست

کی شد از بهر پارسی، مهجور تاج منا، ز فرق سلمان دور؟⁽⁵⁰⁾

تفسیر قرآن

در پایان این فصل، مناسب خواهد بود، که موضوع «تفسیر قرآن» به وسیله سلمان فارسی را، که در برخی از منابع تفسیری و تاریخی آمده، مورد اشاره قرار دهیم:

بر این اساس، محدث بزرگوار، محمد بن یعقوب کلینی، و رجالی بزرگ، علی یاری تبریزی، روایت می کنند که: سلیم بن قیس عامری هلالی، که از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده، به آن امام علیه السلام عرض کرده: انی سمعت من سلمان، و المقداد، و ابی ذر، شیئا من تفسیر القرآن..⁽⁵¹⁾

من چیزی از تفسیر قرآن را، از سلمان و مقداد، و ابوذر شنیده ام... که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره تفسیر قرآن و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم توضیحاتی ارائه می دهد.

روی این حساب، و با توجه به مقام علمی و فقهاتی سلمان، می توان او را از مفسران قرآن کریم نیز محسوب داشت، و با توجه به این برجستگی علم و حکمت و فقاقت و عرفان عمیق، شخصیت او را، بیشتر و دقیقتر مورد توجه قرار داد، و به عظمت مقام و منزلت والای او بیشتر پی برد، و در مراحل مختلف علمی و عملی آن را به کار گرفت.

پی نوشتها:

1. الاستيعاب، ج 2، ص 59؛ الدرجات الرفيعة، ص 211؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 18، ص 36.
2. اسدالغابة، ج 2، ص 331.
3. الاصابه، ج 2، ص 63.
4. الدرجات الرفيعة، ص 199؛ الاصابة، ج 2، ص 62.
5. بحارالانوار، ج 22، ص 391؛ الاستيعاب، ج 2، ص 60؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 18، ص 36.
6. سورة بقره، آيه 3، تلخيص از بحارالانوار، ج 22، ص 372 - 369؛ نفس الرحمن، ص 354.
7. نفس الرحمن، ص 352.
8. سورة بقره، آيه 30.
9. تفسير گازر، ج 1، ص 62؛ فتاوى سلمان، ص 195.
10. بحارالانوار، ج 22، ص 349.
11. سورة نساء، آيه 65.
12. سورة حشر، آيه 8.
13. الاختصاص، ص 217؛ بحارالانوار، ج 22، ص 347؛ نفس الرحمن، ص 156.
14. بهجة الامال فى شرح زبدة المقال، ج 4، ص 414؛ بحارالانوار، ج 22، ص 373؛ الاختصاص، ص 9.
15. نفس الرحمن، ص 237؛ بحارالانوار، ج 1، ص 225.
16. بحارالانوار، ج 22، ص 243.
17. الغدير، ج 10، ص 18؛ تاريخ ابن عساکر، ج 6، ص 198.
18. الغدير، ج 6، ص 188.
19. رجال كشي، ص 8؛ نفس الرحمن، ص 269.
20. بحارالانوار، ج 22، ص 391؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 18، ص 36؛ الاستيعاب، ج 2، ص 59.
21. نفس الرحمن، ص 217.

22. بحار الانوار، ج 22، ص 341؛ مجالس مفيد، ص 125.
23. نفس الرحمن، ص 310؛ بصائر الدرجات، ص 9 - 228.
24. سورة نمل، آيه 40؛ نفس الرحمن، ص 310؛ بصائر الدرجات، ص 9 - 228.
25. سورة آل عمران، آيه 49؛ نفس الرحمن، ص 310.
26. نفس الرحمن، ص 311؛ بصائر الدرجات، ص 230.
27. نفس الرحمن، ص 311؛ اثبات الهداة، ج 5، ص 194.
28. سورة نمل، آيه 40.
29. الاختصاص، ص 8؛ اختيار معرفة الرجال، ص 11؛ بحار الانوار، ج 22، ص 341؛ بهجة
الامال، ج 4، ص 412؛ الدرجات الرفيعة، ص 210.
30. نفس الرحمن، ص 269.
31. بحار الانوار، ج 22، ص 327؛ الغدير، ج 5، ص 49 و 48؛ امالي شيخ طوسي، ص 260.
32. نفس الرحمن، ص 313؛ بحار الانوار، ج 22، ص 331؛ علل الشرايع، ج 1، ص 183.
33. بحار الانوار، ج 22، ص 349؛ اختيار معرفة الرجال، ص 15؛ نفس الرحمن، ص 313؛
بصائر الدرجات، ص 210.
34. نفس الرحمن، ص 315؛ بصائر الدرجات، ص 388.
35. بحار الانوار، ج 22، ص 350؛ بصائر الدرجات، ص 343.
36. بحار الانوار، ج 22، ص 350؛ رجال كشي، ص 12؛ نفس الرحمن، ص 312.
37. حافظ شيرازي، ديوان، ص 92.
38. نفس الرحمن، ص 314؛ بحار الانوار، ج 26، ص 68-70؛ بصائر الدرجات، ص 343.
39. بحار الانوار، ج 26، ص 73 و 69؛ بصائر الدرجات، ص 93.
40. نفس الرحمن، ص 222؛ الاختصاص، ص 9.
41. نفس الرحمن، ص 223؛ الاختصاص، ص 9.
42. بحار الانوار، ج 22، ص 343؛ الغدير، ج 7، ص 35؛ اصول كافي، ج 1، ص 401.
43. بحار الانوار، ج 22، ص 344؛ نفس الرحمن، ص 225.
44. بهجة الامال، ج 7، ص 61-360.
45. بهجة الامال، ج 7، ص 61-360.
46. بهجة الامال، ج 7، ص 364؛ نفس الرحمن، ص 224.
47. نفس الرحمن، ص 224؛ بهجة الامال، ج 7، ص 364.

48. الاختصاص، ص 9; نفس الرحمن، ص 224.
49. نفس الرحمن، ص 225.
50. حديقة الحقيقة، ص 403.
51. اصول كافي، ج 1، ص 62; بهجة الامال، ج 4، ص 450.

فصل پنجم : در ماجرای بیعت

در ماجرای بیعت

عمر پر برکت پیامبر ﷺ به شصت و یک سالگی رسیده بود، که سوره «نصر» نازل شد و مژده «فتح مکه» را داد. این سوره را رسول خدا ﷺ برای یاران خویش می خواند و همه خوشحال و امیدوار می گردیدند، اما وقتی «عباس» عموی پیغمبر ﷺ مژده فتح و پیروزی را شنید، گریه کرد! رسول خدا ﷺ فرمود: عمو جان! چه چیزی تو را به گریه واداشت؟ عباس گفت: گمان می کنم، این پیروزی برای تو، پیام رحلت را داشته باشد! پیامبر ﷺ فرمود: آری، همانطور است که تو می گویی! اما آن حضرت پس از آن گفت و گو، مدت دو سال زیست، در حالی که دیگر کسی او را خوشحال و شادمان ندید. البته این سوره، سوره «تودیع» هم نامیده شده است. ولی درباره اینکه «عباس» از این سوره چگونه خبر ناخوش آیند، دریافت داشته؟ می گویند: مفهوم فسبح بحمد ربک، آن است که، تو مزه مرگ را می چشی و به ملاقات خداوند می روی، همانطور که پیامبران قبل از تو مزه مرگ را چشیدند، و هر چیزی به کمال برسد، می بایست در انتظار زوال آن بود.

شاعر، یا امام علی علیه السلام هم فرموده است:

إذا تم امر دنا نقصه توقع زوالا، اذا قیل تم ⁽¹⁾

هرگاه کاری به اتمام رسد، نقصان آن نزدیک می گردد، پس در انتظار زوال باش، هرگاه گفته شد کار به اتمام رسیده است.

پیامبر عالی قدر اسلام، در مدت بیست و سه سال رسالت خویش، برای تاسیس و تحکیم و ترویج آیین آسمانی اسلام، دعوتها کرد، دهها دفاع و جنگ انجام داد، به سران کشورها نامه ها نوشت، رؤسای قبایل و گروههایی برای

بیعت و پذیرش اسلام به حضورش رسیدند و خلاصه آن حضرت جانفشانی های طاقت فرسایی نمود، و سرانجام پس از آن که آیه نازل شد: الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی⁽²⁾.

وی به شصت و سه سالگی، در حالی که اسلام به بخش وسیعی از کره خاکی شعاع می افشاند، طبق معروفترین روایات، در تاریخ بیست و هشتم ماه صفر سال دهم هجرت، در مدینه چشم از جهان فرو بست⁽³⁾.

برای استمرار این راه و پایداری این آیین، چنانکه عقل نیز حکم می کند، آن حضرت از سال سوم بعثت، آنگاه که آیه: وانذر عشیرتک الاقربین⁽⁴⁾ نازل شد، قوم و خویشان خود را دعوت کرد و به یاری خواست و اعلام داشت: هر کس از هم اینک مرا یاری دهد، وزیر، برادر و جانشین من خواهد بود. به اعتراف «طبری» مورخ معروف قرن چهارم هجری، و دیگران، فقط علی علیه السلام این دعوت و حمایت را پذیرفت، و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمود: ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی فیکم، فاسمعوا له و اطیعوا...⁽⁵⁾.

اضافه بر این، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آخرین حج خود، به هنگام بازگشت به مدینه، دروادی «غدیر خم» در مقابل چشم هزاران زائر خانه خدا، موضوع جانشینی را بطور مفصل بیان داشت و از همه حاضران اعتراف گرفت و مراسم رسمی معرفی امام علی علیه السلام به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورت گرفت⁽⁶⁾.

البته، موضوع وصیت و تعیین تکلیف پس از خود، غیر از اینکه برای هر مسلمانی یک دستور قرآنی است⁽⁷⁾ برهان عقل نیز بر آن حکم می کند، و نمی توان پنداشت که، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که اعقل عقلا بوده، از این موضوع مهم غفلت داشته است، چنانکه هر عاقلی حتی اگر بخواهد برای چند روز هم کارگاه و

حوزه مسؤولیت خویش را ترک بگوید، برای انجام کارهای خود، جانشین و قائم مقام منصوب می دارد.

علاوه بر این، در زمان حیات رسول خدا ﷺ این جهت عقلانی مورد توجه بوده، و آن حضرت هرگاه بطور موقت هم لازم می شد حوزه اسلام، یعنی «مدینه» را ترک بگوید، برای خود جانشین معرفی می کرد، تا هم مسیر رسالت از خطر محفوظماند و هم کارها در مجرای خود استمرار یابد.

به عنوان نمونه، پیامبر ﷺ به سال پنجم هجرت، برای رفتن به «غزوه دومة الجندل»، «سباع بن عرفطه غفاری»⁽⁸⁾ یا «عبدالله بن ام مکتوم» را در مدینه برای جانشینی خویش انتخاب کرد⁽⁹⁾.

همچنین برای شرکت در جنگ «خندق» که در کنار مدینه در همان سال پنجم هجرت واقع گردید، رسول خدا ﷺ «عبدالله بن ام مکتوم» را، به جانشینی خویش در مدینه برگزید⁽¹⁰⁾.

آن گاه هم که رسول خدا ﷺ در سال نهم هجرت می خواست، در «جنگ تبوک» شرکت کند و از توطئه منافقان علیه حوزه اسلام بیمناک بود، علی^(ع) را در مدینه به جانشینی خود برگزید⁽¹¹⁾.

بنابراین، یک مکتب را با این همه ارزش و یک امت را، با این همه عظمت وفداکاری، نمی توان رها و بی سرپرست لایق، به حال خود گذاشت و همه ارزشها و عظمتها و آینده درخشان آن را نادیده گرفت.

حال ببینیم، کسی که به نظر ما جانشین پیامبر ﷺ است، و از هر جهت لیاقت و صلاحیت این مقام عظیم را در او سراغ داریم، خود چه گفته؟ و چه کرده است؟

از طرف دیگر، سلمان فارسی، که رسول خدا ﷺ او را، محبوب خدا و خویشتن، و از خاندان خود دانسته ⁽¹²⁾ و نیز «ابن عبدالبر اندلسی» او را مجاهد، فاضل، عالم و زاهد و عاشق شمرده ⁽¹³⁾ و «ابن اثیر جزری» در باره او گفته: کان سلمان من خيار الصحابة و زهادهم و فضلائهم و ذوی القرب من رسول الله ﷺ ⁽¹⁴⁾ و «ابن حجر عسقلانی» ⁽¹⁵⁾ و نیز «ابن ابی الحدید معتزلی» این گونه اعترافات را درباره او بیان داشته اند، ⁽¹⁶⁾ در ماجرای پس از رحلت پیامبر ﷺ و موضوع مهم جانشینی آن حضرت، چه نقشی را ایفا نموده؟ خاصه اینکه خود می گوید: انا بايعنا النبي ﷺ على النصح للمسلمين و الايتمام بعلي بن ابي طالب عليه السلام و موالاته له ⁽¹⁷⁾ .

ما با رسول خدا ﷺ بيعت کردیم، که در مرحله نخست خیرخواه و دلسوزنسبت به امور مسلمانان باشیم، و نیز امامت علی بن ابی طالب عليه السلام و پیروی از آن امام را به عهده گیریم.

باری، سلمان فارسی در بحران پس از رحلت رسول خدا ﷺ و امامت امام علی عليه السلام نقش میانداری اصحاب را به عهده داشته، در مراحل مختلف بر اساس اطاعت و موافقت امام علی عليه السلام اقدامهای مهمی را انجام داده، که نخست خلاصه اصل ماجرای پس از رحلت رسول خدا ﷺ را از زبان امام علی عليه السلام، و بعد مراحل موضع گیری های سلمان را، مورد مطالعه و بررسی قرار خواهیم داد.

شرح حال امام علی عليه السلام

بر اساس روایتی که امام موسی بن جعفر عليه السلام از اجداد خویش بیان می دارد، علت خودداری امام علی عليه السلام از جنگ و درگیری را، به هنگامی که دیگران برای احراز پست خلافت پیشگام شدند، از زبان علی عليه السلام چنین شرح می دهد:

وقتی رسول خدا ﷺ رحلت کرد، من به دفن جسد مقدس رسول خدا ﷺ و امور مربوط به آن مشغول بودم، وقتی این کار را به سامان بردم، آنگاه سوگند خوردم که جز برای نماز رداءبدوش نیندازم و نیز به جمع آوری قرآن بپردازم و مشغول این کار شدم، سپس دست فاطمه علیها السلام و فرزندانم حسن و حسین علیهم السلام را در دست گرفتم، در خانه «اهل بدر» و سابقین به اسلام رفتم، با آنها سخن گفتم و آنها را برای احقاق حق خویش دعوت کردم و یاری طلبیدم، اما کسی به من پاسخ مثبت نداد، جز چهار نفر: سلمان، عمار، مقداد، و ابوذر غفاری (18) .

سلمان فارسی روایت می کند: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام کار غسل و تجهیز رسول خدا ﷺ را به پایان رسانید، به خانه برگشت، ابوذر، مقداد، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام وارد شدند، علی علیه السلام جلو ایستاد و ما عقب سر او صف کشیدیم و بر جسد رسول خدا ﷺ نماز خواندیم، و عایشه هم در اطاق خود بود و متوجه این کار نشد!

سلمان می گوید: البته کار بیعت ابوبکر به پایان رسیده بود، اما همین که شب فرارسید، علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را سوار چهارپایی کرد، دست حسن و حسین علیهم السلام را نیز در دست خود گرفت، در خانه شرکت کنندگان در «جنگ بدر» و مهاجران و انصار رفت، تا جایی که هیچ خانه ای را فروگذار نکرد و حق اولویت امامت خویش را بیان نمود و آنان را به یاری خویش دعوت کرد، اما به غیر از چهل نفر به آن حضرت جواب موافق ندادند!

آن حضرت با این افراد صحبت کرد و قول مساعد گرفت، که برای صبح فردای آن شب سرهای خود را بتراشند و سلاحهای خویش را بردارند و در حالی که برای بیعت با او به کشته شدن هم حاضرند، حضور به هم رسانند.

اما فردای آن شب، به غیر از چهار نفر، یعنی من، ابوذر، مقداد، و زبیر بن عوام کسی به قول خود وفا نکرد و حضور نیافت. ناچار علی عَلَيْهِ السَّلَامُ موضوع رفتن به در خانه همان افراد را سه شب متوالی تکرار کرد، و به غیر از ما چهار نفر کسی یاری و حمایت آن حضرت را نپذیرفت، و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم چون وضع را اینطور دید، ناچار خانه نشینی و جمع آوری قرآن را انتخاب کرد ⁽¹⁹⁾.

اضافه بر این، به روایت «ابن فتیه دینوری» متوفای 276 هجری، آن حضرت با «ابوبکر» سخنها گفت، خود را برادر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نامید، لایقترین فرد برای احراز مقام خلافت دانست و حتی مسلمانان را به بیعت با خود فرا خواند، و دیگران را غاصبان مقام خلافت شمرد، ⁽²⁰⁾ اما با وضع دردناکی، کار از کار گذشته بود، که شرح قسمتی از آن را در ذیل می خوانیم.

حال ببینیم، سلمان در این غوغای وحشتناک، که «کینه های پنهان» فوران می زده و استمرار نبوت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در مخاطره می انداخته، چه اقدامهایی انجام داده است؟

1- خطابه حکیمانه

روز سوم رحلت جانسوز پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرا رسیده بود، هنوز جسد مقدس آن نازنین روی زمین بود و مسلمانان مدینه و نواحی و سایر جاها، دسته دسته می آمدند و بر آن پیکر پاک نماز می خواندند، و در مدینه عزای عجیبی به پا بود. در «سقیفه» هم تحولاتی صورت گرفته بود، در عین حال سلمان در برابر وضع موجود، سکوت راروا نمی دارد و بر اساس عهد خود با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می ایستد و در هر جایی که جماعتی فراهم آمده بودند، فریاد حق طلبانه سر می دهد.

به روایت امام باقر علیه السلام سه روز پس از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سلمان خطابه ای را اینگونه در فضای غمبار مدینه بیان می دارد:

ایها الناس! سخنان مرا گوش کنید، و سپس پیرامون آن بیندیشید.
آری، این را بدانید، که به من علم فراوانی عطا شده، و چنانچه همه آنچه را درباره فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام می دانم بیان کنم، گروهی از شما مرا مجنون می پندارند، و گروه دیگری هم می گویند: خدایا! قاتل سلمان را بیمارز! باری، آگاه باشید که شما آرزوهایی را در دل می پرورانید، که بلاها و حوادث تلخی در پی خواهد داشت!

این را هم بدانید که، نزد علی علیه السلام علم به مرگها و بلاها موجود است، او به مسایل میراث وصیتها، تفکیک سخن حق از باطل، و اصل و نسب افراد آگاهی دارد، و به روش «هارون بن عمران» نسبت به برادر خویش «موسی - ع» رفتار می نماید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرموده است: تو وصی من در اهل بیت من، و خلیفه من بر امت من هستی، و تو نسبت به من، مانند «هارون» نسبت به موسی علیه السلام می باشی.

اما شما، ای مردم! سنت بنی اسرائیل را پیش گرفتید، و از مجرای حق به خطارتید، البته شما حقیقت را می دانید، اما به آن عمل نکردید!
آری، به خدا سوگند شما چون «بنی اسرائیل» حالات گوناگون و رنگارنگی پیدا کردید، و مانند دو کفش مقابل هم قرار گرفتید، و چون پراطراف تیر پراکنده و آواره گشتید!

ولی این را بدانید، به خدایی که جان سلمان در اختیار اوست، اگر ولایت علی علیه السلام را پذیرفته بودید، نعمتهای الهی را از بالای سر و پایین، یعنی آسمان و

زمین، برخوردار می‌گشتید⁽²¹⁾ و اگر پرنده‌ای را می‌خواندید، در آسمان به شما پاسخ می‌داد، و اگر ماهی‌های دریا را دعوت می‌نمودید، نزد شما می‌آمدند. این را هم بدانید، که ولی خدا محتاج نشده، از هدف خویش در راه اجرای احکام الهی باز نمی‌گردد، و دو نفر هم در حکم الهی اختلاف نخواهند داشت! اما افسوس، که از ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شانه خالی کردید، و به پیروی دیگری گردن نهادید، و اکنون باید در انتظار بلاها به سر برید، و امید به بهبودی را به یاس تبدیل گردانید، و ما هم همه شما را رها کردیم، و پیوند برادری میان ما و شما قطع گردید.

ولی باز اعلام می‌کنم، به آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیوندید، زیرا آنان پیشوایان به سوی بهشت هستند، و در روز قیامت، همه باید آنان را فرا خوانند. آری، به سوی امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بشتابید، چون به خدا سوگند، همه ما بارها به عنوان ولایت و امیرمؤمنان سلام دادیم و تسلیم او شدیم، و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم با ما همگام بود، و حتی آن حضرت چنین دستوری را به ما می‌داد و بر آن تاکید داشت.

اکنون، چه بر سر شما آمده است؟ آیا فضایل او را شناخته‌اید و به او حسد می‌ورزید؟ مگر نمی‌دانید «هابیل» نسبت به «قایل» حسد ورزید و او را به قتل رسانید، و گروهی از امت «موسی بن عمران - ع» راه کفر را پیش گرفتند، و کار این امت نیز دارد مثل کار «بنی اسرائیل» می‌گردد؟ راستی شما چه راهی را در پیش گرفته‌اید؟!

ای مردم! وای به حال شما، ما را با پسر فلان و فلان چه کار؟ آیا حق را نمی‌دانید، یا خود را به نادانی زده‌اید؟ آیا اسیر حسادت شده‌اید؟ یا خود را به حسادت زده‌اید؟ اگر اینگونه باشد، به خدا راه کفران را پیش گرفته‌اید و زمانی

نمی گذرد که برخی گردن برخی دیگر را با شمشیر می زنید، و شاهد علیه بی گناه برای نابودی شهادت می دهد، و برای کافر به بی گناهی و نجات! به هر حال، این را بدانید که من نظر خود را بیان کردم، در برابر پیامبر خویش تسلیم هستم، و از مولای خود و مولای هر مرد و زن مؤمنی اطاعت می کنم، مولای ماعلی، امیرالمؤمنین، سید و صیین، پیشوای روی سفیدان، و امام صادقان و شهیدان و صالحان می باشد (22).

در متون تاریخی آمده، سلمان در مقام دفاع از امامت امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نخست بخشی از سخنان خود را به پارسی بیان داشت و گفت: کردید و نکردید و ندانید که چه کردید، و حق امیر برریدید. بعد آن را به عربی ترجمه کرد و گفت: اصبتم و اخطاتم، اصبتم سنة الاولین و اخطاتم اهل بیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (23).

2- دامن او را نمی گیرید؟

شهر مدینه در جوش و خروش عجیبی می سوزد، عده ای با «ابوبکر» به عنوان جانشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیعت کرده اند، اما افراد زیادی هم که از بزرگان اصحاب و رؤسای مهاجران و انصار می باشند، زیر بار بیعت نرفته اند، آنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فرزندانش، عباس بن عبدالمطلب و فرزندان وی از بنی هاشم، سعد بن عباد و فرزندو اعضای خانواده اش، حباب بن مندر و پیروانش، زبیر، طلحه، سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، خالد بن سعید، سعد بن ابی وقاص، عتبه بن ابولهب، براء بن عازب، ابی بن کعب، ابوسفیان بن حرب، عبدالله بن عمر، اسامة بن زید، عبدالله بن مسعود، حسان بن ثابت، مغیره بن شعبه، محمد بن مسلمه و دیگران هستند (24).

آری، هم وضع عمومی شهر آشفته و خطرناک است، و هم اوضاع به زیان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حق مسلم او تمام می شود. قبل از آن هم رسول گرامی اسلام، این

اوضاع خطرناک را پیش بینی کرده، و چند بار به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده بود: ضغاین فی صدور اقوام لاییدونها لک، الا من بعدی، «احقاد بدر» و «ترات احد» ⁽²⁵⁾.

کینه هایی در سینه های افرادی نهفته است، که تا من زنده هستم آن را نسبت به تو ظاهر نمی کنند، اما بعد از من، کینه هایی که از «جنگ بدر» و «جنگ احد» در دلها نهفته است، ظاهر می گردد!

باری، رسوب افکار جاهلی را، رسول گرامی اسلام، در زمان حیات خویش، در افرادی سراغ می داشت، و از بروز و ظهور آن، بخصوص برای بعد از خود نگران بود، اما این راز وقتی فاش شد، که در «جنگ احد» بخاطر کوتاهی عده ای، برای ارتش اسلام شکستی رخ داد، و افراد دشمن شایع کردند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کشته شده است، و در آن زمان افراد زیادی راه فرار را پیش گرفتند! قرآن کریم هم این راز نهفته را فاش نمود و اعلام کرد: گروهی از یاران به اندازه ای در فکر جان خویش بودند، که درباره خداوند و وعده های الهی، گمانهای ناحق زمان جاهلیت را داشتند، و می گفتند: آیا برای ما راه چاره ای هست؟ ⁽²⁶⁾.

آری، این گمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره افراد سست عنصر را قرآن کریم، افشا نمود و رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از بروز این افکار جاهلی و خطرهای آن نگران بود ⁽²⁷⁾.

باری، پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عقده های پنهان چرکین سرباز کرد، و به غارت حق امامت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ انجامید، و گروهی از مهاجران و انصار مؤمن هم تا توانستند، از این حق مسلم دفاع کردند، ولی نتیجه چه شد؟ در ادامه بحث مطالعه کنیم.

اما این دفاع برای افراد دلسوز در آن روزهای بحرانی، وقت و زمان و مکان نمی شناخت، چنانکه وقتی علی علیه السلام بر «استر» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار بود و از راهی عبور می کرد، و سلمان در میان گروهی حضور داشت، وقتی آن حضرت را مشاهده کرد، از جا برخاست و فریاد زد: الا تقومون تاخذون بحجزته، تسالونه...؟

آیا از جا بر نمی خیزید و دامن او را بگیرید و از او سؤال کنید؟ سوگند به خدایی که دانه را می شکافد و انسان از را از نطفه می آفریند، کسی غیر از وی وجود ندارد، که شما را به راه و رسم پیامبران آگاه سازد، عالم ربانی در روی کره زمین فقط اوست و دلها با پناه بردن به او آرامش می گیرد.

آری، اگر علی علیه السلام را از دست دادید، علم و دانش انسانی را از دست داده اید، وانسانیت را به انکار و فراموشی سپرده اید! ⁽²⁸⁾.

3- صبر تلخ

طبق روایات فراوانی، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام غیر از سلمان و ابوذر و مقداد و چند نفر دیگر، که گاهی هفت نفر می شده اند، افراد دیگر را سست عنصر، از رده دین خارج شده، و خلاصه جاهلیت طلب معرفی کرده اند ⁽²⁹⁾.

زیرا، در آن شرایط بحرانی، که عقده های چرکین سرباز کرده بود، حب مقام اشخاص را به سر مستی کشانده، و هنوز ایمان و ارزشهای قرآنی در جانهای بسیاری از اشخاص نفوذ و تاثیر کار ساز خود را نبخشیده بود، و حرکت روی «مرز حق و عدالت» و در نظر گرفتن رضایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم کاری بس دشوار و سنگین بوده است.

اینجاست که دیگر سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: علی مع القرآن و القرآن مع علی، لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ⁽³⁰⁾ نادیده گرفته می شود، و برای تشکیل پایه

های حاکمیت، ماموران خشن حکومت، با سماجت و تهدیدهای فراوان، به خانه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هجوم می آورند، تا با اجبار او را برای بیعت به مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ببرند و بدین وسیله، خلافت را به حسب ظاهر مشروعیت ببخشند، و این فاجعه با همه تلخی هاصورت می گیرد!

اما این وضع برای اصحاب مؤمن پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، که در کنار خانه ایستاده اند و خون در رگهای آنها می جوشد، بسیار دردناک و دلخراش و غیر قابل تحمل است.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده است: وقتی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در حالی که ریسمان به گردن او بود به طرف مسجد می بردند، ابوذر سخت به خشم آمده بود، یک دست خود را روی دست دیگر می زد و می گفت: ای کاش این شمشیرهایی که در جنگها بدست ما بود، اکنون هم در دست ما قرار داشت.

مقداد، گفت: اگر مولای ما بخواهد خدا را می خواند و به یاری می طلبد. اما سلمان (که حکیم بود و در هر حال، اطاعت و رضایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مصالح کلی اسلام را مد نظر می داشت) گفت: مولای اعلم بما هو فیه ⁽³¹⁾. مولای من، به آنچه بدان گرفتار است، آگاهتر است و تکلیف خود را بهتر می داند. و شاید هم در اینجا بود، که مسلمانان سست عنصر را مورد خطاب قرار داد، و بایش بینی وضع دردناک و رقت بار جامعه اسلامی فریاد زد:

اما والله، حیث عدلتم بها عن اهل بیت نبیکم، لیطمعن فیه الطلقاء ⁽³²⁾.
به خداوند سوگند، اگر با این گونه رفتار خویش، از اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عدول کنید و جدا شوید، طعمه «طلقا» قرار می گیرید، و آزادشدگان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در فتح مکه بر شما سلطه خواهند یافت!

4- سخنرانی در مسجد

در شهر مدینه، آشوب و خروش وحشتناکی موج می زد، گاهی موج این خروشها فضای مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را انباشته می ساخت، عده ای با ابوبکر به عنوان جانشین پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پیروی از قاعده «اجماع» بیعت کرده اند، اما رؤسای مهاجر و انصار و برخی دیگر مقاومت کرده، معیارهای نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مد نظر داشته و زیر بار این بیعت نرفته اند.

امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: ولایتی را که مؤمنین پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را تغییر ندادند و تبدیل نکردند واجب می باشد. آن مؤمنان عبارت بودند از:

- 1- سلمان فارسی
- 2- ابوذر غفاری
- 3- مقداد بن اسود دثلی
- 4- عمار یاسر
- 5- جابر بن عبدالله انصاری
- 6- حذیفه بن یمان
- 7- ابو هیثم بن تیهان
- 8- سهل بن حنیف
- 9- ابویوب انصاری
- 10- عبدالله بن صامت
- 11- عبادة بن صامت
- 12- خزیمه بن ثابت، ذوهادتین
- 13- ابو سعید خدری، و افرادی که مانند آنان رفتار کردند (33).

در روایت دیگری، ابان بن تغلب، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام سؤال می کند: فدایت گردم، آیا کسی از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل ابوبکر را که در جای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشست، مورد اعتراض قرار نداد؟

آن حضرت فرمود: دوازده نفر اعتراض کردند، شش نفر از مهاجرین و شش نفر از انصار بودند، که در این روایت «خالد بن سعید بن عاص» به عنوان مهاجر آمده، «عثمان بن حنیف» اضافه شده، و از «سعد بن مالک» معروف به ابوسعید خدری، نامی به میان نیامده است (34).

امام صادق ادامه می دهد: این گروه با هم مشورت کردند، و هماهنگ شدند که وقتی «ابوبکر» بالای منبر قرار می گیرد، او را از منبر به زیر آورند، اما عده ای از آنان، این عمل را، مصداق آیه قرآن که می فرماید: با دست خود، خویشتن را به هلاکت نیندازید⁽³⁵⁾ دانستند و تصمیم گرفتند با علی علیه السلام به مشورت پردازند، علی علیه السلام هم این عمل را موجب قتل و خونریزی شمرد و به صلاح اسلام ندانست، ولی پیشنهاد کرد: آنان به نزد «ابوبکر» بروند و آنچه را درباره خلافت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اند بیان دارند، تا برای کسی بهانه و عذری باقی نماند.

آنگاه آن گروه دوازده نفری حرکت کردند و به مسجد آمدند، روز جمعه بود و پنج روز از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گذشت و ابوبکر بر منبر سخن می گفت.

نخست طبق روایت «ابان بن تغلب» از امام صادق علیه السلام، خالد بن سعید بن عاص، از مهاجران سخن گفت، فضایل علی علیه السلام و سفارشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد امامت آن حضرت بیان داشت، و اعتراض خود را به بیعت انجام شده اعلام کرد.

سپس «سلمان فارسی» از جا حرکت کرد و در مسجد با حضور جمعیت، خطاب به ابوبکر و حاضران گفت: کردید و نکردید و ندانید، چه کردید.

آنگاه سلمان که با تهدید و سایه شمشیر بر گردن خود، تن به بیعت اجباری داده بود، سخن فارسی خود را به عربی بیان نمود و بر اساس بینش علمی و حکیمانه خویش ادامه داد: ای ابوبکر! آیا سند کار خود را به چه چیزی استوار کرده ای؟ و اگر چیزی از تو سؤال کنند، که آن را نمی دانی از چه کسی می پرسی؟ و دلیل تو برای سبقت گرفتن بر خلافت چیست؟ در حالی که شخص

داناتر از تو، و نزدیکتر از تو به رسول خدا ﷺ و آگاهتر به تاویل قرآن و سنت پیامبر ﷺ وجود دارد؟

مگر آن شخص را رسول خدا ﷺ در زمان حیات خویش بر دیگران مقدم و برتر نداشته؟ و به هنگام وفات سفارش او را به شما نکرده است؟ آیا سخن پیغمبر ﷺ راءرها کردید، و وصیت او را فراموش نمودید؟

آیا از وعده ها تخلف کردید و پیمانها را شکستید، و پیوندها را گسیختید؟ آیا فراموش کرده اید، که دستور پیامبر ﷺ درباره اطاعت از پرچم «اسامة بن زید» را زیر پا گذاشتید، از ترس اینکه مبدا امت برای این کار بزرگ بیدار باشد و شما به این مقامی که بدست آورده اید، دسترسی پیدا نکنید؟

راستی چگونه جرات کردید، با فرمان پیامبر ﷺ مخالفت نمایید؟ برای اینکه لذت شیرینی این مقام چند روزه را بچشید؟ اما این را بدانید، که وزرو و بال سختی برای خود فراهم کردید، و با بارگناه سنگینی که با دست خود تهیه کرده اید، به داخل قبر وارد خواهید شد.

اما هنوز هم راه بازگشت به حق وجود دارد، و می شود گذشته ها را جبران نمود، و پس از این جسارت بزرگ با خدا، پیوند بندگی برقرار کرد، این عمل را زود می شود انجام داد، هنوز هم راه نجات باقی مانده است، ولی آن وقت که در قبر قرار گرفتید، دیگر یار و مددکاری وجود نخواهد داشت.

ای ابوبکر! آنچه را تو از پیامبر ﷺ شنیدی، ما هم شنیده ایم، و آنچه را که از پیغمبر ﷺ با علی عنه السلام تو دیدی، ما هم دیده ایم.

بنابراین، چرا درباره کاری که بر تو مشتبه شده، از آن باز نمی گردی؟ دیگر چه عذر و بهانه ای داری؟ مقامی را که تو برگزیده ای، برای دین و مسلمانان چه نفع و سودی دارد؟ تو را به خدا، تو را به خدا، به فکر خویشتن باش و کژی

را ادامه مده، من انذار و هشدار خود را اعلام داشتم، و تو نیز از کسانی مباش، که به سخن حق پشت می کنند و راه استکبار و سرکشی را پیش می گیرند! (36).

در هیاهوی مسجد

پس از سخنرانی عمیق و متین سلمان، ده نفر دیگر سخنرانی کردند، سفارشهای رسول خدا ﷺ را درباره حفظ مقام ولایت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فضایل و مناقب آن حضرت بیان داشتند، و خلیفه هم در برابر آن همه استدلالهای محکم به ستوه آمد، اما «عمر» بارها به عنوان طرفداری از خلیفه با ارباب و زور شمشیر از جا برمی خاست تا افراد را ساکت و مجلس را آرام کند، که این کار عملی نمی شد، زیرا هیاهوی عجیبی مسجد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را فرا گرفته بود.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هم در مسجد حضور داشت، و از سخنرانی افرادی که پیامهای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به مردم رسانیده بودند سپاسگزاری می کرد، و به «خالد بن سعید» که باز به پا خاسته بود و پاسخ تهدیدهای شمشیر «عمر» را می داد، دستور داد: بنشیند تا مجلس آرام شود، اما سلمان که مسجد و منبر و سفارشهای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مورد بی احترامی مشاهده می کرد، باز از جای برخاست و فریاد برداشت:

الله اکبر، الله اکبر، من با این دو گوش خود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم، و اگر دروغ بگویم دو گوش من کر باد، که آن حضرت فرمود: وقتی می رسد که برادر من و پسرعموی من در مسجد با جمعی از اصحاب جمع می شوند، و گروهی از ناهلان آنان را احاطه می کنند، و تصمیم به قتل آنان می گیرند، و الان تردید ندارم، که آن ناهلان شما هستید، که اراده قتل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و یاران او را کرده اید! اما با شنیدن سخنان سلمان، عمر می خواست او را مورد حمله قرار دهد، که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ او را آرام کرد و سرجای خود نشانید و فرمود: اگر دستور خدا و عهد

بارسول خدا ﷺ نبود، ای پسر «صهاک حبشی» به تو می فهماندم، که یار و یاورکدامیک از ما بیشتر است، و چه کسی پیروز و سر بلند است؟ (37).

ناچار، بیعت

برای بیعت گرفتن از امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ جهت ابوبکر، چند روزی رفت و آمدهای خشن ادامه داشت و آن حضرت که بر اساس تعیین تکلیف خلافت از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و لیاقت و صلاحیت کامل خود، این کار را مجاز نمی دانست، با کمال شهامت از بیعت خودداری می کرد، تا «اینکه افراد شمشیر بدست، به خانه او هجوم آوردند» آن حضرت را با دست بسته به مسجد بردند، او در مسجد سخن ها گفت، سفارشهای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای مردم بازگو کرد، و اولویت حق امامت و پیشوایی خود را برای حاضران بیان داشت، و درحالی که شمشیر آخته را برای قتل بالای سر خود می دید، طبق روایت «ابن قتیبه دینوری» این آیه قرآن را قرائت کرد: «یا ابن ام! ان القوم استضعفوننی و کادوا یقتلوننی» (38).

بعد خطاب به قبر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمود و گفت: ای برادرم! پس از وفات تو این گروه مرا به ناتوانی کشیدند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند! آنگاه در حالی که سر به آسمان بلند و ناله می کرد و به خدا شکایت می برد، دست بسته را دراز کرد و ابوبکر ست به دست آن حضرت گذاشت، و بدین ترتیب بیعتی صورت گرفت (39).

طبق روایت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سلمان هم بعد از این مرحله بیعت کرد، و خداوند هم در قرآن کریم درباره وضعی که برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و سلمان پیش آوردند و راه بازگشت به قبل از نبوت را فراهم نمودند، خطاب به منحرفان می فرماید: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری بود، که چون پیامبران قبل از خود به دیار باقی

شتافت، آیا اگر محمد ﷺ بمیرد یا کشته شود، شما باید به عقب و گذشته برگردید؟! (40).

درباره شیوه بیعت سلمان هم می خوانیم: در همان روزی که بیعت اجباری علی علیه السلام صورت گرفت، سلمان فارسی را با آن کهنسالی و ارادتش به اهل بیت علیهم السلام دستگیر کردند و گفتند: با ابوبکر بیعت کن، او گفت: ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم! مگر من در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکردم؟ و باز سخن فارسی خود را خطاب به ابوبکر، این طور تکرار کرد: کردی و نکردی و نیکو نکردی و حق امیر ببردی، شما سنت پیامبر را می دانید، اما از آن طرفه رفتید، و نسبت به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خطا کردید و هر کس پیمان شکنی کند، علیه خویش اقدام کرده... (41) آنگاه گردن خود را کشید و خم شد، و در حالی که زیر بار بیعت نمی رفت، و علی علیه السلام هم این وضع را مشاهده می کرد، خطاب به آن حضرت گفت: من مطیع تو هستم و در امور دین، مولای من تو هستی.

آنگاه علی علیه السلام فرمود: سلمان! بیعت کن، این کار نزدیک و ساده ای است، پاداش بزرگ فردا از جانب خداست، بعد قرائت کرد: اگر خدا بخواهد، کسانی را یاری می کند، اما برخی را به برخی دیگر امتحان می گرداند (42).

بعد سلمان دست چپ خود را جلو برد، و گفت: چو با دست راست با علی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرده ام، با آن دست با دیگری بیعت نخواهم کرد، اکنون این دست چپ من در اختیار شماست، و خداوند هم این سلطنت را بر شما مبارک نگرداند.

باری، در حالی که سلمان گردن خود را کشیده بود، تا بدین وسیله در برابر شمشیر اعلام جانبازی کند، علی علیه السلام خطاب به جمعیت فرمود: شما را به خدا و

به پیغمبر ﷺ سوگند می‌دهم، آیا شما نشنیدید که پیغمبر ﷺ می‌فرمود: سلمان مناهل البيت، من اغضب سلمانا فقد اغضبني؟

حاضران جواب دادند: همین طور است، ما این موضوع را شنیده ایم. آن وقت علی عليه السلام فرمود: بنابراین، به دست چپ او قناعت کنید، ایرادی ندارد. آنگاه ابوبکر گفت: علی عليه السلام راست می‌گوید، دست چپ سلمان را نزدیک بیاورید (43).

ابن ابی الحدید، از کتاب «جوهری» از «جریر بن مغیره» روایت می‌کند: زبیر و سلمان و انصار می‌خواستند بعد از پیامبر ﷺ با علی عليه السلام بیعت کنند، اما وقتی ابوبکر مورد بیعت قرار گرفت، سلمان گفت: اصبتم الخبرة و اخطاتم المعدن (44).

به کارشناسی دست یافتید، اما از معدن علم و فضیلت محروم شدید. همچنین ابن ابی الحدید می‌نویسد: سلمان گفت: شما با پیرمردی بیعت کردید، اما درباره اهل بیت پیامبر ﷺ به خطا رفتید، در صورتی که اگر اهل بیت را برمی‌گزیدید، اختلافی در میان شما به وجود نمی‌آمد، و روزگار پر نعمتی داشتید (45).

«طبری» که وفات حضرت فاطمه عليها السلام را شش ماه بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند، از «زهري» روایت می‌کند: علی عليه السلام شش ماه بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمود، و بنی هاشم نیز پس از بیعت علی عليه السلام بیعت کردند (46).

به هر حال، بیعتی که سلمان و ابوذر و مقداد و افراد دیگری از مهاجران و انصار و «بنی هاشم» به پیروی از سفارشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آن تلاش می‌کردند، تا برای امام علی عليه السلام صورت گیرد، و حق نبوت ادا شود، و امت به

راه هدایت حرکت کند، و کیان اسلام با پیشوایی خلیفه ای اعلم و اتقی و افضل محفوظ ماند، با ماجراهای تلخی که مطالعه کردیم، و ناصالحی هایی که واقع شد، برای «ابوبکر» صورت پذیرفت.

پی نوشتها:

1. مجمع البيان، ج 10، ص 554; بحار الانوار، ج 21، ص 100; ديوان امير المؤمنين عليه السلام، ص 400.
2. سورة مائدة، آيه 3.
3. بحار الانوار، ج 22، ص 514.
4. سورة شعراء، آيه 214.
5. تاريخ الامم و الملوك، ج 1، جزء 2، ص 217; كنز العمال، ج 11، ص 600; الغدير، ج 2، ص 283.
6. كنز العمال، ج 11، ص 602; حياة محمد صلى الله عليه وآله وسلم، ص 464; تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 112.
7. سورة بقره، آيه 180.
8. تاريخ پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم، ص 377.
9. التنبیه و الاشراف، ص 215.
10. تاريخ پیامبر اسلام، ص 380.
11. تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 67; التنبیه و الاشراف، ص 235; السيرة النبوية، ج 3، ص 108.
12. الاستيعاب، ج 2، ص 98.
13. الاستيعاب، ج 2، ص 98.
14. اسد الغابة، ج 2، ص 313.
15. الاصابة، ج 2، ص 52.
16. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 18، ص 35.
17. فتاوى صحابى كبير سلمان فارسى، ص 104; الدرجات الرفيعة، ص 213.
18. بحار الانوار، ج 22، ص 328; احتجاج طبرسى، ج 1، ص 98; ناسخ التواريخ، خلفاء، ج 1، ص 64.
19. احتجاج طبرسى، ج 1، ص 107; بحار الانوار، ج 22، ص 329; بهجة الامال، ج 4، ص 166.
20. الامامة و السياسية، ج 1، ص 11.

21. اشاره به آیه 66 سوره مائده: ... لا كلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم.
22. الاحتجاج للطبرسي، ج 1، ص 152؛ نفس الرحمن، ص 276؛ بحار الانوار، ج 29، ص 81 و ج 28، ص 8 و 9؛ فتاوى سلمان، ص 706.
23. فتاوى سلمان، ص 102؛ نفس الرحمن، ص 585.
24. الغدير، ج 7، ص 93 و 143؛ تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 124؛ اسد الغابة، ج 4، ص 40.
25. بحار الانوار، ج 28، ص 55 و 75.
26. سوره آل عمران، آیه 155.
27. مجمع البيان، ج 1، ص 532؛ السيرة النبوية، ج 3، ص 122.
28. بحار الانوار، ج 22، ص 321؛ امالي شيخ صدوق، ص 327.
29. بحار الانوار، ج 22، ص 3 - 322؛ الاختصاص، ص 4، روضه كافي، ص 245؛ نفس الرحمن، ص 576.
30. كنز العمال، ج 11، ص 603؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 134؛ فيض القدير، ج 4، ص 356.
31. بحار الانوار، ج 22، ص 352.
32. فتاوى سلمان، ص 102.
33. بحار الانوار، ج 22، ص 325؛ عيون اخبار الرضا، ص 269.
34. الاحتجاج للطبرسي، ج 1، ص 97.
35. سوره بقره، آیه 195.
36. الاحتجاج، ج 1، ص 100؛ ناسخ التواريخ، خلفا، ج 1، ص 68.
37. الاحتجاج، ج 1، ص 104؛ الدرجات الرفيعة، ص 214؛ ناسخ التواريخ خلفا، ج 1، ص 77.
38. الامامة و السياسة، ج 1، ص 13؛ سوره اعراف، آیه 15.
39. الاحتجاج، ج 1، ص 110؛ ناسخ التواريخ خلفا، ج 1، ص 96.
40. بحار الانوار، ج 22، ص 351؛ سوره آل عمران، آیه 144.
41. سوره فتح، آیه 10.
42. سوره محمد ﷺ، آیه 4.
43. نفس الرحمن، ص 585؛ الكشكول فيما جرى على آل الرسول، ص 84 و 85.
44. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 49.
45. شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 2، ص 49.

46. تاريخ الامم و الملوك، ج 2، جزء 3، ص 202.

فصل ششم: در محضر علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

در محضر علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

بیعتی که داستان آن را در فصل قبل خواندیم، و یک «فلته» و حادثه ناگهانی در اسلام عنوان یافته، در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه به حسب ظاهر صورت گرفت، اما چنین بیعتی، تا چه اندازه استمرار نبوت و مشکل گشای جامعه نو بنیاد اسلامی بوده است؟ در ادامه این فصل بررسی می کنیم.

اما اینکه، این بیعت را «خلیفه دوم»، «فلته»⁽¹⁾ یعنی کار ناگهانی، یا عمل اشتباهی خوانده، آیا به راستی «ناگهانی» و «بدون مقدمه» و یک «حادثه» بوده است؟ این رانمی توان باور داشت، زیرا مسایل پیدا و پنهان تاریخی گواهی می دهد، که از سالهای پیش تدارکهایی دیده شده بود، تا علی علیه السلام از حق امامت و هدایت محروم گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم در مراحل مختلف و با بیانهای گوناگون، وضع پس از رحلت خویش را بیان کرده بود و امت را از ضررهای حوادث آینده، سخت بیم داده بود، که نگاه گذرایی به برخی از آن موارد می افکنیم:

1- یک وقت امام علی علیه السلام به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رفت، چشم علی علیه السلام به باغی افتاد و آن را زیبا توصیف کرد، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی جان! باغ تو در بهشت از این باغها زیباتر می باشد. بدین ترتیب از فت باغ گذشتند و این گفت و گو انجام گرفت، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را در آغوش گرفت و گریه کرد و علی علیه السلام هم به گریه افتاد!

اما وقتی علی علیه السلام علت گریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جویا شد، آن حضرت فرمود: ابکی لضعائن فی صدور قوم لا تبدوا لک، الا من بعدی...

برای این جهت گریه می کنم، که کینه هایی که هم اکنون در سینه های گروهی نسبت به تو وجود دارد، پس از وفات من ظاهر می شود!

علی علیه السلام عرض کرد: در چنین وقتی آیا دین من نابود خواهد شد؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بل فیها حیات دینک ⁽²⁾.

2- امام علی علیه السلام فرموده است: یکی از مطالبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را با من در میان گذاشت، این بود که: ان الامة ستغدر بک من بعدی ⁽³⁾. پس از رحلت من، امت با تو حيله و تزوير روا خواهد داشت.

4- ابن عباس، روایت می کند: یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پا خاست و برای ما خطابه ای بدین شرح ایراد کرد: ای مردم! شما در حالی در قیامت به پیشگاه خداوند محشور می شوید، که پابرهنه، عریان و ختنه نشده می باشید! سپس قرائت کرد: همانطور که شما را در آغاز خلقت پدید آوردیم، باز زنده می گردانیم... ⁽⁴⁾.

سپس فرمود: این را بدانید که، اولین کسی که روز قیامت پوشیده می شود، ابراهیم خلیل علیه السلام است.

بعد گروهی از امت مرا می آورند، و به طرف شمال (اهل شقاوت و دوزخیان که نامه عمل آنها به دست چپ است) ⁽⁵⁾ می برند! اما من که از دیدن آن وضع ناراحت می شوم، می گویم:

پروردگارا! اینان امت من هستند! ولی خطاب می رسد: انک لا تدری ما احدثوا بعدک... انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم، منذ فارقتهم ⁽⁶⁾.

تو نمی دانی اینان پس از وفات تو، چه حوادثی پدید آوردند، اینان پیوسته راه ارتداد، و انحراف را پیمودند، و پس از تو، واپسگرایی به قبل از اسلام را شروع کردند!

4- «طبری» می نویسد: ابن عباس روایت می کند: من به «عبدالرحمن بن عوف» قرآن می آموختم، یک سال او با یکی از صحابه به حج رفت، در «منا» طلحه بن عبید، گفته بود: اگر «عمر» بمیرد، من با علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیعت می کنم، اما این مطلب موجب ناراحتی شدید عمر گردید، تا جایی که در مقام تنبیه «طلحه» برآمده بود.

ولی او را به خاطر قداست آن سرزمین و حضور زائران از تنبیه منصرف کردند، تا اینکه به مدینه آمد و جمعه بر کرسی خطابه قرار گرفت و گفت: شنیده ام کسی از شما گفته، اگر امیرالمؤمنین (عمر) بمیرد، من با فلانی بیعت می کنم، هرگز کسی فریفته این کار نشود.. (7).

5- وقتی فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - عبدالله - از دنیا رفت و آن بزرگوار دیگر فرزندپسری نداشت، «عاص بن وائل سهمی» به آن حضرت، عنوان «ابتر» داد، یعنی کسی که نسل و نتیجه ای ندارد و با مرگ او، نام و راه و مکتب او پایان می یابد! (8).

اما خداوند «سوره کوثر» را نازل کرد، که یک معنای آن «خیر کثیر» می باشد، و عالی ترین «خیر کثیری» که به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از جانب خداوند عطا شده، با توجه به منظور دشمن، مبنی بر «مقطع نسل بودن پیامبر» حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ می باشد.

از مجموع نمونه های حدیثی و تاریخی، که مطالعه کردیم، چند نتیجه بدست می آید:

الف: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حذف علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را از میدان رهبری امت بیان کرده، آن را به گوش افراد رسانده، و حتی مخالفان را از عمل ناروای خویش بیم داده و نیز مجازات اخروی آنان را هم بیان داشته است.

ب: موضوع انتظار قطع استمرار نبوت، در «قالب امامت» سابقه دیرین داشته و حتی «عاص بن وائل» دشمن جانی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، طرح آن در سر می پرورانده، و انتظار داشته، با رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راه رسالت آن حضرت مختومه گردد.

ج: «فلته» و ناگهانی بودن بیعتی که در فصل قبل گذشت، به حسب شواهد تاریخی و به اعتراف «خلیفه دوم» اصل آن ناگهانی نبوده، و با تفاهم و اندیشه های قبلی صورت گرفته، بلکه نسبت به تعیین مصداق آن، یعنی «ابوبکر» مسئله، حالت ناگهانی یا جهت دیگر به خود گرفته، و از دست دیگران، که آن را «فلته» نامیده اند، بیرون رفته است.

به هر حال، به روایت «سیوطی» ابوبکر از دوشنبه بیستم ربیع الاول سال یازدهم هجرت، تا شب سه شنبه بیست و و به اعتراف «ابن قتیبه دینوری» مدت دو سال و چند ماه ⁽¹⁰⁾ و به نوشته «یعقوبی» ابوبکر دو سال و چهار ماه خلافت نمود ⁽¹¹⁾.

البته در این مدت، فتوحاتی برای مسلمانان بدست آمد، اما آیا چنین زمامداری توانسته اند، رهبری جامعه اسلامی را با همه ویژگی های لازم لباس عمل بیوشانند، و بخصوص در مقام والای علم و دانش، پاسخگوی عالمان و دانشمندانی که به مدینه مراجعه می کردند و بر اساس مبانی دینی خود پرسشهایی داشتند، توانمند باشند؟ تاریخ در این باره وضع نگران کننده ای ارائه می کند!

بخصوص اینکه نفوذ اسلام در عصر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گستره بخش وسیعی از جهان آن روز موجب گردیده بود، که امپراتوری ایران در مقابل دعوت آن حضرت عصیان ورزد، و پس از رحلت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این عصیان به

صورت مقابله درآمده بود، ولی چون ایران آن روز کتاب آسمانی متقنی نداشت که در برابر اسلام هجوم فرهنگی صورت دهد، زمزمه حرکت نظامی خود را ساز کرده بود، که این کارموقعیت اسلام را تهدید می کرد، و شرح آن را در فصل «در جبهه های جنگ» مطالعه می کنیم.

اما، امپراتوری «روم مسیحی» غیر از حرکت جنگی، که آن را در سرزمین شام و فلسطین و تبوک، آغاز کرده بود،⁽¹²⁾ با توجه به اینکه کتاب آسمانی نیز داشت، می توانست با اسلام «نبرد علمی» و «هجوم فرهنگی» نیز به عمل آورد، و از این ناحیه، خطر بزرگی متوجه جامعه نوپنیا اسلام می گردد، که یک نمونه مهم آن را در فصل «کتاب سلمان، خبر جاثلیق» بررسی می کنیم.

اضافه بر این دو جبهه مخالف و درگیر با اسلام، یهودیان نیز از خلا علمی پس از رسول خدا ﷺ استفاده می کردند، و گاهی از راه مطرح کردن بحثهای علمی و کلامی به بحث و گفت و گو و مناظره می پرداختند، که یک نمونه آن سؤالهای یک یهودی از «خلیفه اول» بدین شرح است:

حلال مشکلات

«انس بن مالک» روایت کرده است: پس از وفات رسول خدا ﷺ یک مرد یهودی به مدینه آمد، و می خواست مسایلی را از خلیفه پیغمبر ﷺ سؤال کند. مردم با اشاره «ابوبکر» را به او معرفی کردند.

مرد یهودی نزد ابوبکر رفت و گفت: من می خواهم چند چیز از تو سؤال کنم، که آنها را غیر از پیامبر ﷺ یا وصی او نمی داند! ابوبکر گفت: هر چه می خواهی سؤال کن.

مرد یهودی گفت: به من بگو، آنچه از خدا نیست، آنچه نزد خدا نیست، و آنچه را خدا نمی داند، چیست؟!

ابوبکر گفت: اینها مسایل کفرآمیز است. آنگاه ابوبکر و گروهی از مسلمانان، مردیهودی را مورد پرخاش و حمله قرار دادند!

اما «عبدالله بن عباس» که در مجلس حضور داشت، از این برخورد ناراحت شد و گفت: درباره این مرد انصاف به خرج ندادید و خوشرفتاری نکردید.

ابوبکر گفت: مگر نشنیدی چه می گفت؟!

عبدالله بن عباس، پاسخ داد: اگر برای سؤالهای او جوابی دارید، بیان کنید و اگر نه، او را نزد علی علیه السلام ببرید، چون من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که درباره علی بن ابی طالب می فرمود: خدایا! قلب او را هدایت گردان، و زبان وی را استوار بدار.

آنگاه، ابوبکر و جمعیتی که آنجا حضور داشتند، به حضور علی علیه السلام رسیدند، اجازه گرفتند و ابوبکر گفت: ای ابوالحسن! این مرد سؤالهای کفرآمیزی را از من پرسیده است! علی علیه السلام خطاب به مرد یهودی، فرمود: سؤالهای تو چیست؟

مرد یهودی گفت: من چیزهایی از تو سؤال می کنم، که آنها را جز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا جانشین او کسی نمی تواند جواب بدهد.

علی علیه السلام فرمود: سؤالهای خود را بیان کن.

مرد یهودی، سؤالهای سه گانه خود را تکرار کرد.

علی علیه السلام فرمود: آنچه را خدا نمی داند، این همان ادعای شما ملت یهود است، که می گوئید: عزیز، فرزند خداست، و خدا می داند که «عزیز» فرزند او نیست (13).

اما آنچه می پرسی که من جواب دهم: نزد خدا نیست، هیچگاه ظلم و ستم، نزد خدا نیست و خداوند متعال به هیچ بنده ای ظلم و ستم روا نمی دارد (14).

اما اینکه می‌پرسی برای تو بیان کنم، آن چیست که خداوند آن را ندارد؟
باید بگویم: آن شریک است، که خدا ندارد.

مرد یهودی با شنیدن این پاسخها، گفت: اشهد ان لا اله الا الله، و ان
محمد رسول الله، و انک وصی رسول الله صلی الله علیه و آله.

ابوبکر و مسلمانانی که آنجا حضور داشتند و پاسخهای علی علیه السلام و مسلمان
شدن مرد یهودی را مشاهده کردند، گفتند: ای مشکل گشای غمها و گرفتاری‌ها
(15)

به هر حال، همراهی و ارتباط تنگاتنگ سلمان، با امام علی علیه السلام در مراحل
مختلف صورت گرفته، امام صادق علیه السلام سلمان فارسی را از جمله سه نفر یا
هفت نفری معرفی کرده، که از پیمان اطاعت علی علیه السلام عدول نکردند (16) و «ابن
ابی الحدید» هم نوشته است: کان سلمان من شیعة علی علیه السلام و خاصته
(17)

سلمان از شیعیان خاص علی علیه السلام بود. و چنانکه در مراحل دیگر این کتاب
مطالعه می‌کنیم، در عین حالی که وی با اجبار تن به بیعت ابوبکر می‌دهد،
ارتباط خویش را با امام علی علیه السلام محفوظ می‌دارد، و احکام و مسائل و
راهنمایی‌های لازم خود را، از آن حضرت دریافت می‌دارد.

در خدمت فاطمه علیها السلام

سلمان فارسی، بلکه سلمان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و علوی علیه السلام، که مقام درخشان
و جاویدان «منا اهل البیت» را دریافت داشته، برای درک فضیلت ملاقات و
دریافت فیض از این «بیت» که عنصر اساسی و حیاتی آن را، فاطمه علیها السلام
شکل می‌بخشد، از دیگران سزاوارتر می‌باشد.

بر این اساس، ملاحظه می‌کنیم، سلمان در عین حالی که شاگرد ممتاز مکتب رسول خدا ﷺ و صحابی بزرگوار و برگزیده آن حضرت می‌باشد، پیروی و دفاع از ساحت مقدس امامت علی علیه السلام را به جان خریده و در آن راه تلخی‌ها چشیده، برای او نسبت به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حساب جداگانه ای باز می‌شود، عنایت خاصی مبذول می‌گردد، و از این ناحیه نیز مقامی ارجمند می‌یابد، که در این جانمونه‌هایی از جنبه‌های معنوی سلمان، و عنایت مخصوص پیغمبر ﷺ و امام علی علیه السلام را، در ارتباط با حضرت فاطمه علیها السلام مطالعه می‌کنیم:

1- به هنگام عروسی

طبق بیان امام جعفر صادق علیه السلام: فاطمه علیها السلام بیستم جمادی الثانی، در حالی که چهل و پنج سال از عمر نبی گرامی اسلام می‌گذشت، در «مکه» چشم به جهان گشود، در مکه مدت هشت سال، و در «مدینه» ده سال زیست... (18).

بر اساس روایتی که از پیامبر ﷺ وارد شده، موضوع ازدواج فاطمه علیها السلام با امام علی علیه السلام یک دستور آسمانی بوده (19) و تاریخ برقرای این ازدواج را، همانطور که در کتاب «فاطمه علیها السلام الگوی زن مسلمان» نوشته ایم، در حالی که فاطمه علیها السلام حدود ده سال داشته، اول یا ششم ذیحجه سال دوم یا سال سوم هجرت، می‌توان دانست (20).

به هر حال، پس از آنکه رسول گرامی اسلام، دستور آسمانی این ازدواج را، برای عمار یاسر، سلمان فارسی و عباس بن عبدالمطلب بیان کرد، و علی علیه السلام را نیز در جریان گذاشتند (21) شب عروسی فاطمه علیها السلام فرا رسید.

شب عروسی حضرت فاطمه علیها السلام رسول خدا ﷺ دستور داد، استر سفید و سیاه رنگ زیبایی را آوردند، رسول خدا ﷺ روی آن پارچه تمیزی پهن کرد، آنگاه به فاطمه فرمود: سوار آن مرکب شود.

اما رسول خدا ﷺ از میان همه یاران و اصحاب، سلمان مؤمن محاسن سفیدکهنسال را برگزید و به او دستور داد: مهار آن مرکب را در دست بگیرد، از جلو حرکت کند، و خود و سایر اعضای کاروان کوچک متین و آرام، در کوچه باریک «مدینه»، از عقب سر حرکت می کردند و هماهنگ با فرشته های آسمانی، تکبیرگویان، فاطمه علیها السلام را، به خانه امام علی علیه السلام رساندند ⁽²²⁾.

2- تسلی به فاطمه علیها السلام

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده: وقتی علی علیه السلام را برای بیعت با «ابوبکر» به مسجد می بردند، فاطمه علیها السلام با تن رنجور از خانه بیرون آمد، و همه زنان بنی هاشم نیز همراه آن بانوی اسلام حرکت کردند. وقتی فاطمه علیها السلام نزدیک قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، فریاد برداشت: پسر عمویم را رها کنید، به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق فرستاده، اگر علی علیه السلام را رها نکنید، موی خود را پریشان می کنم، پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را روی سر می گذارم، و به درگاه خداوند ناله و نفرین سر می دهم...

سلمان می گوید: من نزدیک فاطمه علیها السلام بودم، نگرانی شدید او را مشاهده می کردم، و نیز می دیدم دیوارهای مسجد به لرزه درآمده و نزدیک بود خراب شود، بدین جهت گفتم: ای بانوی من! صبر و مقاومت داشته باش، خداوند پدر تو را رحمت برای امت قرار داده، تو نیز نفرین نکن که گرفتاری فراهم می شود ⁽²³⁾.

طی روایت دیگری امام علی علیه السلام فرمود: سلمان! فاطمه علیها السلام را مهار کن تا مبادانفرین کند، زیرا مدینه زیر و رو می گردد ⁽²⁴⁾.

3- شاهد امداد غیبی

امام باقر علیه السلام روایت کرده است: یک وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلمان را برای انجام دادن کاری، به خانه فاطمه علیها السلام فرستاد.

سلمان می گوید: وقتی در خانه فاطمه علیها السلام رسیدم، اندکی توقف کردم تا برای وارد شدن سلام بدهم، در همان حال زمزمه فاطمه علیها السلام را شنیدم، که در حیاط کوچک خانه قرآن می خواند، وقتی اطلاع دادم و به داخل حیاط وارد شدم، مشاهده کردم آسیاب دستی آن حضرت، بدون اینکه کسی پیش آن باشد، خود می چرخید و گندم خورد می کرد.

با مشاهده آن صحنه، به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشتم و گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من امروز چیز عجیبی دیدم!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سلمان! هر چه را دیدی و شنیدی بیان کن. من صحنه چرخیدن آسیاب کوچک، را بدون اینکه کسی آن را حرکت دهد، بیان کردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن سخن تعجب آمیز من لبخندی زد و فرمود: ای سلمان! خداوند قلب و جوارح دختر من فاطمه علیها السلام را از ایمان انباشته ساخته، او مشغول عبادت و اطاعت خداوند بوده، و خداوند مهربان هم برای او فرشته ای فرستاده، که نام او «رحمة» می باشد، و آن فرشته برای فاطمه علیها السلام آسیاب می چرخانده، و خداوند بدین وسیله او را از کمک دنیا و آخرت بی نیاز گردانیده است (25).

4- ناظر رنج و تلاش

«مفضل بن عمر» می گوید: امام صادق علیه السلام از سلمان فارسی، روایت کرده، که سلمان گفته است: یک روز به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مسجد و نماز

می رفتیم، وقتی مقابل در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام رسیدیم، صدایی از داخل خانه شنیدم که می گفت: سردردم شدید شده، گرسنگی رنجم می دهد، و دستم از آسیاب کردن «جو» ناتوان گردیده است!

سلمان می گوید: با شنیدن این سخنان، سخت ناراحت و منقلب شدم، نزدیک درب خانه رفتم و آن را آهسته کوبیدم «فضه» خدمتگزار فاطمه علیها السلام، جواب داد و گفت: کیست در می زند؟

گفتم: من سلمان، فرزند اسلام هستم.

فضه گفت: ای ابو عبدالله! اندکی عقب برو، چون فاطمه علیها السلام پشت در آمده و پوشش کافی ندارد ⁽²⁶⁾.

من عبای خود را برداشتم و به داخل خانه افکندم، تا فاطمه علیها السلام برای پوشش کامل خود از آن استفاده کند، فاطمه علیها السلام از آن استفاده کرد و گفت: فضه! به سلمان بگو داخل خانه شود، چون به خدای کعبه، سلمان از خاندان ما است.

سلمان می گوید: من وارد خانه شدم، مشاهده کردم، فاطمه علیها السلام نشسته و با آسیاب کوچکی که جلو او قرار دارد، «جو» را آرد می کند، اما دسته آسیاب در اثر مجروح شدن دست آن بانوی بزرگ، خون آلود گردیده و خون آن روی سنگ آسیاب ریخته است! آن حضرت با من احوال پرسی کرد و مرا مورد لطف و مهربانی قرار داد.

اما مشاهده کردم، حسن بن علی علیه السلام که (کودکی بود) کنار خانه نشسته و از گرسنگی می نالد! گفتم: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! خدا مرا فدای تو گرداند، تو بادست مجروح و ناتوان «جو» آسیاب می کنی، و فضه در کنار تو ایستاده است؟

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: آری، ای ابو عبدالله! حبیب من رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سفارش کرده است، یک روز فضا کار خانه را انجام دهد و روز دیگر من، دیروز نوبت او بوده و امروز نوبت من است، که کار خانه را انجام دهم.

سلمان می گوید: گفتم: خدا مرا فدای تو گرداند، من هم خدمتگزار مطیعی هستم. فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: تو از خاندان ما هستی.

من گفتم: یکی از دو کار را انجام می دهم، یا «جو» را آرد می کنم، یا حسن کوچک را سرگرم می نمایم.

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: ای ابو عبدالله! من کودک را آرام می کنم، چون به من انس بیشتری دارد، تو کار «جو» آرد کردن را انجام بده.

سلمان می گوید: من نشستم و مشغول آسیاب کردن قسمتی از «جوها» شدم، که اذان نماز را شنیدم، در نتیجه کار را تعطیل کردم، خود را به مسجد رساندم، و در نماز جماعت به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اقتدا نمودم.

وقتی نماز پایان یافت، نزد علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ که در جانب راست رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بود رفتم، عباى او را با دست گرفتم و گفتم: تو اینجا هستی؟ درحالی که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ برای آرد کردن «جو» رنجور و ناتوان شده است؟

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با شنیدن این خبر ناراحت شد، و در حالی که اشک چشم وی روی محاسنش می ریخت و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز به او می نگریست، مسجد را ترک گفت، اماطولی نکشید و در حالی که خوشحال بود و لبخند ملایم به چهره داشت بازگشت.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: عزیزم! چه شد که گریان رفتی و خندان بازگشتی؟!

امام علی علیه السلام به عرض رسانید: پدر و مادرم به قربانت، وقتی وارد خانه شدم فاطمه علیها السلام را در حال خواب دیدم، حسن هم روی سینه او به خواب رفته بود، و آسیاب هم خود به خود می چرخید و «جو» آرد می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن این خبر تبسمی کرد و فرمود: علی! مگر نمی دانی که خداوند فرشتگان سیاری دارد که در زمین می گردند، و برای محمد و آل او تا روز قیامت خدمتگزاری می کنند؟! (27).

5- چادر وصله دار

آن روزهایی که آیات قرآن کریم، به رسول گرامی اسلام نازل می شد، تا آن پیام آور الهی، همه انسانها را به آیین حیاتبخش اسلام فراخواند، با توجه به اینکه پیشوای عالی قدر اسلام خود، نخست کودک یتیمی بود، چوپانی می کرد، و از مال و دارایی دنیا چیزی نداشت، آنان که شخصیت و صلاحیت را در مظاهر مادی می دانستند، ایراد می گرفتند: چرا این قرآن به آن دو مرد بزرگ از یکی از دو شهر، نازل نشده است؟! (28).

منظور آنان از دو شهر، «مکه» و «طائف» بود، و منظور از دو مرد بزرگ «ولید بن مغیره» که در مکه می زیست، و «عروة بن مسعود ثقفی» که در «طائف» زندگی می کرد، و هر دو از نظر شهرت و دارایی، بزرگ و با خصیت شمرده می شدند (29).

در برابر چنین طرز تفکر غرورآمیز مادی گرایانه ای، غیر از اینکه وضع مادی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوب نبود و حتی با تنگناهای فراوانی دست به گریبان بود، چون به ارزشهای معنوی و انسانی می اندیشید و برای آن تلاش می کرد، فریاد بر می داشت: الفقر فخری و به افتخر (30).

فقر و ناداری، فخر من است، و به آن افتخار هم می کنم.

بنابراین، رسول گرامی اسلام، با این بیان، هم اندیشه مادی گرایانه ای را، که به نظر برخی از اشخاص مایه شخصیت و عظمت محسوب می شد، پوچ و باطل اعلام کرده، و هم فقر و ناداری ای را که، عظمت معنوی و خصلتهای انسانی آن راتحت الشعاع قرار دهد، برای خویش مایه افتخار شمرده است.

علاوه بر این، آن طور که تاریخ گواهی می دهد، زندگی سراسر افتخار و پر بار آن حضرت، با زهد و ساده زیستی همراه بود، و این جهت خود یکی از علل نفوذ و پیشرفت آن بزرگوار، برای سازندگی افراد و نیل به آرمان های متعالی او بوده است (31).

این خصلت مهم عملی زندگی پیامبر ﷺ، با توجه به «اسوه بودن» (32) آن حضرت، در اعضای خانواده او نیز جلوه عملی خاصی داشته، و دخت ارجمند اوفاطمه عليها السلام هم، در ساده زیستی، زهد، پارسایی و بی توجهی به مظاهر فریبنده دنیا، به پدر بزرگوار خود اقتدا کرده است.

بخصوص که در روزهای تاسیس اسلام و گسترش آن در سرزمین «حجاز»، عموم مسلمانان با فقر و تنگدستی به سر می بردند، با ساده ترین امکانات موجود زندگی می کردند و مسؤولیت وجدانی و اخلاقی خاندان پیغمبر ﷺ اقتضا می کرد، که از نظر معیشتی نیز وضع مردم را در نظر بگیرند و چون آنان، با ساده زیستی، زندگی را بگذرانند، تا درد فقر و تنگدستی کمتر قلب محرومان و تهیدستان را برنجاند، و این عمل را فاطمه عليها السلام هم انجام می داد.

باری، با توجه به توضیحات بالا، اکنون داستان «چادر وصله دار» را مطالعه می کنیم:

سید بن طاووس، از کتاب «زهد پیامبر» تالیف ابوجعفر احمد قمی، روایت می کند، وقتی آیه: وعده گاه همه مردم (گمراه) آتش دوزخ خواهد بود، و آن

دوزخ هفت در دارد، که هر دری برای ورود گروهی معین شده است (33) نازل شد، رسول خدا ﷺ گریه زیادی کرد، و یاران نیز با دیدن وضع آن حضرت، سخت گریه سردادند!

اما نمی دانستند «جبرئیل» چه آیه ای نازل کرده؟ و به خاطر وضع روحی و عظمت پیغمبر ﷺ هم کسی جرات نمی کرد، موضوع را جويا شود.

ولی اصحاب می دانستند، وقتی رسول خدا ﷺ فاطمه علیها السلام را ببیند، شادمان و خوشحال می گردد، بدین جهت جمعی از اصحاب به خانه فاطمه علیها السلام رفتند و او را در حال آسیاب کردن و آرد نمودن «جو» مشاهده کردند، و شنیدند، که آن حضرت زمزمه می کرد: آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است (34)

آنان، به حضرت فاطمه علیها السلام سلام کردند، و داستان گریه رسول خدا ﷺ را به او اطلاع دادند، تا بلکه فاطمه علیها السلام واسطه شود، و راز آن حال را کشف گرداند.

فاطمه علیها السلام با شنیدن آن داستان، از جا حرکت کرد، چادری پوشید که، دوازده جای آن با نخهای موئین رخت خرما وصله خورده بود!

سلمان فارسی می گوید: وقتی فاطمه علیها السلام با وضع آن چادر، از خانه خارج شد، من به گریه افتادم و با خود گفتم: ای وای! دخترهای «قیصر» و «کسری» لباسهای ابریشم و زربافت می پوشند، اما دختر پیغمبر ﷺ، چادر موئین با دوازده وصله به تن می کند!

اما وقتی فاطمه علیها السلام به حضور پیغمبر ﷺ رسید، گفت: ای رسول خدا ﷺ! سلمان از وضع لباس من تعجب می کند! به خدایی که تو را بر اساس حق مبعوث داشته است، اکنون پنج سال است که من و علی علیهما السلام، پوست

گوسفندی داریم، که شب جهت فرش از آن استفاده می کنیم، و روز آن را وسیله علوفه دادن شتر قرار می دهیم.

آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: ای سلمان! این را بدان که، دختر من از گروه «سابقین» است ⁽³⁵⁾ که به مقام والای «تقرب خدا» دست یافته است.

سپس فاطمه علیها السلام خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: پدر جان! قربانت گردم، علت گریه تو چه چیزی بوده است؟

رسول خدا ﷺ آیه هایی که «جبرئیل» نازل کرده بود بیان کرد، و فاطمه علیها السلام هم با شنیدن آن منقلب شد و از صورت روی زمین قرار گرفت، و ناله می زد: ای وای! وای به حال کسی که داخل آتش دوزخ می شود!

سلمان هم، با شنیدن آن آیات قرآن فریاد برداشت و گفت: ای کاش من گوسفندی بودم، که مرا می کشتند و گوشتم را می خوردند و چنین وضعی را در پیش نداشتیم.

بالاخره هر یک از اصحاب، مثل: ابوذر و مقداد و امام علی علیه السلام، با شنیدن آن آیات قرآن، که وضع جهنم را برای گناهکاران ترسیم می کرد، نگران شدند ⁽³⁶⁾ تا هرکسی بداند چه راهی در پیش دارد، و برای رهایی از خطر آینده، چاره ای بیندیشد.

6- دعوت فاطمه علیها السلام

عبدالله، فرزند سلمان روایت می کند: پدرم گفت: یک روز از خانه بیرون آمدم، در حالی که ده روز از وفات رسول خدا ﷺ گذشته بود، در راه با علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عموی رسول خدا ﷺ ملاقات کردم. آن حضرت فرمود: ای سلمان! تو نیز بعد از وفات رسول خدا ﷺ با ما جفا می کنی؟!

سلمان می گوید: به عرض رساندم: ای محبوب من! ای ابوالحسن! کسی نسبت به شخص بزرگواری چون تو، چگونه می تواند جفا روا دارد؟ من پس از وفات رسول خدا ﷺ، (به خاطر رحلت آن حضرت، حوادث تلخ پیش آمده، و شاید هم جو وحشت و رعب و خفقان موجود) به قدری غمناک و دردمند شده بودم، که توانایی بیرون آمدن از خانه و زیارت شما را نداشتم.

امام علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! اکنون به خانه فاطمه علیها السلام بیا، زیرا دختر رسول خدا ﷺ سخت مشتاق دیدار توست و می خواهد تحفه بهشتی به تو عطا نماید.

گفتم: مگر پس از وفات رسول خدا ﷺ هنوز هم تحفه و هدیه بهشتی برای فاطمه علیها السلام می آید؟

امام علی علیه السلام فرمود: آری، دیروز برای او هدیه بهشتی آمده است. سلمان می گوید: با عجله خود را به خانه فاطمه علیها السلام رساندم، آن بانوی بزرگ رادر حالی دیدم که نشسته و با چادر کوچکی خود را پوشانده بود، وقتی من واردخانه شدم، آن حضرت بطور کامل خود را پوشید و گفت: سلمان! پس از وفات پدرم صلی الله علیه و آله و سلم تو نیز به ما جفا و بی مهری کردی؟

گفتم: ای بانوی عزیز و محبوب! آیا من، در حق شما بی مهری کرده ام؟! فاطمه علیها السلام فرمود: اکنون بنشین و به آنچه می گویم درست فکر کن.

من دیروز، در همین مکان نشسته بودم، در خانه هم بسته بود و در غم و غصه زیادی فرو رفته بودم و با خود فکر می کردم، ارتباط وحی الهی با ما قطع شد و دیگر فرشتگان به خانه ما نمی آیند، اما، ناگه درب خانه باز شد و سه دختر جوان وارد شدند که به زیبایی آنها کسی را ندیده بودم، آنان هیبت بزرگ، چهره نورانی و بوهای عطرآگینی داشتند، من با مشاهده آنان ایستادم و با قیافه

درهم کشیده ای به آنان گفتم: شما کیستید؟ آیا اهل «مکه» یا اهل «مدینه» می باشید؟

آنان پاسخ دادند: ای دختر محمد ﷺ ما نه اهل مکه و مدینه و نه اصلا اهل زمین هستیم، بلکه ما فرشتگانی هستیم از «دارالسلام» که خداوند عزیز ما را به نزد تو فرستاده، ای دختر محمد ﷺ! ما سخت مشتاق دیدار تو هستیم. باری، به آن فرشته ای که بزرگتر از دیگران به نظر می رسید، گفتم: اسم تو چیست؟

گفت: اسم من «مقدوده» است.

پرسیدم: به چه مناسبت، این نام برای تو انتخاب شده؟

مقدوده گفت: خداوند مرا برای «مقداد بن اسود کندی» صحابی رسول خدا ﷺ آفریده است.

بعد نام فرشته دوم را سؤال کردم، او نام خود را «ذره» معرفی کرد.

گفتم: چرا این نام، که معنای کوچکی می دهد، برای تو انتخاب شده، در حالی که تو دارای بزرگی و هیبت هستی؟

فرشته گفت: خداوند مهربان، مرا برای صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ ابوذر غفاری آفریده است.

سپس به فرشته سوم گفتم: اسم تو چیست؟

وی گفت: اسم من «سلمی» می باشد.

آن گاه علت این نامگذاری را برای او جویا شدم، وی گفت: خداوند نام سلمی را برای من برگزید، چون برای «سلمان فارسی» صحابی مخصوص پدر تو رسول خدا ﷺ می باشم.

فاطمه زهرا علیها السلام ادامه داد: سپس فرشتگان ظرف خرمایی را جلو من گذاشتند، که خرماهای آن شفاف و مانند نان خشک آمیخته با شکر و فندق و بادام (چرب و شیرین) بود، و نیز خنک بود و بوی مشک می داد.

سلمان فارسی می گوید: فاطمه علیها السلام پنج دانه از آن خرماها را به من داد و فرمود: امروز روزه خود را با آن افطار کن، و اگر خرما هسته داشت، فردا هسته آن را برای من بیاور.

سلمان می گوید: خرماها را از فاطمه علیها السلام گرفتم و خانه را ترک گفتم، اما وقتی از کنار هر گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبور می کردم، آنان می گفتند: سلمان! آیا مشک همراه داری؟ من جواب مثبت می دادم.

آری، وقتی هم هنگام افطار فرا رسید، با آن خرماها افطار کردم، و آنها نه هسته داشت و نه پوسته. روز بعد که خدمت فاطمه علیها السلام رسیدم، گفتم: ای بانوی من! با خرماها افطار کردم، نه هسته داشت و نه پوسته.

فاطمه علیها السلام فرمود: ای سلمان! این خرماها هسته و پوسته ندارد، زیرا اینها از درختی است که خداوند متعال آن را در «دارالسلام» غرس نموده است، اکنون نمی خواهی دعایی را که پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم به من آموخته، و من آن را هر صبح و شام می خوانم، به تو بیاموزم؟

دعای نور

سلمان می گوید: گفتم: ای مولای من، آن دعا را به من بیاموز.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: اگر می خواهی تا زنده هستی، از بیماری «تب» اذیت نبینی، پیوسته این دعا را بخوان.

سلمان می گوید: حضرت فاطمه علیها السلام این دعا حفظ کننده را، به من آموخت:

بسم الله الرحمن الرحيم، بسم الله نور النور، بسم الله نور على نور، بسم الله الذي هو مدبر الامور، بسم الله الذي خلق النور من النور. الحمد لله الذي خلق النور من النور، و انزل النور على الطور، في كتاب مسطور، في رق منشور، بقدر مقدور، على نبي محبوب.

الحمد لله الذي هو بالعز مذکور و بالفخر مشهور، و على السراء و الضراء مشكور، و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.

سلمان می گوید: این دعا را من به بیش از صد نفر از مردم مدینه و مکه که گرفتار «تب» بودند آموختم، و همه با عنایت خداوندی، از بیماری «تب» بهبودی یافتند (37).

7- به هنگام وداع

سلمان فارسی، این یار کهنسال پیامبر ﷺ، این محرم راز خاندان رسول خدا ﷺ و به قول «ابن ابی الحدید» این شیعه خاص علی ﷺ (38) ارتباط صمیمی و مخلصانه خود را با حضرت فاطمه ﷺ نیز حفظ نمود، وفاداری کرد، اطاعت او را پذیرفت و آن گاه هم که آن بانوی جوان و مظلوم اسلام، زندگی را به دیار باقی ترک می گفت، با آن حضرت، به وداع پرداخت.

در تاریخ می خوانیم: وقتی شب همه جا را فرا گرفت و چشمها به خواب رفت، علی ﷺ، حسن و حسین ﷺ، عمار یاسر، مقداد، عقیل، زبیر، ابوذر، سلمان، بریده عجلی، تعدادی از بنی هاشم، و افراد خاص وابسته به خاندان پیغمبر ﷺ بر پیکر مقدس حضرت فاطمه ﷺ نماز خواندند، و در تاریکی شب آن بانوی فداکار اسلام را، به خاک سپردند (39).

بدین ترتیب، خدمت، همراهی، ارادت، وفاداری و اطاعت سلمان، تا آخرین لحظه حیات حضرت فاطمه ﷺ، یادگار ارجمند پیامبر ﷺ ادامه یافت.

آری، ارادت و اطاعت سلمان محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، با کمال اخلاص و پاکبختگی و نهایت صداقت و استواری، بدون اینکه در ایمان و تقوی او خللی پیش آید، و چون بسیاری از فرصت طلبان اسیر رنگ نام و نان گردد، تا آخرین لحظه زندگی فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام نسبت به آن بانو استمرار داشت، موجب خرسندی آن بانوی والاگهر اسلام می گردید، و برای سلمان عزت و عظمت می آفرید، و چه مناسب است، در پایان فصل «در محضر علی عَلَيْهِ السَّلَام و فاطمه - س» سخن دل «سلمان پارسی» را با غزل «سعدی شیرازی» خطاب به آن بزرگواران بدین ترتیب با هم زمزمه کنیم:

در آن نفس که بمیرم، در آرزوی تو باشم	بدان امید دهم جان، که خاک کوی تو باشم
به وقت صبح قیامت، که سر زخاک برآرم	به گفتگوی تو خیزم، به جستجوی تو باشم
به مجمعی که در آیند، شاهدان دو عالم نظر	به سوی تو دارم، غلام روی تو باشم
به خوابگاه عدم، گر هزار سال بخسبم	بخسبم ز خواب عافیت آنکه به بوی موی تو باشم
حدیث روضه نگویم، گل بهشت نبویم	جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم
می بهشت نوشم، زدست ساقی رضوان	مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم؟ ⁽⁴⁰⁾

پی نوشتها:

1. تاریخ الامم و الملوك، ج 2، جزء 3، ص 200.
2. بحارالانوار، ج 28، ص 66 و 75 و ج 41، ص 5.
3. ترجمة الامام على بن ابي طالب، من تاريخ دمشق، ج 3، ص 115; بحارالانوار، ج 28، ص 65; شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 4، ص 107.
4. سوره انبياء، آيه 104.
5. سوره واقعه، آيه 41; بحارالانوار، ج 28، ص 25.
6. صحيح مسلم، ج 5، ص 386; كتاب الجنة، ح 58; مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 384.
7. تاريخ الامم و الملوك، ج 2، جزء 3، ص 200; تاريخ الخلفاء، ص 67.
8. الدر المنثور، ج 6، ص 401 و تفسير ابن عباس، در حاشيه همان تفسير و همان صفحه.
9. تاريخ الخلفاء، ص 72 و 81.
10. الامامة و السياسة، ج 1، ص 18.
11. تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 138; بحارالانوار، ج 30، ص 517.
12. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 29 - 33; تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 134; ناسخ التواريخ، خلفاء، ج 1، ص 294 - 322.
13. و قالت اليهود عزيز ابن الله. سوره توبه، آيه 30.
14. و ما الله يريد ظلما للعباد. سوره غافر، آيه 31.
15. المجتبى، لابن دريد، ص 35; الغدير، ج 7، ص 179.
16. روضه كافي، ص 245.
17. شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 39.
18. دلائل الامامة، ص 134; بحارالانوار، ج 43، ص 9.
19. دلائل الامامة، ص 74.
20. فاطمه عليها السلام الكوى زن مسلمان، ص 95; بحارالانوار، ج 43، ص 92 و 7.
21. دلائل الامامة، ص 84.
22. من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 253; دلائل الامامة، ص 101; بحارالانوار، ج 43، ص 104.
23. الاحتجاج، ج 1، ص 114.

24. ناسخ التواريخ خلفاء، ج 1، ص 87.
25. دلائل الامامة، ص 139; مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 337.
26. مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 337.
27. دلائل الامامة، ص 141; الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 53.
28. سورة زخرف، آيه 31.
29. مجمع البيان، ج 9، ص 46.
30. بحار الانوار، ج 69، ص 55.
31. رجوع كنيد به اثر ديگر اينجانب: اخلاق زندگي، فصل 9، ص 239 - 258.
32. لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة. سورة احزاب، آيه 21.
33. سورة حجر، آيه 43 و 44.
34. سورة قصص، آيه 60.
35. سورة واقعه، آيه 10.
36. بحار الانوار، ج 43، ص 88; ترجمه بيت الاحزان، ص 42.
37. بحار الانوار، ج 43، ص 66 و 68 و ج 22، ص 352; نفس الرحمن، ص 339; مهج الدعوات، ص 7; دلائل الامامة، ص 108.
38. شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 39.
39. بحار الانوار، ج 43، ص 193.
40. كلييات سعدى، چاپ اسلاميه، ص 482.

فصل هفتم: قرآن و سلمان

قرآن و سلمان

قرآن کریم، آیین نامه جهانی اسلام، برای راهبری و هدایت انسانها به سوی خیر و صلاح و تمدن و تکامل است، منتها متاسفانه تاکنون همه انسانها به ندای حیاتبخش این آیین مقدس پاسخ مثبت نداده اند و به آن رشد لازم و تعالی مادی و معنوی دست نیافته اند.

بخش وسیعی از این کتاب مقدس، سخن از تاریخ اشخاص، وقایع و حوادث و رویدادهای گذشته، موجود و آینده به میان می آورد، که برای همگان قابل توجه و عبرت است.

بر اساس بیانهایی که از جانب معصومین علیهم السلام و مفسران بزرگوار قرآن کریم وارد شده، تعداد زیادی از آیه های این کتاب آسمانی، مصداقهای عالی «مؤمنین» و «سابقین به اسلام» و یاران مجاهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حتی یاران و مدافعان آینده اسلام، از همان روزها، تبیین و تفسیر شده، که تعدادی از آیاتی را که مربوط به «سلمان فارسی» و برخی دیگر از یاران ممتاز وی و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد، در این فصل مورد مطالعه قرار می دهیم:

1- مؤمنان

ابن عباس روایت می کند: آیه **الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات**، در سوره «العصر» که افراد غیر زیانکار را معرفی می کند، آنان علی علیه السلام و سلمان هستند ⁽¹⁾.

2- سابقون

«علی بن ابراهیم بن هاشم قمی» از امام صادق علیه السلام روایت می کند: منظور آیه: **والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار** ⁽²⁾ نقیبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی

ابوذر، مقداد، سلمان فارسی، عمار یاسر و افرادی که ایمان آوردند، صداقت پیشه ماندند و بر ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ثبات قدم داشتند، می باشند (3).

آری، این گروه بودند، که قرآن کریم فرموده: بخوبی متابعت کردند، خداوند از آنها راضی است و آنها هم از خدا رضایتمند هستند (4).

درباره اینکه همه افراد بالا از «سابقون مهاجرین از مکه به مدینه هستند» جای تردیدی نیست، اما درباره سلمان، اگر چه او در جمادی الاول سال اول هجرت در «مدینه» به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایمان آورده و باید او را «از سابقون انصار» نامید، اما به لحاظ اینکه وی در باطن قبل از بعثت مؤمن بوده و به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایمان آورده، و به هر حال، به مدینه هجرت نموده است، می توان او را از «سابقون مهاجرین» نیز محسوب داشت (5).

3- خداجویان

در تفسیر آیه: **واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشي...** (6) از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده، که خداوند به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید: در مورد کسانی که صبح و شام خداوند را می خوانند و جز خواسته او منظوری ندارند، خویشتن داری کن (و به خاطر نداشتن زیور دنیا) به آنها کم توجه مباش.

این آیه درباره سلمان فارسی نازل شد، زیرا سلمان ردای موئینی داشت، که هم غذا و مواد خوراکی خود را در آن می گذاشت و هم به عنوان لباس از آن استفاده می کرد، که بدین جهت «رداء» از نظافت لازم برخوردار نبود، و در هوای گرم گاهی بوی نامناسب عرق، افراد را می آزرده!

یک روز «عیینه بن حصین» به حضور پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید و در حالی که سلمان نیز آنجا حضور داشت، گفت: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! هر وقت ما به حضور شمامی رسیم، این مرد را بیرون کن، و از خویش دور گردان، و هرگاه ما

بیرون رفتیم وی وارد شود! که به دنبال این تقاضا، دنباله آیه نازل شد: ای رسول ما! از کسی که (عیینه) دل او از یاد ما غافل می شود، اطاعت مکن⁽⁷⁾ و سلمان را از خویش دورمگردان⁽⁸⁾.

مفسر بزرگ قرآن «فضل بن حسن طبرسی» از «ابن مسعود» روایت می کند: این آیه درباره سلمان، ابوذر، صهیب رومی، عمار یاسر، خباب بن ارت و تهیدستان دیگر از اصحاب پیغمبر ﷺ نازل شد، زیرا گروه «مؤلفه قلوبهم» که عبارت بودند از: عیینه بن حصین، و اقرع بن حابس، و چند نفر دیگر از آنان، به رسول خدا ﷺ گفتند: هرگاه در بالای مسجد می نشینی و ما به حضور تو می رسیم، اینان را که لباس آنها بوی نامناسب می دهد، از خویشان دور گردان، چون لباسهای مؤین اینان بابوی ناخوش آیند، سبب عدم حضور ما می شود!

اما وقتی رسول خدا ﷺ به این ایراد بهانه جویانه توجهی نکرد، درباره «خویشان داری او» آیه نازل شد، آن حضرت به پا خاست و جویای حال آن گروه (و از جمله سلمان) شد، که متوجه گردید، آنان در قسمت آخر مسجد، مشغول دعا و ذکر خدا هستند، آنگاه رسول خدا ﷺ گفت: حمد خدایی را که مرا نمی راند و به من دستور داد، که درباره رجال امت خود خویشان داری کنم، و در حیات و پس از آن، با آنان باشم⁽⁹⁾.

4- دوستان واقعی

امام صادق علیه السلام فرموده است: وقتی آیه: **قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربی**⁽¹⁰⁾ به رسول خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت در میان یاران خود به پا خاست و فرمود: ای مردم! خداوند متعال حقی از من به عهده شما واگذار کرده، آیا آن رادوست می دارید؟

رسول خدا ﷺ این موضوع را دو روز تکرار کرد و کسی به ندای او پاسخ مثبت نداد و آن حضرت هم ناراحت از جمعیت روی برمی تافت، تا اینکه روز سوم ایستاد و سخن خود را تکرار نمود و فرمود: خواسته من طلا و نقره و مواد خوراکی و آشامیدنی نیست! آنان گفتند: خواسته خود را بیان کن.

آن گاه رسول خدا ﷺ آیه «مودت» که هنوز اعلام نداشته بود، برای آنان قرائت نمود و فرمود: خداوند چنین وظیفه ای را نسبت به من از سوی شما واجب شمرده است.

آنان گفتند: این تقاضا را از تو می پذیریم، اما امام صادق علیه السلام فرموده است: به خدا سوگند، به غیر از هفت نفر، یعنی سلمان، ابوذر، عمار یاسر، مقداد بن اسودکندی، جابر بن عبدالله انصاری، ثیب غلام رسول الله، و زید بن ارقم، کسی به این آیه و عهدی که بسته بودند وفا نکرد ⁽¹¹⁾.

5- هدایت یافتگان

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: **وهدوا الى الطيب من القول وهدوا الى صراط الحميد** ⁽¹²⁾ می فرماید: آنان که به سخن پاک، یعنی توحید و اخلاص، و نیز «صراط حمید» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام هدایت یافتند، حمزه سید الشهداء، جعفر طیار، عبیده، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد و عمار یاسر بودند ⁽¹³⁾ که در این راه اطاعت و ثبات قدم به خرج دادند و مصداقهای عملی این آیه قرآن قرار گرفتند.

6- عمل صالحان

علی بن ابراهیم قمی، در تفسیر آیه: **والذين آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا** بمانزل علی محمد ⁽¹⁴⁾ از امام صادق علیه السلام روایت می کند: منظور: آنچه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، درباره علی علیه السلام است، و این معنا حقی از جانب خداوند می

باشد، و آنان که عمل صالح انجام دادند: ابوذر، سلمان، عمار، و مقداد بودند، که عهد و پیمان خویش رانشکستند، و بر ولایت و اطاعت امیرالمؤمنین علیه السلام، که «حق نازل شده از جانب خداوند بود» ثابت قدم ماندند، و با اصلاح وضع خویش، هرگز به راه کفر و گناهان، خود را آلوده نساختند ⁽¹⁵⁾.

7- شاهدان و صالحان

مولا محمد طاهر قمی، در تفسیر آیه: و من یطع الله و الرسول، فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین... ⁽¹⁶⁾ روایت می کند: منظور از «النبیین» محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و «الصدیقین» علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، زیرا وی اول کسی بود که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق نمود.

منظور از «الشهداء» هم، علی بن ابی طالب علیه السلام، جعفر طیار، حمزه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند، که سروران شهدا هستند، و «الصالحین» هم، سلمان، ابوذر، صهیب رومی، بلال حبشی، خباب بن ارت و عمار یاسر می باشند.. ⁽¹⁷⁾.

8- پاداش صالحان

فرات بن ابراهیم کوفی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند، که آن حضرت در تفسیر آیه: **الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات، فلهم اجر غیر ممنون** ⁽¹⁸⁾ فرمود: این مؤمنان: سلمان، مقداد، عمار و ابوذر هستند، که به آنان پاداش بدون منت داده می شود ⁽¹⁹⁾.

9- از پارسیان

«ابوحمزه ثمالی» روایت می کند، که گروهی از ایرانیانی که به حج رفته بودند، در مدینه به حضور امام باقر علیه السلام رسیدند، و مسایل و احکام دینی خود را سؤال کردند و امام باقر علیه السلام هم به همه مسایل و مطالب آنان جواب داد.

آن گاه داستان خواستگاری دختر (عمر) یعنی خواهر «حفصه» همسر رسول خدا ﷺ را، از سوی سلمان فارسی مطرح کردند، امام علیؑ در این باره توضیحاتی ارائه کرد و بعد ادامه داد: رسول خدا ﷺ به عمر فرمود: وای به حال تو! چرارضایت ندادی دختر تو با سلمان ازدواج کند؟ در حالی که سلمان به این کار علاقه داشت، و وصلت تو نیز موجب تقرب به او می گردید، که بهشت نیز مشتاق اومی باشد.

آن وقت، خداوند متعال درباره سلمان و شما قوم قریش، این آیه را نازل فرمود: **اولئك الذين اتيناهم الكتاب والحكم والنبوة، فان يكفر بها هؤلاء فقد وکلنا قوماليسوا بها بکافرين** (20).

آنها کسانی بودند، که ما به آنها کتاب و فرمان و نبوت عطا کردیم، پس اگر آنان کفران کنند، ما قومی را که هرگز کافر نخواهند شد، بر آنان می گماریم.

عمر گفت: ای رسول خدا ﷺ این قوم چه افرادی هستند؟ رسول خدا ﷺ فرمود: به خدا سوگند، آنان سلمان و قوم (فارس) اومی باشند.

آری، به خدا سوگند، خداوند متعال درباره آنان و شما نازل فرموده است: ... **وان تتولوا يستبدل قوما غيرکم، ثم لا يکونوا امثالکم** (21).

باری، شما همان مردمی هستید که، برای انفاق در راه دین خدا دعوت می شدید، اما برخی از شما بخل می ورزید، و هر کس برای انفاق بخل ورزد، به زیان خود اوست، زیرا خداوند بی نیاز است و شما نیازمند می باشید. بنابراین، اگر شما از دین خداوند رویگردان شوید، خداوند قومی را غیر از شما، به جای شما پدیدمی آورد.

عمر، با شنیدن این آیه ساکت ماند، اما «حذیفه بن یمان» سؤال کرد: ای رسول خدا ﷺ! آنان چه قومی هستند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آنان سلمان و قوم ایرانی او هستند. سپس آن حضرت ادامه داد: ای قوم قریش! عجم امروز این گونه تلاش می کنند و شمشیر می زنند، اما به خدا سوگند، فردا برای اسلام، آنان بر شما شمشیر فرود می آورند!

آنگاه «حذیفه بن یمان» گفت: ایمان و تقوایی که نصیب سلمان و قوم اومی شود، بر آنان گوارا باد.

سپس رسول خدا ﷺ ادامه داد: اگر اسلام در زمین نایاب شود، اگر درسوراخی هم شده یافت می گردد، و اگر اسلام در آسمان قرار گیرد، افرادی جز فرزندان و نسل سلمان فارسی، بدان دست نخواهند یافت، اما «عمر» با شنیدن این آیات قرآن و توضیحات رسول خدا ﷺ، غمناک و افسرده از جای خود حرکت کرد و رفت (22).

در بیان دیگری هم آمده: به مناسبت آیه: *یستبدل قوما...* رسول خدا ﷺ دست خود را روی ران سلمان گذاشت و فرمود: منظور آیه این مرد و یاران او هستند، و به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر ایمان در «ثریا» قرار داشته باشد، مردانی از فارس بدان دست خواهند یافت (23).

10- ملحق شدگان

عبدالله بن عبد شمس، معروف به «ابوهریره» می گوید: وقتی «سوره جمعه» نازل شد، من با عده ای در حضور پیامبر ﷺ بودیم، آن حضرت سوره را تلاوت کرد تا به آیه: *و آخرین منهم لما یلحقوا بهم* (24) رسید.

در این حال، یکی از افراد حاضر در مجلس سؤال کرد؟ ای رسول خدا ﷺ! آنهایی که تا به حال به ما ملحق نشده اند، چه افرادی هستند؟ رسول خدا ﷺ در حالی که دست خود را روی سر سلمان فارسی گذاشته بود، فرمود: به خدایی که جانم در اختیار اوست، اگر ایمان در «ثریا» قرار گرفته باشد، افرادی از اینان بدان دست می یابند (25).

11- شب زنده داران

«خازن» در تفسیر آیه: امن هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الآخرة (26).

یعنی، آیا آنکه شب را به اطاعت خداوند، به سجود و قیام می پردازد و از عذاب الهی بیمناک است. می نویسد: این آیه درباره عبدالله بن مسعود، عمار یاسر و سلمان فارسی، نازل شده است (27).

مسئله مهم و ممتاز «سابقون اول» را که قرآن کریم مطرح کرده (28) از نظر نقل و عقل برای این دسته از مسلمانان، امتیاز بسیار بزرگ و افتخارآمیز و فراموش نانشدنی است، زیرا آنان در روزگار سخت و تلخی که پیامبر ﷺ برای تاسیس آیین نو بنیاد و جهانی اسلام، از هر سو مورد اذیت و آزار و تهدیدهای هولناک قرار می گرفت و احتیاج به یار و یاور و مدافع راستین داشت، این گروه مجاهد و پاکباخته، سر از پانمی شناختند و حتی با تحمل شدیدترین زجرها و شکنجه ها، به حمایت اسلام و پیامبر ﷺ اقدام نمودند.

باری، نام این بزرگواران در پیشانی نورانی تاریخ ثبت شده، آنان در خور هر گونه ستایش و تمجید هستند، و امام علی علیه السلام هم آنان را که هر کدام از گوشه ای از جهان، برای یاری حق و ایمان و رسالت سبقت گرفته بودند، اینگونه معرفی می کند:

السباق خمسة: انا سابق العرب، و سلمان سابق فارس⁽²⁹⁾ و صهيب سابق الروم، و بلال سابق الحبش، و خباب سابق القبط⁽³⁰⁾.

سبقت گیرندگان به اسلام، از هر ملت و قومی عبارتند از:

1- من (علی بن ابی طالب ع) از میان عربها.

2- سلمان فارسی، از ملت فارس - ایران.

3- صهیب، از سرزمین روم. که بخشی از آسیا و اروپا و آفریقا را شامل می شد.

4- بلال، از سرزمین «حبشه»، اتیوپی کنونی، سیاه پوست.

5- خباب بن ارت، از طایفه «قبطیان»، سرزمین مصر.

به هر حال، این پیشی گیرندگان به اسلام، در میان غوغای وانفسای بشریت آن روز، و نیاز پیامبر ﷺ به کمک و مساعدت برای تحکیم و ترویج آیین مقدس اسلام، سابقان و جلو داران افراد دیگر برای ورود به بهشت نیز خواهند بود، چنانکه قرآن، سابقین را «مقربین» دانسته⁽³¹⁾ و امام حسن مجتبیٰ علیه السلام هم برای «سابقین» فضیلت و برتری فوق العاده ای بیان داشته است⁽³²⁾.

خلاصه، رسول گرامی اسلام هم فرموده: از میان عرب من، از رومیان صهیب، از حبشیان بلال و از فارسیان، سلمان به بهشت سبقت خواهیم گرفت⁽³³⁾.

ایمان و عمل

نکته بسیار مهمی که در پایان این فصل باید قابل توجه باشد، این است که، اگر سلمان فارسی و دیگران از زبان پیشوایان معصوم، مصداق عینی آیات قرآن قرار می گیرند، و این کتاب آسمانی آنان را می ستاید و می پذیرد، خلاصه رمز و راز آن را، در «ایمان» و «عمل آنان» باید جستجو نمود. یعنی اعتقادات

اسلامی را، که با قلب و زبان می پذیرفتند، آن را در «حوزه عمل» هم، به کار می گرفتند و نمودار می ساختند.

آری، غیر از آنچه را تاکنون درباره «سلمان» خواندیم، و در فصلهای آتی هم مورد مطالعه قرار می دهیم، روایت «یونس بن عبدالرحمن» نیز از زبان سلمان فارسی، قابل توجه است.

سلمان می گوید: پیامبر محبوبم، حضرت محمد ﷺ به من هفت سفارش آموخت، که در طول زندگی همه آنها را به کار گرفتیم، و هیچگاه از آن غفلت نکردم.

رسول خدا ﷺ به من سفارش کرد:

- 1- پیوسته (در امور مادی) به زیردست خود نگاه کنم، نه به کسی که از من بالاتر است.
- 2- فقیران و تهیدستان را دوست بدارم، و (بدون غرور و خودپسندی) به آنان نزدیک شوم.
- 3- و ان اقول الحق و ان كان مرا. حق را بگویم، اگرچه حق تلخ است.
- 4- با قوم و خویشان خود پیوند و ارتباط داشته باشم، اگرچه آنان بی مهری کنند و با من فاصله بگیرند.
- 5- حتی الامکان، دست سؤال و نیازمندی پیش دیگران دراز نکنم.
- 6- در انجام وظایف دینی خود، از سرزنش دیگران آزاده و منصرف نگردم.
- 7- و ذکر لا حول و لا قوة الا بالله العظیم را، پیوسته به زبان جاری کنم، زیرا این ذکر (و ارتباط ایمانی و معنوی با خداوند) گنجی از گنجهای بهشت خواهد بود (34).

پی نوشتها:

1. الغدير، ج 10 ص 134؛ الدرالمنثور، ج 6، ص 392.
2. سورة توبه، آيه 100؛ تفسير القمي، ج 1، ص 303؛ نفس الرحمن، ص 187.
3. بحارالانوار، ج 22، ص 327.
4. سورة توبه، آيه 100؛ تفسير القمي، ج 1، ص 303؛ نفس الرحمن، ص 187.
5. نفس الرحمن، ص 203.
6. سورة كهف، آيه 28.
7. سورة كهف، آيه 28.
8. تفسير نورالتقلين، ج 3، ص 257.
9. مجمع البيان، ج 6، ص 465؛ نفس الرحمن، ص 189.
10. سورة شوري، آيه 23.
11. الاختصاص، ص 58؛ نفس الرحمن، ص 185.
12. سورة حج، آيه 24.
13. اصول كافي، ج 1، ص 426؛ نفس الرحمن، ص 191.
14. سورة محمد ﷺ، آيه 2.
15. تفسير القمي، ص 301؛ نفس الرحمن، ص 193؛ بحارالانوار، ج 22، ص 349.
16. سورة نساء، آيه 69.
17. اختيار معرفة الرجال، ص 39؛ نفس الرحمن، ص 194.
18. سورة التين، آيه 7 - 6.
19. بحارالانوار، ج 22، ص 345؛ نفس الرحمن، ص 197، تفسير فرات الكوفي، ص 207.
20. سورة انعام، آيه 89.
21. سورة محمد ﷺ، آيه 38.
22. نفس الرحمن، ص 199؛ مشكوة المصابيح، ص 694.
23. الدرجات الرفيعة، ص 208؛ نور الثقلين، ج 5، ص 46.
24. سورة جمعه، آيه 2.
25. الدرالمنثور، ج 6، ص 215؛ نور الثقلين، ج 5، ص 323؛ نفس الرحمن، ص 199.
26. سورة زمر، آيه 9.

27. تفسير خازن، ج 3، ص 53; الغدير، ج 9، ص 22.
28. سورة توبه، آيه 100.
29. كنز العمال، ج 11، ص 690.
30. بحار الانوار، ج 22، ص 352.
31. سورة الواقعة، آيه 10.
32. بحار الانوار، ج 10، ص 140.
33. الغدير، ج 10، ص 121.
34. المحاسن، للبرقي، ص 11.

فصل هشتم: سخنان حکیمانه و روشهای سازنده

سخنان حکیمانه و روشهای سازنده

سلمان فارسی را، دانای به احکام دو کتاب آسمانی، یعنی انجیل و قرآن، و به بیان امام صادق علیه السلام دانای به معارف شریعت حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام دانسته اند (1).

«فضل بن شاذان» هم گفته: کسی از سلمان در اسلام، فقیه تر و عالم تر نبوده است (2).

امام علی علیه السلام هم سلمان را: لقمان حکیم امت نامیده است (3).
و امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: علم و دانش سلمان، دریای موج بی پایان است (4).

اکنون از دانای به احکام دو شریعت، فقیه ترین افراد امت، لقمان حکیم مسلمانان و دریای بی کران علم و دانش و حکمت، غیر از اینکه در فصلهای دیگر این کتاب، مطالبی را بررسی کردیم، در این فصل به طور جداگانه، سخنان آموزنده و حکیمانه این صحابی جلیل القدر را، در زمینه مسایل اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی، مورد مطالعه و بررسی قرار می دهیم:

1- شکرگزاری

عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که آن حضرت فرمود: سلمان خطابه ای ایراد کرد و گفت: حمد خدایی را که مرا به دین خویش هدایت کرد، پس از آنکه در این وادی نبودم و مستوجب آتش می شدم. تا اینکه خداوند مهربان محبت خویش را در قلب من قرار داد، و در حالی که گرسنه و تشنه بودم و قوم و خویشم مرا طرد کردند و هیچ مال و مرکبی نداشتم، به حضور محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، علم و عرفان آموختم، و نشانه هایی بدست

آوردم، که معلوم شد خداوند مرا از گمراهی و آتش نجات داده، و به دنیای معرفت اسلام وارد شدم... (5).

2- کار جانشینی

علی بن یونس عاملی، از سبط بن جوزی روایت می کند: گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ از سلمان سؤال کردند: کار جانشینی رسول خدا ﷺ بعد از آن حضرت به عهده کیست؟ سلمان اشعاری خواند که ترجمه آن چنین است: گمان نمی کنم این مقام از خاندان هاشم، و از میان آنان متعلق به غیر «ابوالحسن - ع» باشد.

آیا علی علیه السلام اول کسی نیست، که به سوی قبله نماز خواند؟ و نیز از همه مردم به احکام و آداب دین داناتر است؟

در میان مردم کسی نیست که همه گونه خیر و صلاح در او جمع شده باشد، و دارای همه فضائل و کمالات انسانی، چون علی علیه السلام باشد.

اصحاب با شنیدن این سخن از سلمان، به سوی «سقیفه» حرکت کردند، اما وقتی آنجا رسیدند، دیدند کار از کار گذشته بود، بدین جهت باز گشتند و خبر کارانجام شده را به اطلاع سلمان رساندند، وی گفت: کردند و نیک نکردند (6).

3- فرار از قرآن!

«محمد بن حکیم» می گوید: در حضور امام باقر علیه السلام، سخن از سلمان به میان آمد، آن حضرت فرمود: او سلمان محمدی صلی الله علیه و آله بود، به راستی سلمان از خاندان ما اهل بیت علیهم السلام است، سلمان بارها به مردم می گفت: شما از آغوش قرآن گریختید و به احادیث پناه بردید، چون قرآن را کتابی یافتید که دقیق است و شما را در امور کوچکی مثل: شکاف روی هسته خرما، پوست نازک میان خرما و هسته آن، نوار نازک نخ و چیزی که به اندازه دانه «خردل» است، به

حساب می کشد، و این دقیق کاری برای شما سنگین بود، بدین جهت به طرف احادیث شتافتید (به گمان اینکه برای شما) گشایش و راه آسانتری وجود دارد.⁽⁷⁾

4- نمونه زن مؤمن

در تفسیر آیه: خداوند برای اهل ایمان، زن فرعون را مثال زده⁽⁸⁾ چون فرعون به خاطر دینداری او را شکنجه می داد، سلمان می گوید: آن زن را زیر آفتاب داغ شکنجه می دادند، و هرگاه او را رها می کردند و کنار می رفتند، فرشتگان الهی بر اوسایه می انداختند و آن زن خانه ای را که در بهشت برایش ساخته بودند، مشاهده می کرد⁽⁹⁾.

5- محرومیت از نماز شب

کسی برای راهنمایی به سلمان فارسی مراجعه نمود و گفت: ای ابو عبدالله! علت چیست که من برای خواندن نماز شب توانایی ندارم و این توفیق از من سلب شده است؟

سلمان پاسخ داد: در روز گناه و نافرمانی خداوند را انجام مده. البته مردی هم به حضور امیرمؤمنان علیه السلام رسید و گفت: من از نماز شب محروم هستم. امام علی علیه السلام هم فرمود: تو مردی هستی، که گناهانت دست و پای تو را بسته است⁽¹⁰⁾.

6- قلب و پیکر

ابویختری، از سلمان روایت می کند، که وی می گفت: داستان قلب انسان و پیکر او، مانند شخص نابینا و رفیق زمینگیر او می باشد، زیرا شخص زمینگیر چشم دارد ولی کمر و قدرت حرکت ندارد، که بتواند برخیزد و میوه را از شاخه

درخت بچیند، اما چون چشم دارد رفیق نابینای خود را راهنمایی می کند، او میوه را می چیند و خود می خورد و به رفیق زمینگیر هم می خوراند⁽¹¹⁾.

این سخن حکیمانه سلمان، غیر از اینکه هماهنگی و لزوم همکاری در عناصر وجودی شخص انسان را برای پیشرفت کارها و رسیدن به نیازمندیها بیان می کند، ضرورت هماهنگی و تعاون افراد و عناصر انسانی را در ساختار جامعه بشری روشن می گرداند، چنانکه شاعر هم سروده است:

یکی چشم و آن دیگری، پا شویم به هر جا که باید، در آنجا شویم
یک آیم ما هر دو تن، زان سپس به هر کار ما را بود، دست رس
حکیمانه گفت و پذیرفت، لنگ رهیدند آن هر دو، از قید و ننگ
به گیتی اگر بنگری، فی المثل همه خلق، در حکم کور و شل⁽¹²⁾

7- میهمان ناشکر!

حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی علیه السلام از اجداد خود⁽¹³⁾ و آنان از امام علی علیه السلام روایت می کنند: سلمان، ابوذر را به خانه خویش دعوت کرد، اما بیش از دو عدد نان سر سفره نگذاشت!

ابوذر، که از این پذیرایی ساده و زاهدانه تعجب کرده بود، نانها را اندکی جابجانمود و غیر از آن چیز دیگری را مشاهده نکرد!

سلمان که متوجه رفتار انتظارمندان ابوذر شده بود، گفت: ابوذر! چرا این دو عدد نان را این طرف و آن طرف می کنی؟

ابوذر گفت: بیم داشتم که مبادا نانها درست پخته نشده باشد!

سلمان با دیدن آن رفتار سخت خشمناک شد و گفت: با چه جراتی نانها را زیر و رو کرده، و ناسپاسی می کنی؟ به خدا سوگند، برای تهیه همین نان، آب، فرشتگان مامور انتقال آب به بادهای، و انتقال بادهای به ابرها و تبدیل ابرها به

بارانی که به زمین می بارد، تلاش کرده اند، رعد جهیدن کرده، و بالاخره زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک و عناصری که نمی توان شمرد، فعالیت و همکاری کرده اند، تا این نان پدید آمده است. آن وقت چگونه می توانی شکر این همه نعمت را به جا آوری؟

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو، سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد، که توفیرمان نبی (14) ابوذر، با شنیدن سخنان حکمانه سلمان، گفت: نخست به درگاهی الهی توبه و درخواست آمرزش می کنم، و نیز از رفتاری را که ناپسند می داری، از تو پوزش می طلبم (15).

این نکته قابل توضیح است که: امام صادق علیه السلام فرموده است: هرگاه کسی از برادران دینی به خانه ات آید، با هر چه موجود است او را پذیرایی کن، اما چنانچه خود او را دعوت کرده ای، اگر چه با زحمت هم شده، باید درست از میهمان پذیرایی نمایی (16) تا حق میهمان ضایع نگردد.

بنابراین، سلمان هم با توجه به اینکه خود، ابوذر را دعوت نموده، می بایست از او پذیرایی مناسب به عمل آورد، در حالی که ملاحظه کردیم، بر خلاف این وظیفه رفتار نموده است.

در این صورت، عمل سلمان را چگونه باید توجیه کرد؟ باید بگوییم: سخن امام صادق علیه السلام در شرایط عادی و برای افراد معمولی است، در حالی که «زهد سلمان» او را در مقام شخصیت فوق العاده و استثنایی قرار داده، به خصوص اگر این میهمانی در زمان استانداری وی بر «مداین» صورت گرفته باشد، که در این صورت مقام بلند و موقعیت خاص وی، نسبت به مردم و جامعه اسلامی، اینگونه مراقبتهای اخلاقی و اجتماعی را، می طلبیده است.

8- میهمانان پر توقع

ابووائل، می گوید: من با دوستی که همراه داشتم، به خانه سلمان فارسی وارد شدیم، و مدتی نزد او ماندیم تا اینکه وقت غذا خوردن رسید.

سلمان گفت: اگر رسول خدا ﷺ مرا از تکلف (خویشتن را برای میهمان به زحمت زیاد انداختن) منع نکرده بود، برای شما زحمت زیاد می کشیدم (و پذیرایی مناسب انجام می دادم)، آنگاه سفره را پهن کرد، و سپس نان و نمک ساده ای که با آن نمک چیزی مخلوط نشده بود، آورد.

اما رفیق من گفت: اگر مقداری «مرزه» یا «اوشن» بود که با نمک مخلوط می کردیم، وضع غذا بهتر می شد.

سلمان، با شنیدن این تقاضا آفتابه خود را فرستاد، تا نزد کاسب گروگان بگذارند و سبزی خشک «مرزه» یا «اوشن» تهیه شد. وقتی غذا خوردن را به پایان رساندیم دوست من گفت: حمد خداوندی را که ما را با خوردن این غذا، قانع و سازگار قرارداد.

اما سلمان، با شنیدن چنین ستایشی از میهمان پرتوقع گفت: اگر با خوراک موجود قانع و سازگار بودی، آفتابه من به گروگان نمی رفت (17).

آری، سلمان می خواست، سخن رسول خدا ﷺ لصلته ایلیعه لآوم لسو که فرموده بود: من افراد زحمت ساز و دردسر آور را دوست نمی دارم (18) و هم چنین فرموده بود: نحن معاشر الانبياء و الاولياء، برآء من التكلف (19) را لباس عمل پوشانده باشد.

9- شش چیز عجیب!

امام صادق علیه السلام فرموده است: سلمان فارسی می گفت: من از شش چیز تعجب می کنم: سه چیز مرا به خنده می اندازد، و سه چیز مرا به گریه وادار می کند!

اما آن سه چیزی که موجب گریه من می شود: جدایی از دوستانم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حزب و یاران صالح او، وحشت از شروع روز قیامت، و آن گاه که در پیشگاه خداوند قرار می گیرم، می باشد.

اما آن سه چیزی که سبب خنده من می شود: وضع افرادی است که دنبال دنیای روند، اما مرگ آنها را دنبال می کند، کسی که از خود و خدا غافل است اما هرگز خداوند او را و اعمال او را مورد غفلت و فراموشی قرار نمی دهد، و کسی که باقهقهه دهان خود را پر از خنده می کند، و نمی داند خداوند از او راضی یا خشمناک است! ⁽²⁰⁾.

10- حالت چطور است؟

«ابن مسیب» روایت می کند: امیرمؤمنان علیه السلام یک روز از خانه خارج شد و باسلمان برخورد کرد، فرمود: حالت چطور است، ای ابو عبدالله؟ سلمان گفت: سر از خواب بر داشتم، در حالی که در چهار غم و فکر به سر می برم!

امام علی علیه السلام فرمود: چه غم و غصه هایی داری؟ سلمان جواب داد: غم و غصه افراد خانواده که نان می خواهند و نیازمندیهایی دارند، به فکر خداوند متعال بودم که از من اطاعت می خواهد، در فکر و غم کارشیطان بودم که به گناه راهنمایی می کند، و نیز در فکر کار ملک موت بودم که از من روح طلب می کند!

امام علی علیه السلام فرمود: سلمان! به تو مژده می دهم که برای هر یک از این فکرها و غمها، در پیشگاه خداوند دارای درجه و مقامهایی خواهی بود. زیرا من هم یک روزه حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم و آن حضرت به من فرمود: در چه حالی به سر میبری؟

گفتم: غیر از آب چیزی ندارم، و غم و غصه دو کودکانه حسن و حسین علیهما السلام مرا رنج می دهد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی علیه السلام! غم و غصه عیال پوششی از آتش دوزخ است، اطاعت خداوند امان از عذاب، صبر بر تهیدستی و ناداری جهاد و بلکه بالاتر از شصت سال عبادت است، و به فکر مرگ بودن کفاره گناهان می باشد.

ای علی علیه السلام! این را بدان، که روزی بندگان به عهده خداوند متعال است، و غم و غصه تو به حال آنان نفع و ضرری ندارد، اما تو از این غمخواری پاداش میبری، در عین حال، سخت ترین غمها، غم و غصه عیال و اعضای خانواده است (21).

11- کیف اصیحت؟

«جابر بن عبدالله انصاری» می گوید: به سلمان گفتم: شب را چگونه به صبح آوردی؟

سلمان گفت: چگونه شب را به صبح می آورد، کسی که پایان کار او مرگ است؟ خانه او قبر خواهد بود، جانوران داخل زمین همسایگان وی، و اگر خداوند او را مشمول غفران خویش قرار ندهد، آتش جایگاه او است؟! (22).

12- ظلم به مردم

جریر بن عبدالله می گوید: به درختی عبور کردم، که شخصی زیر آن خوابیده و پارچه ای را روی خود انداخته بود، اما به خاطر گردش خورشید، آفتاب روی آن شخص می تابید، من پارچه را روی او کشیدم، اما وی در آن حال بیدار شد و من متوجه شدم او سلمان فارسی است، و خدمت خود را در حق او توضیح دادم.

آن گاه سلمان، بدین گونه به نصیحت من پرداخت: ای جریر! در برابر خداوند مطیع و فروتن باش، زیرا هر کس در دنیا در برابر خداوند فروتن و تسلیم باشد، روز قیامت خداوند به او مقام بلندی خواهد داد.

ای جریر! می دانی ظلمات روز قیامت از چیست؟
گفتم: نمی دانم.

سلمان گفت: ظلم الناس بعضهم بعضا فی الدنيا.

ظلم و ستم مردم در دنیا نسبت به هم، موجب تاریکی و ظلمات روز قیامت می شود (23).

13- زیان حرف زیاد

سلمان فارسی می گوید: اکثر الناس ذنوبا یوم القیامة، اکثر هم کلاما فی معصیة الله (24).

گناه افرادی روز قیامت بیشتر خواهد بود، که بیش از دیگران در راه گناه و معصیت خداوند سخن گفته باشند.

14- سجده و همنشینی

سلمان می گوید: اگر لذت سجده در برابر خداوند متعال، و همنشینی با افرادخوش سخن نبود، که عطر سخن آنان چون بوی خرمای تازه دلاویز است، آرزوی مرگ می کردم ⁽²⁵⁾.

15- عذاب قبر

امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده: کسی نزد سلمان فارسی رفت و گفت: برای من چیزی بیان کن، اما سلمان در برابر او سکوت کرد، آن مرد بار دوم درخواست خودرا تکرار کرد، ولی سلمان باز هم سکوت کرد! بدین جهت آن مرد پشت خویش را به سلمان کرد تا از نزد او برگردد، اما در آن حال قرائت می کرد: آنهایی که آیات دوشن مارا که ما برای هدایت خلق نازل کردیم، کتمان نمودند... ⁽²⁶⁾.

سلمان با شنیدن این آیه قرآن، او را صدا زد (و در حالی که وضع فکری آن شخص را می دانست) گفت: ما اگر کسی را امین یافتیم، برای او مطالبی بیان می کنیم، اما به تو می گویم: خود را برای «نکیر» و «منکر» که در قبر به سراغ تومی آیند آماده کن.

آنان از تو درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و «سفارشهای او» سؤال می کنند، اگر شک و تردیدی کردی، یا زیر بار نرفتی، با پتک آهنین به سر تو می زنند که خاکستر می شوی!

مرد گفت: بعد از آن چه می شود؟

سلمان گفت: بعد زنده می شوی و مورد عذاب و مجازات قرار می گیری.

مرد گفت: نکیر و منکر چه کسانی هستند؟

سلمان گفت: آن دو مامور داخل قبر می باشند.

مرد گفت: مگر فرشتگان در قبر هم مردم را عذاب می کنند؟
سلمان گفت: آری، چنین است (27).

16- میزان عمل

امام صادق علیه السلام فرموده است: میان مردی (که گرفتار روحیه نژادپرستی بود، و فضایل افراد غیر عرب را نمی پذیرفت) با سلمان فارسی گفت و گوی تندی واقع شد.

آن مرد گفت: تو کیستی، و من کیستم؟!

سلمان (با بیان حکیمانه و هوشمندانه) پاسخ داد: اما اول پیدایش من و تو نطفه نجسی است، و آخر کار من و تو هم لاشه گندیده ای خواهد بود، اما وقتی روز قیامت فرا رسد و میزان عمل برقرار گردد، هر کس کفه میزان عمل او سبک بود، او پست و فرومایه است، و کسی که میزان عمل او سنگین بود، کریم و بزرگوار خواهد بود (28).

17- ارتباط ارواح

«سعید بن مسیب» روایت می کند: سلمان و عبدالله بن سلام، به هم رسیدند و باهم قرار گذاشتند، هر یک جلوتر از دیگری از دنیا برود، از وضعی که در جهان پس از مرگ برای او پیش می آید، به کسی که هنوز زنده است، اطلاع دهد.

عبدالله بن سلام گفت: این کار چگونه ممکن است؟

سلمان گفت: ان ارواح المؤمنین فی برزخ الدنيا من الارض تذهب حیث شئت، و نفس الکافر فی سجین (29).

ارواح اهل ایمان، در «برزخ» دنیا که روی زمین است (به سر می برند) و هر جا بخواهد می روند، اما جان افراد کافر در «عذاب سجین»⁽³⁰⁾ و حبس و زندان گرفتار می باشند.

18- آموختن ضروری

«ابوبختری» روایت می کند: سلمان به «حذیفه یمان» گفت: ان العلم کثیر، والعمر قصیر، فخذ من العلم ما تحتاج الیه فی امر دینک، ودع ما سواه و لا تعانه⁽³¹⁾.

دامنه علم و دانش وسیع است، اما عمر انسان کوتاه می باشد. بنابراین، علمی رایباموز که در راه دینداری خود بدان احتیاج داری، و به علوم دیگر توجه نداشته باش و آن را رها کن.

19- بیماری و گرفتاری مؤمن

سعید بن مسیب می گوید: با سلمان، به عیادت دوست او که از قبیله «بنی کنده» بود رفتیم، سلمان با مشاهده آن دوست بیمار گفت: ان الله تعالی یتلی عبده المؤمن بالبلاء، ثم یعافیه، فیکون کفارة لما مضی، فیستعتب فیما بقی⁽³²⁾. خداوند متعال، بنده مؤمن خود را به بلا و بیماری مبتلا می کند، سپس او را عافیت می بخشد، و این بیماری کفاره گناهان گذشته او می گردد، و از آن پس راه توبه و پاکی را پیش می گیرد.

20- برای عبور از صراط

سلمان نامه ای برای «ابودرداء» ارسال داشت و در آن نوشت: برادرم! بیرهیز از جمع آوری ثروت زیاد دنیا، که نتوانی شکر و حق آن را ادا کنی، زیرا من از رسول خدا ﷺ شنیدم، که می فرمود: روز قیامت ثروتمندی را که با ثروت خود، اطاعت خداوند را انجام داده، در حالی که ثروت او در برابرش قرار دارد،

حاضر می‌کنند، آنگاه صراط مانع عبور او می‌شود، اما مال و ثروت به او می‌گوید: عبور کن چون حق خدا را که در من بود ادا کرده‌ای.

سپس ثروتمندی را که با مال خود اطاعت خداوند را انجام نداده، با دارایی او که بر کتف او قرار داده شده، حاضر می‌کنند، اما صراط مانع عبور او می‌شود، آن وقت مال و ثروت او به او می‌گوید: وای به حال تو! چرا حق خدا را از من نپرداختی؟ و خلاصه به سرزنش و هلاکت او می‌پردازند⁽³³⁾.

21- حساب خواب

زمخشری می‌نویسد: سلمان فارسی می‌گفت: انی لاحتسب نومتی، کما احتسب یقظتی⁽³⁴⁾.

من حساب خواب خود را هم دارم، همانطور که حساب بیداری (و فعالیت روزانه و کارهای) خود را دارم.

22- اهمیت امانت

هم چنین، زمخشری می‌نویسد: کسی به سلمان گفت: فلانی برای تو سلام رساند.

سلمان گفت: اما انک لولم تفعل، لکانت امانة فی عنقک!⁽³⁵⁾
اگر سلام او را نرسانده بودی، امانتی به عهده تو می‌ماند، که آن را ادا نکرده بودی!

23- دعای بعد از غذا

امام باقر علیه السلام فرموده است: پیوسته شیوه سلمان این بود که، هرگاه دست از غذا خوردن می‌کشید، می‌گفت: خدایا! غذای فراوان و پاکیزه‌ای به من عطا کردی، آن را افزون گردان، و من سیر و سیراب شدم، آن را بر من گوارا کن⁽³⁶⁾.

24- درد پسند

در روایتی آمده است، هرگاه سلمان مریض می شد، به او می گفتند: می خواهیم برای تو طبیب بیاوریم.
سلمان می گفت: طبیب (خداوند) خود مرا بیمار کرده است.
می گفتند: از خداوند عاقبت و سلامتی خود را درخواست کن.
سلمان پاسخ می داد: او به وضع و حال من آگاه است و احتیاج به درخواست من ندارد (37).

البته سلمان، با توجه به مقام زهد و عرفان بلند خویش، که گویای مقام رضا و تسلیم او در برابر ذات مقدس خداوند است، و «پسندد آنچه را جانان پسندد» این سخن را بیان داشته است، اما برای افراد معمولی و شرایط عادی در روایت می خوانیم:

امام صادق علیه السلام فرمود: علیک بالدعاء، فان فیه شفاء من کل داء (38).
هرگز دعا را فراموش نکنید، زیرا در «دعا» شفای هر دردی وجود دارد.

25- گسترش سلام

از امام صادق علیه السلام روایت شده، که سلمان فارسی رحمة الله علیه بارها می گفت: افشوا سلام الله، فان سلام الله لا ینال الظالمین (39).
سلام الهی را پیوسته گسترش دهید (به همه کس سلام کنید و نگران نباشید)
زیرا سلام الهی، به حال ظالمان سودی نخواهد بخشید.

26- خطر حرص زیاد

سهل بن حنیف، می گوید: میان سلمان و شخصی، بحث و گفت و گویی واقع شد، (وقتی سلمان دید آن شخص زیر بار حق نمی رود) گفت: خدایا! این

شخص رازنده بدار، تا به یکی از سه مصیبت گرفتار گردد. اما وقتی خشم او فرو نشست، سؤال کردم: ای ابو عبدالله! می خواستی در حق او چه نفرینی کنی؟ سلمان پاسخ داد، فقط برای تو بیان می کنم، مصیبتهای سه گانه: فتنه دجال، و فتنه کسی که او را کفن می کند، و فتنه حرص شدیدی است که چنان بر مردم مسلط می شود، که در آن حال هر بلایی به سر آنها آید (و هر ضربه دینی ببینند) نگرانی نخواهند داشت (40).

27- نماز شب

در روایتی می خوانیم: کسی از سلمان تقاضا کرد، او را راهنمایی کند، که چه خصلتهایی را به کار گیرد، تا موجب تقویت روابط میان خلق و خدا گردد؟ سلمان سفارش کرد: سلام را گسترش دهد، نیازمندان را اطعام کند، و آن گاه که مردم در خواب به سر می برند، به نماز شب و راز و نیاز با خداوند برخیزد (41).

28- طبیب مؤمن

ابو سعید وهبی، روایت می کند که سلمان می گفت: وضع هر شخص مؤمن دردنیا، مثل وضع مریضی است که، طبیب او همراه اوست، و درد و درمان او رامی داند. هرگاه آن مریض می خواهد غذای نابابی را که به ضرر و ست بخورد، او راز آن غذا باز می دارد، و می گوید: به آن نزدیک مشو که موجب هلاکت تو می گردد، و بالاخره آن طبیب پیوسته مراقب او می باشد، تا بهبودی یابد. آری، وضع یک مؤمن هم چنین است، در دنیا به خیلی چیزها و کارها تمایل پیدا می کند، اما خدای مهربان او را از آنها باز می دارد، تا بدین وسیله سالم بماند، اعمال او موجب رضایت خداوند قرار گیرد، و خداوند او را به بهشت وارد گرداند (42).

29- آموزش حکمت

میمون بن مهران، روایت کرده است: حذیفه بن یمان و سلمان فارسی، به خیمه زن عربی از طایفه «نبط» وارد شدند، و از او سؤال کردند: در خیمه جای پاک و طاهری هست، تا آنان نماز بخوانند؟

زن عرب پاسخ داد: برای خواندن نماز، قلب خویش را پاک گردانید. آن گاه یکی از آنان گفت: سخن حکیمانه این زن را بگیر و به کار بند، اگر چه این سخن حکیمانه، از قلب زن کافری تراوش کرده است ⁽⁴³⁾.

پی نوشتها:

1. نفس الرحمن، ص 218؛ الدرجات الرفیعة، ص 211؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 36.
2. الدرجات الرفیعة، ص 211.
3. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 36.
4. الاختصاص، ص 8؛ الدرجات الرفیعة، ص 209؛ نفس الرحمن، ص 128.
5. الدرجات الرفیعة، ص 218؛ بحار الانوار، ج 22، ص 387.
6. نفس الرحمن، ص 545؛ صراط المستقیم الی مستحق التقدیم، ج 1، ص 205.
7. الدرجات الرفیعة، ص 210؛ بحار الانوار، ج 22، ص 385.
8. سوره تحریم، آیه 11.
9. حلیة الاولیاء، ج 1، ص 206؛ مجمع البیان، ج 10، ص 319.
10. نفس الرحمن، ص 325؛ التوحید للصدوق، ص 97.
11. حلیة الاولیاء، ج 1، ص 205 و فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 122.
12. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 123.
13. رجوع کنید به: زندگی حضرت عبدالعظیم علیه السلام اثر دیگر اینجانب.
14. سعدی، کلیات، ص 53.
15. نفس الرحمن، ص 523.
16. بحار الانوار، ج 72، ص 453 و رجوع کنید به کتاب دیگر اینجانب: اخلاق خانواده، ج 1، فصل: آداب مهمانداری در اسلام.
17. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3، ص 155؛ بحار الانوار، ج 22، ص 384.
18. بحار الانوار، ج 72، ص 454.
19. بحار الانوار، ج 70، ص 394.
20. الاختصاص، ص 225؛ نفس الرحمن، ص 515؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 207.
21. نفس الرحمن، ص 533؛ جامع الاخبار، ص 107، فصل 49.
22. نفس الرحمن، ص 532؛ جامع الاخبار، فصل 49، ص 106؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 187.
23. حلیة الاولیاء، ج 1، ص 202؛ الدرجات الرفیعة، ص 217.

24. فتاوى صحابى كبير سلمان، ص 106.
25. بحار الانوار، ج 22 ص 384; نفس الرحمن، ص 517.
26. سورة بقره، آيه 159.
27. بحار الانوار، ج 6، ص 235; نفس الرحمن، ص 518.
28. الدرجات الرفيعة، ص 212; علل الشرايع، ص 276.
29. نفس الرحمن، ص 524; صفوة الصفوة، ج 1، ص 551.
30. اشاره به آيه 8، سورة مطففين.
31. حلية الاولياء، ج 1، ص 189.
32. حليّة الاولياء، ج 1، ص 206.
33. نفس الرحمن، ص 547.
34. ربيع الابرار، ج 1، ص 39.
35. ربيع الابرار، ج 1، ص 39; حلية الاولياء، ج 1، ص 201.
36. مكارم الاخلاق، ص 143.
37. نفس الرحمن، ص 548.
38. بحار الانوار، ج 90، ص 295.
39. اصول كافى، ج 2، ص 644.
40. حلية الاولياء، ج 1، ص 199.
41. حلية الاولياء، ج 1، ص 204.
42. حلية الاولياء، ج 1، ص 207 و 206.
43. حلية الاولياء، ج 1، ص 207 و 206.

فصل نهم: روایات سلمان

روایات سلمان

از سلمان اهل بیت علیهم السلام، حکیم، عارف و مجاهد، که حدود ده سال با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می زیسته، و سالیان بیشتری در محضر امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام بوده، درمسائل مختلف اعتقادی، احکام دین، و اخلاق و تاریخ، روایات فراوانی وارد شده، که تا جایی که فرصت این فصل اجازه می دهد، آنها را مورد مطالعه و بررسی قرار می دهیم.

1- تفرقه امت!

سلمان فارسی، می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تفرق امتی ثلاث فرق...

امت من بعد از من به سه گروه تقسیم می شوند، یک گروه از آنان به راه حق استوار می مانند، باطل از وضع آنان نمی کاهد، آنان من و اهل بیت علیهم السلام مرا دوست می دارند، داستان این گروه مثل طلای خالص است، که هر چه داخل آتش شود و حرارت ببیند، به ارزش آن افزوده می گردد.

گروهی راه باطل را پیش می گیرند، حق به حال آنان سودی نمی بخشد، آنان نسبت به من و اهل بیت من کینه پیدا می کنند، وضع اینان مانند آهن است، که اگر داخل آتش گردد و حرارت ببیند، کاسته و فاسد می شود!

گروه سوم، افراد حیران و سرگردان هستند، چون افرادی که گرد «سامری» جمع شدند، اینان با اهل حق تماس و معاشرت ثابتی ندارند، اما شعار جنگ و قتال نمی کنم را خوب بیان می کنند، و امام و پیشوای آنان، عبدالله بن قیس اشعری (ابوموسی اشعری) است! ⁽¹⁾.

2- سعید و شقی

زاذان، معروف به ابو عمرو فارسی، از سلمان فارسی روایت می کند، که وی گفته است: روز عرفه ای رسول خدا ﷺ میان جمعیتی حضور یافت و اعلام کرد: ای مردم! امروز خداوند اراده فرموده، که همه شما را به طور عموم و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بخصوص مورد عنایت و غفران خویش قرار دهد.

سپس به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: نزدیک من بیا، آن گاه دست علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در دست خود گرفت و فرمود: سعادت مند کامل و حقیقی کسی است، که بعد از من از تو اطاعت کند و ولایت تو را بپذیرد. و شقاوتمند و بدبخت کسی است، که بعد از من، در حق تو عداوت ورزد، و راه عصیان و نافرمانی تو را پیش گیرد ⁽²⁾.

3- شهادت به یگانگی خدا

سلمان فارسی می گوید: رسول خدا ﷺ به من دستور داد: هر وقت شب را به صبح آوردی، بگو: اللهم انت ربی، لا شریک لک، اصبحنا و اصبح الملک لله، لا شریک له.

این کلمات را سه بار بخوان، همچنین شب هم آنها را تکرار کن، زیرا خواندن این دعا موجب آمرزش گناهان میان شب و روز می گردد ⁽³⁾.

4- اعلم امت

متقی هندی، خوارزمی و علامه امینی، روایت می کنند، که سلمان گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: اعلم امتی من بعدی علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ ⁽⁴⁾.
عالمترین افراد امت من، پس از من علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است.

5- اولین مسلمان

ابن عبدالبر اندلسی، متوفای سال 468 هجری، و دیگران روایت کرده اند، که سلمان فارسی گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: اولکم ورودا علی الحوض، اولکم اسلاما، علی بن ابی طالب رضی الله عنه (5).

اولین کسی از شما امت، کنار حوض (کوثر) بر من وارد خواهد شد، که اول کس از شما مسلمانان باشد که اسلام آورده، و آن علی بن ابی طالب علیه السلام است.

6- برادر، و جانشین

خوارزمی، می نویسد، سلمان فارسی گفته است: سمعت النبی ﷺ یقول: ان اخی و وزیری، و خیر من اخلفه بعدی، علی بن ابی طالب علیه السلام (6).
شیندم که پیغمبر ﷺ می فرمود: به راستی، برادر من، وزیر من و بهترین کسی که او را به جانشینی بعد از خود می گذارم، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

7- گم شدن حسن و حسین علیهما السلام

یعلی بن مرة و سلمان فارسی می گویند: ما در کنار پیامبر ﷺ حضور داشتیم، «ام ایمن» با عجله نزد آن حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ! حسن و حسین علیهما السلام گم شده اند، و این در حالی بود که مقداری از روز بالا آمده بود.

رسول خدا ﷺ با شنیدن این خبر فرمود: حرکت کنید و فرزندانم را بیابید. پس از دستور پیامبر ﷺ هر کسی به هر طرفی به جست و جو اقدام کرد. سلمان می گوید: من به آن طرفی که رسول خدا ﷺ رفت حرکت کردم، آن حضرت پیوسته به این طرف و آن طرف به جست و جو می پرداخت، تا اینکه به پای کوهی رسیدیم، و مشاهده کردیم حسن و حسین علیهما السلام یکدیگر را

(از ترس) در آغوش گرفته اند، و ماری در کنار آنان راست ایستاده است، و از دهان آن چیزی مثل شعله آتش زبانه می کشد.

رسول خدا ﷺ با مشاهده آن وضع، با عجله به سوی مار حرکت کرد، ولی مار با دیدن رسول خدا ﷺ نگاه معناداری به آن حضرت انداخت و به عقب برگشت و داخل سوراخی گردید.

سپس رسول خدا ﷺ نزد حسن و حسین آمد، آنها را از هم جدا کرد، دست نوازش به صورت آنان کشید و گفت: پدر و مادرم به قربان شما، چقدر شما پیش خداوند عزیز می باشید؟ آن گاه یکی از آنان را برشانه راست و دیگری را بر شانه چپ سوار کرد و برای بازگشت حرکت کردیم.

اما من، خطاب به حسن و حسین عليهما السلام گفتم: خوشا به حال شما، بهترین وسیله سواری، وسیله ای است، که شما را حرکت می دهد.

ولی رسول خدا ﷺ فرمود: آنان هم سوار شدگان خوبی هستند، در حالی که پدر آنان، از آنها بهتر و برتر است (7).

8- احترام میهمان

سلمان می گوید: به حضور رسول خدا ﷺ وارد شدم، در حالی که آن حضرت به یک پشتی تکیه داده بود، با وارد شدن من آن بزرگوار پشتی را به من داد تا به هنگام نشستن بر آن تکیه کنم، بعد فرمود: یا سلمان! ما من مسلم دخل علی اخیه المسلم فیلقی له الوسادة اكراما له، الا غفر الله له (8).

ای سلمان! هر مسلمانی به برادر مسلمان خود وارد شود، و صاحب خانه برای او به منظور احترام پشتی بگذارد، خداوند چنین احترام کننده ای را مورد آمرزش قرار می دهد.

9- روزه 27 رجب

ابو هریره و سلمان از رسول خدا ﷺ روایت می کنند، که آن حضرت فرمود: ان فی رجب یوما و لیلة، من صام ذلک الیوم و قام تلک اللیلة، کان له من الاجر، کمن صام مائة سنة و قامها و هی: ثلاث بقین من رجب⁽⁹⁾.

در ماه رجب، روز و شبی وجود دارد، که هر کس در روز آن به روزه و در شب آن به نماز اقدام کند، اجر و پاداش کسی را می برد که صد سال به روزه و نماز پرداخته باشد، و آن شب و روز بیست و هفتم رجب (مبعث رسول اکرم - ص) می باشد.

10- غسل و نظافت جمعه

عبدالله بن ودیعه، می گوید: سلمان گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: من اغتسل یوم الجمعة، فتطهر بما استطاع من الطهر، ثم ادهن من دهنه، او من طیب بینه و لم یفرق بین اثنین، فاذا خرج الامام انصت، غفر له ما بینه و بین الجمعة الاخری⁽¹⁰⁾.

هر کس غسل جمعه انجام دهد، و تا می تواند خود را پاک و پاکیزه گرداند، سپس با روغن یا عطری که در خانه دارد خود را خوشبو گرداند، و میان دو نفر تفرقه نیندازد، و آن گاه که امام جمعه برای خطبه اقدام می کند سکوت نماید، خداوند از میان این جمعه تا جمعه آینده او را مورد آمرزش قرار می دهد.

البته، شبیه این روایت، در احادیث شیعی هم آمده، که به کتاب «وسائل الشیعه»، ج 5، ص 54 می توان مراجعه نمود.

11- نماز جمعه

سلمان فارسی می گوید: رسول خدا ﷺ به من فرمود: می دانی روز جمعه چیست؟

گفتم: خدا و رسول او داناترند. آن حضرت فرمود: جمعه روزی است که خداوند پدر شما حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را (با حوا) جمع کرد. هر بنده ای در این روز خود را پاکیزه گرداند، بعد در نماز جمعه شرکت کند و سخن نگوید، تا اینکه امام جمعه نماز خود را به پایان رساند، این عمل موجب آمرزش گناهان گذشته او می گردد ⁽¹¹⁾.

12- اضافه شدن نماز

سلمان روایت می کند: نمازهای واجب دو رکعت دو رکعت بود، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا در «مکه» بود بدین ترتیب نمازها را می خواند، تا اینکه به مدینه هجرت کرد، در مدینه هم تا مدتی که اراده خداوندی بود، نمازها را دورکعتی می خواند، تا اینکه به نماز حاضر، دو رکعت اضافه کرد، اما نماز مسافر به همان حال دو رکعتی باقی ماند ⁽¹²⁾ و در نتیجه نمازهای واجب ده رکعتی، هفده رکعت گردید.

13- پاسداری از مرز

سلمان فارسی می گوید: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: رباط يوم و ليلة، خير من صيام شهر و قيامه، و ان مات، جرى عليه عمله الذي كان يعمله، و اجري عليه رزقه و امن الفتان ⁽¹³⁾.

پاسداری و مرزداری یک شبانه روز، از یک ماه روزه داری و شب زنده داری بانماز خواندن برتر است، و اگر کسی در آن حال جان خود را از دست بدهد، پاداش عملی را که برای آن اقدام کرده، دریافت خواهد داشت، و خداوند روزی او را برای او مقرر می دارد، و او از دزد و راهزنان فتنه انگیز مصون می ماند.

14- حب علی علیه السلام

متقی هندی می نویسد: سلمان فارسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند: من احب علیا فقد احبنی، و من ابغض علیا فقد ابغضنی (14). هر کس به علی علیه السلام محبت بورزد، به من محبت داشته، و هر کس نسبت به علی علیه السلام بغض و کینه داشته باشد، به من بغض و کینه اعمال کرده است.

15- بهترین جانشین

هیشمی و متقی هندی، از ابو سعید خدری، و سلمان فارسی روایت کرده اند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ان وصیی و موضع سری، و خیر من اترک بعدی، و ینجز عدتی و یقضی دینی، علی بن ابی طالب علیه السلام (15). به یقین، جانشین من، گنجینه سر من، و بهترین کسی که پس از خود به یادگاری گذارم و به پیمان من عمل می کند و دین مرا ادا می نماید، علی بن ابی طالب علیه السلام خواهد بود.

16- قصر بهستی

ابن جوزی، از سلمان روایت می کند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایلمعه لآوم لئو فرمود: اذا کان یوم، ضربت لی قبة من یاقوتة حمراء علی یمین العرش، و ضربت لابراهیم قبة من یاقوتة خضراء علی یسار العرش، و ضربت فیما بیننا لعلی بن ابی طالب قبة من لؤلؤة بیضاء، فما ظنک بحبیب بین خلیلین؟ (16). آنگاه که روز قیامت فرا رسد، برای من قصری از یاقوت سرخ در طرف راست عرش الهی، به وجود می آید و برای ابراهیم علیه السلام قصری از یاقوت سبز در طرف چپ عرش الهی تشکیل می شود، اما میان من و علی بن ابی طالب علیه السلام قصری از لؤلؤ سفیدتاسیس می گردد، اکنون درباره حبیبی که، بین دو خلیل وجود دارد، چگونه فکر می کنی؟

17- معنای ولایت

سلمان فارسی، از جمله صدها نفری بوده، که در «حج وداع» شرکت داشته (17) و داستان «غدیر» و خطابه تاریخی رسول خدا ﷺ در آن سرزمین را استماع نموده و شاهد آن بوده، و حتی معنای ولایت را برای خود و فهماندن به دیگران از رسول خدا ﷺ سؤال کرده است.

بر این اساس، وقتی رسول خدا ﷺ فرمود: من کنت مولاه، فعلی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه.

سلمان از جا حرکت کرد و پرسید: ای رسول خدا ﷺ! ولایت چگونه است؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ولایتی که مثل ولایت من باشد، که اولی به نفس افراد از خود آنها هستم، علی علیه السلام هم برای افراد، اولی به نفس خود آنهاست (18).

18- علاقه شدید به فاطمه علیها السلام

سلمان می گوید: یکی از زنان پیغمبر ﷺ از آن حضرت سؤال کرد: علت چیست که فاطمه علیها السلام را این قدر دوست می داری؟ در حالی که هیچ یک از اهل بیت خود را این قدر دوست نمی داری؟!

رسول خدا ﷺ فرمود: وقتی به «معراج» رفتم، جبرئیل مرا به «درخت طوبی» نزدیک کرد، و من از میوه آن خوردم، آن گاه با دست خود به کتف من کشید و گفت: ای محمد! خداوند متعال، به تو مژده می دهد که از «خدیجه دختر خویلد» همسر خویش دارای دختری به نام «فاطمه» می گردی.

پس از هبوط به زمین، آمیزش با خدیجه علیها السلام حاصل شد، و سپس فاطمه علیها السلام چشم به جهان گشود، از آن تاریخ تاکنون هر وقت من مشتاق بهشت می

شوم، نزدیک فاطمه عَلَيْهَا می روم، و بوی بهشت را از دخترم احساس می کنم، فاطمه عَلَيْهَا حوراء انسیه است (19).

19- پدر نه امام عَلَيْهَا

سلمان می گوید، با عده ای در حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بودیم، آن حضرت حسین عَلَيْهِ را روی زانوی خود نشانده بود، و در چهره او دقت می کرد و به اومی گفت: ای ابا عبدالله! تو سیدی از سیدها، امامی از امامان و پدر امامان نه گانه هستی، که نهم آنان حضرت قائم عَلَيْهِ است، امام آنان داناترین آنها، و حکیم ترین آنها فاضل ترین آنهاست (20).

20- امامان دوازده گانه

سلمان فارسی روایت می کند، که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: امامان بعد از من دوازده نفر می باشند، که همه آنان از «قریش» هستند، آن گاه قائم عَلَيْهِ ما قیام می کند و سینه های اهل ایمان را شفا می بخشد. آگاه باشید! آنان عالم ترین افراد هستند، و احتیاج نیست شما چیزی را به آنان بیاموزید، آنان عترت من، و از گوشت و خون من هستند. اما چه شده که گروهی درباره آنان مرا اذیت می کنند؟

من از اذیت کنندگان بیزارم و از آنان نمی باشم، و به خدا آنان از شفاعت من هم محروم خواهند بود (21).

21- فرزند نهم حسین عَلَيْهِ

سلمان فارسی می گوید: به حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شدم، در حالی که حسن و حسین عَلَيْهِمَا نیز حضور داشتند و مشغول غذا خوردن بودند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یک لقمه در دهان حسن و یک لقمه در دهان حسین عَلَيْهِمَا می گذاشت، وقتی غذا خوردن آنان به پایان رسید، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حسن را به گردن خود

سوار کرد و حسین را روی زانوی خود نشانید، سپس خطاب به من فرمود: ای سلمان! آیا اینان را دوست می داری؟

گفتم: ای رسول خدا ﷺ چگونه آنان را دوست نداشته باشم، در حالی که آنان نزد تو، چنین مقام و محبوبیت والایی دارند؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ای سلمان! هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است. بعد دست خود را روی شانه حسین علیه السلام گذاشت و فرمود: او امام فرزند امام است، نه نفر از امامان پاک و معصوم، که امینهای انسانها می باشند، از نسل حسین علیه السلام هستند، و فرزند نهم حسین علیه السلام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود ⁽²²⁾.

22- محبت علی علیه السلام چرا؟

کسی از سلمان سؤال کرد: علت چیست که این قدر علی علیه السلام را دوست می داری؟ سلمان گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: من احب علیا، فقد احبنی و من ابغض علیا، فقد ابغضنی ⁽²³⁾.

23- حضرت مهدی علیه السلام

سلمان می گوید: به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، در حالی که حسین علیه السلام روی زانوی آن حضرت نشسته بود، و آن بزرگوار چشمهای حسین را می بوسید و دهان او را می مکید و به او می فرمود: تو سید فرزند سید، امام فرزند پدر امامان، حجت فرزند حجت هستی، تو پدر نه تن از امامانی که از نسل تو پدید می آیند می باشی، که نهم آنان حضرت مهدی قائم علیه السلام خواهد بود ⁽²⁴⁾.

24- حزب پیروز

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: حدثنی سلمان الخیر فقال: یا ابا الحسن! قلما اقبلت انت و انا عند رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، الا قال: یا سلمان! هذا و حزبه هم المفلحون يوم القيامة ⁽²⁵⁾.

سلمان خیر برای من بیان کرد: ای ابوالحسن! خیلی کم اتفاق می افتاد، که تو و من در حضور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشیم، و آن حضرت به من نفرماید: ای سلمان! فقط این مرد و طرفداران او، پیروزمندان و رستگاران روز یامت خواهند بود.

25- گناه ریزی

ابوعثمان می گوید: ما با سلمان فارسی زیر درختی بودیم، سلمان شاخه آن درخت را تکان داد و برگی از آن افتاد، بعد از ما سؤال کرد: شما نمی پرسید، چرا من این عمل را انجام دادم؟
گفتیم: خود آن را توضیح بده.

سلمان گفت: من با عده ای با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زیر درختی بودیم، آن حضرت شاخه درختی را حرکت داد و برگی از آن افتاد، بعد از ما پرسید: آیا سؤال نمی کنید، چرا من این کار را انجام دادم؟

گفتیم: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! خود بیان فرماید.

آن حضرت فرمود: ان العبد المسلم اذا قام الى الصلاة، تحاطت عنه خطايا، كما تحاطت ورق هذه الشجرة ⁽²⁶⁾.

هرگاه بنده مسلمانی به نماز ایستد، گناهان او ریخته می شود، همانطور که برگ این درخت ریخته شد.

26- زندان مؤمن و بهشت کافر

«عقبه بن عامر جهنی» می گوید: شنیدم که کسی با سلمان درباره غذاها که از خوردن آنها کراهت داشت، بحث و گفت و گو می کرد. سلمان گفت: بحث خورد و خوراک خیلی لازم نیست، زیرا از رسول خدا ﷺ شنیدم، که می فرمود: ان اکثر الناس شبعوا في الدنيا، اكثرهم جوعا في الآخرة، يا سلمان! انما الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر (27).

بیشترین افراد سیر دنیا، بیشترین افراد گرسنه در آخرت خواهند بود، ای سلمان! به راستی دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

27- میان بهشت و دوزخ

سلمان فارسی می گوید: بیش از ده بار از رسول خدا ﷺ شنیدم، که به علی علیه السلام می فرمود: ای علی علیه السلام! تو و جانشینان بعد از تو «اعراف» میان بهشت و دوزخ هستید، و کسی داخل بهشت نمی شود، مگر اینکه تو را و جانشینان تو را بشناسد، و نیز کسی داخل دوزخ نمی گردد، مگر اینکه مقام تو و جانشینان تو را انکار کند (28).

28- پیشوای مسلمانان

جابر بن عبدالله انصاری، از سلمان فارسی روایت می کند: که یک روز به رسول خدا ﷺ عرض کردیم: ای رسول خدا ﷺ! خلیفه پس از تو کیست؟ او را معرفی کن تا ما بشناسیم.

رسول خدا ﷺ به من فرمود: ای سلمان! به جمع ابوزر و مقداد و ابویوب انصاری و «ام سلمة» همسر رسول خدا ﷺ که پشت درب ایستاده، بیوند. سپس فرمود: شاهد باشید و موضوعی را که من می گویم به خاطر بسپارید:

علی بن ابی طالب علیه السلام وصی من، وارث من، ادا کننده دین و تعهدات من می باشد.

علی علیه السلام فارق میان حق و باطل، پیشوای مسلمانان، امام متقین، قائد روسفیدان، و پرچمدار خداوند در قیامت است. وی و دو فرزند او جانشین پس از من خواهند بود، فرزندان نه گانه یسرم حسین علیه السلام تا روز قیامت، هدایتگران هدایت شده خلق می باشند. اما از پشت کردن امت به برادرم علی علیه السلام و ستم و همدستی آنان برای گرفتن حق او، به خدا شکایت می کنم!

سلمان می گوید: ما گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مگر ممکن است چنین کاری واقع شود؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، حتی علی علیه السلام پس از آنکه غم و ناراحتی را تحمل می کند و در پیشگاه خداوند صبور شناخته می شود، مظلومانه به قتل می رسد.

سلمان می گوید: وقتی فاطمه علیه السلام این سخنان را شنید، پشت پرده آمد، درحالی که گریه او شنیده می شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دخترم! چه چیزی تو را به گریه انداخت؟
فاطمه علیه السلام گفت: مطالبی را درباره پسر عمویم علی علیه السلام و فرزندانم شنیدم، منظور چیست؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دخترم! در حق تو نیز ستم خواهد شد، و از حق خویش محروم می گردی، اما فاطمه جان! اولین کسی که از اهل بیت من، پس از چهل روز⁽²⁹⁾ به من ملحق خواهد شد تو هستی، ولی دخترم! من با کسی که با تو سازش داشته باشد، سازش خواهم کرد، و با هر کس از راه جنگ و ستیز با تو در آید، با او در جنگ و ستیز خواهم بود.

دخترم! خداوند و جبرئیل، صالح مؤمنین را به امانت نزد تو گذاشته است.
سلمان می گوید: سؤال کردم: ای رسول خدا ﷺ صالح مؤمنین کیست؟
فرمود: علی بن ابی طالب ع (30).

29- علامات ظهور

سلمان فارسی می گوید: به حضور امیرالمؤمنین ع رسیدم، در حالی که آن
حضرت تنها بود، سؤال کردم: ای امیر مؤمنان! قائمی که از فرزندان تو است، چه
وقت ظهور می کند؟

آن حضرت با شنیدن این سؤال، نفس عمیقی کشید و فرمود: قائم ع
ظهور نمی کند، تا اینکه (کارها به دست) کودکان افتد، حقوق الهی ضایع گردد، و
قرآن با «غنا» خوانده شود.

آن گاه هم که سلاطین «بنی عباس» به قتل رسند، روزگار تاریکی و اشتباه
کاری و انحراف از دین حاکم می گردد، اصحاب نیز، در برابر تیر و کمانها سپر
به چهره می گیرند، «بصره» مورد هجوم واقع می شود، و در آن زمان، قائم
ع که از فرزندان حسین ع است، ظهور می کند (31).

البته باید توجه داشته باشیم، که طبق روایات مختلف، علامتهای ظهور
حضرت مهدی ع فراوان است، و تحقق همه آنها را می توان زمینه های کامل
ظهور دانست.

30- گلهای دنیایی

سلمان می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که درباره حسن و حسین
ع می فرمود: خدایا! من این دو را دوست می دارم، هر کس هم آنها را دوست
بدارد، دوست می دارم.

سپس فرمود، هر کس حسن و حسین علیهما السلام را دوست بدارد، من او را دوست می دارم، و هر کس را من دوست بدارم، خدا وی را دوست می دارد و داخل بهشت می کند.

هر کس با حسن و حسین علیهما السلام بغض و دشمنی داشته باشد، مبعوض من خواهد بود، و هر کس مبعوض من باشد، مبعوض خداست و خداوند او را داخل آتش می گرداند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این دو فرزند من، گلهای دنیا می باشند (32).

31- واسطه های فیض

سلمان روایت می کند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که می فرمود: خداوند متعال می فرماید: ای بندگان من! آیا کسی از شما حاجت مهمی ندارد، که برای رسیدن به آن بخواهد، محبوبترین بندگان را به یاری و شفاعت طلبد؟ آگاه باشید، گرامی ترین و محبوبترین بندگان در نزد من، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و برادر او علی علیه السلام و امامان بعد از علی علیه السلام هستند، امامان علیهم السلام وسیله هایی هستند، که هر کس دنبال خیر و نفعی باشد، و نیز از خطر و زیانی بیمناک باشد، می بایست به وسیله محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل پاک او، توسل برقرار کند (33).

32- نامگذاری فرزندان

سلمان فارسی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سمی هارون ابنیه شبرا وشبرا، و انی سمیت ابنی الحسن و الحسین علیهما السلام (34).

هارون، برادر موسی علیه السلام دو فرزند خود را «شبر» و «شبر» نامگذاری کرد، و من دو پسر و «نوه» خود را، حسن و حسین علیهما السلام نامیدم.

33- سنگر نجات

اصبغ بن نباته، می گوید: سلمان روایت کرد، که رسول خدا ﷺ فرمود: ای گروههای مهاجران و انصار! آیا نمی خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم، که اگر بدان چنگ زنید، بعد از من هرگز گمراه نشوید؟
آنان پاسخ دادند: بلی، ای رسول خدا ﷺ.

رسول خدا ﷺ فرمود: هذا علی، اخی، و وزیر، و وارثی، و خلیفتی امامکم، فاحبوه لحبی، و اكرموه لکرامتی، فان جبرئیل امرنی ان اقول لکم ماقلت (35).

این علی علیه السلام برادر من، وزیر من، وارث من، خلیفه من و امام شماست، او را به خاطر من دوست بدارید و بزرگ شمارید، زیرا جبرئیل علیه السلام به من دستور داده، این پیام را به شما اعلام دارم.

34- ایمان و محبت

نعمان ازدی، از سلمان فارسی روایت می کند، که وی گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: ایمان نیاورده است کسی، تا اینکه اهل بیت علیهم السلام مرا دوست بدارد، و جدال و ستیز را اگرچه حق با او باشد، کنار بگذارد.

عمر بن خطاب گفت: نشانه محبت اهل بیت تو چیست؟

رسول خدا ﷺ، در حالی که دست روی شانه علی بن ابی طالب علیه السلام می زد، فرمود: این است (36).

35- خوراک جنین

امام صادق علیه السلام فرموده: سلمان فارسی، از علی علیه السلام درباره خوراک کودکی که در شکم مادر است، سؤال کرد، آن حضرت فرمود: ان الله تبارک و تعالی، حبس علیه الحيضة، فجعلها رزقه من بطن امه (37).

36- بهتر و افضل

ابو سعید خدری، روایت می کند، که سلمان گفت: رسول خدا ﷺ مرا دید و صدازد، گفتم: لیبیک.
آن حضرت فرمود: سلمان! تو را به شهادت می گیرم، که امروز علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین و فاضلترین افراد است ⁽³⁸⁾.

37- پیوند با علی علیه السلام

اصبغ بن نباته، می گوید: از سلمان فارسی، درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه علیهما السلام سؤال کردم، وی گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم، که می فرمود: بر شماست که به علی بن ابی طالب علیه السلام پیوندید، زیرا او مولای شماست و باید او را دوست بدارید، بزرگ شماست و باید اطاعت او را کنید، عالم شماست و باید او را اکرام کنید، پیشوای شما به بهشت است و باید او را تجلیل نمایید.
آری، هرگاه علی علیه السلام شما را بخواند، اجابت کنید، هرگاه به شما فرمانی دهد اطاعت کنید، او را به خاطر محبت و احترام به من دوست بدارید و احترام کنید.

این را هم بدانید، آنچه را گفتم، چیزی است که خداوند متعال، به من دستور داده است ⁽³⁹⁾.

38- بیعت رهبری

سلمان می گوید: بایعنا رسول الله ﷺ علی النصح للمسلمین، و الایتمام بعلی بن ابی طالب و المولاة له ⁽⁴⁰⁾.
ما با رسول خدا ﷺ بیعت کردیم، بر این اصول که، خیر خواه و نصیحت گر مسلمانان باشیم، و امامت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را نیز بپذیریم.

39- حيله های آينده

سلمان می گوید: رسول خدا ﷺ به علي عليه السلام می فرمود: ان الامة ستغدر بک، فاصبر لغدرها (41).

امت، به زودی درباره توحيله و تزوير به کار خواهد برد، در برابر حيله امت صبرداشته باش.

40- شش وصيت

سلمان فارسی می گوید: رسول خدا ﷺ، شش سفارش به من نمود، که در هر حال آنها را رها نخواهم کرد:

- 1- به من فرمود: به زیر دست خود نگاه کنم، نه کسی که از من بالاتر است.
- 2- فقيران و تهيدستان را دوست بدارم، و به آنها نزديک باشم.
- 3- حق را بگويم، اگر چه حقگویی (برای برخی) تلخ است.
- 4- با خویشاوندان خود ارتباط و پیوند داشته باشم، اگر چه آنها به من پشت کنند.

5- اينکه (حتی الامکان) چیزی از مردم درخواست ننمایم.

6- و اينکه زياد بگويم: لا حول و لا قوة الا بالله العظیم (42).

41- مسؤوليت پيشوايي

سلمان روايت کرده، که رسول خدا ﷺ فرمود: من ولي سبعة من المسلمين، فلم يعدل فيهم و لم يستن بسنتي، لقي الله تعالى و هو عليه غضبان (43).

هر کس ولايت و رهبري هفت نفر از مسلمانان را پس از من به عهده گيرد، و میان آنان به عدالت رفتار نکند، و به سنت من عمل ننماید، در حالی خداوند متعال راملاقات می کند، که خداوند بر او خشمناک خواهد بود.

42- نوشته بر شمشیر علی عليه السلام

سلمان می گوید: نوشته ای در غلاف شمشیر علی عليه السلام مشاهده نمودم، سؤال کردم: ای امیرمؤمنان! این نوشته چیست؟
فرمود: این نوشته یازده کلمه است، که رسول خدا صلى الله عليه وآله آن را به من آموخته است، می خواهی آن را به تو نیز بیاموزم، تا در وطن و سفر و شب و روز، جان و مال و فرزندان تو را از بلا و گرفتاری محفوظ بدارد؟
گفتم: بسیار دوست می دارم.

آن حضرت فرمود: هرگاه نماز صبح را به پایان رساندی، این دعا را بخوان:
اللهم انى اسالك يا عالما بكل خفية، يا من السماء بقدرته مبنية، يا من الارض بقدرته مدحية، يا من الشمس والقمر بنور جلاله مضيئة، يا من البحار بقدرته مجريه، يا منجى يوسف من رق العبودية، يا من يصرف كل نقمة و بلية، يا من حوائج السائلين عنده مقضية، يا من ليس له حاجب يغشى، و لا وزير يرشى، صل على محمد و آل محمد، و احفظنى فى سفرى و حضرى و ليلى و نهارى، و يقظتى و منامى، و نفسى و اهلى، و مالى و ولى، و الحمد لله وحده ⁽⁴⁴⁾.

43- زن منت گذار!

سلمان فارسی، روایت می کند که شنیدم رسول خدا صلى الله عليه وآله می فرمود: ایما امرأة منت على زوجها بمالها، فتقول: انما تاكل انت من مالى، لو انها تصدقت بذلك المال فى سبيل الله، لا يقبل الله منها، الا ان يرضى عنها زوجها ⁽⁴⁵⁾.
هر زنی به خاطر مال و دارایی خود به شوهر منت بگذارد و فخر بفروشد و بگوید: تو مال و دارایی من را می خوری و زندگی می کنی!
اگر چنین زنی همه مال و ثروت خود را در راه خدا صدقه بدهد، خداوند از او نمی پذیرد، مگر اینکه شوهر از او راضی و دلشاد گردد.

44- شرم الهی!

سلمان روایت می کند، که رسول خدا ﷺ فرمود: ان الله ليستحيي من العبد ان يرفع اليه يديه، فيردهما خائبين (46).

خداوند مهربان، شرمسار می گردد، از بنده ای که دست نیاز به سوی او بگشاید، آن گاه آن دست نیازمند را محروم و بی بهره برگرداند.

کرم بین و لطف خداوندگار گنه بنده کرده است و او شرمسار (47)

45- اگر علی عليه السلام نبود...

جابر بن عبدالله انصاری، از سلمان فارسی روایت می کند: جوان تازه بالغ شده ای نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: مادرم مرا از خود طرد نموده و از دادن حق ارث پدرم به من خودداری می کند، و می گوید: تو اصلاً فرزند من نیستی! عمر دستور داد: زن را احضار کردند، آن گاه به او گفت: چرا فرزند خود را طرد وانکار کرده ای؟

زن گفت: این پسر دروغ می گوید، من هنوز شوهر نکرده ام و برای این معنا شهودنیز دارم، آن گاه هفت زن را که به هر کدام ده دینار رشوه داده بود، حاضر کرد و آنان گواهی دادند، که این زن هنوز شوهر نکرده است.

اما جوان آشفته حال و ناراحت گفت: بین من و مادرم مطالبی است، که اگر آن را بیان کنم، خیلی چیزها یادش می آید، عمر موافقت کرد که جوان مطالب خود را بگوید.

جوان گفت: نام پدر من «سعد بن مالک» معروف به «حارث مزنی» بود، من در سال قحطی به دنیا آمده ام، و دو سال کامل شیر گوسفند خورده ام، پدرم با عده ای برای تجارت به مسافرت رفته، آنان برگشته اند اما پدر من باز نگشته است، وقتی وضع او را جویا شدم، آنان گفتند: پدر من از دنیا رفته است.

آری، وقتی مادرم این خبر را شنید، فرزندی مرا انکار کرد، و من اکنون بامشکلات و گرفتاریهای زیادی دست به گریبانم.

عمر، با شنیدن این اختلاف به هم پیچیده گفت: مشکل بزرگی پیش آمده، که حل آن جز به وسیله پیامبری یا وصی پیامبری صورت نمی گیرد، بروید و ابوالحسن علی علیه السلام را حاضر کنید. جوان حرکت کرد و در کوچه ها فریاد می زد: خانه مشکل گشای غمها و غصه ها کجاست؟ خانه پیشوای واقعی این امت کجاست؟

جوان را به خانه علی علیه السلام راهنمایی کردند، او جلو در خانه ایستاد و فریاد می زد: ای غمگشای دل‌های این امت، به دادم برس.

علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و فرمود: جوان! چه مشکلی داری؟

جوان گفت: ای مولای من! مادرم مرا از فرزندی خود طرد کرده و حقم را حبس نموده است.

امام علی علیه السلام با شنیدن این خبر نگران کننده، فرمود: قنبر کجاست؟

قنبر خدمتگزار علی علیه السلام حاضر شد و گفت: ای مولای من! چه فرمایشی داری؟

امام علی علیه السلام فرمود: برو، آن زن را به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیاور.

با احضار زن در مسجد، علی علیه السلام خطاب به او فرمود: وای به حال تو، چرا فرزند خود را انکار و طرد نموده ای؟

زن گفت: ای امیر مؤمنان! من هنوز شوهر نکرده ام، و فرزندی نزاایده ام!

علی علیه السلام فرمود: سخن را انحرافی بیان مکن، من پسر عموی پیامبر و چراغ هدایت هستم.

زن گفت: حاضرم قابله مرا معاینه کند تا ثابت شود، من اصلاً شوهر به خود ندیده‌ام.

وقتی قابله «مدینه» آمد، و خواست پشت پرده ای او را معاینه کند، زن بازوبند قیمتی خود را به قابله داد و گفت: به باکره بودن من شهادت بده!

قابله وقتی از پشت پرده بیرون آمد، گواهی داد: زن باکره است! امام علی علیه السلام از این شهادت و رشوه خواری ناراحت شد و فرمود: ای پسر زن دروغ می‌گویی. قنبر! پیرزن را بازرسی نموده و بازوبند را از او کشف کن. قنبر می‌گوید: پیرزن را بازرسی کردم و بازوبند را از پشت کتف او بیرون آوردم.

جمعیت حاضر، با دیدن این وضع، فریاد شادی سر دادند، اما امام علی علیه السلام فرمود: آرام باشید، من گنجینه علم نبوت هستم، آن گاه دستور داد آن زنی را که فرزند خویش را طرد کرده بود حاضر کردند، و فرمود: ای زن! من زینت و قاضی دین هستم، من پدر حسن و حسین علیهما السلام می‌باشم، اکنون تصمیم دارم تو را به ازدواج این جوان طرف دعوا با تو درآورم، این ازدواج را از طرف من قبول می‌کنی؟

زن گفت: ای مولای من! آیا احکام دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نادیده می‌گیری؟! علی علیه السلام فرمود: مگر چه شده است؟ زن گفت: می‌خواهی مرا به ازدواج پسرم درآوری؟ این کار چگونه ممکن است؟

امام علی علیه السلام با اعتراف زن، آیه قرآن خواند: حق آمد و باطل نابود شد، زیرا باطل نابود شدنی و رفتنی است (48).

سپس به زن فرمود: چرا قبل از رسوایی، به ارتباط فرزندی جوان با خود
اعتراف نکردی؟

زن توضیح داد: ای مولای من! برای از دست رفتن ارث همسرم نگران بودم!
امام علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: باید استغفار و توبه کنی، آن گاه موضوع ارث مادر و
فرزندی آنها را هم تنظیم و اصلاح کرد، و به نگرانی آنان پایان داد ⁽⁴⁹⁾.
به قول بسیاری از مورخان و محدثان، یکی از جاهایی، که عمر بن خطاب
بامشاهده حل یک اختلاف و دعوی پیچیده فریاد بر داشت: لو لا علی لهلك
عمر، اینجا بوده است ⁽⁵⁰⁾.

46- نشانه های قیامت

ابن عباس، روایت می کند: در «حج وداع» ما با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حج
انجام می دادیم، یک روز آن حضرت حلقه درب کعبه را به دست گرفت، روی
خود را به طرف ما برگردانید و فرمود: می خواهید نشانه ها و علامتهای نزدیک
شدن قیامت را برای شما اعلام کنم؟ سلمان که از همه به آن حضرت نزدیکتر بود
گفت: آری، ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!

آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: از نشانه های نزدیک شدن قیامت، ضایع
شدن نمازها، پیروی شهوتها، تمایل به هوسرانی ها، تعظیم در مقابل ثروتمندان
وفروختن دین به دنیاست.

فَعَنْدَهَا يَذُوبُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِي جَوْفِهِ، كَمَا يَذَابُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ، مِمَّا يَرِي مِنَ
الْمُنْكَرِ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَغْيِرَهُ.

سلمان گفت: ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! ممکن است چنین روزی پیش آید؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، ای سلمان! به خدایی که جانم در اختیار اوست، در چنین روزگاری، امیران جور، وزیران فاسق، ماموران ستمگر، و امینان خیانت پیشه، حاکمیت می یابند.

سلمان گفت: آیا چنین روزگاری واقع می شود؟

رسول خدا ﷺ فرمود: ای سلمان به خدایی که جانم در اختیار اوست، در آن روزگار، منکر، معروف و معروف منکر شناخته می شود، خائن امین قرار می گیرد، وبه امین خیانت می شود، دروغگو تصدیق می گردد، و راستگو تکذیب می شود!

سلمان گفت: مگر ممکن است چنین روزی بیاید، ای رسول خدا ﷺ!

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، ای سلمان! به خدایی که جانم به دست اوست، بلکه روزگاری می آید، که زنان امارت می یابند، بردگان مورد مشورت قرار می گیرد، کودکان بر منبرها می نشینند، دروغ سرمایه منفعت، و پرداخت زکات موجب زیان شناخته می شود، بیت المال و «فیئی» سرمایه شخصی محسوب می گردد، فرزندان به پدر و مادر ظلم و ستم می کنند، اما با دوستان خود نیکی و مهربانی به کار می گیرند، و در چنین روزگاری است، که ستاره دنباله دار طلوع می نماید.

سلمان، که از آن آینده نگران کننده تعجب کرده بود، گفت: آیا چنین وضعی پیش می آید، ای رسول خدا ﷺ!؟

آن حضرت فرمود: آری به خدا، بلکه روزگاری فرا می رسد که، زن و شوهر برای تجارت با هم شریک می شوند، بارانهای شدید و گرم می بارد، افراد کریم تند و خشن می شوند، بدهکاران و بی نوایان تحقیر می گردند، بازارها به هم

نزدیک می شود، تا جرها حریص می گردند و می گویند: هیچ سودی نبرده ام، و به ناسپاسی در برابر خدا می پردازند.

سلمان سؤال کرد: آیا چنین روزی پیش می آید؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، به خدایی که جانم در اختیار اوست، روزی می رسد، و افرادی می آیند که اگر سخن (حق) بگویند، آنها را می کشند، و اگر سکوت کنند، حق آنها را برای خود مباح می دانند، حرمت آنها را پایمال می کنند، خون آنها را می ریزند، و دلهای آنها را پر از وحشت و رعب می نمایند، و آن مردان حق را، جز مرعوب و پریشان و ترسان و گریزان نمی توان دید.

سلمان گفت: ای رسول خدا ﷺ! آیا چنین روزگاری هم هست؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، بلکه در آن زمان چیزهایی از مشرق و چیزهایی از مغرب می آورند، که امت مرا به زینتها و رنگهای مختلفی در می آورد، وای به حال ضعیفان امت من از دست توانمندان، و وای به حال توانمندان از جانب خداوند. آنان به کوچکها رحم و به بزرگان احترام نمی کنند، و نسبت به گنهکار عفو و اغماض ندارند، قیافه های آنان قیافه های آدمیان است، اما دلهای آنان دلهای شیطانها می باشد!

سلمان گفت: ای رسول خدا ﷺ چنین روزی فرا می رسد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، و بدتر اینکه مردها به وسیله مردها و زنها به وسیله زنها نیاز جنسی خود را برطرف می کنند، و غیرت به گونه ای می رود که پسرها مورد تجاوز قرار می گیرند، مردها خود را شبیه زنان و زنان شبیه مردان می گردند، و زنان بر زینها سوار می شوند، که مورد نفرت الهی قرار می گیرند.

سلمان گفت: آیا چنین وضعی پیش می آید؟

رسول خدا ﷺ فرمود: بلی، بلکه در آن روزگار، مسجدها مثل کلیساها و کنیسته ها زینت می گردد، قرآنها زیور می شود، گلدسته ها بلند می گردد، صفهای طولانی با دلهای کینه ور، و زبانهای چرب و نرم کشیده می شود.

سلمان گفت: آیا واقعا چنین می شود؟!

رسول خدا ﷺ فرمود: بلی، بلکه در روزگاری، مردهای امت من خود را با طلازینت می کنند، و لباسهای ابریشمی رنگی می پوشند، و پوست پلنگ را نازک کرده و به تن می نمایند.

سلمان گفت: راستی چنین وضعی برای مسلمانان پیش می آید؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، و بدتر اینکه رباخواری علنی می گردد، معامله و تجارت غیابی (یا به مدت معین گران فروختن و در مدت کمتر ارزانتر خریدن) بارشوه صورت می گیرد، وضع دینداری تنزل می کند، اما دنیاداری اوج و عظمت می گیرد!

باز سلمان، تعجب نمود و سؤال کرد: آیا این وضع، پیش می آید؟!

رسول خدا ﷺ فرمود: در چنین روزگاری، طلاق زیاد می شود و حدود الهی استوار نمی گردد، اما این وضع به خداوند زیانی نمی رساند.

سلمان گفت، راستی چنین خواهد شد؟

پیامبر ﷺ فرمود: آری، بلکه خوانندگان پدید می آیند، و وسایل نوازندگی فراوان می گردد و افراد فرومایه امت آنها را سرگرمی قرار می دهند.

سلمان گفت: آیا اینها به وقوع خواهد پیوست؟

پیغمبر ﷺ فرمود: بلی، بلکه ثروتمندان برای تفریح به حج می روند، میان حالها برای تجارت، فقیرها برای خودنمایی و شهرت، بلکه در آن زمان گروهی قرآن را برای غیر خدا آموزش می دهند، و آن را به صورت ترانه در می آورند،

هم چنین گروهی برای غیر خدا در احکام دین تفقه می کنند، کودکان نامشروع زیاد می شود، و بالاخره قرآن را با «غنا» می خوانند، و افراد به خاطر وابستگی زیاد به امور مادی دنیا سقوط می کنند.

سلمان گفت: راستی این وضع پیش می آید؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، ای سلمان! و این در حالی است که، حرمتهاشکسته می شود، گناهان کسب می گردد، اشرار بر خوبان مسلط می شوند، دروغ شایع می شود، لجبازی آشکار می گردد، فقر دامنه می یابد، افراد با لباس به هم افتخار می کنند، باران در غیر فصل خود داده می شوند، نرد و شطرنج و اسباب بازی و عود و تنبور مورد ستایش قرار می گیرد، امر به معروف و نهی از منکر را ناپسندشمرده و نادیده می گیرند، تا جایی که در آن زمان شخص مؤمن، ذلیل تر از یک کنیزی شود، و قاریان قرآن و عابدان در میان آن مردم مورد سرزنش قرار می گیرند، و خلاصه چنین مردمی در ملکوت آسمانها، افراد آلوده به حساب می آیند!

سلمان گفت: واقعا چنین روزگاری خواهد شد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، بلکه در چنین زمانی، ثروتمند به فقیر تمایلی نشان نمی دهد، چون از فقر می ترسد، تا جایی که سائل در میان جمع به سؤال می پردازد، و کسی چیزی را در دست او نمی گذارد.

سلمان گفت: راستی چنین خواهد شد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: آری، بلکه در آن روزگار «روبیضه» سخنگو می شود!

سلمان گفت: ای رسول خدا ﷺ! پدر و مادرم به قربانت «روبیضه» چیست؟

رسول خدا ﷺ فرمود: روبیضه، شخص عاجز و ناتوانی است، که در کارهای عمومی و مسائل مهم اظهار نظر می کند، چنین مردمی مدت زیادی دوام نخواهند داشت، که زمین گرفتار خسوف می شود، و کسی گمان نمی کند که این خسوف به خاطر عملکرد گناه آلود آنهاست، آنان آن مقدار را که خدا اراده کرده، در زمین باقی می مانند، و زمین قطعه های طلا و نقره ای را که در درون دارد بیرون می ریزد!

آن گاه رسول خدا ﷺ با دست خود به ستونهایی اشاره کرد و فرمود: قطعه های طلا و نقره مانند این ستونها خواهد بود، اما در آن روز طلا و نقره به حال کسی سودی نخواهد داشت (51).

سید مرتضی، می گوید: وقتی طلاها و نقره ها از درون زمین بیرون ریخته شد، قاتل می آید و می گوید: برای مثل اینگونه پولها دست به قتل زدم، آنکه با قوم و خویش قطع رابطه نموده می آید و می گوید: برای اینگونه امور مادی با بستگان خود قطع رحم کردم، سارق می آید و می گوید: برای پول و دارایی سرقت کردم و دست من قطع شد، و بالاخره اوضاع روحی مردم به گونه ای آشفته و خراب است، که هیچکس به طلاها و نقره هایی که از دل زمین بیرون ریخته شده دست نمی زند، چون مقدمات و انفسای قیامت فراهم شده است (52).

علی بن ابراهیم، می گوید: روایتی که بیان شد، معنای آیه قرآن را که می فرماید: به راستی علامتهای قیامت نمودار شده (53) روشن می گرداند (54).

47- عظمت اهل بیت علیهم السلام

سلیم بن قیس هلالی می گوید: از سلمان شنیدم، که می گفت: در بیماری ای که رسول خدا ﷺ رحلت کرد، من نزد آن حضرت بودم، وقتی فاطمه

علیه السلام کنار پیغمبر ﷺ آمد و وضع او را با ضعف و نقاهت مشاهده نمود، گریه زیادی کرد تا اینکه اشک او به گونه جاری گردید.

رسول خدا ﷺ با دیدن نگرانی فاطمه علیها السلام پرسید: چرا گریه می کنی؟ فاطمه علیها السلام گفت: ای رسول خدا ﷺ جهت مصائبی که برای من و فرزندانم، پس از وفات تو پیش می آید نگرانم.

با شنیدن این سخنان رسول خدا ﷺ هم منقلب شد، و اشک در چشم آن حضرت حلقه زد، سپس فرمود: ای فاطمه علیها السلام! آیا نمی دانی ما خاندانی هستیم، که خداوند آخرت را نسبت به دنیا برای ما برگزیده است؟ و همه مخلوق هم راه فنارا پیش می گیرند؟

اضافه بر این، خداوند به زمین توجه کرد، و از میان همه انسانها مرا به نبوت برگزید، بعد توجه دیگری کرد، و همسر تو را انتخاب نمود، و به من دستور داد، تو را به ازدواج وی در آورم، و او را ولی خود، وزیر خود، و جانشین خویش در میان امت خود قرار دهم.

بنابراین، پدر تو بهترین پیامبران و رسولان و شوهر تو بهترین اوصیاء است، و اولین کس از اهل بیت من، که به من ملحق می شود، تو هستی.

آری، ای فاطمه علیها السلام! وقتی خداوند برای بار سوم به زمین توجه کرد، تو را و فرزندان تو را برگزید، و تو سیده زنان اهل بهشت و فرزندان تو حسن و حسین علیهما السلام، دو سید جوانان اهل بهشت می باشند، و فرزندان شوهر تو، اوصیای من تا روز قیامت هستند، که همه آنان هدایتگر و هدایت شده اند.

باری، اوصیای بعد از من، برادرم علی علیهما السلام، بعد حسن علیهما السلام، سپس حسین علیهما السلام و آن گاه نه نفر از فرزندان حسین علیهما السلام در رتبه من هستند، و هیچ مقامی

هم در روز قیامت، از من و اوصیای من و پدرم ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ به ذات مقدس خداوند متعال، نزدیکتر نخواهد بود.

دخترم! آیا نمی دانی از کرامتهای پروردگار عالم نسبت به تو این است، که تو را به ازدواج بهترین فرد امت، و بهترین افراد اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ من درآورده؟ کسی که از دیگران بر اسلام سبقت گرفته، بزرگترین حلم و بیشترین علم و دانش را دارد؟

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ با شنیدن این سخنان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که برای او بیان کرد، خوشحال گردید.

سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: شوهر تو دارای مناقبی است: او قبل از همگان به خدا و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ایمان آورده، و هیچکس از امت من بر او پیشی نگرفته است. او به احکام کتاب خداوند و سنت من دانا و آگاه است، و هیچیک از افراد امت من، همه علم و دانش مرا غیر از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ندارد.

خداوند متعال، علم و دانشی به من آموخته، که به دیگری نیاموخته است، خداوند علم فراوانی به فرشتگان و رسولان خویش آموخته، اما به هر چه به آنان آموخته، من به آن داناتر می باشم، و خداوند به من دستور داده، که علم و دانش خود را به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بیاموزم و این کار را انجام دادم.

بنابراین، در میان امت من هیچکس نیست، که غیر از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ همه علم و فهم و حکمت مرا داشته باشد.

آری، دخترم! تو همسر چنین شوهری هستی، و فرزندان وی هم حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دو نوه من می باشند، که بر امت بزرگی دارند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند، خلاصه خداوند به شوهر تو حکمت عنایت کرده و قدرت تشخیص حق و باطل را دارد.

دخترم! ما اهل بی‌تی هستیم، که خداوند به ما هفت خصلت ممتاز عطا فرموده، که آن را به هیچیک از افراد قبل از ما نیاموخته، و آنها را بعد از ما هم به هیچکس نخواهد آموخت.

این خصلتهای ممتاز عبارتند از:

- 1- پیامبر این امت، سید المرسلین است و او پدر تو می باشد.
- 2- وصی پیغمبر ﷺ سید اوصیاست، که او شوهر تو است.
- 3- شهید ما، سید شهدا است، و او «حمزه فرزند عبدالمطلب» عموی پدر تومی باشد.

فاطمه علیها السلام سؤال کرد: حمزه سید شهیدانی است، که در کنار تو شهید شده اند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حمزه سید همه شهیدان عالم، غیر از شهیدان پیامبران و اوصیای آنان می باشد.

4- جعفر بن ابی طالب علیه السلام که دو هجرت انجام داد، و دارای دو بال است که، با آن به همراه فرشتگان به پرواز در می آید، از ماست.

5 و 6- حسن و حسین علیهما السلام فرزندان تو، دو نوه من، و دو سید جوانان اهل بهشت، از ما می باشند.

7- به خدایی که جانم در اختیار اوست، مهدی علیه السلام این امت از ماست، آن که زمین را پر از عدالت و انسانیت می گرداند، همانطور که از ظلم و ستم انباشته شده است.

فاطمه علیها السلام به عرض رسانید: پدرم! افرادی را که نام بردی، کدام برتر می باشند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بعد از من، علی علیه السلام افضل افراد است، بعد از علی علیه السلام، تو و حسن و حسین علیهم السلام و بعد از اوصیای این دو فرزند من، حمزه و

جعفر، برترین افراد اهل بیت من می باشند. آن گاه به حسین علیه السلام اشاره ای کرد، و فرمود: حضرت مهدی علیه السلام از اینهاست، و بالاخره ما اهل بیته هستیم، که خداوند متعال آخرت را بردنیا، برای ما برگزیده است.

سلمان می گوید: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به فاطمه علیها السلام و شوهر وی و دوفرزندان آنان نگاهی کرد و فرمود: ای سلمان! خدا را به گواهی می گیرم، که من با کسی صلح و آشتی دارم، که با اینان صلح و آشتی داشته باشد، و با هر کسی با اینان جنگ و جدال کند، از راه جنگ و جدال وارد خواهم شد، و اینان در بهشت با من خواهند بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی خود را به طرف علی علیه السلام گردانید و فرمود: ای برادرم! تو بعد از من باقی می مانی، و از جانب «قریش» که با ستمکاری علیه تو متحد می شوند، سختی زیاد خواهی دید، اگر برای مبارزه علیه آنان یارانی یافتی جنگ کن و آنان را با خود هماهنگ ساز، اما اگر یارانی نداشتی، راه صبر و خویشتن داری را پیشه گردان، و دست از نبرد بدار و خود را به هلاکت مینداز، زیرا داستان تو نسبت به من، مثل داستان «هارون» نسبت به «موسی - ع» خواهد بود، و باید «هارون» اسوه و الگوی کار تو باشد، چون قوم وی، او را به استضعاف کشیدند و نزدیک بود او را به قتل برسانند.

بنابراین، در برابر ظلم و ستم «قریش» و همکاری آنان علیه تو، صبر و مقاومت را پیش گیر، چون داستان آنان، مانند داستان «گوساله» است و افرادی که از آن پیروی کردند!

ای علی علیه السلام! گویا خداوند این اختلاف را برای این امت، تقدیر فرموده است، زیرا اگر می خواست، آنان را به راه هدایت اتحاد می بخشید، به گونه ای

که دو نفر از افراد این امت با هم اختلاف نداشته باشند، و در حکم او تنازع نکنند.

اگر خداوند می خواست، می توانست آنان را سریع به سزای خود برساند، تا ظالم رسوا شود، و حق راه خود را بیابد، اما خداوند دنیا را میدان اعمال و امتحان قرار داده، و آخرت را سرای قرار و ثبات «تا بدکاران را سزای عمل دهد، و نیکوکاران را پاداش کردار نیک» (55).

علی علیه السلام هم با شنیدن این سخنان گفت: الحمد لله شکرای علی نعمائه، و صبرای علی بلائه (56).

48- اعتراض به حدیفه

ابو سعید خدری، روایت می کند، وقتی «حدیفة بن یمان» در مداین سرپرستی مسلمانان را داشت، برای خواندن نماز جماعت، بر مکانی بالاتر از جای مامومین ایستاد، اما سلمان او را مورد اعتراض قرار داد و گفت: مگر فراموش کرده ای که رسول خدا فرمود: لا یصلی الامام علی انشز مما علیه اصحابه (57).

امام جماعت نباید جای خود را بلندتر از جایی که یاران او می ایستند قرار دهد.

49- زیانهای بی حیایی

زاذان، از سلمان فارسی روایت کرده، که وی گفت: وقتی خداوند متعال برای کسی شری یا هلاکتی را اراده کند، حیا را از وی می گیرد، و او مورد تنفر افراد واقع می شود، در چنین وضعی رحمت و عاطفه از او گرفته می شود، آن گاه عصبانی و خشن می گردد، بعد روح امانتداری از او می رود، و آن گاه خیانت

پیشه می شود، در این صورت، ریسمان اسلام از گردن او برداشته می شود و مورد لعنت و نفرت قرار می گیرد (58).

راویان سلمان

غیر از روایاتی را که در این فصل مطالعه کردیم، به روایات دیگری از سلمان نیز دست یافتیم، که به دلیل هم مضمون برخی از آنها با روایات ذکر شده و طولانی شدن فصل کتاب، از آن صرف نظر کردیم.

از سوی دیگر، مقام بلند علمی و معنوی سلمان، تا آنجا مورد وثوق و اعتماد عالمان دین و راویان حدیث بوده، که اشخاص فراوانی از او حدیث روایت کرده اند، که از باب نمونه افراد زیر را نام می بریم:

امام علی علیه السلام، امام صادق علیه السلام، زاذان، زید بن صوحان، شهر بن حوشب، محمد بن ابی حازم، سائب ثقفی، عقبه بن عامر جهنی، ابوظیفیل، علیم بن قیس کندی، اصبع بن نباته، ابراهیم بن موسی جهنی، نعمان ازدی، یحیی بن عبیدالله حارث، عبید بن کثیر و جابر بن عبدالله انصاری.

ابن حجر عسقلانی، هم می نویسد: از سلمان فارسی، انس بن مالک، کعب بن عجره، عبدالله بن عباس، ابو سعید خدری و افراد دیگر صحابه، و از تابعین: ابو عثمان نهدی، طارق بن شهاب، سعید بن وهب، و دیگران روایت نقل کرده اند

(59).

پی نوشتها:

1. امالی شیخ مفید، مجلس 4، ص 18.
2. امالی شیخ مفید، مجلس 20، ص 95.
3. امالی شیخ مفید، ص 134؛ بحارالانوار، ج 83، ص 248.
4. کنز العمال، ج 11، ص 614؛ مناقب خوارزمی، ص 49؛ الغدير، ج 2، ص 44 و ج 3، ص 96.
5. الاستيعاب، ج 3، ص 28؛ الغدير، ج 3، ص 21 و 227.
6. مناقب خوارزمی، ص 67؛ الغدير، ج 3، ص 119.
7. الغدير، ج 2، ص 266؛ الجامع الكبير، ج 7، ص 106؛ نفس الرحمن، ص 433؛ بحارالانوار، ج 43، ص 309.
8. نفس الرحمن، ص 179؛ مكارم الاخلاق، ص 21، چاپ نجف.
9. الغدير، ج 1، ص 408 و ج 6، ص 284.
10. اسدالغابة، ج 2، ص 330.
11. اسدالغابة، ج 2، ص 331.
12. الغدير، ج 8، ص 114؛ مجمع الزوائد، ج 2، ص 156.
13. صحيح مسلم، ج 4، ص 169.
14. كنز العمال، ج 11، ص 601.
15. كنز العمال، ج 11، ص 610؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 114؛ مقتل خوارزمی، ص 27.
16. كنز العمال، ج 11، ص 616؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 132.
17. تفسير القمي، ج 2، ص 303.
18. الغدير، ج 1، ص 165، 196، 200، 299، 312 و 386.
19. نفس الرحمن، ص 400؛ تفسير فرات كوفي، ص 73.
20. نفس الرحمن، ص 390؛ مقتضب الاثر، ص 9.
21. بحارالانوار، ج 36، ص 304؛ نفس الرحمن، ص 392.
22. بحارالانوار، ج 36، ص 304؛ نفس الرحمن، ص 393.
23. مناقب خوارزمی، ص 30.
24. مقتضب الاثر، ص 9؛ ينابيع المودة، ص 258.

25. نفس الرحمن، ص 394؛ امالی شیخ صدوق، ص 397.
26. نفس الرحمن، ص 395؛ امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 170.
27. نفس الرحمن، ص 396؛ امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 356؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 198.
28. نفس الرحمن، ص 412؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 18.
29. هفتاد و پنج روز معتبرتر است، نود و پنج روز هم نوشته اند، رجوع شود به: فاطمه علیها السلام الگوی زن مسلمان.
30. نفس الرحمن، ص 423؛ الیقین، ص 189.
31. بحار الانوار، ج 52، ص 275؛ نفس الرحمن، ص 424.
32. نفس الرحمن، ص 424؛ الارشاد للمفید، ص 198.
33. نفس الرحمن، ص 426؛ ارشاد القلوب، ج 2، ص 425.
34. بحار الانوار، ج 43، ص 252؛ نفس الرحمن، ص 433.
35. نفس الرحمن، ص 451؛ بشارة المصطفی، ج 2، ص 109.
36. نفس الرحمن، ص 452.
37. علل الشرایع، ص 292؛ نفس الرحمن، ص 453.
38. نفس الرحمن، ص 458؛ کشف الغمة، ج 1، ص 151.
39. نفس الرحمن، ص 459.
40. نفس الرحمن، ص 459؛ امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 155.
41. نفس الرحمن، ص 463؛ مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 216.
42. نفس الرحمن، ص 464، در صفحه 184، هفت سفارش آوردیم.
43. نفس الرحمن، ص 464؛ تنبیه الخواطر، ج 2، ص 110.
44. بحار الانوار، ج 83، ص 192؛ نفس الرحمن، ص 476.
45. نفس الرحمن، ص 478؛ مکارم الاخلاق، ص 202.
46. مکارم الاخلاق، ص 276؛ نفس الرحمن، ص 478.
47. کلیات سعدی، ص 53.
48. سوره اسری، آیه 81.
49. نفس الرحمن، ص 418.
50. قضاوتهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ص 72 - 75.

51. نفس الرحمن، ص 399; بحار الانوار، ج 6، ص 309.
52. بحار الانوار، ج 6، ص 310.
53. سورة محمد ﷺ، آيه 18.
54. نفس الرحمن، ص 399; تفسير علي بن ابراهيم، ج 2، ص 307.
55. سورة نجم، آيه 31.
56. بحار الانوار، ج 28، ص 54; نفس الرحمن، ص 429; كمال الدين، ص 264.
57. فتاوى صحابي كبير، ص 160، و رجوع، وسائل، ج 5، ص 463.
58. حلية الاولياء، ج 1، ص 206; فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 122 و 215.
59. الاصابه، ج 2، ص 62.

فصل دهم : کتاب سلمان، خبر جاثلیق

کتاب سلمان، خبر جاثلیق

از ویژگی های ممتاز سلمان فارسی، صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ و محبوب و مقبول همه، آن است، که غیر از فضایل و مناقبی که از وی خواندیم، و غیر این که او مرد معماری و شهرسازی و فرماندهی و فرمانداری بوده، دارای کتاب و تالیف نیز می باشد.

لوئی ماسینیون فرانسوی، آثار منسوب به سلمان را، چهار کتاب معرفی می کند، که از جمله آنها «خبر جاثلیق» است ⁽¹⁾.

در سایر آثار تاریخی و رجالی هم می خوانیم:

1- شیخ الطایفه، محمد بن حسن طوسی، متوفای 460 هجری می نویسد: سلمان فارسی، حدیث جاثلیق رومی را که بعد از وفات پیغمبر ﷺ از جانب پادشاه روم به مدینه آمدند، روایت کرده است ⁽²⁾.

2- محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، متوفای 588 هجری، می نویسد: سلمان فارسی رحمة الله علیه، «خبر جاثلیق» را روایت نموده است ⁽³⁾.

3- آية الله سید حسن صدر، متوفای 1355 هجری، نوشته: کتاب تالیفی سلمان فارسی، همان «خبر جاثلیق» است ⁽⁴⁾.

4- حاج محمد مقدس اصفهانی، متوفای 1378 هجری، به روایت «نجاشی»، می نویسد: نظر صحیح این است که اول کسی که در اسلام، تصنیف نموده، امیرمؤمنان علیه السلام بوده، بعد سلمان فارسی، بعد ابوذر غفاری، بعد اصبع بن نباته، بعد عبیدالله بن ابی رافع، و سپس زین العابدین علیه السلام کتاب «صحیفه سجادیه» را تصنیف نموده است ⁽⁵⁾.

اضافه بر اینان، موضوع «خبر جاثلیق» از سلمان را، علی یاری تبریزی⁽⁶⁾ محمدبن علی اردبیلی⁽⁷⁾ و علامه شیخ محمد تقی شوشتری⁽⁸⁾ مورد تصریح قرار داده، و مجموعه متن «خبر جاثلیق» را که از آن به «کتاب سلمان» یاد می کنیم، حسن بن محمد دیلمی،⁽⁹⁾ علامه محمد باقر مجلسی⁽¹⁰⁾ و محدث نوری⁽¹¹⁾ با اندک تفاوت لفظی آن را در آثار خود آورده اند، چنانکه «شیخ صدوق» بخشهایی از این کتاب را که بدان نیاز داشته، روایت کرده است⁽¹²⁾.

اکنون قبل از آن که ترجمه متن «کتاب سلمان» را مورد مطالعه قرار دهیم، توضیح این نکته نیز لازم خواهد بود، که در این کتاب مطالب، کلامی و تفسیر و مسائلی مربوط به علوم طبیعی وجود دارد، که شرح و تفسیر آن، در فرصت دیگر باید انجام شود.

ترجمه متن کتاب

طبق روایتی که سلسله سندهای آن را در اینجا نیاورده ایم⁽¹³⁾، سلمان فارسی می گوید: از امتحانهای بزرگی که خداوند متعال، پس از پیامبر ﷺ برای «قریش» پیش آورد، تا خود را بشناسد، و شهادت خویش را بر آنچه پس از وفات رسول خدا ﷺ ادعا کرده بود باطل کند، دلیلهای خود را پایمال گرداند، پرده را از آنچه در دل داشت کنار بزند، کینه هایی را که نسبت به آل رسول ﷺ داشت بیرون بریزد، تا بتواند آنان را از حق امامت و میراث کتاب خدا درباره آنان زایل گرداند و مرتکب گناه و رسوایی گردد، و خداوند هدایت خویش را برای اهل دعوت و وراثت پیامبر خویش روشن گرداند، و دلهای اولیای پیغمبر ﷺ را نورانی کند، و آنان را به نفع و برکت برساند، این بود که: پادشاه روم (مجموعه چهارده ناحیه و شهرهای زیادی، که از مشرق به ارمنستان و آلان و سریر، از جنوب به حدود شام و دریای مدیترانه و حدود

اندلس، از مغرب به دریای اقیانوس مغربی، و از شمال به ویرانی شمال و حدود صقلاب و برجا و دریای خزران، محدود می شد) ⁽¹⁴⁾ وقتی وفات رسول خدا ﷺ، و اختلاف امت، و ترک راه هدایت، و نسبت نامناسب به آن حضرت را در مورد عدم تعیین «وصی» خود، و رها کردن مردم به حال خود را شنیده بود، و نیز مطلع گردیده بود، مردم از اهل بیت علیهم السلام و وارثان و قوم و خویشان پیغمبر ﷺ روی گردان شده اند، (با توجه به پیروزی های اسلام و ضربه هایی که از مسلمانان در گسترش نفوذ اسلام، دیده بودند) عالمان مسیحی را از شهرهای مختلف فراخواند با آنان جلسه هایی تشکیل داد، و نتیجه این شد که گروهی از روحانیون و عالمان مسیحی را، برای به دست آوردن ادعاهای «قریش» درباره مسائل پس از وفات پیامبر ﷺ، و تکلیفی که آن حضرت برای بعد از خود تعیین کرده، به «مدینه» اعزام کند، تا نظرها و جوابهای مسلمانان را برای او ببرند.

برای سرپرستی این گروه اعزامی، «جاثلیق» پیشوای بزرگ عالمان مسیحی انتخاب شد، جاثلیق هم تعداد صد نفر از عالمان مسیحی را برای همراهی خویش برگزید، و دیار خویش را به سوی مدینه ترک کردند.

جاثلیق، که مرد دانشمند و پر مهارتی بود و در فهم احکام انجیل قدرت اجتهاد و استنباط، و نیز به مبانی قرآن آشنایی داشت، و هم چنین از نظر شخصیت اخلاقی به عقل و خردمندی، صبر و بردباری، فهم و هوشمندی، و جرات و توانایی آراسته بود، به طوری که در برابر هر کسی که سخن می گفت، سکوت اختیار می کرد، وقتی سخن می گفت که از او سؤال شود، و آن گاه که کسی سخن وی را رد می کرد، صبر و خویشتن داری به خرج می داد، با دانشمندان همراه خود

وارد «مدینه» شدند، و به وسیله مردم به جست و جوی «وصی» محمد (ص) و کسی که جانشین آن حضرت شده، پرداختند.

در مسجد پیغمبر ﷺ

جاثلیق و دانشمندان همراه وی، به مسجد رسول خدا ﷺ و بر «ابوبکر» که جمعی از قریش، مانند: عمر بن خطاب، ابوعبیده جراح، خالد بن ولید، و عثمان بن عفان، دور او جمع بودند و من نیز آنجا حضور یافته بودم، وارد شدند. گروه دانشمندان مسیحی، در برابر ابوبکر قرار گرفتند، پیشوای آنان سلام کرد و جواب وی را دادند. بعد ادامه داد: جانشین پیامبر خود را به من معرفی کنید، من از «روم» آمده ام، و پیرو آئین مسیح فرزند مریم علیها السلام هستم. وقتی ما از وفات پیامبر شما و اختلافی که در مورد جانشینی او بین شما پیش آمده مطلع شدیم، آمده ایم درباره حقانیت نبوت او تحقیق کنیم، تا در باره دین خود آگاه تر شویم و دین شما را نیز بشناسیم، تا اگر دین شما از دین ما بهتر بود، آن را بپذیریم و تسلیم شما شویم و دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شما را پاسخ مثبت دهیم، و اگر دین شما برخلاف آن بود که پیامبران و عیسی بن مریم علیها السلام آن را آورده اند، به همان آئین مسیح علیها السلام باقی بمانیم، زیرا از جانب حضرت عیسی علیها السلام درباره پیامبران پیمانی و راهنمایی ای وجود دارد، که برای ما نور هدایت خواهد بود.

بنابراین، صاحب اختیار و پاسخ گوی مسائل پس از پیامبر شما کیست؟
عمر بن خطاب در حالی که به «ابوبکر» اشاره می کرد، گفت: این مرد پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ولی امر و صاحب اختیار ما می باشد.

جاثلیق گفت: منظور شما همین پیرمرد است؟ عمر، جواب مثبت داد.

آن گاه جاثلیق گفت: ای پیرمرد! تو وصی محمد ﷺ در میان امت او هستی؟ و تو آن کسی می باشی، که علم و دانشی داری که پیامبر ﷺ به تو آموخته، و برای هدایت و پاسخگویی به مسائل و احکام امت، از علم و دانش دیگران بی نیاز هستی؟

ابوبکر پاسخ داد: در علم و دانش آن گونه نیست و من هم وصی پیغمبر ﷺ نیستم.

جاثلیق گفت: پس پست و مقام تو چیست؟

عمر گفت: این مرد، خلیفه رسول ﷺ خداست.

جاثلیق گفت: تو خلیفه ای هستی، که رسول خدا ﷺ تو را برای امت تعیین کرده است؟

ابوبکر گفت: اینطور نیست.

جاثلیق گفت: پس شما برای بعد از پیغمبر ﷺ خود، چه عنوانی به وجود آورده اید؟ زیرا ما کتابهای پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را خوانده ایم و به دست آورده ایم، که لباس خلافت جز برای پیامبری از پیامبران نخواهد بود، چون خداوند متعال آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را خلیفه خویش در زمین قرار داده، و اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین واجب کرده، به حضرت داود عَلَيْهِ السَّلَامُ مقام و رفعت بلند بخشیده و فرموده: ای داود! تو را در روی زمین خلیفه قرار دادیم ⁽¹⁵⁾.

بنابراین، تو چگونه عنوان خلافت را برای خود برگزیده ای؟ چه کسی این

عنوان را به تو داده؟ آیا پیامبر تو این عنوان را برای تو انتخاب کرده است؟!

ابوبکر گفت: اینطور نبوده، بلکه مردم با هم توافق کردند، و مرا به خلافت برگزیدند.

جاثلیق گفت: پس تو خلیفه مردم هستی، چون خود گفتی: پیغمبر ﷺ چنین وصیتی را درباره تو نکرده، در حالی که ما در کتابها و سنتهای پیامبران یافته ایم که، خداوند متعال هیچ پیامبری را نمی فرستد، مگر اینکه برای او «وصی» ای قرار می دهد، و آن پیامبر ﷺ «وصی» خویش را به مردم معرفی می کند، و آن وصی، در مقام علم و دانش از همگان بی نیاز است، و همه مردم به علم و دانش او احتیاج دارند.

آیا به راستی، تو درباره پیامبر خویش گمان می کنی، مانند سایر پیامبران وصیتی انجام نداده؟ یا خود ادعایی می کنی که صلاحیت آن را نداری؟ اگر این طور باشد، من شما را منکر نبوت محمد ﷺ و باطل کننده سنتهای پیامبران، نسبت به امت خویش می دانم!

سخن با مسیحیان

جاثلیق، پس از بیان این مطالب، روی خود را به طرف دانشمندان همراه خود برگردانید و گفت: اینان می گویند: محمد ﷺ مقام نبوت نداشته، بلکه کار خود را با قهر و غلبه پیش برده است! زیرا اگر او پیامبر ﷺ بود، مانند سایر پیامبران ﷺ وصیت انجام می داد، و مثل آنان خلیفه ای تعیین می کرد، تا وارث علم و دانش او باشد، در حالی که چنین آثاری را در این قوم ما نمی یابیم!

آن گاه دانشمند مسیحی، که خود را پیروز یافته بود، چون شیر خشمناکی غرید و فریاد برداشت: ای پیر مرد! تو اقرار می کنی که محمد ﷺ وصیتی به تو نکرده؟ و تو را خلیفه قرار نداده، بلکه مردم به خلافت تو رضایت داده اند؟

اگر خداوند به رضایت مردم راضی باشد، و آنان را به پیروی از خواسته ها و اختیارات خود واگذارد، دیگر پیامبرانی بشارت دهنده و بیم دهنده برای مردم نمی فرستد، و احتیاجی به کتاب و حکمت نیست، تا برای مردم راه حق را

روشن گردانند، بلکه آنان هر کاری بخواهند می کنند، و به هرگونه اختلافی مایل باشند، مبتلا می گردند، در صورتی که خداوند فرموده است: «مارسولان مژده دهنده و بیم دهنده را فرستادیم، تا پس از آمدن آنان برای مردم حجت و (بهبانۀ ای) باقی نماند». ⁽¹⁶⁾ بنابراین، شما با این استدلال خود، فلسفه آمدن پیامبران را نفی کرده اید، و به خاطر ناآگاهی، انتخاب مردم را بر اختیار خداوند در مورد فرستادن پیامبران برای بندگان، مقدم داشته اید، و امتها را از نیاز به پیامبران ﷺ بی نیاز دانسته اید!

ای وای، که چه خطای بزرگی مرتکب شده اید، و چه نسبت ناروایی را به خداوند و پیغمبر خویش داده اید! و پس از این خطای بزرگ، دل به خلافت بسته اید، در صورتی که این مقام جز برای پیامبر یا وصی او مجاز نمی باشد، درحالی که حجت بر شما تمام شده، نبوت پیامبر خویش و تاکید آن حضرت را قبول دارید، و ادعا می کنید پیرو سنت و هدایت پیامبران هستید!

به هر حال، شما خود را پیروز یافته اید، اما برای ما لازم خواهد بود، در مورد ادعایی که می کنید با شما بحث کنیم، تا روشن شود شما پس از پیامبر خویش، چه راهی را انتخاب کرده اید؟ آیا این انتخاب شما بر اساس ایمان و دانایی است؟ یا راه کفران و ناآگاهی را پیش گرفته اید؟

به من جواب دهید

سپس جاثلیق، ابوبکر را مخاطب قرار داد، و درباره مطالب بالا توضیح خواست، اما «ابوبکر» که از جواب ناتوان مانده بود، روی خود را به طرف «ابوعبیده جراح» کرد تا شاید او جواب بگوید، ولی او را هم از عهده بر نیامد! آن گاه جاثلیق رو به یاران خویش کرد و گفت: کار این قوم اساسی ندارد، آنان برای ادعای خویش دلیلی ندارند، آیا فهمیدید؟

آنان گفتند: همینطور است.

سپس جاثلیق، خطاب به ابوبکر نمود و گفت: باز هم سؤال کنم؟
جاثلیق، وقتی جواب مساعد شنید گفت: به من خبر بده، من کیستم؟ و
تو کیستی؟ تو نزد خداوند چه مقامی داری و مقام من نزد خداوند چگونه خواهد
بود؟

ابوبکر گفت: من پیش خودم مؤمن هستم، اما نمی دانم در پیشگاه خداوند
چه وضعی خواهم داشت، ولی تو نزد من کافری، و نمی دانم نزد خدا چه وضعی
خواهی داشت!

جاثلیق گفت: اما تو بعد از ایمان، خود را به کفر آلوده ساختی، و مقام ایمان
خویش را نادیده گرفتی و نمی دانی به راه حق می روی یا باطل. اما درباره من
به ایمان بعد از کفر اعتراف کردی، در این صورت وضع من چقدر خوب است، و
وضع تو چقدر بد نزد خودت؟ زیرا توبه مقام خویش نزد خدا یقین نداری، ولی
به رستگاری من نزد خداوند (با بی اطلاعی خود) شهادت دادی.

ظلم مردم...!

بعد از آن، جاثلیق متوجه همراهان خود شد و گفت: دل خوش دارید و
خاطر جمع باشید، که این پیرمرد به نجات شما پس از کفر شهادت داد.

سپس متوجه ابوبکر شد و گفت: ای پیرمرد! حال که ادعای ایمان می کنی،
جایگاه تو در بهشت، و مکان من در دوزخ کجا خواهد بود؟

ابوبکر، باز متوجه «عمر» و «ابوعبیده جراح» شد تا شاید آنان جواب قانع
کننده ای بدهند، اما آنان هم ناتوان ماندند ناچار خود ابوبکر گفت: من از مکان
خود و مقام تو در پیشگاه خداوند اطلاعی ندارم.

جاثلیق ادامه داد: ای مرد! پس چگونه به خویش اجازه دادی به این مسندبنشینی؟ در صورتی که به علم و دانش دیگران محتاج می باشی؟ آیا در میان امت محمد ﷺ کسی از تو داناتر نیست؟ ابوبکر گفت: چرا، عالم تر وجود دارد.

جاثلیق گفت: با وجود عالم تر، چرا مردم این بار سنگین را بر عهده تو گذاشته اند، و راه سفاهت را پیموده اند؟ اضافه بر این، آن کسی که از تو عالم تراست، اگر مثل تو ناتوان باشد، پس هر دو مساوی هستی و فرقی نخواهید داشت، و هر دو برای اثبات ادعای خویش ناتوانید، و در این صورت پیامبر شما هم، علم و عهد و میثاقی را که خداوند از پیامبران قبل از او، درباره تعیین جانشینان میان امتهای خویش گرفته ضایع کرده است، چون وی «وصی» ای معرفی نکرده، تا شمادر اختلافات و مسائل دینی خود، به او مراجعه کنید!

در عین حال، به آن کسی که می گوئید: از تو عالم تر است مرا راهنمایی کنید، تا ببینم مقام علمی وی در سؤال و جواب، و نیز آگاهی او به مقام نبوت و سنتهای پیامبران ﷺ و نیازی که به آن هست، چگونه است؟ زیرا تا به حال که معلوم شد، باین وضع هم مردم در حق تو ظلم کرده اند، و هم در حق خویش!

به آستان علی ﷺ

سلمان می گوید: وقتی وضع دردناکی را که پیش آمده بود مشاهده کردم و همه را به سرگردانی و ذلت و زبونی مبتلا دیدم، و آن وضع را برای دین محمد ﷺ و این جماعت دردناک یافتم، از جا حرکت کردم و بدون اینکه متوجه باشم چگونه قدم بر می دارم، خود را به درب خانه امیرمؤمنان ﷺ رساندم، در زدم آن حضرت بیرون آمد و فرمود: ای سلمان! چرا وحشت زده ای؟

گفتم: دین محمد ﷺ نابود شد! پس از آن حضرت اسلام به باد رفت، چون اهل کفر با دلیل و برهان بر اسلام غلبه کرده است! ای امیرمؤمنان! به داد دین محمد ﷺ برس، زیرا این قوم به روزگاری افتاده اند، که هیچ توان و چاره ای ندارند، و امروز هم تو می توانی مشکل گشا، کاشف بلاها، صاحب خوبیها و عظمتها، چراغ در ظلمات و کلید مشکلات باشی.

علی علیه السلام فرمود: مگر چه شده است؟

گفتم: یک جماعت صدنفری از دانشمندان، از سوی پادشاه «روم» آمده اند، درراس آنان «جاثلیق» قرار دارد، که تاکنون مثل او کسی را ندیده بودم، سخنان پر معنای گوید، به دلیل و برهان آگاه است، خوب استدلال می کند، دارای گنجینه های علم و دانش است و سریع جواب می دهد.

آری، چنین دانشمندی، به «ابوبکر» و یاران وی وارد شده، از مقام وی و وصیت پیغمبر ﷺ پرسیده، ادعای خلافت ابوبکر را باطل کرده، با طرح مسایلی او را خارج از ایمان و مبتلا به شرک و شک شمرده، و ابوبکر و یاران او به ذلت و پیریشانی افتاده اند!

ای امیرمؤمنان علیه السلام، اکنون دین محمد ﷺ را دریاب، زیرا این قوم به روزگاری افتاده اند، که تاب و توان از آنان رفته است.

آن گاه امیرمؤمنان علیه السلام حرکت کرد و به همراه هم به مسجد آمدیم، و در حالی که آن قوم به ذلت و زبونی و حقارت و سرگردانی گرفتار شده بودند، امام به آنان سلام کرد و نشست، و فرمود: ای مرد مسیحی! نزد من بیا و خواسته های خود را مطرح کن، زیرا به عنایت خداوند، جواب هر چه را مردم بخواهند و به آن مبتلا شوند، نزد من خواهد بود.

جاثلیق و علی علیه السلام

سلمان می گوید: دانشمند مسیحی روی خود را به سوی علی علیه السلام برگردانید و گفت: ای جوان! ما در کتابهای پیامبران علیهم السلام یافته ایم: خداوند هیچ پیامبری رانمی فرستد، مگر اینکه او دارای «وصی» ای می باشد که جانشین او گردد، اما خبردار شده ایم در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مورد نبوت اختلاف ایجاد شده، قریش علیه انصار ادعایی، و انصار علیه قریش ادعایی دارند، و هر گروهی به خواست خود عمل می کند!

باری، پادشاه ما، گروه ما را فرستاده تا درباره دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم بحث کنیم، و ببینیم آیا سنت پیامبران در این دین وجود دارد؟ سخن آنان را که ادعای جانشینی می کنند بشنویم، و بدانیم آیا به حق سخن می گویند، یا باطل؟ اما متوجه شدیم، آنان چون امتهای پیشین که به پیامبران خویش در مورد اوصیای آنان نسبت ناروامی دادند، اینان نیز مرتکب این خطا شده اند!

آری، قوم موسی علیه السلام پس از آن حضرت، به سراغ «گوساله» رفتند، و «هارون» را از وصایت کنار زدند، و امروز هم چنین وضعی می بینیم، در صورتی که: سنت الهی در همه دورانها و امتهای گذشته برقرار بوده، و سنت خداوند تبدیل پذیر نخواهد بود (17).

به هر حال، ما به این شهر آمده ایم، و مردم ما را به سوی این پیرمرد راهنمایی کردند، او ادعایی داشت، و ما هم از وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به او جویا شدیم، که چیزی سراغ نداشت، از قرابت او با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز جویا شدیم، چون تقاضای ابراهیم علیه السلام در گذشته، برای اینکه امامت در «ذریه» او نیز باشد، پذیرفته نشده، و خطاب آمد: عهد امامت به ستمگران نمی رسد (18) بلکه ذریه و نسل باید افراد پاک و برگزیده باشند.

باری، ما می خواهیم بدانیم، آیا سنت محمد ﷺ هم مانند سنت پیامبران دیگر است؟ و امت او نیز چون امتهای دیگر در مورد «وصی» آن حضرت به اختلاف دچار شده اند؟ و عترت وی در میان آنان شناخته نشده است؟! خلاصه، اگر «وصی» پیامبر ﷺ را پیدا کنیم، و جانشینی را که علم و دانش مورد احتیاج مردم نزد او باشد، بشناسیم از او سؤالهایی داریم و جوابهای او برای مادلایل محکم و روشنگری خواهد بود. ما می خواهیم از وصی پیغمبر ﷺ از اسباب بلاها و حوادث، تبیین حق و باطل، ریشه های خانوادگی افراد، علمی که هر سال در «شب قدر» نازل می شود، آنچه از فرشتگان و روح بر پیامبر برای اثبات نبوت او نازل می کند، سؤال کنیم، و از وصی او پیروی کرده، به آن پیامبر و کتاب وی و به آنچه را پیامبران قبل از او آورده اند، ایمان بیاوریم و اگر غیر از این باشد، بر دین خود باقی بمانیم و حساب کنیم، محمد ﷺ مبعوث به رسالت نشده است!

به هر حال، ما مسایلی را از این پیرمرد پرسیدیم، و او نتوانست نبوت محمد ﷺ را ترسیم کند، و آنان طوری محمد ﷺ را معرفی کردند، که با قهر و غلبه بر قوم خود سلطه یافته، نشانه ای از نبوت نداشته، سنت پیامبران قبل از خود را به کار نگرفته، و رحلت نموده و امت خود را چون حیوانات به حال خویش رها کرده، تا هر گروهی توانست بر گروه دیگری غالب گردد، و با اختیار خویش به روزگار جاهلیت تاریک بازگشت کنند! و هر دین و هر حکومتی را می خواهند انتخاب نمایند!

آری، اینان محمد ﷺ را از راه انبیاء علیهم السلام خارج کرده، نسبت به رسالت اوبی اطلاعند، وصی او را کنار زده اند، و پنداشته اند شخص ناآگاه می تواند در جای عالم بنشیند، در صورتی که چنین کاری موجب هلاکت حرث و نسل و

ظهور فساد، در دریا و خشکی می گردد، و خداوند منزه است از اینکه به چنین روشی راضی باشد، بلکه خداوند پیامبر پاک و درست و برگزیده برای جهانیان می فرستد، و تاقیامت، عالم را بر جاهل امیر قرار می دهد.

خلاصه، من نزد این پیر مرد آمدم، نام او را سؤال کردم و کسی که در کنار او بود، وی را خلیفه رسول خدا ﷺ معرفی کرد، من هم این عنوان را لغت جدیدی یافتم، زیرا خلافت متعلق به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و داود عَلَيْهِ السَّلَامُ است، و نیز این عنوان برای انبیاء و اوصیاء سنت گردیده است.

من هم این ادعا را نسبت ناروا به خدا و رسول خدا ﷺ دانستم، پیر مرد هم از اظهار علم ناتوان ماند و از عنوان خلافت عذرخواهی نمود، بلکه گفت: مردم بارضایت خویش مرا به این عنوان نامیده اند، در حالی که عالم تر از من هم در میان امت وجود دارد، من هم بر آنچه این مرد علیه خود و دیگران بیان کرد، قناعت کردم.

اکنون برای بحث و ارشاد حاضرم، اگر حقیقت برای من روشن شود، از آن پیروی می کنم. اکنون ای جوان! به خاطر خداوند لحظه ای مرا مورد سرزنش قرارمده، و اگر آنچه را موجب شفای درد سینه های ماست، نزد تو می باشد بیان کن.

در چشمه سار علم

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: شفای درد سینه های شما، و روشنایی دلهای شما نزد من است، من آنچه را شما دنبال آن هستید شرح خواهم داد، به گونه ای که برای شما تردیدی باقی نماند. من از کارهای شما خبر می دهم و با دلیل و برهان شما را راهنمایی خواهم کرد.

اکنون به من توجه کن، گوش جان به من بسپار، ذهن خود را کاملاً آماده کن،
و آنچه را من بیان می‌کنم، به خاطر سپرده دار.

خداوند متعال، که ستایش دائم برای اوست، با فضل و لطف و عنایت خویش،
عهد خود را تصدیق نمود، دین خود را عزت بخشید، و بنده و رسول خویش
محمد ﷺ را نصرت داد، و احزاب را به تنهایی در هم شکست، پس ملک
مطلق و حمد بی پایان متعلق به اوست، و او بر همه کاری توانا است.

خداوند متعال، محمد ﷺ را برگزیده و هدایت کرد، با رحمت خویش او
راگرامی داشت و برای همه مردم فرستاد، و نیز با رافت خویش او را بر «جن و
انس» مبعوث داشت، و اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین واجب گردانید، و
آن حضرت را «امام» پیامبران قبل از خود، و «خاتم پیامبران - ع» و وارث
آنان قرار داد.

آری، خداوند کلیدهای دنیا و آخرت را به او سپرد، او را نبی و رسول و
حبیب و امام قرار داد، به سوی خود (معراج) برد، به سمت راست عرش خود،
جایی که هیچ فرشته مقربی و نیز هیچ نبی مرسلی راه نداشت، نزدیک گردانید، و
به او وحی کرد: آنچه را دید، دل او هم حقیقت یافت⁽¹⁹⁾ و نشانه‌های او را هم
برای انبیاء بیان کرد، و از آنان پیمان گرفت: به او ایمان بیاورند، و او را یاری
نمایند⁽²⁰⁾.

سپس خداوند به پیامبران فرمود: آیا آنچه را گفتم، اقرار کردید، و از پیمان
من پیروی خواهید کرد؟ آنان گفتند: اقرار داریم، خداوند هم فرمود: پس شما
گواه باشید، و من هم بر شما شاهد خواهم بود⁽²¹⁾.

هم چنین خداوند درباره پیامبر ما فرمود: او را در تورات و انجیلی که در
دست آنهاست می‌یابند، که آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، پاکیزه

ها را حلال و پلیدها را برای آنان حرام می گرداند، و احکام پر رنج را که چون زنجیر به گردن نهاده بودند بر می دارد، پس آنها که به او ایمان آوردند، و او را عزت و نصرت بخشیدند، نوری (قرآن) را که به او نازل شد، پیروی نمودند، آنان رستگاران خواهند بود (22).

خلاصه، وضع پیغمبر ﷺ چنین بود، تا اینکه خداوند مقام او را کمال بخشید، او را وسیله رحمت خود نمود، مقام او را بالا برد، هرگاه خداوند نام خود را می برد، آن حضرت را به اطاعت خویش متصل ساخته و می فرماید: هر کس اطاعت رسول خدا کند، از خداوند اطاعت کرده است (23).

و نیز فرموده: هر چه را رسول ﷺ به شما دستور می دهد، بگیرید و به کاربندید، و از هر چه شما را منع می کند، پرهیز داشته باشید (24).

پیامبر ﷺ هم، رسالت الهی خویش را به پایان رسانید، ولایت خود را با دلیل و برهان روشن نمود، آیات خداوندی را تحکیم بخشید، راه احکام شریعت را هموار نمود، و امت را به راه نجات راهنمایی کرد، باب هدایت و حکمت را به روی آنان گشود، و این ویژگی های پیامبر ﷺ چیزی بود که، پیامبران قبل از او هم مزده آن داده بودند، عیسی روح الله و معجزه الهی در «انجیل» می گوید: احمد عربی، پیامبر درس ناخوانده ای است، که صاحب شتر سرخ مو و عصا می باشد، و وصی خود را برای امت تعیین خواهد کرد.

وصی محمد ﷺ کانون علم الهی، جایگاه اسرار خداوند، تحکیم بخش آیات کتاب او، تلاوت کننده حقیقی آیات قرآن، باب حطه (25) یعنی باب توبه و گناه شویی، و وارث کتاب خداست، که او را با کتاب در میان مردم به یادگار گذاشته، و از مردم برای او پیمان اطاعت گرفته، و فرموده: قد خلفت فیکم ما ان تمسکتُم به لن تضلوا ابدا، کتاب الله و عترتی اهل بیته...

در میان شما چیزی را به یادگار گذاشتم، که اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نخواهید شد، آنان: کتاب خدا و عترت من از اهل بیت من می باشند، آنان دوسرمایه گران قیمت هستند، کتاب خدا «ثقل اکبر» است، که چون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد دارد، یک سر آن به دست شما و سر دیگر آن به دست خداوند متعال است، و کتاب و عترت عَلَيْهِ السَّلَامُ جدایی ناپذیرند، تا روز قیامت کنار «حوض کوثر» بر من وارد شوند ⁽²⁶⁾.

آری، از عترت جلوتر حرکت نکنید، که از دین خارج می شوید، و چیزی را از دیگران نپذیرید که هلاک می گردید، از دیگران چیزی نیاموزید، چون آنان از دیگران اعلم می باشند، و من هم وصی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و مفسر کتاب، عارف به حلال و حرام آن، آشنا به محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، و مثالها و عبرتها و معانی آن هستم، و علم و دانشی که پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مورد احتیاج امت است نزد من می باشد، و وضع هر شخص صالح و منحرف را می دانم.

باری، علم به بلاها، مرگها، وصیتهای، انساب، و تشخیص حق از باطل نزد من است، من از پیدایش اسلام و کفر، وضع کرات و حکومت دولتها اطلاع دارم، بنابراین، از هر چه تا روز قیامت واقع می شود، از من سؤال کنید، از وضع آنچه در روزگار عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن گاه که خداوند او را به پیامبری مبعوث داشت بپرسید، وضع هر «وصی» ای، هر گروهی را که صد نفر صد نفر هدایت یا گمراه می شوند، و از وضع پیشوایان و سردمداران آنان تا روز قیامت سؤال کنید.

هم چنین، از هر آیه ای از کتاب خدا، که در شب یا روز نازل شده بپرسید، از تورات و انجیل و فرقان عظیم سؤال کنید، زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چیزی از علم خویش را برای من مکتوم نداشته، و هر چه را امتهای اهل تورات و انجیل و گروههای کافران و مخالفان و ادیان مختلف نیاز داشته باشند، برای من بیان

فرموده، زیرا آن حضرت «خاتم پیامبران - ع» است و بر همگان ایمان و اطاعت و نصرت وی واجب خواهد بود، و این مطلب هم در تورات و انجیل و زبور آمده و خداوند می فرماید: در صحیفه های پیامبران پیشین، به خصوص در صحف ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و موسی عَلَيْهِ السَّلَام آمده است ⁽²⁷⁾ و خداوند هرگز عهد و پیمان خویش را در مورد بندگان ضایع نمی گرداند، و امت را پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سرگردان نمی گذارد، و این کار ممکن نیست، چون خداوند خود را با خصلتهای رافت و رحمت و عفو و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه میزان مستقیم، توصیف فرموده است.

آری، خداوند متعال به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وحی فرموده، همانطور که به «نوح - ع» و سایر پیامبران بعد از وی وحی می کرده، چنانکه به موسی عَلَيْهِ السَّلَام و عیسی عَلَيْهِ السَّلَام وحی نازل می کرده، بنابراین، خداوند نبوت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تصدیق فرموده، آن حضرت نیز رسالت خویش را به انجام رسانده، و من هم بر آن عمل شاهد می باشم، چنانکه خداوند خود نیز فرموده است: چگونه است آن گاه که از هر امتی شاهدهی بیاوریم، و تو را نیز بر این امت به گواهی بخواهیم؟ ⁽²⁸⁾

هم چنین خداوند فرموده: برای شهادت (به نبوت تو) خداوند و کسی که علم کتاب نزد او هست، کفایت خواهد کرد ⁽²⁹⁾.

باز هم خداوند متعال، نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را تصدیق فرموده، به وی وسیله عطا کرده، و او را وسیله ارتباط با خویش قرار داده و می فرماید: ای اهل ایمان! خدا را در نظر داشته، و همراه صادقین باشید. ⁽³⁰⁾ و آن صادقین ما هستیم، من برادر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در دنیا و آخرت می باشم، و شاهد او برای بعد از رحلت او خواهم بود، و من وسیله میان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امت او هستم، و من و فرزندانم وارث او می باشیم، و من و فرزندانم مانند «کشتی نوح - ع» در میان

امت او می باشیم، که هر کس در آن نشست، نجات یافت و هر کس تخلف نمود
هلاک گردید، و من و فرزندانم مانند «باب حطه» برای توبه و بازگشت از گناه،
در میان «بنی اسرائیل» هستیم، و من نسبت به پیامبر ﷺ مثل «هارون»
نسبت به «موسی - ع» می باشم، با این تفاوت که پس از پیغمبر ﷺ پیامبر
دیگری نمی آید.

باری، شاهد از جانب پیامبر ﷺ در دنیا و آخرت من هستم، و رسول خدا
ﷺ هم، که بر اساس هدایت و راهنمایی های الهی سخن می گفت، اطاعت و
محبت نسبت به من را برای اهل ایمان و کفر و نفاق واجب شمرده، هر کس مرا
دوست بدارد مؤمن است، و هر کس با من کینه ورزد، کافر خواهد بود.

به خدا سوگند، من هرگز دروغ نگفته ام، هرگز پیامبر ﷺ هم به من دروغ
نگفته، من گمراه نشده ام، کسی هم مرا به گمراهی نکشاند، و من بر راه هدایتی
که خداوند برای پیامبر خویش تبیین فرموده، و آن حضرت نیز مرا بدان فرا
خوانده حرکت می کنم. بنابراین، شما از هر چه هست و هر چه خواهد شد تا
روز قیامت، از من سؤال کنید.

حجت اوصیاء

جاثلیق، با شنیدن سخنان علی علیه السلام متوجه همراهان خویش شد و گفت: به
خداوند سوگند، این شخص سخنگوی دانشمند پرتوان و گشاینده مشکل ما
است، ما هم از خداوند می خواهیم، به وسیله او به حق ست یابیم و نور هدایت
گیریم، چون این مرد «حجت اوصیاء» از جانب «انبیاء - ع» بر قوم خویش می
باشد.

آن گاه، جاثلیق علی علیه السلام را مخاطب قرار داد و گفت: این مردم چگونه از
تو، روی گردان شدند؟ و مقامی را ادعا کردند که تو بدان سزاوارتری؟ البته این

کار به زیان خود آنها تمام شده، آنان به حق خود ظلم کرده اند، و این کار به ضرر «اوصیاء» نخواهد بود، زیرا خداوند با عطای علم و دانش و ارتباط با پیامبران علیهم السلام، آنان را از دیگران بی نیاز کرده است.

اکنون، ای عالم حکیم! از وضع من و خود خبر بده، آیا تو در پیشگاه خداوند چه مقامی داری؟ و وضع من نزد خدا چگونه خواهد بود؟

امام علی علیه السلام فرمود: من، در پیشگاه خداوند مؤمن هستم، و نیز در نزد خود بافضل و رحمت و هدایت و نعمتی که به من عطا فرموده، مؤمن استواری هستم، خداوند متعال هم پیمان مرا از اهل ایمان گرفته و به معرفت خویش هدایت فرموده، و من در این جهت هیچگونه شک و تردیدی ندارم، بر میثاق الهی که از من گرفته استوار می مانم، و با لطف و رحمت الهی، این روش را تغییر نخواهم داد.

البته جایگاه من هم بهشت می باشد، و در این جهت هم هیچ شک و تردیدی ندارم، چنانکه اگر کسی هم پس از آنکه خداوند به من یقین و گواهی عطا کرده، شک و تردید کند، گرفتار شرک و الحاد گردیده است.

اما تو، در پیشگاه خداوند کافر هستی، زیرا پیمانی را که خداوند به هنگام ولادت و آن گاه که بالغ شده ای، و قدرت تشخیص خوب و بد، و خیر و شر رایافته ای، از تو گرفته و بدان اقرار نموده ای، منکر شده ای، چنانکه آنچه را خداوند از اخبار پیامبران علیهم السلام در انجیل نازل فرموده، نادیده انگاشته ای، و اگر بر این حال باقی بمانی، بدون تردید در آتش خواهی بود.

جایگاه ما، در بهشت و دوزخ

جائلیق ادامه داد: به من خبر بده، جایگاه من در آتش، و جایگاه تو در

بهشت کجاست؟

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: من هنوز داخل بهشت نشده ام، که جای خود را در بهشت و جای تو را در دوزخ بشناسم، اما می توانم به استناد کتاب خداوند متعال، جایگاهها را به تو معرفی کنم.

خداوند متعال، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بر اساس حق مبعوث داشته، و بر او کتابی نازل کرده که: «از پیش و پس در آن باطل راه ندارد، زیرا آن نازل شده خدای حکیم و حمید است» ⁽³¹⁾.

خداوند در این کتاب، همه علوم را تبیین و تحکیم بخشیده، و برای رسول خود، اخبار بهشت و درجات و منزلهای آن را بیان فرموده، بهشت را میان بندگان تقسیم نموده، و هر کس در مقابل عمل خویش و فضایل و ایمانی که داشته، مکان و منزلتی خواهد داشت.

بر این اساس، خداوند مقام ما را تصدیق کرده، و منزلگاه «نیکان» و جایگاه «فاجران» را که، عذاب برای آنان آماده شده به ما معرفی نموده، و می فرماید: «دوزخ دارای هفت در است، و هر دری برای گروهی از گمراهان معین گردیده است» ⁽³²⁾.

بنابراین، هر کس بر حال کفر و فسق و شرک و نفاق و ظلم بمیرد، «هر کدام از دری داخل دوزخ خواهند شد». ⁽³³⁾ چنانکه خداوند در جای دیگر می فرماید: «در این عذاب برای هوشمندان، عبرت و بصیرتی است» ⁽³⁴⁾ و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آل او «متوسمین» هستند، و من و امامانی که از نسل من به وجود می آیند، «متوسمین» و هوشمندان خواهیم بود.

هر چه می خواهی سؤال کن

آن گاه جاثلیق، رو به یاران خود کرد و گفت: ما به خوب شخصی دست یافتیم، امید است به وسیله او به حق ست یابیم و خواسته خویش را به دست

آوریم، اکنون مسایل دیگری از وی سؤال می‌کنیم، اگر توانست جواب ما را بدهد، در کار خود تجدید نظر می‌کنیم، و آن را از او می‌پذیریم.

امام علی علیه السلام فرمود: اگر سؤالهای تو را جواب دهم، و همراه با دلیل و برهان روشن باشد، که نتوانی آن را رد کنی و به پذیرش آن ناچار شوی، حاضری به دین مادرآبی؟

جاثلیق گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود: می‌توانی خدا را بر خود گواه و کفیل بگیری، که اگر حق و راه و هدایت برای تو روشن گردید، خود و یاران تو به دین ما درآیید؟ جاثلیق گفت آری، نسبت به تعهد باتو، خدارا وکیل و شاهد برخودمی گیرم، که تسلیم دین شما شوم.

علی علیه السلام فرمود: حال که چنین است، از یاران خویش عهد و پیمان بگیر، که جاثلیق این عمل را انجام داد، و علی علیه السلام فرمود: اکنون هرچه می‌خواهی سؤال کن.

خدا، و «عرش»

جاثلیق پرسید: به من بگو، آیا خدا «عرش» را حمل می‌کند؟ یا «عرش» خدارا؟

امام علی علیه السلام فرمود: خداوند عرش، آسمانها، زمین، و آنچه در آسمان و زمین و آنچه را در آنها وجود دارد، حمل می‌کند، و در کتاب خویش هم فرموده است: «خداوند آسمانها و زمین را از اینکه نابود شوند، نگه می‌دارد و اگر آنها رو به زوال نهند، غیر از او هیچ کس نمی‌تواند آنها را محفوظ بدارد، به راستی خداوند حلیم و آمرزنده است» ⁽³⁵⁾.

حاملان «عرش»

جاثلیق گفت: این آیه قرآن که می گوید: «عرش پروردگارتورا، در آن روز هشت (فرشته) حمل می کنند». ⁽³⁶⁾ چگونه خواهد بود؟ در حالی که تو گفتی: خداوند عرش و آسمانها و زمین را حمل می کند؟!

علی علیه السلام فرمود: عرش را خداوند از نورهای چهارگانه آفریده است: نور قرمز، که از آن قرمزی به وجود می آید، نور سبز که منشا نور سبز است، نور زرد، که زردی رارنگ می بخشد، و نور سفید که سفیدی را تشکیل می دهد، و این نورها علمی است، که خداوند حمل آن را عهده دار است، و این نورها از عظمتی که به عظمت و نور اوست، دلهای اهل ایمان سفید و نورانی می گردد، اما در مقابل عظمت و نور او، جاهلان به دشمنی می پردازند، ولی به عظمت و نور حق، هر چه در آسمانها و زمین است، و همه خلایق، بهره مند می شوند، و با اعمال و ادیان مختلف وسیله پیدامی کنند، و هر محمولی را خداوند با نور عظمت و قدرت خویش حمل می کند، بدون اینکه به حال او نفع و ضرر، موت و حیات و زنده شدنی مطرح باشد.

بنابراین، همه چیز محمول است، و خداوند متعال نه دارنده آسمانها و زمین است از نابودی، و مسلط بر آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست، و پروردگار عالم حیات همه چیز و نور (وجودی) همه چیز است، «خداوند از آنچه می گویند، بسیار منزّه و برتر و متعالی تر است» ⁽³⁷⁾.

خدا کجاست؟

جاثلیق گفت: به من بگو خدا کجاست؟!

حضرت علی علیه السلام بیان داشت: خدا اینجاست، خدا اینجاست، خدا اینجاست، او در بالا و پایین وجود دارد، بر ما محیط است، با ما هست و خود فرموده:

«هیچ رازی را سه نفر باهم نمی گویند، مگر اینکه خدا چهارمی آنهاست، و نه پنج نفر مگر اینکه خدا ششمی آنهاست، نه کمتر و نه بیشتر آن جز اینکه آنان هر جا باشند، خدا با آنهاست، آن گاه روز قیامت از اعمالی که (همه) انجام داده اند، آگاه است و خبر خواهد داد، زیرا خداوند به هر کاری توانا است» (38).

کرسی هم، بر آسمانها و زمین احاطه دارد، و «نگهداری آنها (برای خداوند) هیچگونه زحمتی ندارد، زیرا او دانای بزرگوار، و توانای با عظمت است» (39).

آنهايي هم که «عرش» را حمل می کنند، علمایی (انبیاء) هستند که خداوند علم خویش را بر آنان افزوده است، و آنان بیش این چهار گروه (که روز قیامت هر گروهی دو نفر می شوند) (40) نیستند، که خداوند آنان را در ملکوت (عالم فرشتگان) خویش آفریده و آن ملکوت جایی است که خداوند آن را به برگزیدگان نشان داده، و هم چنین به ابراهیم خلیل عليه السلام نمایانده و فرموده است: «هم چنین، ما به ابراهیم ملکوت و باطن آسمانها و زمین را ارائه دادیم، تا به مقام اهل یقین برسد» (41).

بنابراین، حاملان عرش الهی چگونه می توانند، آن را حمل کنند، در حالی که باحیات الهی دلهای آنان حیات می یابد؟ و با نور الهی آنان به معرفت حق، هدایت می یابند؟

جائلیق باشنیدن این مطالب متوجه یاران خود شد، و گفت: بخداسوگند، این مرد حق است، و با عنایت خداوند، از زبان مسیح عليه السلام و پیامبران عليهم السلام و اوصیا سخن می گوید.

بهشت کجاست؟

جائلیق پرسید: آیا بهشت در دنیا است یا آخرت؟ و آخرت و دنیا در کجا

قرار دارند؟

علی علیه السلام فرمود: دنیا در آخرت است، و آخرت بر دنیا احاطه دارد، و مانند انتقال از حیات به مرگ ظاهر می شود، آخرت هم خانه حیات و زندگانی است، اگر به آن آگاهی داشته باشند، و این بدان جهت است، که دنیا انتقال دهنده است، و آخرت جای حیات و ماندن، مثل وضع کسی که می خوابد و جسم او به خواب می رود، اما روح نمی خوابد، بدن می میرد اما روح نمی میرد، و خداوند هم فرموده است: «به راستی، خانه آخرت سراسر حیات (و حرکت) است اگر آنان این را بدانند»⁽⁴²⁾.

بنابراین، دنیا نشانی از آخرت است، و آخرت نیز نشانی از دنیا، چنانکه دنیا آخرت نیست و آخرت هم دنیا نخواهد بود، بلکه هرگاه روح از جسم جدا شود، هر یک به جایگاه خلق و پیدایش خود باز می گردد.

هم چنین بهشت و دوزخ، در دنیا و آخرت موجودند، چون شخص وقتی می میرد، به خانه ای از زمین منتقل می شود، که یا باغی از باغهای بهشت است، یا (سرزمین محدودی از سرزمینهای آتش، و روح هم روانه یکی از این دو خانه می گردد، یا به خانه نعمتها که در آن مرگی وجود ندارد، اقامت می گیرند، یا در خانه عذاب دردناک که مرگی در آن نیست گرفتار می گردد.

به هر حال، نشانه و راه برای هر کس که عاقل باشد روشن است، و خداوند هم فرموده است: «اگر از عالم آخرت غافل نمی شدید، در حقیقت به طور یقین می دانستید، و دوزخ را مشاهده می کردید، سپس به طور یقین می دیدید، آنگاه از نعمتها شمارا سؤال می کنند»⁽⁴³⁾.

خداوند، در باره کافران هم فرموده است: «بر چشم (دل) آنها پرده (غفلت) بود، و از یاد من غافل بودند، و توانایی شنیدن (آیات الهی را) نداشتند»⁽⁴⁴⁾.

بنابراین، اگر انسان بداند چه وضعی خواهد داشت؟ از ترس مرگ خواهد مرد، و کسی نجات خواهد یافت، که به فضیلت یقین آراسته باشد.

تکلیف بهشت و دوزخ

جاثلیق پرسید: معنای این سخن خداوند چیست، که می فرماید: «آنان حق عظمت خداوند را نشناختند، و زمین (روز قیامت) در قبضه قدرت اوست، و آسمانها رابه قدرت خویش، درهم می پیچد و ذات پاک او از آنچه مشرکان می پندارند، منزه و متعالی است» (45).

راستی، اگر زمین در قبضه الهی باشد، و او آسمانها را در هم پیچد، در حالی که بهشت و دوزخ در آنها قرار دارد، پس بهشت و دوزخ در کجا خواهد بود؟ علی علیه السلام دستور داد: برای او دوات و کاغذی حاضر کردند، آن گاه بر کاغذ نوشت: بهشت و دوزخ، سپس کاغذ را در هم پیچید و دست عالم مسیحی داد و فرمود: آیا این کاغذ در هم پیچیده نیست؟ دانشمند مسیحی گفت: همینطور است.

آن گاه علی علیه السلام فرمود: کاغذ را باز کن و ببین نوشته دوزخ و بهشت در آن محوشده است؟

وقتی جاثلیق جواب داد: نوشته بهشت و دوزخ به جای مانده، علی علیه السلام فرمود: قدرت خداوند متعال هم، چنین است، و آن گاه که آسمانها را درهم پیچد و زمین رادر قبضه قدرت خویش گیرد، بهشت و دوزخ نابود نخواهد شد، همانطور که نوشته آن بر این کاغذ محو نگردیده است.

«وجهه»، به کدام سو؟

جاثلیق ادامه داد: این آیه قرآن که می فرماید: «همه چیز نابود می شود، مگر وجهه خدا» (46).

وجهه خداچيست؟ چگونه است، به کدام طرف است؟ و برای آن چه دلیلی داریم؟

علی علیه السلام به خدمتگزار خویش دستور داد: مقداری هیزم و آتش حاضر کند، وقتی هیزم آماده شد، دستور داد آن را برافروزند، آن گاه که آتش شعله ور شد، جاثلیق رامخاطب قرارداد و فرمود: آیا می توانی برای این شعله آتش، وجهه و صورتی تعیین کنی؟

جاثلیق گفت: نه، چون از هر طرف به سوی این آتش روی آوریم، وجهه و صورت آن حساب خواهد شد.

آن گاه علی علیه السلام فرمود: وقتی آتشی که مخلوق اوست و تحت تدبیر الهی می باشد، با وجود ضعف و سرعت در زوال، وجهه معینی ندارد، بلکه به هرسوبنگری وجهه اوست، برای خدایی که آتش را آفریده، و همه آنچه در ملکوت وجود دارد، در تصرف اوست، چگونه می شود برای وی وجهه معینی توصیف کرد؟ یا به حدی محدود نمود؟ یا با چشم او را مشاهده کرد؟ یا با عقل براو احاطه کرد؟ یا او را در «وهم» گنجانید؟

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و زهرچه گفته ایم و شنیدیم و خوانده ایم مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان، در اول وصف تو مانده ایم (47)

آن گاه امام علیه السلام آیه قرآن قرائت کرد که می فرماید: «خدای یگانه راهیچ مثل ومانندی نیست، و او بر همه چیز شنوا و بیناست» (48)

در آغوش اسلام

جاثلیق، با شنیدن این توضیحات گفت: درست گفתי، ای وصی علیم و حکیم و رفیق و هادی، و من شهادت می دهم که غیر از خدای یگانه، خدایی نیست،

محمد ﷺ بنده و رسول اوست، او مبعوث به حق الهی برای بشارت و انذار است، و تو وصی و صدیق و همراه و کانون سر او، و امین او در میان اهل بیت او، و ولی مؤمنان بعد از او هستی.

آری، هر کس تو را دوست بدارد و ولایت تو را بپذیرد، هدایت یافته، قلب او نورانی می گردد، اعانت و کفایت و شفاعت تو را دریافت می دارد، و هر کس از تورو برگرداند و از راه تو منحرف شود، گمراه گردیده، فریب و زیان دیده و به پیروی از هوای نفس خویش، بدون هدایت خدا و رسول ﷺ مبتلا گردیده است، در صورتی که هدایت و نورانیت تو، برای هدایت همگان کافی و شافی خواهد بود.

چرا چنین کردید؟

آنگاه جاثلیق، متوجه جمعی که در آنجا بودند گردید و گفت: ای مردم! شما به آرزوهای خویش دست یافته اید، اما درباره سنت پیامبر خود، به خطا و انحراف رفته اید، بیایید از این مرد اطاعت کنید، تا هدایت و رشد یابید. چه چیزی شما را به این روزگار انداخته؟ پس از این دلایل و راهنمایی هایی که برای شما صورت گرفته، دیگر چه عذر و بهانه ای دارید؟ وصایت سنت الهی است که در امتهای قبل از شما رایج بوده، و تبدیل و تغییر سخنان و سنتهای خداوند مجاز نخواهد بود.

باری، خداوند عزوجل، اختلاف در میان امتها را هم، در مورد تغییر اوصیای بعد از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خبر داده، و تعجب از شماست که با مشاهده این تغییر باز هم به ناحق قدم می گذارید، نکند دلها قساوت گرفته باشد، حسد ظاهر شده، و کینه ها بروز کرده، و راه تهمت و نسبت ناروا باز شده است؟!!

ستایش علی علیه السلام

سلمان می گوید: جاثلیق و دانشمندان همراه او مسلمان شدند، و شهادت به وصایت علی علیه السلام از محمد صلی الله علیه و آله که نبوت او برحق بود، و آن را در تورات و انجیل دیده بودند، دادند، آن گاه تصمیم گرفتند نزد پادشاه خود برگردند و آنچه را دیده و شنیده بودند، بازگو نمایند.

امام علی علیه السلام هم گفت: حمد خدایی را که دلایل نبوت محمد صلی الله علیه و آله و آل او را آشکار ساخت، دین خویش را عزت و نصرت بخشید، پیامبر خود را تصدیق نمود، آیین او را بر همه ادیان پیروز گردانید، اگرچه مشرکان این جهت را پسند نمی داشتند.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله.

آن گاه جماعت حاضر در مسجد، به هم تبریک گفتند، چون علی علیه السلام با دلایل و برهان محکم خویش توانسته بود، غبار ذلت و زبونی را از آنان برطرف نماید. سپس به علی علیه السلام هم گفتند: ای ابوالحسن! خدا به تو جزای خیر دهد، که توانستی حق پیامبر خویش را ادا کنی.

آن گاه جمعیت حاضر در مسجد متفرق شدند، در حالی که گویا آن مطالب و حقایق را، اصلاً نشنیده و نفهمیده اند، و آنچه را هم شنیده بودند به فراموشی سپردند!

تکرار تاریخ

سلمان خیرمی گوید: مسیحیان از مسجد بیرون آمدند، مردم هم متفرق شدند، وقتی مسیحیان می خواستند «مدینه» را ترک بگویند، در حالی که مسلمان شده و در حق علی علیه السلام دعا می کردند، برای خدا حافظی نزد آن حضرت آمدند، علی علیه السلام هم از خانه بیرون آمد و با آنان نشستنی صورت داد.

ای علی، که جمله عقل و دیده ای شمه ای واگو، از آن چه دیده ای
 بازگو، دانم که این اسرار هوست زانکه بی شمشیرکشتن، کاراوست
 صد هزاران می چشانند روح را که خبر نبود، دل مجروح را
 صد هزاران روح بخشد هوش را خبر نبود، دوچشم و گوش را
 بازگو ای بازعرش خوش شکار تاچه دیدی این زمان از کردگار (49)

آن گاه جاثلیق، لب به سخن گشود و گفت: ای وصی محمد ﷺ و پدر نسل او، ما این امت را در هلاکت می بینیم، چون اینان مثل امت «بنی اسرائیل» از قوم موسی ﷺ که از آن پیامبر ﷺ دست برداشتند و به «سامری» روی آوردند، شده اند. ما این مطلب را هم یافته ایم، که هر پیامبری را خداوند مبعوث داشته است، او دشمنانی از شیطانهای جن وانس دارد، که درکار نبوت دخالت می کنند، امت رابه هلاکت می کشانند، وصی پیامبر ﷺ را طرد می کنند، و به جای آن «وصی» خود ادعای خلافت دارند!

اکنون چیزی را که خداوند به صادقین وعده داده است، آن رابه مانشان داد و دانستیم این قوم، خویش رابه هلاکت کشانده اند، راه تو و راه آنان را خداوند برای ماروشن گردانید، به اعمال آن قوم هم بصیرت یافتیم، اکنون ما از دوستداران تو، و بردین توهستیم و از تو اطاعت می کنیم.

حال هر دستوری داری بیان کن، اگر مایلی در اینجا بمانیم و تو را علیه دشمنانت یاری کنیم، اگر دستور رفتن می دهی می رویم، و اگر می خواهی برگردیم منصرف می شویم.

به هر حال، برای آنچه که پیش آمده باید صبر و حوصله زیاد داشته باشی، و این شیوه و سنت اوصیای پس از پیامبران ﷺ است، اما آیا درباره آنچه برای امت پیش آمده، عهد و پیمانی هم از پیغمبر ﷺ نزد تو هست؟

اختلاف امتها!

علی علیه السلام فرمود: آری، بخدا سوگند، عهد و پیمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من هست، که وضع این قوم و کاری را که انجام داده اند بیان کرده است. چگونه ممکن است کار امت بر من پوشیده باشد؟ درحالی که وضع من نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند وضع «هارون» به موسی علیه السلام و «شمعون» نسبت به عیسی علیه السلام بوده است؟

آیاشما نمی دانید که، که درباره «شمعون بن حمون صفا» پسر دایی عیسی علیه السلام، امت عیسی علیه السلام به اختلاف افتادند و به چهار فرقه تقسیم شدند، و این چهار فرقه هم به هفتاد و دو فرقه تقسیم گردیدند، که جزیک فرقه، بقیه به هلاکت رفتند؟

آیا نمی دانید، امت موسی علیه السلام نیز به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، که به غیر از یک فرقه، بقیه به هلاکت مبتلا گردیدند؟!

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم هم در عهد و پیمان خویش، به من اطلاع داده، که امت او به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند، سیزده فرقه آنان ادعای محبت و مودت ما را می کنند، که جز یک فرقه، بقیه راه ضلالت و هلاکت را پیش می گیرند، من هم به لطف و هدایت خداوندی راه خود را در پیش دارم، و می دانم سرنوشت این قوم به کجا می انجامد، اینان مدت زیادی دوام نخواهند آورد، خداوند هم بازبان پیامبر خویش فرموده است: «نمی دانم، شاید این امتحانی باشد برای شما، و بهره ای تاهنگام مرگ» ⁽⁵⁰⁾.

به هر حال، من در برابر آنان به خاطر این مدت اندک، صبر پیشه ساختم، تا خداوند کار خود را در باره آنان به نهایت برساند، و سرنوشت محتوم او فرارسد.

آن گاه موضوع نفاق و حسد و کینه ها و بیماری قلبها را پس از وفات رسول خدا ﷺ مطرح کرد، و گفت: خداوند فرموده است: «منافقان از آن بترسند، که سوره ای نازل شود، و آنچه را در قلب دارند آشکار سازد. (ای پیامبر! به آنان) بگو: استهزاء کنید! خداوند آنچه را شما می ترسید به سر شما خواهد آورد (51). و می فهمید چه کرده اید.

اگر هم از آنان سؤال کنی: (چرا استهزاء می کنید؟) می گویند: شوخی و مزاح کردیم! آیا شما با خدا و آیات خدا و رسول او شوخی می کنید؟ عذر نیاورید، پس از ایمان راه کفر را پیش گرفتید، اگر از برخی از افراد ساده لوح شما گذشت کنیم، طایفه دیگری را به عذاب مبتلا خواهیم کرد، چون آنان مجرم هستند (52). آری، خداوند گروهی از آنان را مورد عفو قرار می دهد، و به من هم وعده داده که براهل فتنه پیروز شوم، و کار را به من برگردانند، اگر چه بیهوده کاران، آن را ناپسندمی دارند! ضمناً نوشته ای از رسول خدا ﷺ درباره مصالحه موقت (هدنه) نزد شما هست، که حادثه ای به وجود نیاورید، و حادثه جویی را پناه ندهید (ودر عین حالی که شما مسلمان شده، اما در حکومت مسیحیت به سر می برید) تا حکومت اسلامی با شما وفاداری می کند، شما هم به آن عهد و وفادار باشید، تا بر اساس آن، در ذمه و پناه دولت اسلام قرار داشته باشید.

برای حفظ اساس اسلام

این راهم بدانید، که اکنون زمان یاری ما و شمشیر از غلاف بیرون کشیدن نیست، قیام به حقی علیه آنان صورت نمی گیرد، تا خود باز گردند و اطاعت مرا بپذیرند، زیرا من فریضه ای از جانب خداوند و رسول هستم، و مثل حج و زکات و روزه می باشم (53).

بنابراین، آیا برقراری این احکام و حدود الهی، جز به وسیله عالم فرزانه ای که به حق هدایت کند، و برای پیروی از دیگران برتر باشد، ممکن است؟

قرآن کریم خطاب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «به آنان بگو آیا کسی از شریکهای شما، کسی را به حق هدایت می کند؟ بگو: خداوند به حق هدایت می کند، آن وقت کسی که به حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است؟ یا کسی که خود نیز هدایت پذیر نیست؟ و این چه حکمی است که می کنید؟»

(54)

باری، خداوند شما را مورد رحمت خویش قرار دهد، من فریضه از جانب خدا و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر شما هستم، بلکه بالاترین و عالی ترین و جامع ترین فرایض هستم، چنانکه استوارترین شخص برای تحکیم پایه های ایمان و شرایع اسلام می باشم، و توانایی این را دارم، که نیازمندیهای مردم را، در آنچه خیر و صلاح آنها در آن است، و آنچه موجب فساد دنیا و آخرت آنان می شود، پاسخگو و راهنما باشم.

اما اینان از من روی گردان شدند، فضل و کمال مرا مهار کردند، در صورتی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امامت و پیروی از راه مرا واجب گردانیده بود، و شما خود مشاهده کردید، آنان با وجود حجت استواری چون من، چگونه در لباس ذلت و زبونی فرورفته بودند!

راستی، دیگر خداوند چگونه حجت خود را برای آنان اثبات کند، در حالی که آنان عهد و پیمان پیامبر خویش را به فراموشی سپردند؟ با وجود اینکه آن حضرت مقام و منزلت مرابری آنها بیان کرده، و با تاکید فراوان آنان را به اطاعت من فراخوانده بود؟

هم چنین، رسول خدا ﷺ براساس رسالت الهی خویش، فقر و نیازمندی آنان را به علم و دانش من، و بی نیازی مرا به علم و دانش آنان و همه امت اعلام داشته بود، چون خداوند چنین علم و حکمتی را به من عطا فرمود، با این حال چگونه من غمناک نباشم برکسی که پس از روشن بودن حق، راه انحراف و گمراهی را پیش گرفته است؟!

خداوند هم می فرماید: آن که هوای نفس خویش را خدای خود قرار داده، و خداوند او را پس از اتمام حجت گمراه نموده، و برگوش و قلب او مهر «قهر» نهاده، و بر چشم وی پرده ظلمت کشیده، بعد از خدا چه کسی او را هدایت می کند؟ آیامتذکر این معنا نمی شوید؟ (55).

خلاصه، خداوند اگر کسی را هدایت کند، در برابر او بیش از دو راه وجود ندارد: راه بهشت و دوزخ، یعنی انتخاب دنیا، یا آخرت. شما هم وضع این قوم را دیدید، و مشاهده کردید چون امتهای گذشته، اینان چگونه استحقاق عذاب یافتند؟ و چگونه کلام خدا را تغییر دادند، و چگونه مانند امتهای پیشین که سنت شکنی کردند و نابود شدند، سنت شکنی در میان اینان نیز جریان یافت؟!

تکلیف شما

اما شما، تکلیف دارید به دستگیره و ریسمان محکم الهی چنگ زنید، حزب خدا و رسول ﷺ باشید، و عهد و پیمانی را که رسول خدا ﷺ بر عهده شما گذاشته، بدان وفادار بمانید.

فان الاسلام بدا غریبا، و سيعود غریبا (56).

زیرا اسلام با غربت و مظلومیت آغاز گردیده، و بعد هم به غربت و بی کسی دچار خواهد شد.

بنابر این، وقتی شما به ملت و مملکت خویش باز گشتید، مانند «اصحاب کهف» مخفیانه و با ملاحظه رفتار نمایید، و از این که وضع خود را برای زن و فرزند و دوست غمخوار و قوم خویش بیان نمایید، پرهیز داشته باشید، زیرا این (دستور) دین خداست که اولیای او تقیه و مخفی کاری راعایت کنند، چون اگر شما وضع خود را افشا کنید، شما را به قتل می رسانند.

اما اگر با پادشاه ملاقات داشتید، و فرصت مناسبی یافتید، چنانچه در او زمینه پذیرش اسلام رامشاهده کردید، مقداری از مطالب رادر اختیار اوبگذارید، زیرا (این روش یا) آن پادشاه «باب خدا» و حصار ایمان است، که داخل آن نمی شود کسی، مگر این که خدا از او پیمان گرفته، قلب او را نورانی گردانیده، و او را یاری کرده باشد.

بنابراین، شما به شهرهای خود باز گردید، بر عهد و پیمان خویش استوار باشید، زیرا به زودی روزگاری برای مردم پیش می آید، که بعد از من و اینان قدرتمندانی حاکم می گردند، که دین خداوند متعال را تغییر می دهند، آیات الهی را تحریف می کنند، اولیای خدارابه قتل می رسانند، دشمنان خدا را عزت می دارند، بدعتها فراوان می شود، و سنتها ویران می گردد، تا جایی که زمین از ظلم و ستم انباشته می شود.

امید پیروزی

اما نگران نباشید، چه اینکه خداوند پس از سختی های زیاد، به وسیله اهل بیت ما، بلاها و ناراحتی ها را از افراد دعوت کننده به سوی خدا، برطرف می گرداند، تا جایی که زمین پس از آن که از ظلم و ستم انباشته شده، از عدل و قسط لبریز می گردد.

این راهم بدینند که، رسول خدا ﷺ با من عهد کرده، کار رهبری بعد از سی سال (بیست و پنج سال) از وفات آن حضرت، به من برمی گردد، اما در حالی که فتنه ها ظهور کرده، امت درباره من اختلاف راه می اندازند، گروهی از دین خدایرون می روند، و آن حضرت به من دستور داده، باناکثین بیعت شکنان (جنگ جمل)، قاسطین ستمگران (جنگ صفین)، مارقین خوارج (جنگ نهروان) ⁽⁵⁷⁾ جنگ کنم، اگر کسی از شما آن زمان و آن شرایط را درک کند، و بخواهد بهره ای از جهاد داشته باشد با من همراه گردد، چون بخدا سوگند این جهاد خالص است، که کتاب خدا و سنت رسول او آن را برای ما خالص کرده است.

بنابراین، خدا شما را رحمت کند، یلاس خانه خود باشید (از قیام و نهضت خودداری کنید) تا زمان ظهور امر ما برسد، هر کس از شما در این مدت بمیرد، از مظلومان خواهد بود (و پاداش آنان را خواهد داشت) و هر کس از شما زنده بماند، چیزهایی را خواهد دید، که چشم او روشن می گردد، ان شاء الله.

اما این راهم بدانید، که این قوم بانادانی خود علیه کار من راه خطا را خواهند پیمود، چون دانایی لازم راندارند عهد پیامبر ما را در باره ما می شکنند، و به زودی در میان آنان پادشاهی به وجود خواهد آمد، که عهد خدا و رسول در میان آنان کهنه و فرسوده می گردد، آنچه به آنها تذکر داده شده فراموش می کنند، چون امتهای گذشته به بلاهایی مبتلا می گردند، تاجایی که به هرج و مرج و فساد و ستمگری گرفتار می شوند، چون مدت آنان طولانی و بلاهای آنان شدید می باشد، و من هم مامور به صبر و تسلیم در برابر حکم خدا هستم، اما هر شخص مؤمنی در آن بلای عظیم و حوادث تلخ، رنج می برد و خون دل می خورد، تا جان بسپارد و خدای خویش را ملاقات کند.

اما، وای به حال آنهایی که به «تقلین» چنگ می زنند و حوادث سختی که بر آنان وارد می کنند، وای به حال جوجه های آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (58) از دست خلیفه ای که به زوربرگرده مردم سوار می شود، که فاجر و خوشگذران است و فرزند مرا و فرزندان او رامی کشد (59).

پیروزی نهایی

ولی خدای مهربان، زمین را از حجت و پیشوا خالی نمی گذارد، آن حجت یاباظر و قابل مشاهده است، یا در پس پرده غیبت می ماند، تا دلایل بینات الهی بامردم قطع نگردد، و عطای الهی متعلق به کسانی باشد که از او پیروی می کنند.

اما چنین اهل ایمانی کجایند؟ تعداد آنان چند نفر است؟ آنان افراد کمی هستند، ولی آنان بزرگواری هستند که درپیشگاه خداوند عظمت والایی دارند، تاجایی که خداوند به وسیله آنان دین و علم خویش را حفظ می کند، تا آنان علم الهی را درسینه های خویش پیورانند و به افراد مانند خود منتقل نمایند.

آری، اهل ایمان واقعی درچنین روزگاری، به خاطر درک حقیقت ایمان درامواج علم فرو می روند، و ازروح یقین طراوت واستراحت می گیرند، و یا ازآنچه جاهلان باآن وحشت دارند، انس والفت برقرار می کنند، و آنچه رافراد خوشگذران سنگلاخ می شمارند، برای خویش نرم و آسان می دانند.

آری، آنان شب رابه صبح می آورند، در حالی که روحهای آنان به عالم بالاوابسته است، آنان حجت های خداوند روی زمین وامینان و پناهگاه بندگان خدای باشند، آه، آه، که من شوق فراوانی به دیدارآنها دارم، اما آنان چه صبرتلخی دربرابر دشمنان دارند؟! ولی خداوند مهربان ما و آنها را در «بهشت

عدن « با پدران و همسران صالح و فرزندان صالح آنان، در کنار هم فراهم می آورد.

اشک گرم علی علیه السلام

سلمان می گوید: علی علیه السلام این مطالب را بیان کرد، آن گاه گریه واشک سر داد، و آن جماعت هم با علی علیه السلام گریه کردند، و در حالی که با آن حضرت وداع می کردند، گفتند: شهادت می دهیم که تو وصی، امام و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی، ما خصوصیات و عکس تورا نگه داری می کنیم، طولی هم نمی کشد که پس از این قریشی (پس از خلافت ابوبکر و عمر) ⁽⁶⁰⁾ نمایندگان به «روم» نزد پادشاه اعزام خواهند شد، و ما صورت پیامبران علیهم السلام، صورت پیامبر شما، دو فرزند تو حسن و حسین علیهم السلام، و سیده زنان عالمین (فاطمه - س) بعد از مریم بتول علیها السلام را به آنان ارائه خواهیم داد، این یاد بوها نزد ما محفوظ خواهد بود، ما هم وقتی نزد پادشاه رفتیم، از نور هدایت و برهانی که در قلب مابه ودیعت نهادی، او را با خبر خواهیم کرد، و کرامت و صبر و شکیبایی در برابر مصایبی که بدان مبتلا شده ای برای اوبیان خواهیم نمود.

اضافه بر این، پس از بازگشت، برای دولت تو مرزبانانی می باشیم، و نیز برای تو پیشرفت کار تو دعوت و تبلیغ به عمل می آوریم. راستی چقدر این بلا عظیم، و این مدت طولانی است؟ از خداوند توفیق و استقامت تو را خواهیم، والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

سه توضیح

1- درباره سند این کتاب، همانطور که در آغاز این فصل اشاره کردیم، مدارک دیگری را از عالمان بزرگ و محدثان رجال شناس اضافه می کنیم:

الف: محمد بن علی بن حسین بن موسی قمی، معروف به «شیخ صدوق» متوفای 381 هجری، بخشهایی از مطالب کتاب سلمان را، در کتاب «التوحید» صفحه های 286 و 316، آورده است.

ب: ابو محمد، حسن بن ابوالحسن محمد دیلمی، متوفای 801 هجری، همه خبر جاثلیق را، در کتاب «ارشاد القلوب»، ج 2، صفحات 299 - 315 آورده است.⁽⁶¹⁾

ج: محمد باقر بن تقی، «علامه مجلسی»، متوفای 1111 هجری، بخشهایی از این خبر را، در بحارالانوار، ج 3، ص 272 و ص 328 و ص 334، و ج 10، ص 52-62 و ج 41، ص 308 و 309 و ج 55، ص 9 و همه خر جاثلیق را در ج 30، ص 53-82، ذکر نموده است.

د: میرزا حسین بن محمد تقی، معروف به «محدث نوری» متوفای 1320 هجری، همه کتاب سلمان را، در کتاب عمیق «نفس الرحمن فی فضائل سلمان»، ص 329 و ص 489-511، با ذکر سلسله راویان حدیث، ضبط نموده است.

ه - علامه شیخ عبدالحسین امینی، متوفای 1390 هجری بخشهایی از «خبر جاثلیق» را در کتاب عظیم «الغدیر» ج 7، ص 178-179، آورده است.

ز - دکتر حسین مجیب مصری، در کتاب «سلمان فارسی، در ترازوی ادب و تحقیق» به ترجمه فارسی «حسین یوسفی آملی»، خلاصه «خبر جاثلیق» را، ص 214 و 215 در طی یک صفحه آورده است.

2- اینجانب، تاکنون ترجمه کاملی از کتاب سلمان را مشاهده نکرده بودم، بدین جهت همه کتاب را از اول تا آخر ترجمه نموده، و در مواردی توضیح

اندکی داخل پرائنتر، و نیز مدارکی را از کتابهای شیعی و اهل سنت در پاورقی به آن اضافه کرده ام.

3- همانطور که در آغاز فصل اشاره شد، در «کتاب سلمان» و خبر جاثلیق، از نظر محتوایی، نکاتی وجود دارد، که قابل بحث و بررسی بیشتری می باشد، که این کار به وقت دیگری موکول گردید.

پی نوشتها:

1. سلمان پاک، ص 168 - 70.
2. الفهرست، ص 80.
3. معالم العلماء، ص 57.
4. الشیعه و فنون الاسلام، ص 67.
5. الاوائل، ص 563; معالم العلماء، ص 2.
6. بهجة الآمال، ج 4، ص 405.
7. جامع الرواة، ج 1، ص 371.
8. قاموس الرجال، ج 4، ص 430.
9. ارشاد القلوب، ج 2، ص 299 - 315.
0. بحار الانوار، ج 30، ص 53 - 82.
11. نفس الرحمن، ص 493 - 511.
12. التوحید، ص 286 و 316.
13. رجوع کنید، به نفس الرحمن، ص 489 - 493.
14. لغت نامه دهخدا، ج 27، ص 187 و کتاب: حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص 23، و 186.
15. سوره ص، آیه 26.
16. سوره نساء، آیه 165.
17. سوره احزاب، آیه 62.
18. سوره بقره، آیه 124.
19. سوره نجم، آیه 11.
20. سوره اعراف، آیه 81.
21. سوره اعراف، آیه 81.
22. سوره اعراف، آیه 157.
23. سوره نساء، آیه 80.
24. سوره حشر، آیه 7.
25. اشاره به آیه 58، سوره بقره: و قولوا حطّٰة، و سوره اعراف، آیه 161.

26. صحيح مسلم، ج 5، ص 26؛ كنز العمال، ج 1، ص 173.
27. سوره اعلى، آيه 18 - 19.
28. سوره نساء، آيه 41.
29. سوره رعد، آيه 43.
30. سوره توبه، آيه 119.
31. سوره فصلت، آيه 42.
32. سوره حجر، آيه 34.
33. سوره حجر، آيه 34.
34. سوره حجر، آيه 75.
35. سوره فاطر، آيه 41.
36. سوره الحاقه، آيه 17.
37. سوره اسرى، آيه 43.
38. سوره مجادله، آيه 7.
39. سوره بقره، آيه 255.
40. مجمع البيان، ج 10، ص 246.
41. سوره انعام، آيه 75.
42. سوره عنكبوت، آيه 64.
43. سوره تكاثر، آيه 5 - 8.
44. سوره زمر، آيه 67.
45. سوره زمر، آيه 67.
46. سوره قصص، آيه 88.
47. كليات سعدى، ديباچه، ص 53.
48. سوره شورى، آيه 11.
49. مثنوى معنوى، دفتر اول، ص 98.
50. سوره انبياء آيه 111.
51. سوره توبه، آيه 64 و 65.
52. سوره توبه، آيه 64 و 65.

53. امام باقر عليه السلام نیز فرموده: بنی الاسلام علی خمس: الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج و الولاية... اصول کافی، ج 2، ص 21.
54. سوره یونس، آیه 35.
55. سوره جاثیه، آیه 23.
56. کنز العمال، ج 1، ص 238; بحار الانوار، ج 8، ص 12.
57. این موضوع را امام عليه السلام در خطبه سوم نهج البلاغه بیان فرموده، و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هم فرموده است: ستقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین، و ابن ابی الحدید هم می گوید: این خبر یکی از دلایل نبوت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم است. شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 201.
58. در کتابهای انبیاء عليه السلام: فرخین المستشهدین، یعنی جوجه های شهید، به حسن و حسین عليه السلام گفته شده. بحار الانوار، ج 20، ص 84.
59. این مطلب را پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم نیز از قبل بیان فرموده است. ربیع الابرار، ج 2، ص 56.
60. بحار الانوار، ج 30، ص 84; تفسیر قمی، ص 269.
61. الذریعة، الی تصانیف الشیعة، ج 1، ص 517.

فصل یازدهم: در جبهه های جنگ

در جبهه های جنگ

عظمت و ماندگاری سلمان فارسی، این صحابی بزرگ و مورد قبول را، که همه مورخان در طول تاریخ اسلام، مورد تمجید و ستایش قرار داده اند، در این جهت مهم می توان دانست، که او «یک شخصیت چند بعدی» و یک «مسلمان وارسته همه جانبه» بوده است.

سلمان در عین زهد و پارسایی، مسؤولیت پذیر نیز بوده و مسؤولیت استانداری «مداین» را عهده دار می گردد، مرد عبادت و علم و دانش است، اما به هنگام دفاع از اسلام، راه رزم و نبرد در جبهه های جنگ را نیز پیش می گیرد.

در این فصل، جنگهایی را که سلمان در آن شرکت داشته، فداکاری های وی، و ابتکارهای ارزشمند و مؤثری را که او صورت داده، به طور خلاصه مورد بررسی قرار می دهیم.

اما قبل از بررسی جنگهای سلمان، این موضوع را نیز باید مورد توجه داشته باشیم، که طبق مدارک تاریخی، پیغمبر ﷺ، دوشنبه دوازدهم ربیع الاول، نزدیک ظهر به «قبا» در کنار مدینه وارد شده⁽¹⁾ و سلمان از بالای درخت خرمايي که مشغول چیدن خرما برای ارباب خود بوده، ورود و استقبال از آن حضرت را مشاهده می کرده⁽²⁾ و به اعتراف «حمد الله مستوفی»، و منتقی و سید علی خان، در جمادی الاول همان سال (یعنی حدود کمتر از دو ماه پس از ورود پیامبر به آن سرزمین) سلمان به حضور آن حضرت رسیده و اسلام آورده است⁽³⁾.

اما سلمانی که در سال اول هجرت به آغوش اسلام آمده، چرا نتوانسته در جنگ «بدر» و «احد» شرکت کند؟ و اولین جنگی که شرکت یافته «جنگ خندق» بوده؟ ابن هشام و ابن اثیر جزری، علت این عدم حضور در آن دو جنگ را، از زبان خودسلمان این جهت دانسته اند، که وی هنوز در «قید بردگی» بوده⁽⁴⁾ و چون شیوه آزادی او بر اساس «مکاتبه» و به تدریج صورت می گرفته، وی نتوانسته است، در جنگ «بدر» و «احد» شرکت کند.

اضافه بر این، اگر این جهت را در نظر بگیریم، که یک شرط آزادی سلمان از سوی ارباب او، تاسیس نخلستانی بوده، که نهالکاری آن همان روزها انجام شده، اما برای به بار نشستن درختان خرما، به صورتی که به آن نخلستان گفته شود، حداقل چهار سال، یعنی تا سال پنجم هجرت، که «جنگ خندق» واقع شده، زمان لازم داشته است، جای ابهامی باقی نمی ماند.

به هر حال، به اعتراف مورخان، اولین جنگی که سلمان در آن شرکت نموده «جنگ خندق» بوده، که اکنون تاریخ آن جنگ، و شرکت سلمان و نقش کار بردی او را در آن جنگ و سایر جنگها، مورد مطالعه قرار می دهیم:

1 - در جنگ «خندق»

«جنگ خندق» که در بیان قرآن کریم، غزوه «احزاب» نامیده شده⁽⁵⁾ و سوره «احزاب» بدین مناسبت موسوم گردیده، در ماه شوال سال پنجم هجرت واقع شده است.⁽⁶⁾ زیرا گسترش اسلام که با دعوت و هدایت و صلح صورت می گرفت، روز به روز افزایش می یافت و دشمنان که تحکیم و گسترش این آیین مقدس آسمانی را بامنافع مادی خویش، در مخاطره می دیدند، با هر وسیله ای برای نابودی آن کمرهت می بستند!

بر این اساس، گروهی از یهودیان «مدینه» به «مکه» رفتند و با «قبیله قریش» که آنان نیز از دشمنان پیامبر اسلام بودند، پیمان همکاری بستند، به تدریج از قبیله های «غطفان»، «بنی سلیم»، «بنی اسد بن خزیمه»، «بنی فزاره»، «بنی اشجع»، «بنی مره»، «بنی قریظه» و «بنی نضیر» و افراد دیگری به آنان پیوستند و حداقل ده هزار نفر فراهم آمدند، که فرماندهی آنان را «ابو سفیان بن حرب» از قبیله قریش به عهده داشت (7).

خبر این توطئه و نقشه خطرناک را، چند نفر از اسب سواران «خزاعی» در فاصله چهار روزه که می توانستند از مکه به مدینه بیایند، به اطلاع رسول خدا ﷺ رساندند، و رسول خدا ﷺ هم، درباره این که از شهر خارج شوند و در هر جا بادشمن برخورد کنند با آنان بجنگند، یا در مدینه بمانند و از شهر دفاع کنند، موضوع را با اصحاب به مشورت گذاشت (8).

یاران رسول خدا ﷺ که آن حضرت، درباره خارج شدن از مدینه، یا ماندن در شهر و دفاع با آنان به مشورت پرداخت، هفتصد نفر بودند (9) اما طرح «کندن خندق» و ماندن در شهر از سوی سلمان فارسی، مورد تصویب رسول خدا ﷺ و یاران قرار گرفت (10).

بر این اساس، سلمان به عرض رسانید: ای رسول خدا ﷺ سپاه اندک، در برابر سپاه بزرگ نمی تواند مقاومت کند، آن حضرت فرمود: پس چه باید کرد؟ سلمان به عرض رسانید: ای رسول خدا ﷺ! دور شهر خندق می کنیم، تا میان ما و دشمن مانع ایجاد شود، و آنان نتوانند از هر سویی خواستند، ما را مورد حمله قرار دهند، شیوه ما در ایران هم چنین بود، که هر گاه دشمن کشور ما را مورد حمله قرار می داد، خندقهایی بوجود می آوردیم، و جنگ را در مواضع تعیین شده پی گیری می کردیم.

بر پایه این روایت، جبرئیل به رسول خدا ﷺ نازل شد، پیشنهاد سلمان را موردتایید قرار داد⁽¹¹⁾ و پیامبر ﷺ و یاران نیز آن را پذیرفتند.

کندن خندق

ارتش مهاجم، از مسیر مکه به مدینه، شهر را مورد هجوم قرار می داد، اما از جاهای دیگر به خاطر استحکام ساختمانها و نخلستانها و افرادی که در شهر حضور داشتند، تا حدی شهر محفوظ می ماند، بدین جهت در تشریح نقشه خندق نوشته اند:

مبدأ خندق از دو برج «شیخان» واقع در قسمت شمال شرقی بوده است، به طوری که با «ثنية الوداع» شمالی واقع در «مذاد» متصل شود و مرکز آن در مغرب «جبل بنی عبید» باشد، و باز از آنجا هم به طرف کوه «سلع» تا «مسجد فتح» پیچ بخورد، سپس طوایفی که در طرف غربی شهر سکونت داشتند، به ابتکار خود این فاصله را تا «مصلی» ادامه دادند⁽¹²⁾.

دستور کندن خندق از سوی رسول خدا ﷺ صادر شد، طبق تقسیم کاری که به عمل آمد، هر ده نفر می بایست چهل ذراع حفر کنند. رسول خدا ﷺ برای نگهداری شهر مدینه «عبدالله بن مکتوم» را جانشین خود قرار داد، و خود با سه هزار نیروی ارتشی⁽¹³⁾ با بیل و کلنگ و تبر و زنیل و وسائل حفاری آن روز مشغول کندن خندق شدند.

مردان مؤمن جنگی پیوسته تلاش و کوشش داشتند، مهاجران و انصار گروه گروه فعالیت می کردند، سلمان با عمرو بن عوف، حذیفه، نعمان بن مقرن مزنی، و مجموعاً در یک گروه هفت نفری از انصار، سخت مشغول کار بودند،⁽¹⁴⁾ و به هنگام کار هر یک اشعاری را زمزمه می کردند، اما سلمان که هنوز زبان عربی را خوب نیاموخته بود، نمی توانست شعر عربی بخواند، از این جهت ناراحت

بود، که رسول خدا ﷺ از ناراحتی سلمان اطلاع پیدا کرد، و در حق او دعا کرد، تا خداوند زبان او را، ولو به اندازه گفتن یک شعر باز گشاید، که به دنبال دعای پیغمبر ﷺ سلمان به سرودن این اشعار پرداخت:

مالي لسانا، فاقول شعرا اسال ربى قوة و نصرا
على عدوى و عدو الظهرا محمد المختار، حاز الفخرا
حتى اتاك فى الجنان قصرا مع كل حوراء نحاكى البدرا
من زبان شعر سرودن ندارم، از پرودگار خویش قوت و یاری می طلبم. تا
بردشمن خود و دشمن محمد ﷺ برگزیده، که مایه افتخار ماست پیروز گردم.
و دربهشت به قصر شکوهمند راه یافته، و با فرشتگان زیبای سیاه چشم،
همنشین باشم.

مسلمانان جنگاوری که گروه گروه مشغول کندن خندق بودند، با شنیدن این اشعار و مشاهده دلآوری های سلمان، هر قبیله ای فریاد می زد: سلمان از ماست، اما رسول خدا ﷺ با شنیدن این ادعاها و فریادها فرمود: سلمان منا اهل البيت عليه السلام (15).

قدرت دلآوری

موضوع قدرت و توانایی سلمان کهنسال را، در کارآیی کندن خندق، تعدادی از اصحاب روایت کرده اند و در کتابها هم آمده است.

«ابن عباس» و «انس بن مالک» گفته اند: رسول خدا ﷺ نقشه خندق را تعیین کرد، و هر ده نفر می بایست چهل ذراع حفر کنند، اما سلمان چون مرد شجاع و دلآوری بود، هر گروه از مهاجر و انصار می خواست، او را از خود بداند (تا از کار بیشتر و عنوان افتخار آمیز او بهره مند گردد) اما رسول خدا

این بحث را خاتمه داد و فرمود: سلمان از خاندان ما اهل بیت ع است ع (16)

در مورد دیگری می خوانیم: سلمان مرد شجاع و نیرومندی بود، به اندازه ده نفرکار می کرد، و می توانست در هر روز پنج ذراع در پنج ذراع خندق حفر کند، تا جایی که مورد چشم زخم «قیس بن ابی صعصعه» واقع شد، و بیهوش گردید و به زمین افتاد، در این مورد از رسول خدا ص چاره خواستند، آن حضرت فرمود: کنار او بروید و او را وضو و غسل بدهید و آب آن را در ظرفی جمع کرده و پشت سر او خالی کنید. به این دستور عمل نمودند و سلمان بهبودی یافت و به کار خود ادامه می داد (17).

کاخهای «حیره» و «مداین»

سلمان کلنگ می زد و خندق می کند، اما در آن حال واقعه عجیبی رخ داد، او درحین کلنگ زدن به صخره سفید سختی برخورد کرد، که هر چه بر آن کلنگ می زد، کلنگ کارآیی نداشت و چیزی از آن کنده نمی شد! رسول خدا ص که در نزدیکی سلمان مشغول کار بود و متوجه شد هر چه سلمان کلنگ می زند، جز برقی جهیدن نمی گیرد، وارد گودال شد، کلنگ را از دست سلمان گرفت و سه ضربه کلنگ بر صخره وارد آورد و سه نوبت برق جهید.

بعد سلمان را مخاطب قرار داد و فرمود: این برق ها را دیدی؟ در بیان دیگری هم آمده: پیغمبر ص کلنگ را گرفت و بسم الله گفت و ضربه سخت کلنگی بر آن سنگ وارد آورد، که سنگ سه قسمت شد، و جرقه ای از آن به سوی «یمن» چون نوری در شب ظلمانی درخشید، آن گاه رسول خدا ص تکبیرگفت و ادامه داد: کلیدهای پیروزی بر «یمن» را به دست

آوردم، اکنون من درهمینجا که هستم، درهای «صنعا» را مشاهده می‌کنم، که به دندانهای سگ می‌مانند!

بعد ضربه دیگری به سنگ وارد کرد، باز سنگ سه قسمت شد، و نوری از جانب «روم» جهیدن گرفت، که باز آن حضرت تکبیر گفت و ادامه داد: اکنون کلیدهای پیروزی بر «شام» را به دست آوردم، به خدا سوگند من از همین جا، کاخهای سرخ آنجا را مشاهده می‌کنم.

سپس ضربه سوم را بر سنگ وارد آورد، و فرمود: اکنون کلیدهای فتح «فارس» به من عطا شد، آن گاه تکبیر سر داد و گفت: به خدا سوگند، من از همین جا کاخهای «حیره» و «مداین کسری» را می‌بینم، که چون دندانهای سگ خودنمایی می‌کنند. آن گاه رسول خدا ﷺ اوصاف ایران را برای سلمان بیان کرد، و سلمان هم گفت: همینطور است که می‌گویی ای رسول خدا ﷺ.

سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای سلمان: این پیروزی‌ها، بعد از من به دست می‌آید (18).

ماجرای جنگ خندق

مسلمانان در این دفاع مقدس، فداکاری زیادی نمودند، آن طور که نوشته‌اند: حدود پنج و نیم کیلومتر فاصله را، که عرض آن حدود ده متر و عمق آن پنج متر بود، در حالی که بعضی روزه دار هم بودند، و گاهی هم در اثر کمبود مواد خوراکی از گرسنگی سخت رنج می‌بردند (19) به مدت شش روز، به انجام رساندند. (20) و آن گاه که سپاه دشمن به فرماندهی «ابوسفیان» با خندق و راه مسدود برای ورود به «مدینه» مواجه شدند، فریاد برداشتند: والله، ان هذ

لمکیده ما کانت العرب تکیدها. ⁽²¹⁾ به خدا سوگند، این نقشه ای است، که هرگز عرب نمی توانست آن را طرح ریزی کند.

سرانجام دشمن پنج روز را در سرگردانی به سر برد، ناچار روز پنجم «عمروبن عبدود» شجاع ترین آنها از فرصتی استفاده کرد، و با اسب خویش خود را به داخل محدوده سپاه اسلام رسانید، اما امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با وی درگیر شد و او را از پای درآورد. دشمن در مجموع هشت کشته داد، و از مسلمانان نیز شش نفر به شهادت رسیدند ⁽²²⁾ و دشمن پس از یک ماه سرسختی با کمبود مواد غذایی دست به گریبان شدند و ناچار راه برگشت و شکست را پیش گرفتند ⁽²³⁾. بدین ترتیب، سپاه اندک ولی مقاوم اسلام، به فرماندهی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و عنایت خداوندی که آن را در چند آیه سوره «احزاب» یادآور شده ⁽²⁴⁾، و نیز ابتکارسلطان فارسی برای کندن خندق، جهت حفاظت از کیان اسلام، در برابر بزرگترین هجوم «احزاب» کفر و نفاق، به پیروزی سربلندی دست یافت.

2 - در جنگ «طائف»

جنگ دیگری را که سلمان در آن و در رکاب رسول خدا شرکت فعال داشته، جنگ «طائف» بوده است. اما در اینجا نسبت به برخی از مورخین باید اظهار تاسف نمود، آنان را بی لیاقت یا مغرض، یا تحت نفوذ و استثمار حکومت‌های جائر دانست، یا اصولاً آنان بی گناه بوده، و آثار آنان را به وسیله سیاست‌های شیطانی حاکمان جور، و یا با دست اجانب ضد اسلام، تحریف شده شمرد. زیرا، مورخین غیر از «محمد بن عمر واقدی» متوفای 207 هجری و صاحب «امتاع الاسماع» که حضور سلمان را در نبرد «طائف» در سال هشتم هجری آورده اند، سایر مورخین پس از جنگ «خندق» در زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حضور نظامی سلمان را در سایر جنگها، به بوتاه فراموشی سپرده اند.

متوفای 630، ابن ابی الحدید⁽²⁷⁾ متوفای 655، ابن حجر عسقلانی⁽²⁸⁾ متوفای 852، همه این عبارت را با اندکی تفاوت، اما با یک مضمون و مفهوم درباره سلمان آورده اند که: اول مشاهده الخندق و لم یفته بعد ذلک مشهد مع رسول الله ﷺ.

اولین جنگی که سلمان شرکت نمود، «خندق» بود و پس از آن، سلمان حضور در هیچ جنگی را به همراه رسول خدا ﷺ از دست نداد.

بنابراین، به اعتراف این مورخان، «سلمان در زمان رسول خدا ﷺ هیچ جنگی را از دست نداده» یعنی در همه جنگها، که به حدود سی جنگ می رسیده، شرکت داشته است، که باید به غیر از «جنگ خندق» حضور او را در بیست و نه جنگ دیگر مطرح کرده باشند، در حالی که این کار متأسفانه صورت نگرفته، یا خود آنان سیر قومیت بوده و روح نژاد پرستی جاهلی، آنان را از مطرح نمودن «سلمان فارسی» ایرانی بازداشته است، و خلاصه، اینگونه کارها در تاریخنگاری سابقه دارد، و شاید بدین جهت است، که گفته اند: تاریخ ترجمه واژه «تاریک» فارسی است.

به هر حال، به سراغ «جنگ طائف» و حضور و ابتکار سلمان فارسی، در آن جنگ می رویم.

پس از «فتح مکه» در سال هشتم هجرت و گسترش اسلام، قبیله «هوازن» به فرماندهی «مالک بن عوف نصری» برای جنگ با رسول خدا ﷺ و پیشگیری از نفوذ اسلام، آماده جنگ با رسول خدا شدند.

پیامبر اسلام، در حالی که دوازده هزار سپاهی داشت، از مکه حرکت کرد و شب سه شنبه دهم شوال سال هشتم هجری به سرزمین «حنین» رسید، اما فراوانی سپاه به تعبیر قرآن کریم برای مسلمانان موجب «عجب و شگفتی شد»

(29) و به همین جهت وقتی افراد دشمن از دره های مختلف غافلگیرانه به سپاه اسلام هجوم آوردند، آنان در مرحله نخست تار و مار شدند، ولی پایداری رسول خدا ﷺ، فریادهای «عباس بن عبد المطلب» و شمشیر زندهای زنانی چون «ام عماره»، «ام سلیم»، «ام سلیط» و «ام حارث»⁽³⁰⁾ سبب شد، که مسلمانان فراری باز گردند، و سرانجام این جنگ با به اسارت درآوردن «شش هزار نفر از افراد دشمن»⁽³¹⁾ و به دست آوردن غنائم فراوانی، جنگ «حنین» به نفع و پیروزی اسلام، به پایان رسید.

به سوی طائف

با توجه به اینکه تعدادی از افراد «هوازن» و فراریان «جنگ حنین» و سایر دشمنان به شهر «طائف» گریخته بودند و طبق گزارشهایی احساس توطئه و خطر می شد. رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت، در مرحله نخست برای دعوت مردم آن سامان به اسلام، و در صورت لزوم، جنگ با آنان بر خورد کند و آتش فتنه آنان را فرو نشاند⁽³²⁾ بدین جهت، رسول خدا ﷺ پس از آن که امام علی عليه السلام را برای شکستن «بت های» طائف اعزام داشته بود و آن حضرت به این کار توفیق یافت⁽³³⁾ خود در همان شوال سال هشتم هجرت، به همراه یاران روانه «طائف» گردید، در سرمنزل آخر مسجدی بنا کرد و در آن نماز خواند و با سپاه خویش به نزدیکی حصار بلند «طائف» رسید، اما چون افراد دشمن در برجهای بلند سنگر گرفته بودند، تعدادی از یاران آن حضرت با تیر باران دشمن از پای درآمدند، و داخل شدن به شهر کار سختی بود، ناچار شهر «طائف» را مدت ده روز، یا به قول «طبری» و «ابن هشام» مدت بیست روز به محاصره خویش درآوردند.⁽³⁴⁾ جنگ سختی در گرفت و طائفیان از بالای بامها و برجها با

تیر و سنگ و پاره های آهن، سپاه اسلام را مورد حمله قرار می دادند و مجروح و مقتول می کردند.

در نتیجه پیامبر ﷺ و سپاه اسلام، برای اولین بار از «منجیق» و «دبابه» استفاده کردند⁽³⁵⁾، تا بتوانند حمله های دشمن را دفع کنند و آتش فتنه را خاموش سازند.

دبابه، وسیله پرتاب کردن تیر به داخل حصار بوده، که شبیه تانکهای جنگی امروزی بوده است، و شاید هم بتوان به آن «ارابه» گفت.

درباره «منجیق» واقدی می نویسد: گویند رسول خدا ﷺ با یاران خود مشورت کرد، و سلمان فارسی گفت: عقیده من این است که «منجیق» نصب کنیم، ما در سرزمین فارس، بر حصارها منجیق می گذاشتیم، و دشمن هم علیه ما همان کار را می کرد، ما بر دشمن به این وسیله پیروز می شدیم، و گاه دشمن بر ما پیروز می شد، و اگر منجیق نباشد، مدت محاصره طولانی خواهد شد.

آن گاه رسول خدا ﷺ دستور داد: منجیق تهیه کنند. برخی هم گفته اند: منجیق و دو «دبابه» را «یزید بن زمعه» از «جرش» که در نواحی مکه بود آورده بود⁽³⁶⁾.

به هر حال، با طرح یا ساختن «منجیق» به وسیله «سلمان فارسی» و نیز تهیه «دبابه» سپاه اسلام به نبرد ادامه داد، امام علی علیه السلام به جنگ بی امان پرداخت و طائفیان که مدت بیست روز در محاصره سپاه اسلام بودند، کسی را فرستادند، و پس از آن که مسلمانان در این جنگ چهارده شهید دادند⁽³⁷⁾ از افراد دشمن «قبیله ثقیف» مسلمان شدند⁽³⁸⁾ و این جنگ با پیروزی اسلام به پایان رسید، و خطر طائفیان، اگر چه بسیاری از آنان مسلمان نشدند، دفع گردید.

3 - در جنگ «قادسیه»

وقتی ارتش اسلام، با دعوت و هدایت خویش، سرزمینهای ایران را می‌گشود فرمانده آنان «ابو عبیده ثقفی» معروف به «ابو عبیدالله جراح» در سرزمین شام کشته شد، و نیز چهار هزار نفر از مسلمانان مفقود و در آب غرق شدند⁽³⁹⁾ این فاجعه برای خلیفه دوم سنگین تمام شد، بدین جهت تصمیم گرفت، همه نیروهای مسلمان را از، یمن، مکه، مدینه، کوفه، بصره و شام علیه دشمن بسیج کرده و به فرماندهی خود، دشمن را سرکوب سازد، اما درباره این که خود مدینه را ترک گوید و فرماندهی ارتش اسلام را عهده دار شود، با امام علی علیه السلام مشورت کرد⁽⁴⁰⁾ و آن حضرت با توجه به احتمال هجوم «رومیان» صلاح ندانست «عمر» از مرکز اسلام خارج شود⁽⁴¹⁾.

بدین جهت «سعد وقاص» به فرماندهی ارتش اسلام انتخاب شد، تا به «قادسیه» در عراق اعزام شود⁽⁴²⁾.

قادسیه، که امروز نیز شهری در عراق است و با همین نام خوانده می‌شود، آن روز در مغرب ایران، پانزده فرسنگی «کوفه» و چهار میل تا «غذیب» فاصله داشت⁽⁴³⁾.

درباره «جنگ قادسیه»، چهار موضوع مهم: تاریخ این جنگ، فرماندهان، انگیزه‌های طرفین درگیر، و تعداد سپاهیان طرفین، مناسب خواهد بود به طور خلاصه مروری داشته باشیم:

1 - درباره تاریخ وقوع این جنگ، مورخان قرن دوم هجری تا کنون، اختلاف نظرهایی داشته‌اند، اما «مسعودی» و «طبری» وقوع جنگ قادسیه را، در اول ماه محرم سال چهاردهم هجری، در زمان خلافت، «عمر بن خطاب» نوشته‌اند⁽⁴⁴⁾.

2 - فرمانده سپاه اسلام، همانطور که در بالا هم اشاره شد، از سوی «عمر»، «سعد بن ابی وقاص» بود که از «مدینه» به سوی «عراق» با هزاران نفر حرکت کرد، و انگیزه او ادامه دعوت اسلامی و گسترش حوزه اسلام، و در نتیجه دفع حمله ارتش ایران، علیه سرزمینهای اسلامی بود، که پس از سه ماه توقف در «تعلیه» راهی عراق گردید (45).

3 - انگیزه سپاه اسلام را که «مغیره بن شعبه ثقفی» در برابر وعده های مادی «رستم» به همراه یک گروه اعزامی اعلام کردند، دعوت به اسلام، و آزادی انسان از بردگی، به عبادت خداوند بود (46).

اما فرمانده ارتش ایران، از سوی «یزدگرد»، «رستم فرخ زاد» بود، که وی نیز پس از چهار ماه توقف در «اعور» بین «حیره» و «سیلحین» (47) با توجه به اینکه منتظر ماند تا نیروهای او از همدان، اصفهان، ری، قومس (سمنان و دامغان و شاهرود) و نهاوند برسند. (48) در «مداین» اردوگاه تشکیل داد، و با توجه به این که حوزه اسلام با سرعت زیادی در حال گسترش بود، یزدگرد می خواست، برای حفظ امپراطوری خود در ایران، از نفوذ سپاه اسلام جلوگیری کند.

4 - درباره تعداد ارتش اسلام، «احمد بن داود دینوری» آنان را که از مدینه آمده بودند، یا افرادی را که از «شام» و سایر جاها به آنان افزوده گردیده بودند، بیست و دو هزار نفر دانسته (49) اما «طبری» مجموع افراد سپاهیان اسلام را، حدود سی هزار نفر برآورد کرده است (50) و «مسعودی» هشتاد و سه هزار نوشته است (51).

تعداد ارتش «رستم» را «طبری» سی هزار نفر، (52) «مسعودی» شصت هزار (53) و «بلاذری» یکصد و بیست هزار نفر می داند (54) و همه این سه مورخ

برای این ارتش حضور سی نفر «فیل» را که آن روز مرکبها و وسائل جنگی خطرناک بود، مطرح کرده اند (55).

موضوع مهم درباره هدف ارتش اسلام، معنویت و نجات ایران از آتش بت پرستی بوده، بدین جهت در این جنگ هم نخست دعوت به اسلام و هدایت افراد را مطرح می کرد. این سپاه به قدری مجهز بود که، گروه پزشکان و جراحان همراه داشت، کار قضاوت و اداره امور مالی، به عهده «عبدالله بن ربیعہ باهلی» بود، و سرپرستی و هدایت این گروهها را سلمان فارسی دانشمند و کهنسال به عهده داشت (56).

به هر حال، جنگ قادسیه که چهار روز با سختی های فراوانی طول کشید، سرانجام با به اسارت درآمدن چهار هزار ایرانی و کشته شدن «رستم» فرمانده آنان، در محرم سال چهاردهم هجری، مطابق با 635 میلادی، با پیروزی اسلام، به پایان رسید (57) و سلمان فارسی هم با عظمت تمام نقش ارشاد و هدایتگری خویش را نسبت به هموطنان خویش ایفا نمود.

4 - در فتح «مداین»

مداین، جمع «مدینه» یعنی شهرها است. جغرافی دانی که به سال 372 هجری از آنجا دیدن کرده می نویسد: مداین شهرکی است بر مشرق دجله، و مستقر خسروان بوده است، و اندر آن یک ایوانی است، که ایوان کسری خوانند. گویند که: هیچ ایوانی از آن بلندتر نیست اندر جهان، و این شهری بزرگ بوده و با آبادانی، و آبادانی آن به بغداد بردند (58).

نام فارسی آن «تیسفون» از اصل «ته سی فون» به معنای شهرستانهای ایران است، که به عربی «طیسفون» شده است.

تیسفون، پایتخت پادشاهان ساسانی بوده، که به نام خاص شهری عمده از مجموعه شهرهایی، که به زبان سریانی «ماحوزه» یعنی شهرهای پادشاه خوانده می شده، اطلاق می گردیده است.

مجموعه شهرهایی، که به آن «تیسفون» گفته می شده، عبارت است از هفت

شهر:

1 - وه اردشیر، یا سلوکی یا سلوکیه، در ساحل غربی دجله.

2 - رومگان، در ساحل شرقی دجله.

3 - در زنی دان، در ساحل غربی دجله.

4 - ولادش آباد، در ساحل غربی دجله.

5 - اسپانیر، واقع در ساحل غربی دجله.

6 - ماحوزا، واقع در ساحل شرقی دجله.

7 - تیسفون، پایتخت پادشاهان ساسانی، در ساحل شرقی دجله (59).

بر اساس شرحی که در بالا ارائه شد، می توان تیسفون را مرکز هفت

شهر دانست، که سایر شهرها را نیز تحت پوشش داشته است.

لویس معلوف، مداین را مجموعه شهرهای عراقی دانسته، که در سی کیلومتری جنوب «بغداد» و در کنار «دجله» قرار دارد، و پس از فتح قادسیه،

در سال 637 میلادی، به وسیله «سعد بن ابی وقاص» فتح شده است (60).

به هر حال «مداین» مجموعه شهرهایی که پایتخت هفتصد ساله ساسانیان

بود، و کاخ سفید آن با سنگهای مرمر به آسمان سرکشیده بود، به دست

مسلمانان فتح شد و به حوزه اسلام افزوده گشت. اما قبل از آن که، فتح آن

سرزمین و نقش «سلمان فارسی» را بررسی کنیم، نامه رسول خدا ﷺ را به

پادشاه ایران، مطالعه می کنیم:

نامه پیامبر ﷺ به «خسرو پرویز»

رسول گرامی اسلام، در سال ششم هجرت، که نامه برای سرداران و پادشاهان می نوشت و آنان را به اسلام دعوت می کرد، نامه ای هم به شرح زیر برای «خسرو پرویز» پادشاه ایران نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد رسول خدا ﷺ به کسری بزرگ فارس، سلام بر کسی که هدایت را بپذیرد، و به خدا و رسول ایمان آورد. و شهادت بدهد که، خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی هم ندارد، و محمد ﷺ بنده و فرستاده خداست.

من تو را به سوی خداوند دعوت می کنم، چون من فرستاده خداوند به سوی همه مردم هستم، تا زندگان را بیم دهم و بیدار گردانم، و برای کافران احقاق حق نمایم. اگر تو اسلام بیاوری، سلامت خواهی یافت، و اگر از زیر بار حق شانه خالی کنی، گناه همه مجوسیان بر گردن تو خواهد بود (61).

وقتی نامه به وسیله «عبد الله بن حذاقه» به دست «خسرو پرویز» رسید، وی از این که نام رسول خدا ﷺ را جلوتر از نام خویش دید، و پذیرفتن محتوای نامه برای او سنگین و بر خلاف انتظار بود، نامه رسول خدا ﷺ را پاره کرد، و آن گاه هم که خبر این بی احترامی به گوش رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت فرمود: او مملکت و قدرت خود را پاره پاره کرده است، در بیان دیگری آمده، آن حضرت دعا کرد: خداوند مملکت او را پاره پاره گرداند. (62) در سال پنجم هجرت نیز، به هنگام کندن «خندق» به دور شهر «مدینه» وقتی سلمان فارسی برای حفر «خندق» کلنگ می زد، و به سنگ سفید سختی در دل خاک برخورد کرد، رسول خدا ﷺ کلنگ را گرفت، آن سنگ را شکست، جرقه

هایی جهیدن گرفت، که رسول خدا ﷺ هر یک را مژده پیروزی بر بخشی از کشورها تلقی نمود و از جمله فرمود: هذه فتوح يفتح الله بعدى، يا سلمان! (63).

ای سلمان! اینها پیروزی هایی است که، بعد از من واقع خواهد شد.

از سوی دیگر، وقتی هیات اعزامی «سعد وقاص» قبل از شروع جنگ «قادسیه» برای گفت و گو با «رستم فرخ زاد» فرمانده ارتش «خسرو پرویز» نزد او رفت، رستم وقتی سخنان محکم و قاطع آنان را شنید، سخت ناراحت و منقلب شد، زیرا وی در خواب دیده بود: مملکت او از آسمان به زمین سقوط کرده است (64).

اکنون ببینیم، سخن پیامبر ﷺ پس از بیست و یک سال، چگونه لباس عمل می پوشد؟ خسرو پرویز، چگونه سزای پا روی عقل و فطرت گذاشتن را می بیند؟ و خواب «رستم» که خود در «جنگ قادسیه» کشته شد، چگونه به طور کامل تعبیر می گردد؟!

ادامه جنگ

ارتشیان فارس، که در «جنگ قادسیه» فرماندهان خود را از دست داده بودند، از «قادسیه» گریخته و به «مداین» یعنی پایتخت ایران پناه بسته بودند (65) اما سپاه اسلام می بایست از «شط دجله» عبور کند و به سرزمین مداین وارد شود. برای این منظور داخل خاک عراق، روبروی «مداین» را اردوگاه قرار دادند و مدت بیست و هشت ماه اقامت کردند، به طوری که دو نوبت خرما رسید و خوردند (66) اما وقتی سپاه اسلام می خواست از «شط دجله» عبور کند، مشاهده کرد پارسیان قایقها و پلهای ارتباطی را آتش زده و نابود کرده بودند (67) ناچار سپاه ی بایست بدون وسیله لازم از «شطدجله» عبور کند و به سرزمین «مداین» وارد گردد.

«سعد وقاص» فرمانده سپاه اسلام، در جلو نیروها قرار داشت، و از این که با اسب به آب بزند نگرانی داشت، اما بالاخره بسم الله گفت و با اسب خود، در حالی که سلمان نیز در کنار او حرکت می کرد، وارد «نهر» شدند و سایر نیروهای مسلمان در آب دنبال آنان حرکت می کردند، ولی «سعد» در حالی که از ورود به آب پریشان و بیمناک بود، این آیه قرآن را تلاوت می کرد: ذلک تقدیر العزیز العلیم (68).

آری، سعد وقاص، به آب زدن را خطرناک تلقی می کرد و برای آن بیمناک بود و به همین دلیل با خواندن آیه فوق، سرنوشت خود را به عهده خداوند علیم و حکیم، می سپرد.

اضافه بر این، به استمداد از ذات مقدس خداوند پرداخت و می خواند: حسبنا الله و نعم الوکیل، والله لینصرن الله ولیة، و لیظهرن دینه، و لیهزمین عدوه، ان لم یکن فی الجیش بغی او ذنوب تغلب الحسنات (69).

خداوند ما را کفایت می کند و او خوب و کیلی است، بخدا سوگند، خداوند دوست خود را یاری می کند، دین خود را پیروز می گرداند، و دشمن خود را به شکست می کشاند، اگر در ارتش مسلمانان ستمی نباشد. و گناهان خوبی ها را مغلوب نگردانند!

سلمان فارسی هم، که همیشه و همه جا، عالمانه و حکیمانه لب به سخن می گشود، و اضافه بر این، نغمه پیروزی رسول خدا ﷺ در جنگ «خندق» را در گوش جان زمزمه می کرد، وقتی از سخن «سعد وقاص» مفهوم ترس و نگرانی احساس کرد، با اعتماد به ایمان خویش و با شناختی که از سپاه اسلام داشت و همچنین به اوضاع ارتش مقابل آگاه بود، با لحن دلگرم کننده و نوید بخشی، اینگونه به دلداری و راهنمایی «سعد» پرداخت:

الاسلام جدید، ذلت لهم والله البحور، كما ذلل لهم البر، اما والذی نفس سلمان بیده، لیخرجن منه افواجا كما دخلوه افواجا (70).

اسلام دین جدید است (و ملت آن نیکوکار می باشد) و قسم به خدا دریاها برای آنها رام شده، همانطور که خشکی برای آنها رام و آسان است. به خدایی که جان سلمان در اختیار اوست، مردم گروه گروه از آب «دجله» بیرون می آیند، همانطور که گروه گروه به آن وارد شدند.

«طبری» می نویسد: آب برای آنان رام شد و به طور طبیعی از روی آن عبور می کردند، کسی از آنان غرق و مفقود نشد، چون جمعیت مانند طبقی روی آب حرکت می نمودند و با هم مشغول گفت و گو بودند، و همانطور که سلمان وعده داده بود، به ساحل رسیدند (71).

باری، اینگونه به آب زدن سپاه اسلام، فارسیان را به وحشت انداخت، تا جایی که آنان فریاد می زدند: دیوان آمدند، دیوان آمدند! آن گاه یکی از فرماندهان آنان که «خرداد» نام داشت فریاد زد: ای جماعت عرب! شما نمی توانید با ما مقابله کنید، سپس به دستور او سپاهیان، نیروهای مسلمان را تیر باران کردند (72).

رهبری سلمان

وقتی سپاه اسلام «نهر دجله» را پشت سر گذاشت و به اولین شهر «مداین» یعنی «بهرسیر» یا «وه اردشیر» رسیدند، همانطور که شیوه مسلمانان بود، سلمان فارسی با توجه به این که اهل ایران بود، در مقام رهبری ارتش اسلام ماموریت یافت، با پارسیان سخن بگوید و آنان را با صلح و صفا به اسلام دعوت کند.

«طبری» می نویسد: در آنجا سلمان پیشوای مسلمانان بود، و می بایست در مراحل مختلف در برابر ارتش مقابل، آنان را به اسلام دعوت کند، بدین جهت در آن شهر، خطاب به مردم ایران، دعوت خود را بدینگونه آغاز کرد:

انی منکم فی الاصل و انا ارق لکم، و لکم فی ثلاث ادعوکم الیها ما یصلحکم، ان تسلموا فاخواننا، لکم ما لنا و علیکم ما علینا، و الا فالجزیة، و الا نابذناکم علی سواء، ان الله لا یحب الخائنین (73).

اصل و ریشه من هم ایرانی است، من شما را دوست می دارم و می خواهم مهربانی کنم، بدین جهت در سه وبت شما را به آنچه خیر و صلاح شماست دعوت می کنم، اگر مسلمان شدید برادران ما خواهید بود، و در حقوق و تکالیف باما مساوی می باشید، و اگر در برابر اسلام تسلیم نشدید، باید «جزیه دادن» را بپذیرید، در غیر این صورت، ما ناچاریم با شما دست به جنگ شویم، زیرا خداوند متعال خائنان، و آنهایی را که فرمان او را انجام نمی دهند، هرگز دوست نمی دارد.

مردم «بهر سیر» یعنی «وه اردشیر» تا مدت سه روز دعوت سلمان را گوش دادند، اما زیر بار آن نرفتند و مسلمانان ناچار با منجنیق به قلعه و حصار شهر آنان حمله کردند و آنان را شکست دادند، و آنها هم شهر و دیار خویش را رها کرده، فرار را برقرار برگزیدند (74).

تصرف کاخ سفید

با سقوط شهر «وه اردشیر» لرزه در «کاخ سفید مداین» افتاد، بدین جهت «یزدگرد»، پسر «شهریار» پادشاه فارس آماده فرار شد، او را در زنبیلی گذاشتند، از بالای کاخ سفید مداین پایین فرستادند، وی هم با برداشتن مقداری از اشیاء سبک قیمتی کاخ، و با همراه برداشتن رجال حکومت و زنان و کودکان،

به «حیره» گریختند.⁽⁷⁵⁾ یا بقول «طبری» یزدگرد، از قبل اعضای خانواده خود را به «حلوان» یعنی «پل ذهاب» فرستاده بود، و خود هم به آنجا رفت⁽⁷⁶⁾.
وقتی هم سپاهیان اسلام به «مداین» وارد شدند، باز سلمان دعوت خویش را آغاز کرد، مردم را به پذیرش اسلام فرا خواند، اما بر خلاف مردم «وه اردشیر» که دعوت را نپذیرفتند و کار آنان به جنگ و شکست کشید⁽⁷⁷⁾ مردم مداین عموماً گریخته بودند، بدین جهت افراد باقی مانده وقتی سر و صدای سلمان و خروش سپاه اسلام را شنیدند، اعلام داشتند: جنگ برای چه؟ دیگر کسی در شهر نمانده است.

آن گاه سلمان، باز بیاد آیه: قل اللهم مالک الملک، تؤتی الملک...⁽⁷⁸⁾ افتاد، وعده رسول خدا ﷺ پس از فتح مکه، درباره «فتح فارس» و «روم» را یادآور شد و «کاخ سفیدی» را که آن حضرت معرفی کرده بود⁽⁷⁹⁾ مشاهده نمود.

سپس فرمانده سپاه اسلام، «سعد وقاص» در شهر خلوت به گردش پرداخت، بادیدن آن کاخ و آوارگی کاخ نشینان به تلاوت قرآن پرداخت: کم ترکوا من جنات وعیون، و زروع و مقام کریم، و نعمة کانوا فیها فاکهین، کذلک اورثناها قوماً آخرین⁽⁸⁰⁾.

افراد دنیا چه بسیار باغها و چشمه های آب را از خود به جای گذاشتند، وزراعتها و مقام و منزلتهای عالی را رها کردند و رفتند، و از ناز و نعمتی که در آن غرق بودند، چشم پوشیدند، و ما آن را به اشخاص دیگری به عنوان ارث تحویل دادیم.

آری، وقتی کاخ سفید به محاصره سپاه اسلام درآمد، باز سلمان به دعوت و تبلیغ خویش ادامه می داد، حتی همراهان رزمنده، که تحت فرماندهی او بودند، اعتراض کردند که: ای ابو عبدالله! مشغول جنگ نمی شویم؟! سلمان گفت: اجازه بدهید تا آنان را نخست به اسلام دعوت کنم، همانطور که رسول خدا ﷺ این کار را انجام می داد، حتی سلمان با زبان فارسی هم با آنان سخن می گفت (81).

به هر حال، سعد وقاص و سپاهیان اسلام، بدون جنگ و خونریزی وارد «ایوان مداین» شدند، در آنجا هشت رکعت «نماز پیروزی» خواندند، سعد چون خود بنای اقامت داشت، نماز را تمام خواند و چون روز جمعه رسید، اولین «نماز جمعه» در ماه صفر سال شانزدهم هجرت، که «فتح المداین» واقع شد (82) برگزار گردید، و کاخ «مداین» را مسجد قرار دادند (83).

«ابوریحان بیرونی» می نویسد: سعد وقاص، پس از یکماه (جنگ و تلاش) مداین را گشود (84).

حفظ بیت المال

در مورد عظمت جنگی، که «سلمان فارسی» و «جابر بن عبدالله انصاری» و بسیاری از بزرگان صحابه در آن حضور داشته اند، سخنها فراوانی می توان گفت، که گوشه هایی از شیوه های آنان را در جنگ و پیروزی مطالعه کردیم. اما رفتار بسیار مهم و آموزنده مسلمانان در این جنگ و فتح، موضوع حفظ اموال بیت المال مسلمانان است، زیرا غنیمتهای جنگی که از جمله دارایی های عمومی محسوب می شود، باید به ابواب جمعی و خزانه بیت المال واریز گردد، تا حاکم اسلامی نخست به وضع رزمندگان و جنگاوران رسیدگی کند،

نیازمندیهای آنان را تامین نماید، و سپس این در آمد را در جهت مصالح مسلمانان و تقویت حوزه اسلام به کار گیرد.

آری، درباره ایمان، روح صداقت، امانتداری، درستکاری، و بالاخره، معنویت و آخرت نگری مسلمانان رزمنده پیراسته از خود باختگی و آلودگی به زخارف دنیایی «سعدین ابی وقاص» فرمانده سپاه اسلام می گوید: والله ان الجیش لذوامانة...

به خدا سوگند، این ارتش امانتداری است، اگر این جهت نبود که سپاه اسلام در «جنگ بدر» حق تقدم را داشتند، می گفتم: اینان بر «سپاه بدر» برتری دارند... (85).

جابر بن عبدالله انصاری «می گوید: به خدایی که غیر از او خدایی نیست، ما بر کسی از «اهل قادسیه» اطلاع نیافتیم که آخرت خود را با دنیا طلبی آمیخته باشد، فقط به سه نفر مشکوک شدیم، که بعد فهمیدیم آنان هم دارای امانتداری و زهدبالایی هستند. (86) خلیفه هم وقتی مشاهده کرد، شمشیر گران قیمت کسری، و جواهرهای فراوانی را سپاه اسلام آورده اند، آنان را مورد تقدیر قرار داد و گفت: اینان مردم امانتداری هستند (87).

«ابو عبده عنبری» روایت کرده است: وقتی مسلمانان «مداین» را فتح کردند و به آن شهر انباشته از اموال و جواهرهای سلطنتی قیمتی وارد شدند، مردی آمد و «جعبه جواهر» بسیار پر ارزشی را به مسؤول امور دارایی بیت المال تحویل داد، وقتی افراد این «جعبه قیمتی» را دیدند گفتند: ما تا کنون جواهر به این عظمت و قیمتی را ندیده بودیم و برای آن نمی توانیم قیمتی تعیین کنیم.

آن گاه از آورنده آن سؤال کردند: آیا خود هم چیزی از جواهر این جعبه را تصرف کرده ای؟ او گفت: به خداوند سوگند، اگر خدا را در نظر نداشتم و خود را در برابر او مسؤول نمی دانستم، هرگز چیزی از آن را نزد شما نمی آوردم. افراد سپاه، با دیدن آن «جعبه جواهر» و امانتداری آن مرد مؤمن، فهمیدند اوشخصیت مؤمن و فوق العاده ای است، تقاضا کردند، او خود را معرفی کند، اما وی به معرفی خود حاضر نشد و گفت: من نمی خواهم مورد تمجید شما و دیگران قرار گیرم! من فقط برای رضایت خداوند این کار را انجام دادم و به پاداش اوراضی هستم.

آری، چنین روحیه صداقت و امانتداری برای افراد، بسیار شگفت آور و تکان دهنده بود، بدین جهت وقتی وی برای رفتن حرکت کرد، کسی را برای شناسایی دنبال او فرستادند، و آن گاه که او به جمع یاران خود پیوست، از آنان خواستند او را معرفی کنند، گفتند: او «عامر بن قیس» است ⁽⁸⁸⁾.

ظهور فرزند فارس

احمد بن محمد بن عبیدالله بن عیاش، متوفای سال 401 هجری، علامه محمدباقر مجلسی و محدث نوری، در ارتباط با سقوط ایران آن روز و پیروزی سپاه اسلام، داستان معجزه آسایی را روایت کرده اند، که قابل اهمیت است. خلاصه داستان این است که، وقتی سپاه اسلام در «قادسیه» پیروز شد و خبرمرگ «رستم فرخ زاد» فرمانده ارتش ایران به گوش «یزدگرد» رسید، وی تصمیم گرفت با اعضای خانواده خویش از «کاخ سفید مداین» فرار کند، اما قبل از فرار جلو «ایوان مداین» ایستاد، و با آن ساختمان رفیع، اینگونه به سخن پرداخت:

ای ایوان مداین! بدرود، من اکنون تو را ترک می گویم، اما خودم یا مردی از فرزندانم نزد تو باز خواهد گشت، البته این کار به زودی انجام نمی شود، و زمان آن هم معلوم نیست!

سلیمان دیلمی می گوید: یک روز به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم، و مفهوم این سخن «یزدگرد» را «مردی از فرزندان من» جویا شدم. امام علیه السلام فرمود: منظور از فرزندان «یزدگرد» صاحب الامر علیه السلام حضرت مهدی علیه السلام است (که به وسیله مادر خویش «بانویه» یا شهربانو مادر زین العابدین علیه السلام دختر «یزدگرد» بوده است) اوششمین فرزند من است، که بدین ترتیب از نسل «یزدگرد» به وجود می آید ⁽⁸⁹⁾.

در بعضی از تاریخ ها هم آمده، به هنگام اسارت «شهربانو» امام علی علیه السلام وی و سایر بزرگزادگان را طبق سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرامی داشت، و نگذاشت خلیفه دوم مانند اسیران دیگر با آنان رفتار نماید، و سلمان چون فارسی می دانست، واسطه ازدواج آن بانو با امام حسین علیه السلام شد، که از دامن وی، امام زین العابدین علیه السلام به دنیا آمد ⁽⁹⁰⁾.

5 - در جنگ «بلنجر»

جبهه دیگر جنگی را که، سلمان فارسی در آن شرکت داشته «غزوه بلنجر» بوده است. بلنجر، سابقا پایتخت «خزر» بوده، بعدها «آتل» پایتخت آنان شده ⁽⁹¹⁾ و خزرنام طایفه ای از اقوام «آریایی» است، که در قدیم در «ترکستان» و سواحل غربی دریای خزر سکونت داشته و از سال 600 تا 950 میلادی، در قسمت جنوب غربی «قفقازیه» دارای حکومت و قدرت بوده اند، و نام «دریای خزر» هم از نام آنها گرفته شده است ⁽⁹²⁾.

به هر حال، آن طور که از متون تاریخی استفاده می شود، سلمان فارسی در این جنگ نیز شرکت داشته، و پس از آن که «سلمان بن ربیعہ باہلی» در این جنگ شهید شده، سلمان فارسی با سپاه اسلام، از راه گیلان و کوههای گرگان و جنگلهای مازندران، برگشته است⁽⁹³⁾.

«مقام زخار» می نویسد: بلنجر، شهری از شهرهای «خزر» بوده، که «عبدالرحمن بن ربیعہ باہلی» آن را فتح کرد. سلمان فارسی هم با سردار بزرگ عرب «زہیر بن قین بجلي» رازی را در میان گذاشته است.

آن راز این بود که، زہیر بن قین، آن را در سال شصت و یک هجری، در کربلا و در رکاب حضرت سید الشہداء عَلَيْهِ السَّلَام افشا کرد و به یاران خود گفت: وقتی در زمان فتوحات اسلامی به «بلنجر» رفتیم و خداوند فتح و پیروزی هایی نصیب ما کرد و غنیمتهایی هم به دست ما رسید، سلمان فارسی به ما گفت: آیا از این پیروزی و غنیمت خوشحال هستید؟

گفتیم: آری، چنین است.

سلمان گفت: اگر چه این خوشحالی به جاست، اما خوشحالی واقعی آن وقتی است که، جوانان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را درک کنید، و به حمایت و یاری آنان بشتابید، که لذت و خوشحالی آن، از این پیروزی و غنیمت، بیشتر می باشد⁽⁹⁴⁾.

باری، آن روز که سلمان این راز را در گوش «زہیر» می گفت، تا آن تاریخ که واقعه کربلا رخ داد و «زہیر بن قین» در آن شرکت نمود و به شہادت رسید، حدود سی سال مانده بود، و چنین کارهایی از سلمان آگاه به اسراری، که در فصل «حکمت و فقاہت» خواندیم، و در فصل «کرامات اعجاز گونه» هم می خوانیم، سابقه فراوانی داشته است.

درباره تاریخ وقوع این جنگ نوشته اند: جنگ «بلنجر» به سال 32 هجرت و در سال نهم خلافت «عثمان» واقع شد، مسلمانان آن شهر را محاصره کردند، منجنیق ها و ارابه ها نصب نمودند، چند روز به جنگ و مبارزه شدید پرداختند و درحالی که «سلمان فارسی» و «ابوهریره» نیز حضور داشتند (و نیز در حوزه اسلام علیه عثمان، آشوبهایی به راه افتاده بود)⁽⁹⁵⁾ رزمندگان نتوانستند کاری از پیش ببرند، و سرانجام با کشته و مجروح دادن، از مسیرهای گیلان و گرگان و مازندران، راه بازگشت را پیش گرفتند!⁽⁹⁶⁾.

6 - در پیکاری دیگر

از سلمان فارسی، این زاهد دلاور، در پیکار دیگری نیز سخن به میان آمده، که قهرا در مناطقی از سرزمینهای ایران بوده است. براین اساس «ابو نعیم» و نیز «ابن سعد» در کتاب «طبقات» خود آورده است:

مردی از قبیله «بنی عبد قیس» روایت می کند: با سلمان فارسی، که فرمانده گروهی از سپاهیان اسلام بود عبور می کردیم، وقتی به گروهی از جوانان ارتشی برخورد کردیم، آنان خنده ای سر دادند، با مشاهده سلمان (که غیر عرب بود و لباسهای ساده ای به تن داشت) به استهزاء گفتند: این شخص فرمانده شماست؟!

آن مرد می گوید: به سلمان گفتم: ای ابو عبدالله! آیا می بینی اینان چه می گویند؟!

سلمان گفت: کاری نداشته باش، آنان را به حال خود واگذار، خیر و شر بعد از این روشن می شود، اما اگر توانستی خاک بخوری و حتی امیر بر دو نفر نباشی، این کار را انجام بده، و از آه و ناله افراد مظلوم و درمانده بپرهیز، زیرا دعای آنها مستجاب می شود⁽⁹⁷⁾.

شهرسازی

ابتکار سلمان را برای طرح منجنيق و نیز مهارتها و سياستهای جنگی این حکيم زاهد را مطالعه کردیم، اما ذوق این ایرانی خردمند مؤمن در این جهات خلاصه نمی شده، بلکه برای تاسيس شهر «کوفه» در سال هفدهم هجری، نقش تعيين کننده ای داشته است.

در تاريخ می خوانيم: خليفه دوم از وضع جسمانی ارتش اسلام، در مناطق آزادشده آن روز ایران، که آب و هوای نامساعد، آنان را رنجور کرده بود، مطلع شد، بدین جهت به «سعد وقاص» فرمانده سپاه نوشت، مکان مناسبی برای سکونت آنان تاسيس گردد. سعد هم سلمان فارسی و حذیفه بن یمان را مامور يافتن مکان مناسبی کرد، که هم به «مداین» نزدیک باشد و هم خیلی از «مدینه» دور نباشد.

سلمان از جانب غرب «فرات» حرکت کرد، و حذیفه هم در شرق فرات به جست و جو پرداخت، تا این که هر دو در محل «کوفه» به هم رسیدند و آنجا را برای ساختن شهر مناسب تشخیص دادند، چون آب و هوای مناسبی داشت، که با وضع مزاجی مسلمانان سازگار بود.

آنان در آن مکان نماز خواندند، و نتیجه بررسی خود را به «سعد وقاص» فرمانده ارتش گزارش دادند، و بدین ترتیب در سال هفدهم هجری، در سرزمینی که افراد و نیروهای ارتشی برای سکونت خویش، اطاقکهای از نی و حصیر به وجود آورده بودند، با تشخیص سلمان و حذیفه، و به دستور «سعد بن ابی وقاص» شهر کوفه تاسيس گردید، و محل زندگی نیروهای ارتشی مسلمان، از حالت صحرايي واردگاهی، به شهر تبدیل يافت (98).

در اصفهان

سلمان فارسی را، اصالتاً اهل اصفهان و فرزند یکی از افراد سرشناس و رئیس کشاورزان آن سامان دانستیم، که سپس با اعضای خانواده خویش به «کازرون شیراز» هجرت نموده اند، و در آنجا می زیسته اند، چنانکه رسول خدا ﷺ هم نامه ای به برادر سلمان و خاندان وی در «کازرون» نوشته است.

از سوی دیگر، طبق منابع تاریخی، اصفهان در سال 23 هجری، به فرماندهی «ابوموسی اشعری» فتح گردیده⁽⁹⁹⁾ و به حوزه اسلام پیوسته است، و برخی بر این عقیده اند، که سلمان پس از این پیروزی، بازگشت موقتی به اصفهان داشته است.

احمد بن عبدالله، معروف به «ابو نعیم اصفهانی» نویسنده دو کتاب: حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، و تاریخ اصفهان، متولد 334 و متوفای 430 هجری، که در اصفهان می زیسته و در همانجا درود حیات گفته⁽¹⁰⁰⁾ نوشته است: پس از فتح اصفهان، سلمان به آنجا آمده، مدتی را در «جی» مانده، در آنجا مسجدی هم ساخته، و ابو اسحاق از قول «ابو الحجاج ازدی» بازگو نموده، که با سلمان در اصفهان ملاقاتی هم داشته است⁽¹⁰¹⁾.

و شاید هم سلمان، به خاطر پارسی بودن، برای راهنمایی سپاه اسلام، و برای تبلیغ و ترویج اسلام، این سفر را انجام داده باشد.

پی نوشتها:

1. السيرة النبوية، ج 2، ص 137، بحار الانوار، ج 19، ص 104.
2. بحار الانوار، ج 19، ص 105.
3. نفس الرحمن، ص 119، الدرجات الرفيعة، ص 119.
4. السيرة النبوية، ج 1، ص 234، اسدالغابه، ج 2، ص 330 بحار الانوار، ج 22، ص 365.
5. سوره احزاب، آيه 22.
6. السيرة النبويه، ج 3، ص 224.
7. تاريخ پیامبر اسلام، ص 80 - 378، التنبيه و الاشراف، ص 216.
8. تاريخ پیامبر اسلام، ص 380.
9. تفسير القمي، ج، ص 177، نفس الرحمن، ص 146.
10. السيرة النبوية، ج 3، ص 235، تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 50.
11. نفس الرحمن، ص 146، تفسير القمي، ج 2، ص 177.
12. تاريخ پیامبر اسلام، ص 382.
13. سيرة النبوية، ج 13، ص 231.
14. مجمع البيان، ج 1، ص 427، نفس الرحمن، ص 147.
15. الدرجات الرفيعة، ص 219، سيرة النبوية، ج 3، ص 235.
16. نفس الرحمن، ص 145، مجمع البيان، ج 1، ص 427.
17. سيرة الحلبيّة، ج 2، ص 632، نفس الرحمن، ص 146، مغازى واقدى، ج 2، ص 334.
18. نفس الرحمن، ص 149، السيرة الحلبيّة، ج 2، ص 635، السيرة النبوية، ج 3، ص 430.
19. تاريخ پیامبر اسلام، ص 382.
20. طبقات ابن سعد، ج 2، ص 67.
21. السيرة النبوية، ج 3، ص 239، الاستيعاب، ج 2، ص 58.
22. تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 51، السيرة النبوية، ج 3، ص 239.
23. تاريخ پیامبر اسلام، ص 402.
24. سوره احزاب آيات 9 - 25.
25. الاستيعاب، ج 2، ص 58.
26. اسد الغابه، ج 2، ص 330.

27. شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 35.
28. الاصابه، ج 2، ص 62.
29. سوره توبه، آيات 25 - 26.
30. تاريخ پیامبر اسلام، ص 589، و رجوع کنید به کتاب: زنان دانشمند و راوی حدیث، اثر دیگر اینجانب.
31. السیره النبویه، ج 4، ص 131.
32. الارشاد، للمفید، ص 69، تاريخ پیامبر اسلام، ص 595.
33. تاريخ پیامبر اسلام، ص 595، ارشاد مفید، ص 69.
34. تاريخ الامم و الملوک، ج، ص 133، السیره النبویه، ج 4، ص 125.
35. السیره النبویه، ج 4، ص 126.
36. السیره النبویه، ج 4، ص 121; بحار الانوار، ج 21، ص 161، مغازی واقدی، ج 3، ص 706.
37. تاريخ الامم و الملوک، ج 2، ص 133، تاريخ پیامبر اسلام، ص 600.
38. السیره النبویه، ج 4، ص 125، تاريخ پیامبر اسلام، ص 598.
39. مروج الذهب، ج 2، ص 308.
40. تاريخ یعقوبی، ج 2، ص 143.
41. نهج البلاغه فیض، ص 442، خ 146، ارشاد مفید، ص 111.
42. تاريخ یعقوبی، ج 2، ص 143.
43. فرهنگ عمید، تاريخ و جغرافیا، ص 660، فرهنگ معین، اعلام، ج 6، ص 1424 لغت نامه دهخدا، ج 38، ص 22.
44. مروج الذهب، ج 2، ص 312، تاريخ الامم و الملوک، ج 3، ص 83.
45. فتوح البلدان، ترجمه، ص 364.
46. حیاة الصحابة، ج 1، ص 214.
47. الاخبار الطوال، ص 115، فتوح البلدان، ص 365.
48. ارشاد مفید، ص 111.
49. الاخبار الطوال، ص 115-114.
50. تاريخ الامم و الملوک، ج 3، ص 87.
51. مروج الذهب، ج 2، ص 312.

52. تاريخ الامم و الملوك، ج 3، ص 92.
53. مروج الذهب، ج 2، ص 312.
54. فتوح البلدان، ص 364.
55. تاريخ الامم و الملوك، ج 3، ص 105، و فتوح البلدان، ص 365.
56. تاريخ الامم و الملوك، ج 3، ص 88.
57. فتوح البلدان، ص 369، ناسخ التواريخ خلفاء، ج 2، ص 61.
58. حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص 151.
59. لغت نامه دهخدا، ج 16، ص 1217 و ج 45، ص 14، فرهنگ معيين، اعلام، ج 6، ص 1936.
60. المنجد، اعلام، ص 644.
61. حياة الصحابة، ج 1، ص 125، مكاتيب الرسول، ص 90، تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 77.
62. مكاتيب الرسول، ص 92، حياة الصحابة، ج 1، ص 123.
63. نفس الرحمن، ص 149، السيرة الحلبية، ج 2، ص 635.
64. حياة الصحابة، ج 1، ص 213.
65. فتوح البلدان، ص 376، الاخبار الطوال، ص 120.
66. الاخبار الطوال، ص 120، فتوح البلدان، ص 375.
67. فتوح البلدان، ص 376.
68. سورة يس، آيه 38.
69. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 173.
70. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 172، الاخبار الطوال، ص 121.
71. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 172، الاخبار الطوال، ص 121.
72. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 172، الاخبار الطوال، ص 121.
73. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 173.
74. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 173.
75. فتوح البلدان، ص 375.
76. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 174.
77. حياة الصحابة، ج 1، ص 121.
78. سورة آل عمران، آيه 26.

79. مجمع البيان، ج 2، ص 427.
80. سورة دخان، آيه 25 تا 28.
81. حياة الصحابة، ج 1، ص 212.
82. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 174 و 177.
83. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 174 و 177.
84. آثارالباقية، ص 194.
85. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 177.
86. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 177.
87. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 177.
88. تاريخ الامم و الملوك، ج 4، ص 176.
89. مقتضب الاثر، ص 40، بحار الانوار، ج 51، ص 164، نفس الرحمن، ص 643.
90. فتاوى صحابي كبير، ص 132، قابوسنامه، ص 117.
91. فرهنگ معين، اعلام، ج 5، ص 277 حدود العالم، ص 192.
92. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 391.
93. فتاوى صحابي كبير سلمان فارسي، ص 113.
94. فتاوى صحابي كبير سلمان فارسي، ص 113، عنصر شجاعت، ج 1، ص 254.
95. تاريخ الامم و الملوك، ج 5، ص 78، فتاوى صحابي كبير سلمان فارسي، ص 595.
96. تاريخ الامم و الملوك، ج 5، ص 78، فتاوى صحابي كبير سلمان فارسي، ص 595.
97. فتاوى صحابي كبير...، ص 105، سلمان الفارسي، ص 127، حلية الاولياء، ج 1، ص 199.
98. كامل ابن اثير، ج 2، ص 362، فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 110، سلمان فارسي، ص 233، ناسخ التواريخ خلفاء، ج 2، ص 178، نفس الرحمن، ص 262، فتوح البلدان، ص 409.
99. فتوح البلدان، ص 439.
100. فرهنگ عميد تاريخ و جغرافيا، ص 101.
101. تاريخ اصفهان، ج 1، ص 117، معجم البلدان، ج 2، ص 270.

فصل دوازدهم : داستانها و سرگذشتها

داستانها و سرگذشتها

در فصلهای مختلف این کتاب تا کنون، روایات، نکات و سخنان فراوانی را از سلمان فارسی مطالعه کردیم، که هر کدام جنبه های اخلاقی و آموزشی ارزنده ای دربرداشت. اکنون در این فصل نیز داستانها و سرگذشتهای این صحابی بزرگ را، که نمایانگر مناسبات و روابط اجتماعی وی با مردم بوده، و سلمان با این روابط جنبه های آموزشی و سازندگی خویش را نسبت به دیگران معمول می داشته است، مورد مطالعه قرار می دهیم.

1 - دیدن ابو درداء

ورام بن ابو فراس، می نویسد: سلمان برای دیدن ابودرداء، که رسول خدا ﷺ میان آنان «پیمان برادری» برقرار کرده بود، رفت.

سلمان بزرگوار و کهنسال، وقتی به خانه وارد شد، متوجه گردید همسر ابودرداء، وضع ژولیده و به هم ریخته ای دارد. این وضع موجب ناراحتی او شد و خطاب به زن گفت: این چه وضعی است، که برای خود به وجود آورده ای؟

زن گفت: برادر تو ابودرداء، به دنیا و زینت زندگی احساس نیاز نمی کند. در آن ساعت «ابودرداء» در خانه حضور نداشت، اما طولی نکشید وی وارد شد، به سلمان خوش آمد گفت و دستور داد برای او سفره غذا بگسترانند.

ابودرداء، غذا را جلو سلمان گذاشت و به او تعارف کرد تا مشغول خوردن غذا شود، اما خود کنار نشست!

سلمان گفت: خود هم مشغول غذا شو، میزبان گفت: من روزه هستم.

سلمان که می دانست ابودردا، روزه مستحبی گرفته، او را سوگند داد که روزه خود را افطار کند، و حتی گفت: تا ابودردا غذا نخورد، وی هم غذا نخواهد خورد!

اما بالاخره، ابودردا غذا نخورد و در کنار سلمان به استراحت پرداخت. شب فرا رسید، و ابودردا که روز را استراحت کرده بود، به نماز و عبادت پرداخت، اما سلمان او را از نماز و عبادت مستحبی منع کرد و گفت: ابودردا! این رابدان که، تو در برابر خداوند وظایفی داری، در مورد استراحت بدن و حفظ سلامت خویش مسؤول می باشی، و هم چنین نسبت به زن و همسر خود مسؤولیت داری و باید حق او را ادا کنی.

بنابراین هم روزه لازم است، هم افطار و بدون روزه به سر بردن، هم نماز خواندن، و هم استراحت داشتن، یعنی یک مسلمان باید حق هر حقداری را انجام دهد.

اما ابودرداء می خواست روش افراطی خود را در مورد معنویت گرایی ادامه دهد و رفتار خویش را صحیح بداند، بدین جهت زیر بار سخنان سلمان نرفت و به حضور رسول خدا ﷺ آمد، و سخنان حکیمانه و معتدلانه سلمان را با آن حضرت در میان گذاشت، که رسول خدا ﷺ نظریه های سلمان را مورد تایید قرار داد (1).

2 - در بازار آهنگران

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: سلمان فارسی از بازار آهنگران کوفه عبور می کرد، ناگاه جمعیت زیادی که اجتماع کرده بودند، توجه او را به خود جلب نمود.

سلمان نزدیک رفت و متوجه شد، جوانی غش کرده و افرادی دور او جمع شده اند. افراد با مشاهده سلمان گفتند: ای ابو عبدالله! این جوان غش کرده، مناسب است برای شفای او، دعایی در گوش او بخوانی.

سلمان کنار جوان رفت (با دست خود به او حرکتی داد، جوان چشم خود را باز کرد و اندکی بهبودی یافت) اما سلمان را مخاطب قرار داد و گفت: ای ابو عبدالله! من عارضه ای ندارم، اینان درباره من اشتباه کرده اند، بلکه من گرفتار انقلاب روحی شده ام، چون وقتی از بازار آهنگران عبور می کردم، چشمم به آهنگرانی افتاد، که قطعه آهن گداخته ای را روی سندان گذاشته، و چند نفر با پتک بر آن می کوبیدند. بامشاهده این صحنه به یاد سخن خداوند افتادم، که در قرآن فرموده است: ماموران (عذاب الهی) گرزهای آهنین (بر سر دوزخیان فرود می آورند) (2).

آری، ای سلمان! با دیدن این صحنه به یاد عذاب الهی افتادم و از ترس عقل از سرم رفت.

سلمان، از آن به بعد این جوان مؤمن را، برادر خود قرار داد، و از اینکه وی دارای چنین مقام معنوی بود، محبت او در قلب سلمان جای گرفت، و پیوسته با او معاشرت داشت، تا این که جوان بیمار شد و در بستر مرگ قرار گرفت.

سلمان وقتی از بیماری جوان با خبر شد، کنار او حاضر گردید و بالای سر او نشست، اما مشاهده کرد، جوان در حال جان دادن است، بدین جهت به مامور قبض روح گفت: ای ملک الموت! با برادر من مهربان باش، و با راحتی با او رفتار کن. ملک الموت هم پاسخ داد: ای ابو عبدالله! من با هر شخص مؤمنی رفیق می شوم، با او مدارا می کنم، و با راحتی جان او را می گیرم (3) و بدین ترتیب رفیق مؤمن سلمان، به راحتی جان به جان آفرین تسلیم کرد.

3 - روزه جمعه

محمد بن سيرين روايت مي کند، سلمان روز جمعه اي براي ديدار ابودردا، به خانه او رفت، اما وقتي جوياي حال او شد، گفتند: ابودردا خوابيده است. سلمان پرسيد: مگر او بيمار شده است؟ همسرش پاسخ داد: ابودردا، شب را با عبادت و شب زنده داري گذرانده، و روز را هم روزه گرفته و اکنون استراحت مي کند! سلمان گفت: ابودردا را بيدار کنند، آن گاه به او دستور داد، غذا بخورد و روزه مستحبي خود را باطل کند! اما ميآن بحث و گفت و گو در گرفت، ناچار به حضور رسول خدا ﷺ رسيدند و موضوع را با آن حضرت در ميآن گذاشتند، ولي رسول خدا ﷺ نظريه سلمان را تايد کرد و خطاب به ابودردا فرمود: سلمان از تو عالم تر است و نظريه او درستتر مي باشد، هيچگاه همه شب جمعه خود را به عبادت و شب زنده داري، و روز آن را با روزه داري محصور نگردانيد (4).

4 - روزه سالانه

امام صادق عليه السلام از اجداد خود روايت مي کند که: يک روز رسول خدا ﷺ درحالي که ميآن اصحاب خويش قرار داشت، از آنان پرسيد: کداميک از شما هميشه روزه دار است؟ سلمان گفت: من اي رسول خدا ﷺ. رسول خدا ﷺ فرمود: کداميک از شما پيوسته شب زنده دار است؟ سلمان گفت: من. رسول خدا ﷺ ادامه داد: کداميک از شما در هر شبانه روز، يک ختم قرآن انجام مي دهد؟

باز سلمان جواب داد: من. اما یکی از اصحاب (که مورخان او را خلیفه دوم دانسته اند) ⁽⁵⁾ از این ادعاهای سلمان عصبانی شد و گفت: ای رسول خدا ﷺ! سلمان یک مرد فارسی است و می خواهد بر ما جماعت قریش فخر بفروشد، و امتیاز به دست آورد!

تو سؤال می کنی، چه کسی روزه دار است؟ او می گوید: من، در حالی که من بیشتر روزها دیده ام او غذا می خورد.

تو سؤال می کنی: چه کسی شب زنده دار است؟ سلمان پاسخ می دهد: من، در حالی که من و او بارها شب را خوابیده بوده ایم.

تو سؤال کردی: چه کسی در هر شبانه روز یک بار قرآن را ختم می کند؟ باز سلمان گفت: من، در حالی که من روزها، او را ساکت دیده ام!

رسول خدا ﷺ فرمود: ای مرد آرام باش، تو درباره کسی که مانند لقمان حکیم است، چه می گویی؟ اکنون موضوع را از خود او سؤال کن، تا برایت توضیح دهد.

مرد به سلمان گفت: ای ابو عبدالله! چگونه ادعای همیشه روزه داری می کنی؟ در صورتی که بیشتر روزها، من دیده ام غذا می خوری؟

سلمان گفت: اینطور که تو برداشت کرده ای نیست، بلکه من در هر ماه سه روز، اول، وسط و آخر ماه را روزه می گیرم، و خداوند هم فرموده: هر کس یک عمل نیک انجام دهد، ده برابر پاداش خواهد داشت ⁽⁶⁾ من در هر ماه اینطور روزه می گیرم و آن را به دو ماه شعبان و رمضان وصل می کنم و بدین صورت، همیشه روزه دار هستم.

مرد گفت: چگونه همیشه شب زنده داری کردی، در حالی که من بیشتر شبها تو را در حال خواب دیده ام؟!

سلمان گفت: اینطور که تو فکر می کنی نیست، زیرا من از حبیب خود رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: من بات علی طهر، فکانما احیی اللیل کله. هر کس با طهارت (یعنی وضو یا غسل یا تیمم) سر به بستر خواب گذارد، مثل این است که همه شب را به شب زنده داری و عبادت پرداخته است، و من هر شب، با طهارت می خوابم.

مرد گفت: اما چگونه در هر روز ختم قرآن می کنی، در حالی که من بیشتر روزها تو را ساکت دیده ام؟

سلمان پاسخ داد: اینطور که تو می پنداری نیست، چون من از حبیب خود رسول خدا ﷺ شنیدم، که به علی علیه السلام می فرمود: ای ابوالحسن! وضع تو در میان امت من، مثل «قل هو الله احد» است، که هر کس یک بار آن را بخواند ثلث قرآن را خوانده، هر کس دوبار آن را بخواند، دو ثلث قرآن را خوانده، و هر کس سه بار آن را بخواند، همه قرآن را تلاوت کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای علی علیه السلام! هر کس تو را فقط با زبان دوست بدارد، یک ثلث ایمان را دارد، هر کس تو را با زبان و قلب دوست بدارد، دارای دو ثلث ایمان خواهد بود، و هر کس تو را با زبان و قلب دوست بدارد، و با ست خویش هم تو را نصرت دهد، به مقام ایمان کامل دست یافته است.

باری، ای علی جان! به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث داشت، اگر مردم روی زمین، آنطور که اهل آسمان به تو محبت می ورزند، تو را دوست داشته باشند، خداوند هیچکس را عذاب نخواهد کرد.

آن گاه سلمان ادامه داد: من در هر روز، سه بار سوره قل هو الله احد، را می خوانم، و آن مرد هم که گویی سنگ در دهانش قرار گرفته، ساکت شد و با ناراحتی آنجا راترک کرد (7).

5 - شوخی امام علی علیه السلام

در برخی از منابع تاریخی، راجع به شوخی امام علی علیه السلام با سلمان فارسی می خوانیم: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام در جایی نشسته و مشغول خوردن خرما بودند، و سلمان فارسی نیز در آنجا حضور داشت.

امام علی علیه السلام از باب مزاح هسته خرمایی را، به طرف سلمان انداخت، اما سلمان که این عمل را شوخی آن حضرت پنداشته بود، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ملاحظه می کنی، امام علی علیه السلام در حالی که جوان است، با من پیرمرد شوخی می کند؟

امام علی علیه السلام با شنیدن سخن سلمان فرمود: آیا داستان «دشت ارژن» را فراموش کرده ای؟ .. (8).

«دشت ارژن، دشت وسیعی است در مغرب شیراز، از مناطق بیلاقی شهرستان «کازرون» و دارای مناظر با صفا» (9) در کشور ایران، و آن روزی که داستان شوخی امام علی علیه السلام و سلمان صورت گرفته، آنان در مدینه بوده اند. در دنباله داستان هم آمده: روزگاری سلمان در آن دشت گرفتار شیر درنده شده و علی علیه السلام او را نجات داده است (10).

اما تحمل و تحلیل این داستان، در حالی که طبق این متن تاریخی، دهها سال قبل از ولادت امام علی علیه السلام صورت گرفته، چگونه قابل قبول می باشد؟

همانطور که «محدث نوری» هم اعتراف کرده، طبق بیان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده: فضایل و امتیازات علی بن ابی طالب علیه السلام در پیشگاه

خداوند، آن قدر زیاد است، که قرآن کریم آن را بیش از اندازه شمارش، اعلام نموده است ⁽¹¹⁾ فقط از راه عالم ماورایی و معجزه آن امام عظیم الشان، قابل توجیه خواهد بود.

6 - روی سنگ داغ!

در بیانی می خوانیم: یک روز رسول خدا ﷺ، سلمان فارسی و ابوذر غفاری را که از یاران بلند مقام و ممتاز آن حضرت بودند، نزد خویش فرا خواند و به هر یک مبلغ پولی هدیه داد.

سلمان وقتی حضور پیامبر ﷺ را ترک گفت، پولی را که دریافت داشته بود، در مسیر خود میان بی نوایان و تهی دستان تقسیم کرد، اما ابوذر آن پول را، صرف مخارج معاش و زندگی خویش نمود.

روز بعد که آن حضرت آن دو را دعوت نموده بود، دستور داد سنگی را با آتش داغ کنند و سلمان و ابوذر بالای آن رفته، توضیح دهند با پولی که دریافت داشته اند، چه کرده اند؟

سلمان، روی سنگ داغ رفت و قبل از آن که گرفتار ناراحتی و آسیبی شود، به طور سریع گفت: انفقتم فی سبیل الله.

پولی را که به من دادی، در راه خدا به نیازمندان پرداخت کردم.

اما وقتی نوبت به ابوذر رسید، بالای سنگ قرار گرفت و خواست موارد مصرف دریافتی خود را بیان کند، داغی سنگ به او مهلت نداد و قبل از آن که بتواند حساب خود را پس بدهد، از سنگ پایین آمد!

رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوذر! تو را مورد عفو قرار دادم، اما این را بدان، کسی که طاقت تحمل این سنگ داغ را ندارد، هرگز نمی تواند حرارت آتش دوزخ را تحمل کند ⁽¹²⁾.

البته توجه داریم، که مقام سلمان و ابوذر خیلی از این مراحل بالاتر بوده، رسول خدا ﷺ آنان را خوب می شناخت و آنان هم در مراحل مختلف سخت و طاقت فرسا، امتحان خود را داده، و ایمان و زهد و صداقت و عدالت خویش را، بارها به اثبات رسانده بودند، و اگر پیامبر ﷺ چنین آزمایشی را از آنان به عمل آورده باشد، عمدتاً به منظور عبرت و آموزش دیگران بوده است.

7 - ملاقات ابوذر

ابی سخیله، می گوید: من با سلمان فارسی رحمة الله علیه، اعمال حج را انجام دادیم، و به هنگام بازگشت، در «ربذه» به ملاقات ابوذر غفاری رفتیم. ابوذر، به ما گفت، پس از مرگ من ناچار فتنه ای به وجود می آید، در آن زمان به کتاب خداوند، و بزرگمرد علی بن ابی طالب علیه السلام پناه برید و ملازم او باشید، زیرا من در حضور رسول خدا ﷺ بودم و شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام اول کسی است که به من ایمان آورده، اول کسی است که نبوت مرا تصدیق نموده، و اول کسی است که در روز قیامت، با من دست خواهد داد.

علی علیه السلام صدیق اکبر است، او فاروق این امت می باشد، زیرا میان حق و باطل راجدا می کند، او سرپرست اهل ایمان است، در حالی مال و ثروت سرپرست (وصاحب اختیار) منافقین می باشد ⁽¹³⁾.

ابوذر غفاری، صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ از سوی «عثمان بن عفان» به «ربذه» تبعید شد، و به سال سی و دو هجری، در همان مکان دور افتاده بیابانی (که در مسیر (سابق) مکه 125 کیلومتر با مدینه فاصله دارد) غریبانه و مظلومانه، جان سپرد ⁽¹⁴⁾.

اما این که «علامه مجلسی» ملاقات سلمان فارسی با ابوذر را بعید می‌داند، و احتمال می‌دهد ملاقات کننده «سلمان بن ربیع» بوده، چون ورود «سلمان فارسی» بعد از خروج ابوذر از «ربذه» به «مدینه» بعید می‌باشد. ⁽¹⁵⁾ باید گفت این احتمال علامه مجلسی رحمه الله تعالی علیه، نمی‌تواند احتمال قابل‌اعتباری باشد، زیرا در متن خبر، که شیخ طوسی نیز آن را روایت کرده، ⁽¹⁶⁾ سخنی از بازگشت سلمان فارسی «به مدینه» به میان نیامده است.

اضافه بر این، آن روزگاری که سلمان بر «مداین» فرمانداری می‌کرده، مقام اومانع از حج نمی‌گردیده است، و می‌توان گفت، سلمان به هنگام رفتن به مکه یابازگشت، به ملاقات ابوذر توفیق یافته است.

به هر حال، سراسر زندگی سلمان، این اعجوبه پارسی و صحابی ممتاز پیامبر ﷺ داستانهای عبرت آموز است و فوق‌العادگی دارد، و گویا بدین خاطر است که، فرقه‌هایی مانند: غلات، گروهی از صوفیان و فرقه‌های دیگری خواسته‌اند فقط جنبه‌های عرفانی و کرامات او را ملاک عمل قرار دهند، و با عدم توجه به جنبه‌های فقهاتی و جهاد و فرهنگ عمیق و همه‌جانبه او، راه افراط و انحراف را پیش گیرند.

باری، این جهت هم خود عبرتی است، چنانکه داستان «ایوان مداین» هم عبرتی است، و «حکیم خاقانی» درباره آن سروده است:

هان این دل عبرت بین، از دیده نظر کن	هان ایوان مداین را، آئینه عبرت دان
یک ره، ز ره دجله، منزل به مداین ران	وز دیده دوم دجله، بر خاک مداین ران
وز آتش حسرت بین، بریان جگر دجله	خود آب شنیدستی، آتش کندش بریان
هرگه به زبان اشک، آوازه ایوان را	تا آنکه بگوش دل، پاسخ شنوی ز ایوان
دندان هر قصری، پندی دهت نو	نو پند سر دندان، بشنو ز سر دندان
گوید که تو از خاکی، ما خاک توئیم اکنون	گامی دو سه برمانه، اشکی دوسه هم بفشان

از نوحه جغدالحق، مائیم به دردسر
آری، چه عجب داری، کاندرا چمن گیتی؟
این است همان درگه، کو راز شهان بودی
این است همان ایوان، کز نقش رخ مردم
از اسب پیاده شو، بر نطع زمین رخ نه
مست است زمین زیرا خورده است به جای

پرویز به هر بزمی، زرین تره گستردی کردی
کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین بر باد
پرویز کنون گم شد، زان گمشده کمتر گوی
گویی که کجا رفتند، این تاجوران یک یک؟
خون دل شیرین است، آن می که دهد رزبان
از خون دل طفلان، سرخاب رخ آمیزد

از دیده گلابی کن، دردسر ما بنشان
جغداست پی بلبل، نوحه است پس از الحان
دیلم ملک بابل، هند و شه ترکستان
خاک در او بودی، ایوان نگارستان
زیر پی پیلش بین، شه مات شده نعمان
درکاس سر هرمز، خون دل نوشروان

ز بساط زر، زرین تره را بستان
شده یکسر، در خاک شده پنهان
زرین تره کو؟ بر گور، و «کم ترکوا» بر خوا
زایشان شکم خاک است، آبستن جاویدان
ز آب و گل پرویز است، آن خم که نهد دهقان
این زال سفید ابرو، زین نام سیه پستان

پی نوشتها:

1. نفس الرحمن، ص 546، تنبيه الخواطر، ج 1، ص 2.
2. سورة حج، آیه 21.
3. بحار الانوار، ج 22، ص 386، قاموس الرجال، ج 4، ص 419، امالی شیخ مفید، ص 79.
4. صفوة الصفوة، ج 1، ص 216، طبقات ابن سعد، ج 4، ص 61.
5. روضة الواعظین، انوار النعمانیة، فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی، ص 126.
6. سورة انعام، آیه 160.
7. الدرجات الرفیعة، ص 213، بحار الانوار، ج 22، ص 318، امالی شیخ صدوق، ص 22.
8. نفس الرحمن، ص 118.
9. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص 416.
10. نفس الرحمن، ص 118.
11. نفس الرحمن، ص 119، الاحتجاج، ج 1، ص 83.
12. خزینة الجواهر، ص 150، سلمان فارسی، ص 104.
13. بحار الانوار، ج 22، ص 424.
14. بهجة الآمال، ج 2، ص 597.
15. امالی شیخ طوسی، ص 91.
16. امالی شیخ طوسی، ص 91.

فصل سیزدهم : کرامات اعجاز گونه

کرامات اعجاز گونه

بحث کرامت اولیای الهی، یعنی این که از آنان اعمال فوق العاده ای صورت گیرد، که از عهده دیگران ساخته نباشد، از نظر قرآن و احادیث دینی، بحث کلامی عمیق و دامنه داری است.

از آنچه تا به حال در این کتاب درباره سلمان فارسی خواندیم، او را صحابی بزرگ و ممتاز رسول خدا ﷺ، و از اولیای برجسته الهی یافتیم. رسول خدا ﷺ فرموده: هر امتی محدثی دارد، و محدث امت من سلمان است، وقتی هم معنای محدث را از آن حضرت سؤال کردند، آن حضرت فرمود: محدث کسی است که از آنچه از نظر مردم پنهان است و بدان احتیاج دارند، خبر می دهد.

وقتی هم این مقام مورد تعجب افراد قرار گرفت، که این کار چگونه می تواند صورت گیرد، آن حضرت فرمود: لانه قد علم من علمی ما هو فی قلبه..⁽¹⁾ علمی که در قلب محدث قرار دارد، از علم من سرچشمه می گیرد.

بار دیگری هم، که عمل فوق العاده ای از سلمان سر می زند، و حتی «مقداد» هم طاقت فهم و درک آن را ندارد، رسول خدای فرماید: سلمان یطیع الله و رسوله و امیر المؤمنین، فیطیعه کل شیء و لا یضره شیء⁽²⁾.

سلمان کسی است که اطاعت خدا و رسول و امیر مؤمنان را می کند، و با این وضع همه چیز هم از سلمان اطاعت می کند، و هیچ چیزی به او زیان نمی رساند.

به هر حال، طبق روایات فراوانی، سلمان «اسم اعظم الهی» را می دانسته⁽³⁾ و به علم اول و آخر آگاه بوده⁽⁴⁾ و به خاطر این عنایات الهی، و رسول خدا ﷺ و این که وی دهها سال در علوم انجیل و قرآن و عرفان و معرفت الهی

ریاضت کشیده و مراحل معنوی دامنه داری را پیموده است، به مراتب بلند، معنویت عظیم و توانایی فوق العاده ای دست یافته، که از او کرامات و فوق العاده هایی نیز سرزده، که نمودار تصرف وی در اشیاء و عناصر این عالم، و اطلاع و آگاهی او از عالم غیب و آینده بوده است.

فراست و تیز هوشی

در کنار دلایل بالا برای فوق العادگی سلمان، موضوع «فراست و تیز هوشی مؤمن» نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد.

بر این اساس، وقتی خداوند متعال، داستان هلاکت دردناک فوق العاده «قوم لوط» را بیان می کند، به دنبال آن می فرماید: ان فی ذلک لآیات للمتوسمین (5).

در این داستان، نشانه هایی، برای متوسمین وجود دارد. در تفسیر «متوسمین» که آیا چه گروهی هستند، ابونعیم، بخاری، ترمذی، ابوسعید خدری، ابن جریر، و ابن عباس، می گویند: آنان افراد بافراست و تیزهوشی می باشند، که از دانایی و بینش فوق العاده ای برخوردار هستند (6). آن گاه برای تایید نظریه خود احادیثی را می آورند، که سه نمونه از آن بدین قرار است:

1 - رسول خدا ﷺ فرموده: ان لله عباد، يعرفون الناس بالتوسم (7). خداوند بندگان دارد، که (وضع روحی و روانی) مردم را با فراست و هوشیاری می شناسند.

2 - رسول خدا ﷺ فرموده: اتقوا فراسة المؤمن، فان المؤمن ينظر بنور الله.. (8).

مواظب هوشیاری مؤمن باشید، زیرا شخص مؤمن با نور الهی، به اشیاء می نگرد.

3 - همچنین آن حضرت فرموده است: احذروا فراسة المؤمن، فانه ينظر بنورالله، و ينطق بتوفيق الله⁽⁹⁾.

مراقب تیز هوشی و فراست مؤمن باشید (آگاهانه و حکیمانه با او برخورد کنید) چون شخص مؤمن با نور خداوند (که بر درون او پرتو افشانی نموده، به مسائل) نگاه می کند، و با عنایت و حمایت خداوندی، لب به سخن می گشاید. بنابراین، مؤمن و به خصوص مؤمن ممتازی چون سلمان فارسی، اضافه برجھاتی که در بالا بیان شد، و در روایتی هم امام باقر علیه السلام سلمان را از متوسمین شمرده⁽¹⁰⁾ وی به کرامات و فوق العادگی هایی دست یافته است، که در فصلهای مختلف این کتاب، به خصوص در فصل «حکمت و فقاھت» مواردی از آن را مطالعه کردیم.

تحصیل فراست

درباره منشا و تحصیل موهبت فراست و تیز هوشی، اگر چه جنبه الهی و ماورایی آن در بالا روشن گردید، در عین حال مناسب خواهد بود، توضیح «فخرالدین طریحی» فقیه، اصولی، کلامی، مفسر و محقق بزرگ متوفای 1087 هجری را مورد دقت قرار دهیم:

طریحی، وقتی می خواهد حدیث: اتقوا فراسة المؤمن، فانه ينظر بنورالله، را معنا کند، می نویسد: فراست دو گونه است: یک نوع آن است که «خداوند آن را» در دلهای اولیای خود قرار می دهد، و آنان بدین وسیله می توانند، با حدس و گمان و به صورت کرامت، به برخی از اوضاع و احوال مردم آگاهی پیدا کنند.

و نوع دوم، حالتی است که افراد، با دلایل و برهان و تجربه ها و ریاضتهای اخلاقی و عرفانی، می توانند بدان مرتبه دست یابند (11).

بنابراین، قبل از آن که نمونه های دیگری از کرامات سلمان را مورد مطالعه قراردهیم، در زمینه تجارب و ریاضتهای اخلاقی و عرفانی، برای رسیدن به مقام والای انسانی و خدایی، چه خوب است، با «سعدی شیراز» هم نوا شویم، که سروده است:

طیران مرغ دیدی، تو ز پایند شهوت به درآی تا بینی، طیران آدمیت
اگر این درنده خویی، ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده باشی، به روان آدمیت
رسد آدمی به جایی، که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است، مکان
آدمیت (12)

چنانکه مناسب خواهد بود، با «سید احمد هاتف اصفهانی» هم نغمه شده،
و این گونه سرش سر دهیم:

چشم دل باز کن، که جان بینی آنچه نادیدنی است، آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق، گلستان بینی
آنچه بینی، دلت همان خواهد و آنچه خواهد دلت، همان بینی
دل هر ذره ای، که بشکافی آفتابیش، در میان بینی (13)

اکنون نمونه هایی از «کرامات» و اعمال فوق العاده، و خارق عادت، سلمان فارسی را مورد مطالعه قرار می دهیم:

1 - سخن از کربلا و...

«مسیب بن نجبه فزاری» که از سران عراق بوده می گوید: وقتی سلمان فارسی درحالی که والی «مداین» بود، از مدینه به عراق می آمد، ما با جمعیتی

به استقبال اورفتیم، همچنانکه به طرف عراق می آمدیم، به «کربلا» رسیدیم.
سلمان پرسید، این سرزمین چه نام دارد؟

جواب دادند: این سرزمین کربلا نامیده می شود.

سلمان، با شنیدن این نام گفت: هذا مصارع اخوانی، هذا موضع رحالهم،
هذامنناخ رکابهم، هذا مهراق دمائمهم، یقتل فی هذه الارض خیر ابن الاولین، و
یقتل بهاخیر الآخیرین.. (14).

این قتلگاه برادران من است، و این جایگاه به زمین نهادن بار و بنه آنهاست و
این خوابگاه سواران سپاهی آنهاست، این محل ریخته شدن خون آنهاست، در
این سرزمین فرزند بهترین پیغمبران و بهترین بازماندگان کشته می شود.

از آن جا عبور کردیم تا این که به «حروراء» رسیدیم، سلمان گفت: نام این

سرزمین چیست؟

در جواب او گفتند: نام این سرزمین «حروراء» است.

سلمان گفت: در این سرزمین، شرورترین اولین و آخرین، قیام می کنند!

«حروراء، صحرايي بود، به کنار «کوفه» که دوازده هزار نفر از یاران علی
علیه السلام پس از پایان جنگ «صفین» و برقراری «حکمت» و پذیرش دردمندانه
آن از سوی علی علیه السلام با شعار «حکومتی غیر از حکومت خدا وجود ندارد، و
در معصیت خالق اطاعت مخلوق مجاز نیست» علیه امام علی علیه السلام سر به
شورش برداشتند» (15).

رسول خدا ﷺ نیز درباره این گروه، که به «خوارج نهروان» موسوم
گردیدند، فرموده بود: انهم یمرقون من الدین، کما یمرق السهم من رمیه، و ان بین
اعینهم لاثر السجود، و کثیر الصلاة و القراءة (16).

آنان گروهی هستند، که از دین خارج می شوند، همانطور که تیر از کمان بیرون می جهد، میان پیشانی آنان هم اثر (پینه) سجده وجود دارد، و زیاد نماز و قرآن می خوانند!

فرماندهی خوارج نهروان را «شبت بن ربیع تمیمی کوفی» به عهده داشت، که یک روز مؤذن خانم «سجاح» بود و علیه رسول خدا ﷺ می جنگید. بعد، توبه کرد و مسلمان شد.

بعد، به گروهی که «عثمان» را به قتل رساندند، کمک می کرد.

بعد، به گروه یاران علی علیه السلام پیوست.

بعد، به گروه «خوارج» ملحق شد و علیه علی علیه السلام می جنگید.

بعد، از کار خود پشیمان شد و توبه کرد!

بعد، به کربلا رفت و در به شهادت رساندن حسین علیه السلام شرکت داشت.

بعد، به یاران «مختار ثقفی» پیوست، و به خونخواهی حسین اقدام نمود.

بعد، رئیس پلیس «کوفه» گردید.

بعد، در کشتن «مختار ثقفی» شرکت داشت.

و سرانجام، در هشتاد سالگی از دنیا رفت (17).

امام علی علیه السلام برای موعظه «خوارج» عبدالله بن عباس، را فرستاد، خود نیز آنان را از جمود فکری و یاغی گری باز می داشت، اما بالاخره آنان که زمزمه تلاوت قرآن و پیشانی های پینه بسته فریبکارانه و بی محتوایی داشتند، زیر بار حق نرفتند، و امام علیه السلام ناچار به جنگ با آنان اقدام کرد، از سپاه او نه نفر به شهادت رسیدند، و از «خوارج» جز نه نفر که باقی ماندند، بقیه آنها در یک نیمه روز به قتل رسیدند.

این جنگ، در روز «نوروز» مطابق با هشتم صفر سال سی و سوم هجری پایان یافت و غنیمت‌های فراوانی به ست یاران و پیروان علی علیه السلام افتاد ⁽¹⁸⁾.

بارگاه اسلام

کاروانیانی که از عراق به استقبال سلمان فارسی رفته بودند، راه خود را به طرف «کوفه» ادامه می دادند، تا این که به «بانتقیا» رسیدند، از آنجا نیز عبور کردند و به «کوفه» وارد شدند.

سلمان گفت: اینجا کوفه است؟ افراد پاسخ مثبت دادند.

آن گاه سلمان گفت: کوفه «قبه اسلام» است ⁽¹⁹⁾.

«بانتقیا، همان «قادسیه» است، که در مغرب کوفه واقع شده، و بین آنها پانزده فرسخ فاصله است، بانتقیا، آخرین مرز سرزمین عرب که «عذیب» است، و اول حدود «سواد عراق» می باشد، که وقتی انسان از آنجا خارج می شود، مشرف به «نجف» می گردد» ⁽²⁰⁾.

شیخ صدوق، از علی علیه السلام روایت می کند، که آن حضرت فرمود: ابراهیم خلیل علیه السلام از «بانتقیا» عبور می کرد، در آن سرزمین زلزله زیاد می آمد، اما شبی که ابراهیم علیه السلام در آنجا ماند، زلزله نیامد، مردم گفتند: چرا دیشب زلزله نیامد؟ عده ای جواب دادند: دیشب پیرمردی با غلام خویش در اینجا اقامت داشته است. کسی گفت: او را بیاورند، وقتی آن پیرمرد حاضر شد، گفتند: ای مرد این جا پیوسته زلزله می آمد، اما دیشب که تو اینجا مانده بودی زلزله ای واقع نشد، بنابراین، از تو درخواست می کنیم، در این جا اقامت کنی، و هر خواسته ای داشته باشی ما انجام می دهیم.

ابراهیم علیه السلام گفت: این سرزمین را به من بفروشید، تا دیگر زلزله به سراغ شما نیاید، آنان قبول کردند، اما ابراهیم علیه السلام گفت: من این سرزمین را در صورتی

تحويل می گیرم، که قیمت آن را از من بگیرید، آنان تسلیم شدند و گفتند: هر چه خودمی خواهی پرداخت کن، ابراهیم علیه السلام هفت گوسفند ماده با چهار بچه، به آنان تحويل داد، و بدین مناسبت آن سرزمین «بانقییا» نامیده شد، زیرا در زبان «نبطی» به «میش» و گوسفند ماده، «بانقییا» گفته می شود.

وقتی آن سرزمین خریداری شد، غلام ابراهیم علیه السلام به آن حضرت گفت: ای خلیل الرحمان! این سرزمین بدون زراعت و غیر قابل گوسفند داری را، برای چه می خواهی؟

ابراهیم علیه السلام گفت: آرام باش! خداوند متعال از این سرزمین، هفت هزار نفر رامحشور می گرداند، که بدون حساب وارد بهشت می شوند، و هر یک از آنان برای دیگران هم شفاعت می کنند ⁽²¹⁾.

اما «ابن ادریس» در کتاب «سرائر» می نویسد: این سرزمین «بانقییا» نامیده شده، چون ابراهیم علیه السلام آن را به صد گوسفند خریداری کرد، و «با» در زبان «نبطی» به معنای «صد» و «نقییا» به معنای گوسفند، آمده است.

همچنین، «ابن ادریس» و دیگران می گویند: قادسیه، بدین جهت نامگذاری شده، که حضرت ابراهیم علیه السلام برای قداست آن دعا کرده، تا محل حاجیان باشد، و گفته است: سرزمین مقدس، یعنی مکان پاکی باش.

کوفه، همان شهر معروفی است، که آن را «سعد بن ابی وقاص» به سال هفدهم هجری، در زمان خلافت «عمر بن خطاب» پس از کشته شدن «رستم فرخ زاد» فرمانده سپاه «یزدگرد» که با بیش از پنجاه هزار نفر در «قادسیه» کشته شدند، به صورت شهر درآورد.

برای نامگذاری این شهر به «کوفه» در روایات مطالبی آمده است:

ابو سعید خدری، می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: الكوفة
جمجمة العرب، و رمح الله تبارک و تعالی، و کنز الایمان⁽²²⁾.

کوفه، جمجمه عرب، نیزه خداوند و گنج ایمان است.

جمجمه، عضو مهم بدن انسان است، که در بالای تن قرار گرفته، و چون
درکوفه، بزرگان و اشراف عرب سکونت داشتند، بدین مناسبت این شهر
«جمجمه عرب» نام گرفته. «رمح الله» یعنی نیزه خداوند، این تعبیر هم بدین
خاطر است، که خداوند در کوفه بلاها را از عرب دفع می گرداند.⁽²³⁾ «گنج
ایمان» هم شاید بدین جهت باشد، که امام صادق علیه السلام فرموده: کوفه، روضه ای
از روضه های بهشت است، قبر آدم و نوح علیهم السلام و ابراهیم علیه السلام و قبرهای سیصد
و هفتاد پیغمبر علیهم السلام و ششصد وصی، و قبر سید اوصیاء امیرمؤمنان علیه السلام در آن
جا قرار دارد⁽²⁴⁾.

البته، این معنا هم فراموش نشود، که همان سرزمینی را که ابراهیم علیه السلام
خریداری کرد، امیر مؤمنان علیه السلام هم آن را از کشاورزان، به چهار هزار درهم
خریداری نمود⁽²⁵⁾.

2 - نوید لذت عاشورا

به سال سی و دو هجری، که نه سال از خلافت «عثمان» می گذشت، وقتی
سلمان و زهیر بن قین بجلی، از غزوه «بلنجر» پایتخت «خزر» که بعد به «آتل»
«تغییر نام داده شد⁽²⁶⁾ و در سواحل غربی دریای «خزر» بوده⁽²⁷⁾ با به دست
آوردن غنائم فراوان باز می گشتند، سلمان به «زهیر» و سایر همراهان خود
گفت: آیا از این که خداوند شما را به پیروزی رسانده و غنیمت به دست آورده
اید، خوشحالید؟

گفتند: آری، چنین است.

سلمان، ادامه داد: این خوشحالی به جاست، اما: اذا ادركتم سيد شباب آل محمد، فكونوا اشد فرحا بقتالكم معهم، مما اصبتم اليوم من الغنائم...
آن گاه که سید جوانان آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را درک کردید، و به همراه آنان به جنگ و قتال پرداختید، باید خوشحالی و لذت آن، از این پیروزی و غنیمت، برای شما بیشتر باشد، بنابراین، من شما را به خدا می سپارم ⁽²⁸⁾.
آری، این سروش سلمان به سال سی و دو هجری در گوش «زهیر بن قین بجلی» عثمانی طنین می افکند، آن روز هم که حضرت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَام او را به یاری می طلبید، سال شصت هجری بود، و «زهیر» هم وقتی از مکه بر می گشت بر اساس تفکر «عثمانی» تصمیم طفره رفتن از یاری آن حضرت را داشت، اما دعوت حسین عَلَيْهِ السَّلَام او را به یاد سروش «سلمان» که یک کرامت محسوب می گردید، انداخت و «زهیر» به سپاه حسین عَلَيْهِ السَّلَام پیوست و جهاد کرد و به لذت یاری حسین عَلَيْهِ السَّلَام و شیرینی شهادت دست یافت ⁽²⁹⁾.

3 - از جنگ «جمل»

«حسن بن حماد» روایت می کند: سلمان هر گاه شتری را که به «عسکر» موسوم بود، می دید آن را مورد ضربه قرار می داد!
به او گفته می شد: ای ابو عبدالله! از جان این حیوان چه می خواهی؟!
سلمان جواب می داد: این حیوان نیست، بلکه «عسکر بن کنعان جنی» است! به صاحب آن هم می گفت: ای مرد ساده لوح! شتر تو اکنون برای تو سودی ندارد، بلکه با این شتر به وادی «حواب» می روی، و آنچه را منظور توست، به دست می آوری! ⁽³⁰⁾.

در حدیثی که «ابو بصیر» آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده، آن حضرت فرموده: این شتر را به هفتصد درهم خریداری کرده بودند، و شیطانی بود، که بدین صورت درآمده بود! ⁽³¹⁾.

«حواب» سرزمینی بود، از دیار «ریعه» که از منزلهای بین راه «مکه» و «بصره» محسوب می گردید، و عایشه دختر ابوبکر، وقتی از «بصره» بیرون آمده بود، در «حواب» ماندگار شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم از قبل او را از «پارس کردن سگهای حواب بیم داده بود» ⁽³²⁾ وقتی هم کنار «آب حواب» سگها پارس کردند، عایشه متوجه سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شد و تصمیم گرفت برگردد، اما هفتاد نفر برای او شهادت دادند، که اینجا «آب حواب» نیست، و در نتیجه پنجم جمادی الثانی سال سی و شش هجری میان یک سپاه سی هزار نفری به رهبری «عایشه» که بر شتری سوار بود، و امام علی علیه السلام به فرماندهی یک سپاه دوازده هزار نفری، در حالی که آن حضرت و دیگران عایشه را از این فتنه و خونریزی باز می داشتند، متأسفانه جنگ برادرکشی دو گروه مسلمان، به وقوع پیوست، که سوگمندانه طبق روایات، از هر دو طرف درگیر، بیست هزار نفر کشته شدند! ⁽³³⁾ و چون عایشه در این جنگ بر شترنرسوار شده بود، این نبرد «جنگ جمل» نام گرفت.

به هر حال، سلمان بر اساس بینش فوق العاده، یا بر اساس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این واقعه بزرگ را پیش بینی کرده و اعلام خطر نموده بود!

4 - آهوی کباب شده

داستان دیگری را که «سید علی خان مدنی شیرازی» متوفای 1120 هجری، درباب کرامت سلمان فارسی آورده، بدین قرار است:

سلمان با گروهی از یاران خویش، در جایی گرفتار گرسنگی شدید شدند، در آن حال آهویی را مشاهده کردند، سلمان آهو را فرا خواند و به آن گفت: کباب شو، تاما برای رفع گرسنگی از تو استفاده کنیم! آهو، با تقاضای سلمان کباب شد، و همه از آن خوردند و سیر شدند، بعد سلمان به استخوانهای آن گفت: به اذن خداوند حرکت کن! آهو حرکت کرد و راه بیابان را پیش گرفت، اما این عمل خارق عادت، موجب شگفتی و گفت و گوی همراهان قرار گرفت، ولی سلمان که به مقام قرب الهی نائل گردیده بود، برای آگاهی همراهان گفت:

کل من اطاع الله، فان الله یجیبه و ینجیه دعوته.. (34).

هر کس اطاعت خداوند را کند، خداوند پاسخ او را می دهد، و دعای او را می پذیرد، چنانکه خود فرموده است: مرا بخوانید، تا خواسته شما را استجابت کنم (35).

5 - جواب مردگان!

امام صادق علیه السلام روایت کرده است: سلمان از قبرستانی می گذشت، در آن جا ایستاد و به مردگان سلام داد، و بعد سؤال کرد: آیا می دانید امروز جمعه است؟

بعد به خانه آمد و در بستر خواب قرار گرفت، در عالم خواب کسی به او گفت: ای ابو عبدالله! امروز به دیدن ما آمدی، سلام کردی و ما هم جواب تو را دادیم، بعد سؤال کردی: آیا می دانید امروز جمعه است؟ آری، ما می دانستیم، امروز جمعه است، و حتی می دانستیم مرغ پرنده در روز جمعه چه می گفت.

سلمان پرسید: پرنده روز جمعه چه می گفت؟

آن گوینده جواب داد، می گفت: سبوح قدوس، رب الملائكة و الروح، سبقت
رحمتک غضبک، ما عرف عظمتک من حلف باسمک کاذبا (36).
سبوح قدوس، ای پروردگار فرشتگان و روح، ای کسی که رحمت تو بر
غضب تو مقدم است! کسی که به نام تو سوگند دروغ می خورد، عظمت تو را
نشناخته است.

6 - امانت سلام

اشعث بن قیس، از رهبران «یمن» و جریر بن عبدالله بجلی، از فرماندهان
عرب، از نزد «عامر بن حارث خزرجی انصاری» معروف به «ابودردا» قاضی
شام از سوی «عثمان»، در «مداین» به حضور سلمان رسیدند و سلام کردند و
گفتند:

سلمان فارسی، تو هستی؟

سلمان جواب مثبت داد.

پرسیدند: حبیب رسول خدا ﷺ و کسی که با آن حضرت مجلس سری

و خصوصی داشت، تو می باشی؟

سلمان گفت: این را درست نمی دانم!

اشعث و جریر، از این پاسخ مشکوک شدند، و با خود گفتند: شاید این

مرد سلمان مشهور نباشد! اما سلمان که متوجه مذاکره آنها شد، گفت: سلمان

فارسی، صحابی رسول خدا ﷺ و کسی که با آن حضرت نشست و برخاست

داشته، من هستم، اما حبیب و یار واقعی رسول خدا ﷺ کسی است، که با وی

وارد بهشت شود، حال بگوئید: دیگر چه می خواهید؟

آنان گفتند: ما از طرف برادر دینی تو، از شام آمده ایم.

سلمان پرسید: نام او چیست؟

آنان جواب دادند: ابودردا.

سلمان پرسید: هدیه ای را که «ابودردا» برای من فرستاده، آورده اید؟

آنان در جواب سلمان گفتند: او هدیه ای فرستاده است.

سلمان ادامه داد: از خدا بترسید و هدیه او را تحویل دهید، و امانت را به صاحب آن رد کنید، زیرا هر کس از طرف او آمده، برای من هدیه ای آورده است.

آنان گفتند: سلمان! حقی را به گردن ما مگذار، مال و پول هر چه می خواهی، خود می پردازیم!

سلمان گفت: من از شما چیزی نمی خواهم، فقط امانت «ابودردا» را بدهید. قیس و جریر، که پریشان شده بودند، گفتند: ابودردا، چیزی به ما نداده، فقط به ماگفت: سلمان کسی است که رسول خدا ﷺ با او مجلس سری و خصوصی داشت، و در آن وقت کس دیگری را نمی پذیرفت، هر وقت به دیدن او رفتید، سلام مرا به او برسانید.

سلمان گفت: شما گمان می کردید، من چگونه هدیه ای را تقاضا می کردم؟ کدام هدیه بهتر از سلام است؟ سلام هدیه مبارک و رحمت از جانب خداوند است (37).

7 - ظهور امام غایب علیه السلام

امام صادق علیه السلام روایت کرده است: سلمان به شهر کوفه وارد شد، نگاهی به در و دیوار شهر انداخت و بلاها و حوادثی را که در آن شهر به وقوع می پیوست، به یاد آورد، از سقوط حکومت «بنی امیه» و حاکمانی که بعد از آنها به وجود می آیند و سقوط می کنند، سخن گفت.

بعد ادامه داد: اذا كان ذلك، فالزموا احلاس بيوتكم حتى يظهر الطاهر بن الطاهر المطهر ذو الغيبة.. (38).

در چنین روزگاری، پلاس خانه های خود شوید (در خانه بنشینید و به عنوان قیام با امام معصوم، گرد کسی جمع نشوید) تا این که شخصیت پاکی که فرزند (امامان) پاک و پاکیزه است، و در غیبت به سر می برد، ظهور کند.

8 - شهید کوفه

جابر بن یزید جعفری، از یکی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کند: سلمان فارسی به حضور امام علی علیه السلام رسید و به احوالپرسی با او پرداخت. امام فرمود: ای سلمان! من کسی هستم که همه افراد امت را به اطاعت خویش دعوت کردم، اما آنان راه کفران را پیش گرفتند و مستوجب عذاب شدند، در صورتی من گنجینه علم و هدایت این امت بودم، و هر کس به مقام من معرفت پیدا کند، در عالم بالا با من خواهد بود.

سلمان می گوید: در همان وقتی که علی علیه السلام مشغول سخن بود، حسن و حسین علیه السلام وارد شدند، آن گاه علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! اینان دو گوشواره عرش الهی هستند، و به وسیله آنان بهشت نورانی می گردد، مادر آنان هم بهترین زنان است.

به هر حال، ای سلمان! خداوند درباره من از مردم پیمان گرفته است، و درستکار کسی است که مرا تصدیق کند، و دروغگو کسی است که مرا تکذیب نماید، و قهراوی در آتش جای خواهد داشت.

آری، من حجت بالغه الهی، و معجزه جاویدان خداوند، و سفیر سفرای آسمانی و مصلح امت هستم.

سلمان، با شنیدن این سخنان گفت: ای امیر مؤمنان! من شخصیت تو را در «تورات» و «انجیل» یافتم، پدر و مادرم به قربانت ای «شهید کوفه»! به خداوند سوگند، اگر این جهت نبود که مردم شوق زده شوند، یا به وحشت افتند و بگویند: خدا قاتل سلمان را رحمت کند، درباره تو سخنی را می گفتم، که افراد (از روی ناتوانی درک) به وحشت افتند و رمیده شوند، زیرا تو حجت الهی هستی، که به وسیله آن راه توبه آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ باز شد، و بدان وسیله یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ از چاه نجات یافت.. (39).

9 - در دیگ غذا

در روایت دیگری می خوانیم: یک روز «مقداد» به خانه سلمان وارد شد و مشاهده کرد، دیگ غذا بدون این که هیزم و آتشی زیر آن باشد، می جوشد و غل می زند! مقداد که با دیدن این صحنه شگفت زده شده بود، گفت: ای ابو عبدالله! این دیگ بدون هیزم غل می زند! اما سلمان دو قطعه سنگ زیر دیگ گذاشت، و تعجب مقداد افزوده گشت!

ولی سلمان گفت: ای مقداد! تعجب مکن، مگر خداوند متعال نفرموده است: هیزمهای دوزخ مردم و سنگ هستند؟⁽⁴⁰⁾ آن گاه دیگ به غل زدن ادامه داد تا جایی که محتوای آن سر می رفت!

سلمان به مقداد گفت: غذا را به هم بزن تا دیگ آرام شود.

مقداد گفت: برای این کار چیزی ندارم، ولی سلمان دست خود را در دیگ فروبرد، غذا را به هم زد و دیگ را آرام کرد!

خلاصه، این ماجرای فوق العاده و خارق عادت، برای مقداد به قدری تعجب آور بود، که به حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و برای توضیح و آگاهی خود، آن را بازگونمود.

اما رسول خدا ﷺ فرمود: سلمان اطاعت خدا و رسول خدا و امیرمؤمنان
علیه السلام رامی کند، فیطیعه کل شیء و لا یضره شیء .
وقتی هم سلمان به حضور آن حضرت رسید، فرمود: سلمان! نسبت به
برادرم سلمان خود مدارا کن ⁽⁴¹⁾ (کاری را که تحمل آن را ندارد، انجام مده) .

10 - سخن روی آب!

وقتی سپاه اسلام، به فرماندهی «سعد بن ابی وقاص» برای فتح مداین، می
خواست از «دجله» عبور کند، ارتش دشمن پلها و وسایل رفت و آمد را
نابود کرده بود، ناچار سپاهیان مسلمان می بایست به آب بزنند.
سعد وقاص، که از اسب راندن به داخل نهر وحشت داشت، در کنار خود
سلمان فارسی را مشاهده کرد، که این گونه زیرگوش او، سروش امداد بخش سر
می دهد:

ناراحت نباش، اسلام دین حق و جدید است، دریاها هم چون خشکی در
برابر آن تسلیم می شوند، به خدایی که جان سلمان در اختیار اوست، این سپاه
همانطور که گروه گروه به نهر وارد می شوند، گروه گروه هم به سلامت از آن
بیرون خواهند رفت ⁽⁴²⁾ .

آری، عنایت خداوند و تاثیر نفس مسیحایی سلمان فارسی، موجب گردیده،
که سپاه اسلام با اسبهای خویش وارد نهر شوند، و تاریخ هم درباره آنان
بنویسد، گویی پهنه نهر خروشان به صورت طبقی در آمده بود، و مسلمانان
مجاهد روی آب با هم مشغول گفت و گو بودند و عبور می کردند، هم چنانکه از
روی خشکی عبور می کردند ⁽⁴³⁾ .

و به هر حال، این هم برگ دیگری از پرونده بزرگ کرامتهای سلمان است.

توضیح لازم

اگر چه در آغاز این فصل، معنای کرامت و مراحل و منشا آن را مورد بررسی قرار دادیم و جایگاه «کرامت» و «مقام بلند و عرفانی سلمان» را به عنوان صحابی ممتاز و یاکباخته و استثنایی رسول خدا ﷺ نشان دادیم، اما توضیح این معنا هم لازم است که، افرادی چون «هرووتیز» به سال 1922 میلادی، راه تفریط را پیش گیرند، وبخاطر عدم توانایی از درک شخصیت معنوی و عرفانی سلمان، «سیره او را خرافه»⁽⁴⁴⁾ و وجود او را افسانه پنداشته اند!

از سوی دیگر افرادی چون: «علی بن احمد» معروف به ابوالقاسم کوفی، متوفای سال 352 هجری، راه افراط و «غلو» را پیش گرفته، مذهب «مخمسة» را به وجود آوردند، و وکالت مصالح عالم هستی را به دست پنج نفر: سلمان فارسی، مقداد، عمار یاسر، ابوذر غفاری، و عمرو بن امیه ضمیری، دانستند، و مورد لعنت و نفرت خداوند قرار گرفتند⁽⁴⁵⁾.

چنانکه «محمد بن علی بن محمد حاتمی» صوفی، حنبلی، معروف به «ابن عربی» متوفای 638 هجری و مدفون در «دمشق» برای سلمان «مقام عصمت» بیان داشته است!⁽⁴⁶⁾

در صورتی که، نه سخن افسانه سرایان و خرافه سازان، معتبر و مستند است، ونظریه «غلو» پنداران و عصمت باوران»، بلکه سلمان فارسی، همان شخصیتی است، که رسول خدا ﷺ و امامان معصوم علیهم السلام در مراحل مختلف و با عبارات متعدد، او را معرفی نموده، و خود نیز با عنوان «بنده خدا» و مسلمانی مطیع خدا و رسول خدا ﷺ و امام علی علیه السلام خویشان را معرفی کرده است⁽⁴⁷⁾ منتهی مقامات عرفانی وی، و بخصوص کرامات و اعمال خارق عادت او، همانطور که رسول خدا ﷺ فرموده: در سایه اطاعت محض از خدا، ریاضت

نفسانی، آگاهی به کتابهای آسمانی، و تلقی از پیامبر ﷺ که با عالم غیب ارتباط داشته، و بخشی از آن را به سلمان و دیگران منتقل نموده، صورت گرفته است.

چنان که اینگونه مقامها، برای بسیاری از «اولیای الهی» تحقق یافته، و برای آنان که در میدان عرفان، به رمز و راز عبودیت واقفند، چنین مقامها و کراماتی ممکن است پیش آید.

چو بشنوی سخن اهل دل، مگو که خطاست سخن شناس نه ای جان من،
خطا اینجاست (48)

درباره غلات

همانطور که در بالا مطالعه کردیم، متأسفانه گروهی با عنوان شیعه، غیر از عقایدتند و خلاف درباره پیامبر ﷺ و امامان علیا، درباره «سلمان فارسی» و برخی دیگر از اصحاب رسول خدا ﷺ و امام علی علیا به «غلو» و انحراف مبتلا شده اند.

البته، چنین عقاید و تفکرهای باطلی، در عصر پیغمبر ﷺ و امام علی علیا هم به طور پراکنده وجود داشت، اما در عصر امام صادق علیا به رهبری ابو الخطاب «محمد بن مقلص بن راشد منقری بزار» آنان به صورت یک گروه منسجم درآمدند، اما سخنان باطل و غلو آمیز آنان موجب گردید، که «عیسی بن موسی» والی کوفه، با آنان به جنگ اقدام نمود، و در سال 138 هجری ابوالخطاب و هفتاد تن از یاران او را که به مسجد کوفه پناهنده شده بودند، آنان را به قتل رسانید، و جسد ابوالخطاب را هم به دار آویخت (49).

وقتی هم خبر کشته شدن آنان به گوش امام صادق علیا رسید، آن حضرت فرمود: خداوند ابو الخطاب و افرادی را که با او کشته شدند لعنت کند، خداوند

افرادی از آنها را که باقی ماندند و همچنین کسانی را که نسبت به آنان رحم و عطوفت به خرج دهد، لعنت کند (50).

در زمان امام علی علیه السلام هم بعد از «جنگ جمل»، هفتاد نفر از اهالی «سودان» نزد آن حضرت آمدند، او را خدا خواندند و در برابر او سجده کردند، اما هر چه امام علی علیه السلام آنها را از این عمل بازداشت، از عقیده و عمل انحرافی خویش دست برداشتند، ناچار آن حضرت به غلام خود «قنبر» دستور داد، هیزم آورد و آنان را در آتش انداختند (51).

خلاصه، غلات، تحت عناوین «مخمسة» و «خطایه» یا هر عنوانی، از نظر امامان معصوم علیهم السلام، بدترین خلق خدا، ملعون و منفور خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، منحرف و گمراه بوده، و حتی چنانکه مطالعه کردیم، کافر معرفی شده اند. (52) و کراماتی از سوی افرادی چون «سلمان فارسی» نباید آنان را از حد مؤمن مخلص، عارف پاک و اولیای الهی، برتر محسوب دارد.

پی نوشتها:

1. نفس الرحمن، ص 269.
2. نفس الرحمن، ص 353.
3. الدرجات الرفیعة، ص 210، بحار الانوار، ج 22، ص 346.
4. نفس الرحمن، ص 247.
5. سوره حجر، آیه 75.
6. الدر المنتور، ج 4، ص 103.
7. الدر المنتور، ج 4، ص 103، بحار الانوار، ج 64، ص 73.
8. الدر المنتور، ج 4، ص 103، كنز العمال، ج 11، ص 88.
9. الدر المنتور، ج 4، ص 103، كنز العمال، ج 11، ص 88.
10. نفس الرحمن، ص 367، اختيار معرفة الرجال، ص 12.
11. مجمع البحرين، چاپ قديم، فرس، ص 309.
12. كلييات سعدی، ص 389.
13. بهار ادب، ص 26.
14. بحار الانوار، ج 22، ص 386، نفس الرحمن، ص 256، بهجة الامال، ج 4، ص 418.
- اختيار معرفة الرجال، ص 19.
15. نفس الرحمن، ص 258 - 259.
16. نفس الرحمن، ص 259، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج 2، ص 310.
17. نفس الرحمن، ص 260.
18. نفس الرحمن، ص 261.
19. نفس الرحمن، ص 256، اختيار معرفة الرجال، ص 19.
20. نفس الرحمن، ص 256، اختيار معرفة الرجال، ص 19.
21. علل الشرايع، ص 585، نفس الرحمن، ص 262.
22. بحار الانوار، ج 62، ص 172 و 173، نفس الرحمن، ص 262.
23. بحار الانوار، ج 62، ص 173، و نفس الرحمن، ص 262.
24. فرحة الغرى، ص 70.
25. نفس الرحمن، ص 263.

26. فرهنگ معین، اعلام، ج 5، ص 277.
27. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص 391.
28. نفس الرحمن، ص 252، الارشاد، ص 221، عنصر شجاعت، ج 1، ص 255، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 112.
29. نفس الرحمن، ص 252، الارشاد، ص 221، عنصر شجاعت، ج 1، ص 255، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 112.
30. بحار الانوار، ج 22، ص 383، اختیار معرفة الرجال، ص 13.
31. بحار الانوار، ج 22، ص 383.
32. نفس الرحمن، ص 248.
33. نفس الرحمن، ص 248 - 250.
34. الدرجات الرفیعة، ص 211.
35. سوره غافر، آیه 60.
36. بحار الانوار، ج 86، ص 355؛ نفس الرحمن، ص 359؛ المحاسن للبرقی، ص 119.
37. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 121، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 201.
38. الغیبة للطوسی، ص 103، نفس الرحمن، ص 264.
39. بحار الانوار، ج 26، ص 293، نفس الرحمن، ص 270، بهجة الامال، ج 4، ص 423.
40. سوره بقره، آیه 24.
41. نفس الرحمن، ص 353.
42. تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 172، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 299 رجوع کنید به فصل: درجه های جنگ (همین کتاب).
43. تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 172، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 299 رجوع کنید به فصل: درجه های جنگ (همین کتاب).
44. سلمان پاک، ص 76.
45. هدیه الاحباب، ص 42.
46. نفس الرحمن، ص 138، رجوع کنید، به ص 83 همین کتاب.
47. نفس الرحمن، ص 353.
48. دیوان حافظ، نشر حافظ نوین، ص 92.
49. فرهنگ فرق اسلامی، ص 182، تاریخ الامامیة، ص 118.

50. بحار الانوار، ج 25، ص 280.
51. بحار الانوار، ج 25، ص 285، ترجمه «امام علی» ابن عساکر، ج 3، ص 178.
52. رجوع کنید به تالیف دیگر اینجانب: اخلاق زندگی، بخش سوم، ص 116 - 119.

فصل چهاردهم : استاندار مداین

استاندار مداین

تاج گران قیمت «کسری» و جواهرهای عتیقه و طلاهای پر قیمت، از غنیمتهای جنگی بود، که مسلمانان در فتوحات خویش، آن را به «مدینه» مرکز اسلام سرازیر کردند.

تاریخ در این باره آورده است: «در یکی از بزرگترین تالارهای «کاخ سفید» قالی بزرگ سپیدی دیده می شد، که صنعتگران ماهر ایرانی آن را مخصوص کاخ شاهنشاهی بافته بودند. این قالی «بهارستان کسری» نامیده می شد، دارای یکصد و پنجاه ذراع طول، هفتاد ذراع عرض، و تمام تار و پود آن زربافت و جواهر نشان بود. متن و حاشیه آن، بوستان و گلستانی را با درختها و انواع گلهای رنگارنگ آن نشان می داد، ولی برگ درختها همه از زمرد، شکوفه ها از مروارید، و غنچه ها از یاقوت قرمز و لاجوردی و جواهرات دیگر ساخته شده بودند.

تلؤلؤ و درخشندگی فلزات و انعکاس آن، در تابلوهای سیمین و زرین دیوارها، باروشنایی که از پنجره های بالا به درون بارگاه می افتاد، موجی متحرک بسان حرکت ارواح، در آن نمایان می ساخت.

این همان قالی ای بود که، هنگام پیروزی مسلمانان، به دستور خلیفه آن را تکه تکه نمودند و میان سپاهیان تقسیم کردند، و یک قطعه آن به بیست هزار درهم فروش رفت.

ارزش مجموع اشیای گرانبهایی که از این کاخ به دست مسلمانان افتاد، به جزاشیای صنعتی و پنج یک غنائم که به «مدینه» فرستادند به قدری بود که، به

هر یک از سپاهیان «سعد وقاص» مبلغ دوازده هزار درهم رسید، در حالی که سپاهیان سعدشصت هزار نفر بود»⁽¹⁾.

جرجی زیدان، می نویسد: «از جمله چیزهایی که عربها در مداین یافتند، مقدارزیادی ظروف طلا و نقره مرصع (جواهر نشان) و تاج کسری، و جامه های دیبای زربافت جواهر نشان بود. دسته ای از مسلمانان صندوقی یافتند، که در آن اسبی از طلا و زینی از نقره دیده می شد، و دندان و یال آن اسب را، از یاقوت و زمرد به روی نقره درست کرده بودند، و سوار اسب تماما از نقره جواهر نشان بود.

در صندوق دیگر، شتری از نقره با پالان زربافت جواهر نشان قرار داشت. ازاشیای نفیسی که در «مداین» به دست مسلمانان افتاد، یکی بساط کسری است، که طول و عرض آن شصت ذراع در شصت ذراع بود، زمینه فرش طلا، و جویهای آب از انواع جواهرات، بر روی آن زمینه طلا دیده می شد، درختان و بوته هایی از نقره روی آن فرش ساخته بودند، که شاخه های آن طلا، و میوه های آن درختان از جواهرات گرانبهای رنگارنگ بود...»⁽²⁾.

بالاخره، لباسهای الوان و گرانبها، شمشیرها و زره ها و کلاه خودهای قیمتی و سلاح و مهمات فراوان جنگی، از غنیمتهای زیادی بود، که در «فتح مداین» که ماه صفر سال شانزده هجری واقع شد، به دست مسلمانان افتاد و به خزانه بیت المال سرازیر گردید⁽³⁾.

درباره نمونه دیگری از سرمایه های مهم دربار ساسانیان، جرجی زیدان می نویسد: در روز فتح مداین یک عرب بیابانی دانه یاقوت درشتی پیدا کرد، و برای فروش به این و آن نشان داد، و گوهرشناسی آن را به هزار درهم خرید، اما یاران وی که از این معامله باخبر شده بودند، او را ملامت کردند، که بهای

گوهر بیش از اینها بوده است، عرب بیابانی گفت: باور کنید اگر عددی بیش از «هزار» می دانستم، آن رامی گفتم!⁽⁴⁾

شکوه «کاخ سفید»

سرگذشت و سرنوشت «کاخ سفید» در «مداین» داستان خواندنی و آموزنده ای دارد. به اعتراف «مسعودی» انوشیروان پادشاه ساسانی، که چهل و هشت سال فرمانروایی (بر ایران آن روز داشت) کاخ سفید را بنا نهاد.⁽⁵⁾ خسرو پرویز، بیست و سومین پادشاه از سلسله ساسانی، و نوه انوشیروان، که سی و هشت سال ^(590 تا 628 میلادی) پادشاهی کرد، در آن می زیست ⁽⁶⁾.

درباره وضع معماری و تشریفات فوق العاده این کاخ، تاریخ گزارش می دهد: «این کاخ و متعلقات آن، مساحتی را به پهنای سیصد گز، و درازای چهارصد گز پوشانده است. در این مساحت چند ساختمان مهم و باشکوه دیده می شد، در فاصله صد گز در شرق طاق، عمارت بزرگی بود، و در سمت جنوب طاق، ساختمان دیگری بود، که بعدها به «حریم کسری» معروف شد.

طاق کسری، یا «تخت خسرو» نمای شش اشکویی داشت، و با عظمت و ابهتی میان باغ قرار گرفته بود، این کاخ از مرمر سفید، و در دو سوی آن، طاق بیضی شکلی قرار داشت. نمای این ساختمان، به سوی شرق، و ارتفاع آن بیست و هشت گز و اندی بود و پهنای طاق سی و پنج گز بود. این طاق که بدان ایوان نیز می گفتند، از آجرهایی ساخته شده بود، که درازای هر یک از آنها نیم ذرع و پهنای آن یک وجب بود.

این ساختمان دارای دوازده ستون مرمر، هر یک به بلندی چهل و پنج گز و نیم، حجاری و تزیین هایی که در سنگهای سپید پیشانی کاخ دیده می شد،

نظرهای واردین را از درختها و گلهای باغ می ربود، و به خود متوجه می ساخت!

تالار بزرگی در وسط کاخ قرار گرفته بود، که از یکصد و پنجاه پنجره بالای آن روشنی می گرفت، این تالار دارای شاه نشینهای گوناگون بود، که دیوارهای درونی وطاقهای آن، با تابلوهای سیمین و زرین پوشیده و منبت کاری شده بود. در سقف برجسته آن، ستاره هایی از طلای درخشان نصب گردیده بود، بگونه ای که حرکت سیارات را میان صور 12 گانه «منطقه البروج» نشان می داد. صورت درخت زندگانی، که طاووسها بر آن نشسته اند، و گلی شگفت انگیز در بالای سر آنها دیده می شد، نقشهای غنچه و گل و حیوانات، با رنگ آمیزی زیبا وزنده در یک طرف دیوار، و در طرف دیگر تصویر خسرو، که سوار بر اسب زرد رنگ بود، و جامه سبز به تن داشت، و تصاویر معرق (موزائیک) به چشم می خورد.

به هر حال، شمعدانهای زرین، قندیلهای گوهر آگین، مجسمه های گوناگون، مجسمه های تمام نقره شتر و تمام طلای اسب، و پرده های گران قیمت با حاشیه مروارید، زینت و زیور این کاخ بزرگ شاهنشاهی را تشکیل می دادند.⁽⁷⁾

سقوط و سرنگونی

مداین، چنانکه در فصل «در جبهه های جنگ» مطالعه کردیم، مجموعه شهرهای هفتگانه ای بود، که در سی کیلومتری جنوب بغداد واقع بود، در جانب شرقی دجله قرار داشت⁽⁸⁾.

زمخسری می نویسد: ساختن «کاخ سفید» واقع در «مداین» حدود بیست سال طول کشید.⁽⁹⁾ خسرو پرویز، که مدت سی و هشت سال پادشاهی کرد، در

حالی که در «مداین» پایتخت هفتصد ساله ساسانیان «درفش کویانی» را برافراشته بودند و سلطنت می کرد، با جنگها و پیروزی های خویش کشور ایران را، تا انطاکیه، دمشق، اورشلیم، نواحی مصر، حبشه، جزیره قبرس، قسمتی از شمال غربی هندوستان، آسیای صغیر، عربستان، یمن، افغانستان، و ارمنستان، گسترش داد، گنجهای فراوانی به دست آورد، و حدود 1500 میلیون مثقال طلا و نقره گردآورده بود⁽¹⁰⁾.

جمعیت آن روز ایران را، در حدود یکصد و چهل میلیون نفر تخمین زده اند⁽¹¹⁾ ولی این جمعیت عظیم به شکست کشیده شدند «در حالی که سربازان اسلام، در جنگ ایران و روم، به شصت هزار نفر نمی رسیدند»⁽¹²⁾ اما علل شکست و سقوط دولت «ساسانیان» چه چیزهایی بوده؟ با استفاده از منابع تاریخی، به طور خلاصه این موارد را می توان مطرح نمود:

علت عمده و اساسی شکست دولت ساسانیان را، با آن لشکر عظیم و اقتدار وسیع، «نظام طبقاتی نا صالح» آن دولت باید دانست، زیرا در نظام اجتماعی آنان، مردم به دو گروه «اشراف» و «رعیت» تقسیم می شدند. ملاک ارزشی «اشراف» مالکیت و دارایی فراوان، و ریشه خانوادگی اشرافی بود، که آثار آن در لباسهای گران قیمت و فاخر، و باغ و بستان و خدمتگزاران فراوان نمودار می گردید، و «رعیت» هم عموم مردمی بودند، که از ویژگی های بالا بی بهره و از همه امتیازات طبیعی و زندگی محروم بودند، و قهرا اکثریت قریب به اتفاق مردم با مشکلات فراوان زندگی دست به گریبان و ناراضی بودند.

بدین لحاظ آثار زیانبار و ویرانگر چنین نظام ظالمانه ای، به صورت تبعیضهای دردناک و فاجعه های فرساینده و مرگبار زیر نمودار می گردید:

1 - انحصار و اختناق

در سایه شوم انحصار و اختناق رژیم ساسانیان «هیچ کس حق نداشت از طبقه ای به طبقه دیگری برود، عیت برای همیشه رعیت، و اشرافزاده پیوسته اشرافزاده بود، زیرا به رعیت گفته بودند که: خدا آن وضع را برای آنان خواسته است! بدین جهت کسی نمی توانست و حق نداشت پیشه خود را رها کند، و به حرفه بالاتری مشغول شود!»⁽¹³⁾.

نمونه بارز این «انحصار خواهی» داستان «پیر کفشگر» است. بر اساس این داستان، وقتی «انوشیروان» با سپاه «روم» مشغول جنگ بود، با مضیقه مالی و کمبود سلاح جنگی دست به گریبان می شود، بوزجمهر حکیم برای نیازمندیهای سپاه سیصد هزار نفری ایران، ماموریت می یابد برای جمع آوری ذخیره های مالی باشتاب زیاد، به «مازندران» برود، اما در یکی از شهرهای نزدیک «کفشگر توانمندی» پیشنهاد «تنخواه» و قرضه ملی می دهد، تا بدین وسیله نیازمندیهای ارتش کشور رادر برابر سپاه «روم» تامین نماید، به این شرط که شهریار به یگانه پسر «کفشگر» اجازه تحصیل علم و دانش دهد! اما «انوشیروان» با وجود نیاز مالی برای جنگ و خطر هجوم دشمن این پیشنهاد را نمی پذیرد، و به قول «فردوسی» می گوید:

چو بازارگان بچه، گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما، برنشیند به تخت دبیری، بیایدش پیروز بخت!⁽¹⁴⁾

2 - حبس و زندان

در نظام انسانسوز طبقاتی، که رعیت و طبقات ضعیف و اعیاناً افراد اصیل و آزادی خواه زیر چرخ ستم اشراف و اعیان و قدرتمداران، فرسوده و ذلیل می

گشتند، گاهی ناچار به اعتراض و فریاد می‌گردیدند، اما به نیازها و فریادهای حق طلبانه و مظلومانه آنان، با حبس و زندان پاسخ داده می‌شد!

احمد بن داود، معروف به «ابو حنیفه دینوری» متوفای 281 هجری می‌نویسد: ذی یزن حمیری، در «یمن» سلطنت می‌کرد، پس از شکست در برابر سپاه حبشیان، به «مداین» رفت و به انوشیروان پناهنده شد، اما پس از مدت زمانی پسر او «سیف بن ذی یزن» از انوشیروان کمک نظامی درخواست کرد، تا دشمن را از کشور خود بیرون براند، و به تخت و تاج خویش دست یابد.

انوشیروان هم با این تقاضا موافقت کرد، و «هرزبن کامکار» را که از افراد شجاع و از خانواده‌های اصیل و شریف بود، و حدود صد سال داشت، اما (به بهانه) ایجادناامنی در راهها به زندان انداخته بود، به فرماندهی گروه زیادی از زندانیان (سیاسی) به «یمن» اعزام داشت، آنان با «مسروق بن ابرهه» جنگیدند، حبشیان را شکست دادند، و پیروزی را برای «سیف» به دست آوردند⁽¹⁵⁾ که بعد «یمن» تحت حمایت ایران قرار گرفت، «ایرانیان پیروز» هم در «یمن» اقامت گزیدند، و پس از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، با اعزام «باذان بن ساسان» به «یمن» از سوی پیامبر ﷺ آنان به آیین اسلام گرویدند⁽¹⁶⁾.

3 - قتل و خونریزی

از قتل و خونریزی «خسرو پرویز» هم تاریخ گزارشهای دردناکی دارد: او پس از شکست دادن «بهرام چوبین»، بر اوضاع کشور تسلط کامل یافت، راه ظلم و ستم و طغیان و غارت اموال مردم و ریختن خون آنان را پیش گرفت⁽¹⁷⁾. خسرو پرویز، نعمان بن منذر، معروف به «ابو قابوس» پادشاه «حیره» را که تحت حمایت ایران بود، چون دختر خود را به خسرو نداد، از فرمانروایی برکنار کرد، او را به زندان انداخت، بعد بدن وی را زیر پای فیل قرار داد، و سپس جسد

نیمه جان او را در «خانقین» جلو شیرهای درنده باغ وحش انداخت!⁽¹⁸⁾ و با این وضع دردناک او رابه مرگ محکوم کرد.

بوزجمهر حکیم، که به مدت سیزده سال وزارت، در دربار ساسانیان خدمت می کرد، و با علم و دانش خویش به آنان قدرت و عزت بخشید، وقتی مورد خشم «خسرو پرویز» قرار گرفت، او را بر کنار نمود، به زندان انداخت، لب و بینی او را برید، و سرانجام دستور داد: بوزجمهر را گردن زدند⁽¹⁹⁾.

به اعتراف «محمد بن جریر بن یزید طبری» متوفای 310 هجری: در دربار خسرو پرویز، سیصد و شصت عالم و دانشمند و کاهن و جادوگر و ستاره شناس، خدمت و فعالیت می کردند، اما وقتی آنان شکاف برداشتن سقف «کاخ مداین» را نشانه ظهور پیامبر ﷺ و زوال دولت ساسانیان تفسیر کردند، خسرو پرویز دستور داد، حدود یکصد نفر از منجمان و ستاره شناسان را، به قتل برسانند!⁽²⁰⁾.

4 - خوشگذرانی و رفاه زدگی

دولت گسترده و زورمدار، امکانات فراوان کشور غنی، و بالاخره قدرت سرکش و افسار گسیخته خسرو پرویز، برای او چنان میدانی به وجود آورده بود، که به اعتراف تاریخ، وی «در حرمسرای خویش دوازده هزار زن فراهم آورد، در اسطبلها و چراگاهها دوازده هزار اسب داشته باشد، و برای «شبذیز» اسب مخصوص خویش، علوفه و تغذیه مخصوص و پر قیمت تهیه نماید».⁽²¹⁾ در حالی که عموم مردم و طبقات ضعیف جامعه در عسرت و تنگنا و فقر به سر می بردند و گاهی از تامین نیازمندیهای ابتدایی زندگی خویش ناتوان بودند.

5 - ظلم و عصیان

بالاخره، نابسامانی ها و انحرافها و حق کشی ها و سرکشی های بی حساب و کتاب در پیکره دولت، مجموعه فساد و آلودگی هایی را به وجود آورد، که

بدترین نتیجه آن نارضایتی مردم و ناامیدی آنان و جدا شدن و بریدن مردم از دستگاه حکومت گردید، که این مجموعه ناروایی ها و نابسامانی ها را، باید ظلم و عصیان حکومت در برابر خداوند و مردم دانست.

امام علی علیه السلام بیست سال پس از سرنگونی ساسانیان، به سال 36 هجری ⁽²²⁾ وقتی برای رفتن به «صفین» از «کاخ مداین» عبور می کرد، در آنجا نماز خواند و فرمود: ان هولاء كانوا وارثين، فاصبحوا موروثين، لم يشكروا النعمة فسلبوا دنياهم بالمعصية، اياكم و كفر النعم، لا تحل بكم النقم ⁽²³⁾.

آنان وارث حکومت و پادشاهی ای شدند، که آن را از دیگران به ارث برده بودند، اما سپاس و شکر این نعمت را انجام ندادند، به گناه و عصیان آلوده شدند، و بدین خاطر نعمت قدرت و دولت خود را از دست دادند!

اکنون شما هم از گناه و کفران نعمت، سخت پرهیز داشته باشید، تا نعمت و گرفتاری و بلا برای شما پیش نیاید.

به هر حال، ظلم و ستمهای ساسانیان، که موجب نارضایتی و حتی خشم مردم گردیده بود، سبب گردید که به هنگام هجوم سپاه اسلام به «مداین» به جای جنگ و مقاومت «جمعیت زیادی شهر را برای ورود مسلمانان، تخلیه کردند» بقیه هم دفاع و مقاومتی به خرج ندادند ⁽²⁴⁾ و به قول پرفسور «ادوارد برون» مورخ انگلیسی «مسلم است که قسمت اعظم کسانی که (در ایران) تغییر مذهب دادند، به طیب خاطر و به اختیار و اراده خود آنها بود. پس از شکست ایران در «قادسیه» فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی (نزدیک دریای خزر) پس از مشاوره، تصمیم گرفتند به میل خود اسلام آورند، و به قوم عرب ملحق شوند. این عده در تسخیر «جلولاء» به تازیان کمک کردند، و اشخاص دیگر نیز گروه گروه به رضا و رغبت به اسلام گرویدند» ⁽²⁵⁾.

«ملک الشعراى بهار» هم سروده است:

گر چه عرب، زد چو حرامى به ما داد يکى دين گرامى، به ما
گر چه ز جور خلفا، سوختيم زال على عليه السلام تربيت آموختيم⁽²⁶⁾

ماموريت سنگين سلمان

«مداین» در ماه صفر سال 16 هجرى فتح شد و به حوزه بزرگ اسلام پیوست، از تاریخ خلافت ده سال و شش ماه و پنج روزه «عمر بن خطاب» که از سه شنبه بیست و دوم جمادى الثانی سال سیزدهم⁽²⁷⁾ تا چهارشنبه 26 ذیحجه سال 23 هجرت ادامه داشته و با مرگ او پایان یافته است⁽²⁸⁾ بیش از سه سال گذشته است.

خلیفه، نخست «حذیفه فرزند یمان» را که، از یاران خوب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و على عليه السلام بود و پدر او در جنگ «احد» در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید شده بود⁽²⁹⁾ به استانداری «مداین» منصوب نمود. حذیفه مردی مجاهد و شرکت نموده در جنگ «خندق» بود⁽³⁰⁾ از ویژگی های ممتاز او این جهت بود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ «تبوک» روش شناسایی منافقان را به او آموزش داده بود⁽³¹⁾.

اما حذیفه، در منصب استانداری مداین، امکان نیافت زیاد دوام بیاورد، زیرا پایبندی و عشق او به امام على عليه السلام، و اینکه او همیشه شعار: على مع الحق و الحق لا یفارقه⁽³²⁾ را همه جا سر می داد، به نظر می رسد، گزارش منافقان به خلیفه، موجب نگرانی و فراخوانی حذیفه به مدینه گردیده است.

پس از «حذیفه» خلیفه عمر، در حالی که تاریخ دقیق آن روشن نیست، به روایت «ابن شهر آشوب» با جلب رضایت و موافقت امام على عليه السلام⁽³³⁾ فرمان استانداری مداین را برای سلمان حکیم و مجاهد و با تدبیر ایرانی صادر می کند.

اما از طرفی پذیرش این حکم برای سلمان بسیار سنگین و ناخوشایند بود، زیراوی را با زور شمشیر تسلیم بیعت با خلیفه اول کرده بودند، و به خاطر اطاعت از پیامبر ﷺ و ارادت به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، دیگری را لایق مقام عظیم خلافت رسول خدانی دانست، ولی از طرف دیگر، حال که کار از کار گذشته، و امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ هم به خاطر حفظ اصول و کیان اسلام، خلفا را مساعدت بخشیده است، سلمان فارسی نیز -چنانکه خواهیم دید- با حفظ اصول اعتقادی و آزادی در عمل، این مسؤولیت رامی پذیرد، و دستگاه خلافت هم عملاً آزادی لازم را از سلمان سلب نمی گرداند، و سلمان حکیم و دانشمند، با توجه به اینکه برای مردم «مداین» ایرانی، بومی و هم زبان است، مقام استانداری، پیشوایی، و امامت جمعه و جماعت در «مداین» آزاد شده از ظلم مجوسیت را، عهده دار می گردد، و به بهترین شیوه ممکن، رسالت خویش را عملی می گرداند.

مسؤولیت پیشوایی

سلمان فارسی را، ما شیعه امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می دانیم، به این واقعیت «ابن ابی الحدید» هم با عبارت: کان سلمان من شیعة علی علیه السلام و خاصته، اعتراف می کند ⁽³⁴⁾.

«جزری» متوفای 630 هجری هم می نویسد: کان سلمان، من خیار الصحابة وزهاد هم و فضلائهم، و ذوی قرب من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ⁽³⁵⁾.

سلمان، پیوسته از بهترین یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و از زاهدان و دانشمندان اصحاب بود، و از کسانی بود که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ارتباط و پیوند محکمی داشت.

آن گاه هم که سلمان زیر بار بیعت با ابوبکر نمی رفت، عمر او را مورد اعتراض قرار داد و گفت: اگر «بنی هاشم» زیر بار بیعت نمی روند، آنان به

پیامبر ﷺ می بالندو خود را، بهترین و برترین مردم می دانند، اما علت تخلف تو چیست؟

سلمان گفت: انا شیعة لهم فی الدنيا، اتخلف بتخلفهم، و ابایع بیعتهم⁽³⁶⁾.
من پیرو خاندان پیامبر ﷺ در دنیا هستم، هر گاه آنان تخلف کنند، من هم از آنها پیروی می کنم، و آنگاه هم که آنان تن به بیعت دهند، از آنان متابعت خواهم کرد.

اما اکنون آن روزگار سپری شده، و چنانکه اشاره کردیم، امام علی علیه السلام هم درعین اجرای رسالت هدایت الهی خویش، به خاطر مصالح کلی کیان اسلام، نسبت به خلفا راهنمایی ها و مساعدتهایی داشته است، سلمان هم با اذن آن امام علیه السلام براساس همان مصالح کلی، به قول «مسعودی» منصب استانداری «مداین» را از سوی خلیفه دوم می پذیرد.⁽³⁷⁾ اما با استقلال و آزادی، در چهار چوبه تکلیف الهی خویش، بر اساس راهنمایی های رسول خدا ﷺ و امام علی علیه السلام عمل می نماید.

درباره مسئولیت های سنگین و محاسبه دار پیشوایی در اسلام در بیان پیامبر ﷺ و امام علی علیه السلام می خوانیم:

1 - مردی به هنگام بیماری «معقل بن یسار» صحابی رسول خدا ﷺ به عیادت او می رود. معقل می گوید: می خواهم حدیثی را از رسول خدا ﷺ برای تو بیان کنم، البته اگر می دانستم زنده می ماندم این حدیث را بیان نمی کردم!

به هر حال، من از رسول خدا ﷺ شنیدم، که می فرمود: ما من عبد یسترعیه الله رعیه، یموت یوم یموت و هو غاش لرعیتة، الا حرم الله علیه الجنة⁽³⁸⁾.

هر بنده ای را که خداوند (توفیق) پیشوایی بر امت دهد، و در حالی بمیرد که درباره پیروان خویش، فریب و تقلب به کار برده باشد، خداوند بهشت را بر او حرام و ممنوع می گرداند.

2- همان راوی می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: ما من امیر یلی امر المسلمین، ثم لا یجهد لهم و ینفع، الا لم یدخل معهم الجنة⁽³⁹⁾.
هر امیری عهده دار کار (پیشوایی) مسلمانان گردد، و برای آنان کوشش و تلاش و خیرخواهی مبذول ندارد، با مسلمانان وارد بهشت نخواهد شد.

3 - ابی امامة، روایت می کند، که رسول خدا ﷺ فرمود: ما من رجل یلی امر عشرة فما فوق ذلك، الا اتی الله مغلولا یوم القيامة یده الی عنقه، فکه بره، او ائنه ائمه⁽⁴⁰⁾.

هر کسی عهده دار پیشوایی ده نفر و بیش از آن گردد، خداوند او را با دست بسته به گردن، به صحنه قیامت وارد می کند، اگر خوب رفتار کرده باشد، نیک رفتاری او موجب باز شدن زنجیر دست و گردن او می گردد، و اگر با گناه و معصیت عمل نموده باشد، زنجیر دست و گردن او سنگین تر و محکمتر می شود.

4- امام علی علیه السلام روایت می کند، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: ایما وال ولی الامر بعدی، اقیم علی حد الصراط و نثرت الملائكة صحیفته، فان کان عادلا انجاه الله بعدله، و ان کان جائرا انتقض به الصراط حتی تترایل مفاصله، ثم یروی الی النار، فیکون اول ما یتقیها به انفه و حر وجهه⁽⁴¹⁾.

هر کسی بعد از من عهده دار ولایت امت گردد، بر لب صراط نگه داشته می شود، و فرشتگان پیرونده او را باز می گشایند، اگر او به عدالت رفتار کرده باشد، خداوند به خاطر عدالتکاری او، وی را نجات می دهد، اما اگر به ظلم و ستم

رفتارنموده باشد، صراط برای او شکسته می شود، و با سقوط او، بند از بند او جدامی شود، آنگاه به داخل آتش پرتاب می گردد، و اولین اعضای از بدن وی، که می تواند او را (از صورت به داخل آتش افتادن) و سوزاندن آتش محفوظ بدارد، بینی و صورت او خواهد بود!

به هر حال، سلمان حکیم، حاکم مداین و دست پرورده پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این معارف را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آموخته، و چنانکه خواندیم و خواهیم دید، خود هم معیارها و ملاکهای لازم پیشوایی را، روایت و بیان کرده است. اما اکنون باید ببینیم، وی در منصب مهم استانداری «مداین» این ملاکها را چگونه به کار می گیرد؟ و با چه مدیریتی به اداره امور دینی و اجتماعی، مداین از شرک و ارسته، می پردازد؟

شیوه های استانداری

سلمان فارسی، اضافه بر معارف و معیارهایی را که از پیامبر آموخته بود، اصول جامعه شناسانه امام علی عَلَيْهِ السَّلَام را نیز برای الگو دهی و حکومتداری و اداره جامعه اسلامی، به طور دقیق مد نظر قرار می دهد.

امام علی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است: انما الناس مع الملوک و الدنيا، الا من عصم الله

(42)

طبع مردم بر اساس شیوه حاکمان و منافع دنیایی الگو می گیرد، و بدان سوی می گراید، مگر اینکه خداوند انسان را (از وسوسه نفس اماره و سایر عوامل لغزنده) مصون بدارد.

سلمان حکیم، فراموش نمی کند که مسؤولیت استانداری، این جهات حیاتی را می طلبد که استاندار باید نگهبان اساس اسلام، معارف شرع مقدس، میراث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حافظ جان و مال و عرض مسلمانان باشد، و امام علی عَلَيْهِ السَّلَام هم

چنین منصبهایی را «امانت الهی» دانسته، نه «طعمه» شکاری که وسیله خورد و خوراک، وعیش و نوش و رفاه و خوشگذرانی و بی دردی باشد⁽⁴³⁾.

بدین لحاظ، سلمان کار استانداری و اداره امور جامعه فرسوده را، به سوی کیان اسلامی و انسانی، با اصول و روشهای عملی زیر، بدین شکل آغاز می نماید:

1 - اقدام فرهنگی

سرزمینی که در آتش ظلم مجوسیت و حاکمان خودکامه آن می سوخته، احتیاج زیاد به تحول فکری و فرهنگی دارد، بدین جهت سلمان حکیم و دانشمند، درمسجد مداین، درس تفسیر قرآن ترتیب می دهد.

ابو نعیم اصفهانی، می نویسد، مردم «تیسفون» یعنی جمعیت شهرهای هفتگانه مداین باخبر شدند، سلمان در مسجد حضور دارد، حدود هزار نفر گرد آمدند. سلمان به آنان گفت: بنشینید، وقتی آنان نشستند، سلمان برای آنان به قرائت و تفسیر «سوره یوسف» پرداخت..⁽⁴⁴⁾

توجه داریم، سوره یوسف، از دو پیامبر عَلَيْهِ السَّلَام داستان به میان می آورد، امانتداری در خزانه داری و اموال بیت المال را مطرح می کند، سرنوشت پاکدامنی «یوسف صدیق» را پیروزی و سربلندی و رسیدن به عزت مادی و معنوی، و سزای «زلیخای» هوسباز و فریبکار را، رسوایی و شکست و زبونی او را بیان می دارد، و درپایان هم اعلام می کند: در سرگذشت آنان، عبرت و آموزشی برای خردمندان وجود دارد⁽⁴⁵⁾.

2 - پرهیز از زخارف

سلمان حکیم، که در فتوحات اسلامی و جبهه سپاه اسلام، به قول «طبری» ازسوی خلیفه مقام «رائد» ی و پیشوایی و هدایت مسلمانان را به عهده داشته

(46) اکنون که در منصب استانداری به «مداین» آمده، بی اعتنا به کاخ سفید ساسانیان شکست خورده، در آن کاخ آنچنانی مسکن نمی‌گزیند، و آن زرق و برق خیره‌کننده و فریبنده را، هیچ می‌شمارد، بلکه برای رسیدگی به امور مردم، اشراف به وضع آنان، و آسانی مراجعه به «حاکم» دکانی در بازار برای انجام کارهای اداری خویش انتخاب می‌نماید (47).

البته طبق روایت «ابن شهر آشوب» و «علامه مجلسی» رسول خدا ﷺ از قبل به سلمان فرموده بود: سیوضع علی راسک تاج کسری، فوضع التاج علی راسه عند الفتح (48).

طولی نمی‌کشد، که «تاج کسری» بر سر تو قرار می‌گیرد، که به هنگام «فتح مداین» سلمان آن را روی سر خود گذاشت. ولی پس از آن که سخن پیغمبر ﷺ تحقق یافت، آن را برداشت و کنار گذاشت، یا اینکه اصولاً این سخن آسمانی پیامبر ﷺ کنایه از پیروزی مسلمانان و سلمان بوده است. بالاخره، سلمان از این تاج گران بها استفاده نکرد، و تاج پس از پیروزی مسلمانان، به مدینه و خزانه بیت المال انتقال یافت (49).

3 - ارتزاق از راه کار

«حسن بصری» می‌گوید: حقوق سالیانه سلمان از صندوق بیت المال، پنج هزار درهم بود، که هر گاه حقوق خویش را دریافت می‌داشت، آن را در راه خدا به نیازمندان «انفاق» می‌کرد، و چون در مدینه «زنبیل بافی» آموخته بود، در مداین نیز «زنبیل» می‌بافت و آن را می‌فروخت، و از درآمد «زنبیل بافی» زندگی خود را تامین می‌نمود. از کسی چیزی نمی‌گرفت، و می‌گفت: لا احب ان آكل الامن عمل یدی (50).

دوست نمی‌دارم جز از دسترنج کار خود، ارتزاق کنم.

«عبدالله بن عمر» هم روایت کرده است: سلمان آنگاه که امیر مداین بود، زنبیل بافی می کرد، آن را می فروخت، و از در آمد آن زندگی خود را تامین می کرد و می گفت: دوست نمی دارم به غیر از دسترنج خویش، زندگی خود را اداره نمایم، سلمان «زنبیل بافی» را در مدینه آموخته بود (51).

4 - ساده زیستی

ساده زیستی و زهد و پارسایی یک مقام مسؤؤل در جامعه اسلامی، در الگودهی و سازندگی مردم، نقش تعیین کننده ای دارد. درباره وضع لباس و خانه مسکونی و شیوه زندگی سلمان حکیم هم، «ابن عبدالبر»، و «ابن ابی الحدید» مطالب فراوان و عجیبی را آورده اند (52) که از جهتی می تواند با وضع عارفانه و زاهدانه سلمان سازگار باشد، یا اینکه در مراحل ابتدایی استانداری، قابل قبول افتد. اما باید توجه داشت، این وضع ژنده پوشی و بی خانمانی، با موازین سازگار نیست، و برای همیشه هم ادامه نداشته، بلکه سلمان برای خویش حداقل لباس ساده و خانه مناسب مسکونی - چنانکه خواهیم دید - ترتیب داده است. فراموش نکنیم، اصل زهد فوق العاده سلمان را، جزری، و مسعودی (53) و روایات فراوانی مورد تایید قرار داده اند، اما آنچه در این میان مشکل گشا است، و می تواند «زهد سلمان» و چهره واقعی او را با همه ویژگی های مثبت و جنبه های عقلانی وی تبیین گرداند، توضیحی است که امام صادق علیه السلام در این باره بیان فرموده است.

آن حضرت، در پاسخ به ایراد «سفیان ثوری» صوفی که در مدینه به حضورش آمده بود، و به لباس سفید و نظیف آن حضرت ایراد می گرفت، پس از توضیحاتی فرمود: شما که فضل و دانش، تقوی و زهد سلمان و ابوذر

غفاری را می دانید؟ سلمان وقتی حقوق سالانه خویش را از بیت المال می گرفت، به اندازه یک سال مخارج خود را ذخیره می کرد.

وقتی به او اعتراض کردند: ای ابو عبدالله! تو با این زهد و تقوی، در فکر ذخیره کردن مخارج یک سال خود هستی؟ در حالی که ممکن است امروز یا فردا بمیری و تا آخر سال زنده نمایی!

سلمان در جواب گفت: چرا شما فقط فرض مردن مرا می کنید؟ و فرض زنده ماندن مرا صحیح نمی دانید؟ فرض اول شما فکر ساده لوحانه و ناآگاهانه ای است، اگر زنده بمانم خرج دارم، ان النفس قد تلتاث علی صاحبها، اذا لم یکن لها من العیش ما یعتمد علیه، فاذا هی احرزت معیشتها، اطمانت⁽⁵⁴⁾.

اگر نفس انسان به قدر کافی وسایل زندگی نداشته باشد، در اطاعت و عبادت سستی و کوتاهی می کند، و نشاط و قدرت نمی گیرد، اما اگر وسایل زندگی فراهم باشد، قوت و اطمینان نفس برقرار می گردد.

تحلیل زهد و پارسایی

با توجه به اینکه، جنبه زهد و پارسایی سلمان، در مقام استاندارداری مداین، در برابر زرق و برق چشم فریب جامعه پادشاهی آن روز، یک شیوه مدیریتی بسیار مؤثر بوده، و از سوی دیگر برخی مطالب ضعیف و افسانه ای، چهره شخصیت بزرگ سلمان را برای بعضی غبار آلود ساخته، و از جهت سوم «زهد و پارسایی» یک خصلت بسیار مهم اخلاقی و اجتماعی است، مناسب خواهد بود، با مروری به احادیث معتبر، اندکی بیشتر این خصلت را تحلیل و بررسی کنیم.

امام صادق علیه السلام فرموده است: لیس الزهد فی الدنيا، باضاعة المال و لا تحریم الحلال، بل الزهد فی الدنيا: ان لا تكون بما فی یدک اوثق منک بما عندالله عزوجل ⁽⁵⁵⁾.

زهد در دنیا، به این نیست که کسی مال و ثروت خود را ضایع گرداند، و نیز نعمتهای حلال را بر خویش حرام کند، بلکه زهد در دنیا به این است که، اعتماد توبه آنچه در اختیار داری، بیش از اعتماد به آنچه در نزد خداوند متعال است، نباشد.

«ابن ابی طفیل» می گوید: شنیدم که امام علی علیه السلام می فرمود: الزهد فی الدنيا قصرالامل، و شکر کل نعمة، و الورع عن کل ما حرم الله عزوجل ⁽⁵⁶⁾. زهد در دنیا به این است که، انسان آرزوی دور و دراز (وابستگی زا) نداشته باشد، شکر و سپاس (عملی) هر نعمتی را انجام دهد، و از انجام همه چیزها و کارهایی که خداوند متعال آن را ممنوع کرده، پرهیز (و خویشتن داری جدی) داشته باشد.

از مفهوم این دو حدیث، و احادیث دیگری که در باب «زهد» وارد شده، به دست می آوریم، که این خصلت بیشتر جنبه روانی و معنوی دارد، چون «اطمینانی» که در حدیث امام صادق علیه السلام و «آرزویی» که در کلام علی علیه السلام مطرح شده، هر دو از ویژگی های روانی افراد می باشند.

بر این اساس، ممکن است کسی مال و دارایی لازم را داشته باشد، اما روحیه ای دارد که خویش را «وابسته» و «برده دنیا» قرار نمی دهد و زاهدانه زندگی می کند، چنانکه ممکن است، کسی مال و ثروتی هم نداشته باشد، اما به روحیه زبون و فرسوده ای مبتلا باشد، که خویش را برده و ذلیل دنیا می گرداند، و در عین ناداری، از پارسایی و زهد، بهره ای ندارد.

آری، شاید با توجه به جنبه روانی «زهد» که قهرا آثار عملی خوشگذرانی و رفاه زدگی، و خود فراموشی، و غفلت از وضع دیگران را در پی خواهد داشت، بوده که امام علی علیه السلام زهد و پارسایی را، ثروت و دارایی، و غنای نفس و موجب بی نیازی شرافتمندانه و بدون وابستگی زبونانه، به افراد شمرده است ⁽⁵⁷⁾. و نیز با توجه به همین جنبه های روانی خفت آفرین و هلاکت بار است، که پیامبر عالی قدر اسلام فرموده: ان صلاح اول هذه الامة، بالزهد و اليقين، و هلاك آخرها بالشح و الامل ⁽⁵⁸⁾.

به راستی، صلاحیت و لیاقت اولین افراد این امت، به وسیله زهد و یقین (به مبانی اعتقادی) تحقق یافت، و هلاکت و نابودی آخرین افراد آنها هم، به خاطر حرص زیاد، و آرزوهای (واهی) دور و دراز خواهد بود.

بنابراین، معیار زهد و پارسایی، عدم وابستگی و بردگی مادی است، بگونه ای که انسان «حاکم بر دنیا باشد» نه «محکوم»، «سوار بر مادیات باشد» نه «مرکوب» و مقام و منصب و ثروت را در «اختیار خویش بگیرد» نه اینکه «خویشتن را» به «اسارت زنجیر» زخارف اعتباری دنیا، به بند کشاند.

روی این حساب، اگر هم مشاهده می کنیم، سلمان حکیم در مقام استانداری «مداین» از لحاظ غذا و لباس و مسکن، با نهایت صرفه جویی و پارسایی، زندگی رابه سر می برد، مقام بلند و حساس و پر مسؤولیت وی، این شرایط را ایجاب می کند، و می خواهد منشور حکیمانه مولای خویش، امام علی علیه السلام را به کار گیرد، که فرموده است: ان الله تعالى، فرض علی ائمة الحق ان يقدروا انفسهم بضعفة الناس، کیلا یتبیغ بالفقیر، فقره ⁽⁵⁹⁾.

خداوند متعال، بر پیشوایان حق واجب گردانیده، که وضع خود را با زندگی افرادضعیف و تنگدست جامعه هماهنگ سازند، تا فقر و ناداری افراد تهیدست و محروم، آنان را تحت فشار و پریشانی قرار ندهد.

5- سرکشی و دلجویی

سلمان حکیم، غیر از اینکه در شیوه استانداری خویش، آموزشها و آگاهی های لازم را به مردم می داد، و نیز با «زنبیل باقی خویش» عملاً روح نشاط و فعالیت تامین مادی و معنوی زندگی را فراهم می آورد، با استقرار در بازار، به وضع کسب و تجارت نظارت داشت، و زمینه مراجعه ارباب رجوع به او بسیار سهل و آسان بود.

اضافه بر این، طوری که تاریخ گزارش می دهد: «به افراد سرکشی می کرد، شکایتها و مشکلات آنان را رسیدگی می نمود، به درد دل آنان گوش فرا می داد، و از افراد تفقد و دلجویی به عمل می آورد»⁽⁶⁰⁾.

سلمان، گاهی هم گوشت می گرفت و آن را می پخت، سفره ای می گسترانید و افراد «جذامی» را (که محرومیت اجتماعی داشتند، و نیازمند دلجویی و مساعدت بودند) بر آن سفره دعوت می کرد، و آنان را پذیرایی می نمود⁽⁶¹⁾.

6 - حفاظت مادی و معنوی

اگر چه آموزشها و شیوه های عملی و زاهدانه سلمان، در مقام پیشوایی مجموعه شهرهای تازه به اسلام روی آورده، به عنوان یک الگوی اسلامی، مورد پیروی مردم واقع شده بود، و سازندگی هایی هم در پی داشت، و نیز برای حفاظت های مرزی سرزمینهایی که از چنگال پادشاهی آزاد شده بود، «حدود سی هزار نیروی نظامی هم تحت فرماندهی سلمان انجام وظیفه می کردند»⁽⁶²⁾ و این نیروها می بایست امنیت شهرها را نیز تامین نمایند، اما گاهی به خاطر ساده

زیستی سلمان، که بدون تشریفات حکومتی بود، یا اینکه ارتشیان عهده دار حفاظت مرزها بودند، طوری که تاریخ می نویسد: «افراد فرصت طلب، دست به سرقت و نا امنی می زدند، سلمان هم - که مقام معنوی و عرفانی و کرامات او را در فصلهای قبل مورد مطالعه قرار دادیم - وقتی از مسجد بیرون آمد، با اشاره و سخن گفتن با «سگی» آن حیوان رامامور حفظ امنیت شهرها و مبارزه با سارقان نمود!

بر این اساس، سلمان کسی را به شهرها فرستاد، تا اعلام کند: هر کس از فلان ساعت شب از خانه خارج شود، جان او در خطر هجوم سگهاست! آن سگ هم، بالای بلندی رفت، و با فریاد هم جنسهای خود را مطلع و هماهنگ نمود، و بدین ترتیب با کشته شدن تعدادی از سارقان که شب از خانه بیرون آمدند، امنیت و حفظ اموال مردم، به شهرها بازگشت (63).

7 - یاری رسانی

همدردی، دلتوازی، بار برداری، و یاری رسانی به بندگان خدا، بخصوص ضعیفان و محرومان، از ویژگیهای اخلاقی و انسانی عملی پیشوایان دینی است، تابدین وسیله ضمن اطاعت خداوند، خدمت به خلق، و تربیت و سازندگی اجتماعی نیز به وجود آید.

امام علی علیه السلام که به حسب شرایط زمان در کوچه ها بدون تشریفات و به طور ناشناس عبور می کند «مشک آب» زن ناتوانی را به دوش می گیرد و به خانه اومی رساند و آنگاه که «زن» علی علیه السلام را می شناسد و اظهار شرمندگی می کند، علی علیه السلام می فرماید: من باید شرمنده باشم، که در حق تو (به عنوان یک مسلمان محروم در جامعه تحت پوشش خود) کوتاهی کرده ام (64).

سلمان حکیم، نیز که استاندار مداین است، و پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام، در روزگار امارت خویش بر «مداین» عموماً تنها و بی پیرایه و به طور ناشناس، درکوچه ها حرکت می کرد.

یک روز، مردی از «قبیله شبام» در حالی که بار کاهی را به دوش دارد، و از حمل آن ناتوان گردیده، با سلمان برخورد می کند، به سلمان پیشنهاد می کند، بار او را به دوش گیرد و به مقصد برساند، سلمان هم این درخواست را می پذیرد، بار مردناتوان را به دوش می گیرد و به راه ادامه می دهد.

اما وقتی مردم سلمان را در آن وضع می بینند و احترام می کنند، به مرد شبامی اطلاع می دهند، وی امیر مداین است، آن مرد شرمنده و خجالت زده می شود و عذر خواهی می کند! و می خواهد بار را از سلمان بگیرد.

ولی سلمان، عذر خواهی مرد را نمی پذیرد، او را هم مورد ملامت قرار نمی دهد، بار را نیز تحویل او نمی دهد و بالاخره بار او را به منزل می رساند ⁽⁶⁵⁾.

8 - اطاعت امام علیه السلام

سلمان، وقتی برای منصب استانداری به «مداین» وارد شد، یک دوات، و یک عصا و یک شمشیر و یک عبا، بیشتر نداشت، به «کاخ سفید» هم نرفت، بلکه برای مراجعات و کارهای اداری، به دستور او «دکانی» را در بازار اجاره می کنند، و بعد هم برای زندگی خانه کوچک و ساده ای را تشکیل می دهد، و آنگاه هم که «نهر دجله» طغیان می کند، و سیلاب شهر را فرا می گیرد، سلمان دوات و عصا و پوست گوسفندی را که فرش او بود، بر می دارد، و بالای کوه می رود، و می گوید: هکذا اینجوا المخفون یوم القيامة ⁽⁶⁶⁾.

روز قیامت هم، سکباران اینگونه نجات پیدا می کنند.

باری، مقام زهد و پارسایی سلمان، و پرهیز از آلودگی به زخارف دنیا و منصب و مقام آن، برای همه روشن است و عملاً ثابت گردیده، در عین حال، برای اینکه ادای تکلیف به عمل آید، سلمان مورد توجه امامت باشد، و از این ناحیه نیز موقعیت مدیریتی و انسانی وی، به عنوان یک «شیعه علی - ع» بیشتر تقویت گردد، امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نامه موعظه گرانه ای را از «مدینه» قبل از خلافت خویش، بدین شرح برای سلمان فارسی رحمة الله علیه، ارسال می دارد:

پس از حمد خداوند و صلوات بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وضع دنیا مانند «مار» است که ظاهر آن نرم است، و زهر آن کشنده است. بنابر این، از هر چه تو را می فریبد اعراض و احتراز داشته باش، چون جز چیز اندکی از آن (کفن) با تو همراه نخواهد ماند. غم و غصه دنیا را هم زیاد به دل راه مده، چون یقین داری که از آن جدا خواهی شد. دنیا تحولات و دیگرگونی هایی دارد، که هر گاه به آن انس و الفت گرفتی، می بایست بیشتر از آن وحشت و ترس داشته باشی، زیرا صاحب مال دنیا هر چه بیشتر به آن اعتماد کند و خورسند گردد، دنیا بیشتر او را به سختی و دشواری می کشاند، و هر چه کسی بیشتر به مظاهر دنیا وابستگی و عادت گیرد، وحشت و گرفتاری او هم بیشتر می گردد، والسلام ⁽⁶⁷⁾.

جواب به خلیفه

شیوه حکومتی و مدیریتی سلمان حکیم را مطالعه کردیم، در اوائل این فصل هم خواندیم، که سلمان منصب استانداری «مداین» را بر اساس تکلیف دینی و حفظ مصالح کلی جامعه اسلامی، با اذن علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پذیرفته بود، قبل آن هم طبق روایت «زاذان» عمر به سلمان گفته بود: آیا من پادشاهم، یا خلیفه؟

سلمان هم در جواب گفته بود: اگر تو از سرزمین مسلمانان، درهمی یا کمتر
بیشتر از آن را تصرف کنی و آن را به ناحق مصرف نمایی، پادشاه خواهی بود
(68)

اما اکنون که سلمان حکیم، با استقلال و منش اسلامی، در منصب استانداری
«مداین» ماموریت خویش را به نحو مطلوب انجام داده، طی نامه ای از سوی
خلیفه، مورد اعتراض قرار می گیرد!

از متن نامه خلیفه به سلمان، طبق تحقیقی که انجام شد، چیزی به دست
نیاوردیم، اما مضمونهای آن از جواب سلمان روشن می گردد، اکنون جواب
سلمان را به نامه خلیفه مورد مطالعه قرار می دهیم:

بسم الله الرحمن الرحيم.

از سلمان، آزاد کرده رسول خدا ﷺ، به عمر بن خطاب.

اما بعد، ای عمر! نامه تو به دست من رسید، در آن مرا مورد ملامت و
سرزنش قرار داده و یادآور شده ای: تو مرا امیر مداین قرار داده ای، و دستور
داده ای درباره حاکم پیشین «حذیفه» تحقیق کنم، و مسایل دوران امارت او را
خوب یابد، به تو گزارش دهم.

اما باید بدانی، این کار صحیحی نیست، خداوند متعال هم در کتاب خویش،
مرا از این کار منع کرده و فرموده: ای اهل ایمان! از بسیاری از سوء ظن ها
پرهیز داشته باشید، زیرا بعضی از بدگمانی ها اثم و گناه است، تجسس هم
نکنید، عقب سر یک دیگر هم ناروا نگوئید، آیا کسی از شما دوست می دارد،
گوشت مرده برادر مؤمن خویش را بخورد؟ این را نمی پسندید، پس خدا را در
نظر داشته باشید و توبه کنید، زیرا خداوند آمرزشگر مهربان است (69).

بنابراین، من کسی نیستم که به خاطر اطاعت تو، درباره تفتیش از وضع «حذیفه» گناه و معصیت خداوند را انجام دهم.

اما اینکه درباره «زنبیل بافی» و خوردن نان «جو» مرا مورد ملامت قرار داده ای، اینها برای یک شخص مؤمن عیبی محسوب نمی شود، به خدا سوگند، ای عمر! نان جو خوردن و زنبیل بافی از تار برگ درختان، که همراه با بی نیازی و خوردن حق اهل ایمان، به ناحق باشد، نزد خداوند متعال بهتر و محبوبتر است، و به تقوای الهی هم نزدیک تر خواهد بود، زیرا من به چشم خویش می دیدم، که رسول خدا ﷺ هرگاه نان جو به دست می آورد، آن را می خورد و شادمان هم می گردید، و هیچ گونه خشم و ناراحتی هم نداشت.

اما اینکه ایراد گرفته ای، چرا من حقوق خود را به دیگران بذل و بخشش می کنم!، باید بدانی آن را برای روز نیازمندی و تهیدستی خویش پیش می فرستم، این هم برای من مهم نیست که غذایی که از گلویم پایین می رود، مغز گندم و مغز قلم گوسفند باشد، یا نان سبوس دار جوین.

اما اینکه تذکر داده ای، من حکومت الهی را تضعیف و خویشتن را (با ساده زیستی) ذلیل کرده ام، تا جایی که مردم مداین به مقام امارت من بی توجهی می کنند، و مرا پل عبور (به خواسته های) خود قرار داده اند، و حتی بار سنگین خود را بر دوش من می گذارند، و بالاخره این شیوه را موجب سست شدن حکومت دین خدا، و تضعیف مقام خلافت پنداشته ای، باید بدانی، ذلیل بودن در راه اطاعت خداوند، نزد من از عزت و عظمت در راه گناه و معصیت، محبوبتر می باشد.

مگر تو خود نمی دیدی رسول خدا ﷺ، با مردم انس و الفت برقرار می کرد، با آنان نزدیک و محشور بود و آنان هم با آن حضرت الفت برقرار می

کردند و با او نزدیک و مرتبط بودند؟ و از مقام نبوت و حکومت او هیچ گونه کاسته نمی شد؟ و بلکه آنان را با الفت و ارتباط خویش، امیدوار و خرسند می گردانید؟

آیا تو خود نمی دیدی رسول خدا ﷺ، نان خشک و بدون خورشت می خورد، لباس زبر و خشن می پوشید؟ و مردم هم اعم قریشی و غیر قریشی، عرب و غیرعرب، و سفید پوست و سیاه پوست، از نظر وی در دینداری مساوی و برابر بودند؟

آری، ای عمر! از این بالاتر، من با دو گوش خود شنیدم و شهادت می دهم که رسول خدا ﷺ می فرمود: من ولی سبعة من المسلمین بعدی، ثم لم يعدل فیهم، لقی الله و هو علیه غضبان.

هر کس عهده دار ولایت و سرپرستی هفت نفر از مسلمانان بعد از من گردد، و آنگاه در میان آنان به عدالت رفتار ننماید، خداوند را در حالی ملاقات می کند، که مورد خشم و غضب الهی خواهد بود.

بنابراین، ای عمر! من امیدوارم از ولایت و امارت بر «مداین» جان و دین سالم بدربرم، با وجود اینکه تو خود گفته ای: من با ذلت و زبونی (ساده زیستی و ارتزاق از دست رنج خویش) زندگانی را می گذرانم.

باری: ای عمر! من برای این مقام محدود و پرمسئولیت بیمناکم، آنوقت وضع کسی که پس از رسول خدا ﷺ، پیشوایی امت مسلمان را به عهده گرفته چگونه خواهد بود؟ در حالی که وقتی به کلام خداوند گوش فرا می دهیم، می فرماید: خانه جاویدان آخرت را، فقط برای کسانی قرار می دهیم، که تصمیم سرکشی و فساد آفرینی در زمین (جامعه بشری) نداشته باشند، و عاقبت (خیر) از آن پرهیزگاران است (70).

آری، من به این سرزمین آمده‌ام، که سیاستی پیش گیرم، که آن را پیشوای بزرگ من (علی) به من آموخته، و با ارشاد و پیروی از سیره آن حضرت، احکام و حدود الهی را استوار می گردانم. بنابراین، من بر اساس راهنمایی های آن پیشوای بزرگ عمل می کنم و حکم می رانم.

این را هم بدان، که اگر خداوند برای این امت، راه خیر و صلاح، و رشد و تعالی آنان را اراده فرموده بود، اعلم و افضل آنان، ولایت و حکومت را عهده دارمی گردید. هم چنین اگر این امت خداترس بود، از کلام پیامبر ﷺ اطاعت می کرد، و در راه حق قدم بر می داشت، تورا امیرمؤمنین نمی نامید. اکنون هر کاری می خواهی انجام بده، زیرا حکم تو در امور دنیا جریان دارد، و خیلی هم نمی توانی به دامنه عفو خداوند، و تمديد مهلت برای عقوبت، مغرور باشی.

به هر حال، این را بدان، که به زودی پاداش رفتار ناروای خویش را، در دنیا و آخرت خواهی دید، و از آنچه پیش فرستاده ای، و بعد همراه خواهی برد، مؤاخذه خواهی شد. و الحمدلله وحده (71).

جواب به ابو درداء

عویمربن زید، معروف به «ابودرداء» صحابی رسول خدا ﷺ، پس از وفات آن حضرت، به سرزمین شام و سوریه و فلسطین رفت، و وضع مادی و رفاه او خوب شد، و طبق برخی از روایات، منصب قضاوت و طبابت هم داشت (72).

در پیمان برادری، که رسول خدا ﷺ پس از هشت ماه اقامت در مدینه، میان نود، یا صد نفر از مهاجران و انصار برقرار نمود (73) ابن هشام می نویسد: رسول خدا ﷺ میان سلمان و ابودرداء پیمان برادری ترتیب داد. (74) موضوع برادری سلمان و ابودرداء را، ابن اثیر جزری (75) ابن ابی الحدید (76) و دیگران

مورد تایید قراردادده اند، اما «محدث نوری» این عقد اخوت را نمی پذیرد، و با توجه به دلایل حدیثی و تاریخی، پیمان برادری سلمان فارسی، و ابوذر غفاری را صحیح ترمی داند (77).

بنابراین، اگر در معاشرتها و روابط اجتماعی سلمان با مقداد، یا با ابودرداء، تعبیر «برادر» می یابیم، ممکن است بگوئیم: این پیمان برادری را هم، رسول خدا ﷺ به مناسبت دیگری انجام داده، یا این کار مجاز است، که سلمان به عنوان «برادرمسلمان» از ابودرداء، با این تعبیر یاد کرده باشد.

به هر حال، طوری که از شواهد تاریخی به دست می آید، ابودرداء از «شام» نامه های متعددی به سلمان در «مداین» نوشته، و سلمان را به آن سرزمین مقدس دعوت نموده است، که یک نمونه نامه و جواب آن را مطالعه می کنیم:

نامه و جواب آن

ابودرداء، در نامه خود به سلمان نوشته بود:

سلام بر تو، اما بعد، اکنون خداوند به من مال و ثروت و فرزندان داده است، و در سرزمین مقدس سکونت دارم.

سلمان فارسی، در جواب نوشت: سلام علیکم، اما بعد، تو برای من نوشته ای، که خداوند مال و فرزندان نصیب تو کرده است، اما این را هم باید بدانی، که خیر و صلاح انسان، به خاطر مال و ثروت فراوان و فرزندان او نیست، بلکه خیر و صلاح در این است که حلم و بردباری خود را افزون گردانی، و از علم و دانش خویش هم، بهره و نتیجه عملی بگیری.

هم چنین، در نامه خود برای من نوشته ای: در سرزمین مقدس سکونت اختیار کرده ای، در صورتی که سرزمین مقدس برای کسی کاری انجام نمی دهد،

بلکه خودباید عمل صالح انجام دهی، چون حقایق را می دانی، و مرگ در پیش است، که بایدخود را برای آن آماده گردانی (78).

بدین ترتیب، سلمان فارسی، در مقام «استانداری مداین» بدون اینکه تحت تاثیرنامه های این و آن قرار گیرد و تغییر روش دهد، با متابعت از آموزشهای رسول خدا ﷺ و راهنمایی های امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا حیات داشت، مسؤولیت خویش را عملی کرد، و با توجه با شیوه زاهدانه و معتدلانه او، خلیفه هم نتوانست برای عزل، یا اقدام دیگری علیه او تصمیم بگیرد.

پی نوشتها:

1. پیامبر، رهنما، ج 1، ص 43.
2. تاریخ تمدن اسلامی، ص 976، و رجوع کنید به: تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 175 - 179.
3. تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 177، الاخبار الطوال، ص 121.
4. تاریخ تمدن اسلامی، ص 975.
5. مروج الذهب، ج 1، ص 290 - 291.
6. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص 392.
7. پیامبر ﷺ، ص 41 - 43.
8. المنجد، اعلام، ص 644.
9. نفس الرحمن، ص 528، ربیع الابرار، ج 1، ص 325.
10. فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص 392 و 393.
11. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج 1، ص 77، تاریخ اجتماعی ایران، سعید نفیسی.
12. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج 1، ص 77.
13. پیامبر ﷺ، زین العابدین رهنما، ج 1، ص 52.
14. دیباچه ای بر رهبری، ص 258 - 261، شاهنامه فردوسی، چاپ سنگی، ص 495.
15. الاخبار الطوال، ص 65 - 66.
16. کامل ابن اثیر، ج 2، ص 245.
17. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 281.
18. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 286، فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص 876، تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 153.
19. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 287، فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، ص 259.
20. تاریخ الامم و الملوک، ج 2، ص 143 - 144.
21. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 69.
22. مروج الذهب، ج 2، ص 374.
23. فتاوی صحابی کبیر، ص 63، بحار الانوار، ج 32، ص 423.
24. مروج الذهب، ج 2، ص 310.

25. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج 1، ص 80. تاریخ ادبیات ایران، ج 1، ص 299.
26. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 310.
27. تاریخ الخلفاء، ص 131.
28. المعارف، ص 79.
29. اسد الغابة، ج 2، ص 15.
30. بحار الانوار، ج 20، ص 208.
31. سیرة الحلبيّة، ج 3، ص 162.
32. بحار الانوار، ج 22، ص 110.
33. الدرجات الرفیعة، چاپ قم، ص 215.
34. شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 39.
35. اسد الغابة، ج 2، ص 331.
36. نفس الرحمن، ص 587، کامل شیخ بهایی، ص 335.
37. مروج الذهب، ج 2، ص 306.
38. صحیح مسلم، ج 4، ص 108.
39. صحیح مسلم، ج 4، ص 108.
40. مجمع الزوائد، ج 5، ص 204.
41. بحار الانوار، ج 32، ص 17 و 26، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 92.
42. نهج البلاغه دکتر صبحی صالح، خ 210، ص 426، نهج البلاغه فیض الاسلام، خ 201، ص 666.
43. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه 5، ص 466.
44. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 146، حلیة الاولیاء، ج 1، ص 203.
45. سوره یوسف، آیه 111.
46. تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 88.
47. فتاوی صحابی کبیر، ص 59 - 76، سلمان الفارسی، ص 130.
48. مناقب آل ابی طالب، ج 1، ص 109، بحار الانوار، ج 18، ص 131، نفس الرحمن، ص 382.
49. تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 175.
50. الاستیعاب، ج 2، ص 59، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 35.

51. بحار الانوار، ج 22، ص 390.
52. الاستيعاب، ج 2، ص 58، شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 35.
53. اسد الغابة، ج 2، ص 331، مروج الذهب، ج 2، ص 307.
54. فروع كافي، ج 5، ص 68، نفس الرحمن، ص 516، بحار الانوار، ج 47، ص 235 و ج 67، ص 125.
55. فروع كافي، ج 5، ص 71، بحار الانوار، ج 67، ص 310.
56. بحار الانوار، ج 67، ص 310، فروع كافي، ج 5، ص 71.
57. نهج البلاغه فيض، حكمت 3، ص 1089، بحار الانوار، ج 66، ص 409.
58. بحار الانوار، ج 67، ص 311.
59. نهج البلاغه فيض، خ 200، ص 663.
60. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 77.
61. نفس الرحمن، ص 555، السيرة الحلبية، ج 1، ص 195.
62. الدرجات الرفيعة، ص 215، فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 88-117، حلية الاولياء، ج 1، ص 198.
63. نفس الرحمن، ص 358، تحفة الاحباب، ص 130.
64. بحار الانوار، ج 41، ص 52.
65. فتاوى صحابي كبير ص 88، صفوة الصفوة، ص 1، ص 291.
66. نفس الرحمن، ص 551 - 555.
67. شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج 18، ص 34، نامه 68، نهج البلاغه فيض، ص 1065، نامه 68.
68. سلمان الفارسي، ص 133، كامل ابن اثير، ج 3، ص 22.
69. سوره حجرات، آيه 12.
70. سوره قصص، آيه 83.
71. نفس الرحمن، ص 528، بحار الانوار، ج 22، ص 360، فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 83، الاحتجاج، ج 1، ص 185.
72. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 232 و 233.
73. السيرة النبوية، ج 2، ص 156 - 152.
74. السيرة النبوية، ج 2، ص 156 - 152.

75. اسد الغابة، ج 2، ص 331.
76. شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 37.
77. نفس الرحمن، ص 353.
78. اسد الغابة، ج 2، ص 331، و با اندكى تفاوت، جامع الاصول، ج 10، ص 548، فتاوى صحابى كبير، ص 97، حلية الاولياء، ج 1، ص 205.

فصل پانزدهم: زن و فرزندان

زن و فرزندان

عمر طولانی سلمان، جنبه زهد و عرفانی او، گذراندن دوره های مختلف در کلیساها و راهبانه زیستن و بالاخره وضع استثنایی و اعجوبه بودن زندگانی وی، سبب گردیده، که برخی بر حسب ذوق و سلیقه و منش به اصطلاح عرفان گرایانه خویش، سلمان را تارک دنیا و حتی بدون زن فرزند معرفی کنند.

قاضی شهید، سید نورالله مرعشی شوشتری، درباره چنین گروهی، و اظهار نظر آنان می نویسد: آنچه میان جاهلان و قلندران مشهور است، که سلمان محبوب بوده، و هرگز تاهل نکرده، غلط و بی اساس است (1).

اضافه بر این، متون و شواهد تاریخی گواهی می دهد، که سلمان برای ازدواج قدم جلو گذاشته، با موانعی روبرو گردیده، ولی در عین حال ازدواج کرده، دارای فرزند گردیده، و از نسل وی، نوه و نسلهایی باقی نمانده است، که در این فصل، شرح خواستگاری ها، ازدواج، و فرزند داشتن او را مورد مطالعه قرار می دهیم:

1- خواستگاری دختر «عمر»

در روایت می خوانیم: عمر، در حالی که جلو درب خانه خود با گروهی ایستاده بود، از سلمان خواست، اگر حاجتی دارد برای او برآورده سازد. سلمان، از این موقعیت استفاده نمود و گفت: ای ابو حفص! من مایلم با دختر تو، خواهر «حفصه» یعنی، خواهر همسر رسول خدا ﷺ ازدواج کنم، اما عمر که از این خواستگاری سخت ناراحت شده بود، به اطرافیان خود خطاب کرد و گفت: می بینید این عجمی که درست نمی تواند سخن بگوید، چه ادعایی دارد؟

راستی، چگونه محمد ﷺ این مرد را این قدر میدان داده و عظمت بخشیده، که وی از حد خود تجاوز می کند، و خود را در حدی قرار می دهد، که می خواهد با افراد بلند نسب همطراز گردد؟! آن گاه، عمر حرکت کرد، و در حالی که خشمناک بود، به حضور رسول خدا ﷺ رسید و به عرض رسانید: ای رسول خدا ﷺ! موقعیت افراد بی ارزش را، این قدر بالا نبر، که بتوانند با اشراف اصحاب تو، همسنگ شوند و افتخار و منزلت بدست آورند!

رسول خدا ﷺ فرمود: چه مشکلی برای تو پیش آمده؟ عمر، داستان خواستگاری سلمان را بیان کرد، اما رسول خدا ﷺ فرمود: وای به حال تو! اگر سلمان به این ازدواج مایل بود، تو چرا به وصلت با او را رضایت ندادی، تا بدین وسیله به او نزدیک شوی؟ در حالی که بهشت مشتاق ملاقات سلمان است.

آن گاه رسول خدا ﷺ آیات قرآنی را که در مورد فضیلت سلمان و یاران وی وارد شده بود⁽²⁾ بیان فرمود، و عمر در برابر آن حضرت ساکت ماند، اما «حذیفة بن یمان» منظور آیه قرآن و رسول خدا ﷺ را سؤال کرد، آن حضرت فرمود: منظور آیه: و ان تتولوا یستبدل قوما غیرکم...⁽³⁾ سلمان و قوم او هستند. بعد رسول خدا ﷺ ادامه داد: معاشر قریش! تضربون العجم علی الاسلام هذا، و الله لیضربنکم علیه غدا..⁽⁴⁾

ای جماعت قریش! شما بر عجم به خاطر اسلام آوردن امروز شمشیر می زنید، اما به خدا سوگند در آینده آنها برای اسلام آوردن، به شما شمشیر فرود می آورند!

گویا پس از توضیحات رسول خدا ﷺ درباره سلمان بود، که «عمر» به هنگام خواستگاری بار دوم، از برخورد قبلی خود پشیمان شد و جواب مساعد داد، اما سلمان زیر بار این ازدواج نرفت و گفت: می خواستم بدین وسیله بدانم، آیا روحیه نژادپرستی قبل از اسلام، از قلب تو ریشه کن شده؟ یا هم چنان باقی است! (5) آن گاه سلمان از این ازدواج صرف نظر کرد (6).

ازدواج با غیر عرب!

درباره ازدواج عرب با غیر عرب «محدث نوری» می نویسد: اینک «عمر» برای ازدواج دختر خویش با سلمان خودداری نمود، بدین خاطر بود، که وی با عجم (فارس) سرسازگاری نداشت، بدین جهت وقتی خلافت او استقرار یافت، ازدواج با غیر عرب را در اسلام سنت قرار داد، و بسیاری از افراد تاکنون نیز، این شیوه را عملی می کنند، و دلیل آنها هم اخبار ساختگی است.

علامه در کتاب «تذکره الفقهاء» و شیخ طوسی در کتاب «الخلافت» می نویسند: گروهی از پیروان «ابو حنیفه» در مورد همشانی و «کفویت» در ازدواج، هفت چیز را شرط می دانند، که یکی از آنها «نژاد» است.

همچنین عده ای از پیروان «شافعی» در «کفویت» شش شرط را لازم می دانند، که یک مورد آن «نژاد» است، و بر این اساس، نژاد غیر عرب با نژاد عرب، چون «همسنگ» نیستند، نمی توانند ازدواج کنند! (7) در حالی که قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ نژادپرستی را در همه موارد، مردود و محکوم نموده و ملاک ارزشها و لیاقتها را ایمان و علم و تقوی قرار داده است (8).

2- خواستگاری دوم

متأسفانه، همانطور که بیان شد، مسئله نژادپرستی، یکی از آفتهای اعتقادی و اخلاقی جوامع گذشته بوده، و هم اکنون نیز این فاجعه انسانی - که قرآن

وپیغمبر ﷺ برای ریشه کن ساختن آن تلاشهای فراوانی کرده اند - جریان دارد، و عواقب بسیار دردناکی را به وجود می آورد.

سلمان فارسی هم، با آن همه عظمت و مقام معنوی و علمی، گرفتار این فاجعه شده، و گویا به همین دلیل، یا از باب اینکه وقتی خدا کسی را دوست داشته باشد، امتحان و مبتلا می کند⁽⁹⁾! در خواستگاری دوم هم به ازدواج موفق نشده است!

زمخسری، در کتاب «ربیع الابرار» می نویسد: سلمان فارسی، در حالی که «ابودرداء» دوست و برادر ایمانی خود را همراه برداشته بود، به خواستگاری یک زن قرشی رفت.

ابودرداء، وارد خانه شد و برای خانواده آن زن، سابقه سلمان و فضایل و مقام علم و دانش او را بیان کرد، اما آنان با شنیدن وضعیت سلمان (که قهرا یک جهت آن هم کهنسالی بوده) گفتند: به ازدواج با او حاضر نیستند، اما اگر خود «ابودرداء» مایل باشد، حاضرند زن را به ازدواج وی درآورند!

«ابودرداء» هم که موقعیت را مناسب دید، با آن زن پیوند ازدواج برقرار کرد!

اما وقتی ابودرداء از آن خانه بیرون آمد به سلمان گفت: برادر! من کاری انجام دادم، که از تو خجالت می کشم! آن گاه داستان را شرح داد!

سلمان هم با شنیدن داستان، گفت: من باید شرمنده باشم، زیرا به خواستگاری زنی آمده بودم، که خداوند سرنوشت او را برای تو مکتوب داشته بود⁽¹⁰⁾.

3- ازدواج

بار سوم خواستگاری سلمان فارسی، به نتیجه رسید و توانست از قبیله «بنی کنده» زنی را به ازدواج خویش درآورد، شب عروسی فرا رسید، گروهی از بستگان عروس و یاران سلمان آنان را تا جلو درب خانه همراهی کردند، سلمان زحمات و خدمات دوستان را مورد ستایش قرار داد، و از آنان تقاضا نمود، از همانجا برگردند!

آن گاه سلمان و همسر وی وارد خانه شدند، وقتی سلمان پرده‌ها و آذین بندیهای فراوان خانه و حجله را دید، نگران شد و گفت: اینجا حجله عروسی است؟ یا کعبه به قبیله «بنی کنده» منتقل شده، که این همه پرده آویزان کرده اند؟

گفتند: همسر تو ثروتمند است و این پرده‌ها و آذین بندیها جهیزیه است و از دارایی خود آن زن می باشد، آن وقت سلمان قانع و ساکت شد. اما مشاهده کرد، تعدادی دختر و خدمتگزار مشغول پذیرایی و خدمت هستند، پرسید: اینها کیستند و چه کاره اند؟

پاسخ دادند: اینها کنیزان و خدمتگزاران همسر تو می باشند! سلمان، با شنیدن و دیدن آن وضع هم ناراحت شد، این کار همسر را ناپسند شمرد و گفت: این کار هم پسندیده نیست، آنان باید شوهر کنند، زیرا از حبیب خود، رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: کنیزان باید به شوهر داده شوند، اگر کسی دخترها و کنیزان را در خانه نگهداری کند و آنان به خاطر نیاز به همسر، به گناه و بی عفتی آلوده شوند، گناه آنان به عهده مالک و صاحب آنان نیز خواهد بود.

بعد سلمان، ضمن سپاس از خدمتگزاران، از آنان تقاضا کرد، او را با همسرش آزاد بگذارند. آن گاه سلمان، پرده جلو درب اتاق را آویخت، کنار همسر خود نشست و دست خود را روی پیشانی او گذاشت و برای خیر و برکت و سعادت زندگی دعای خیر انجام داد.

سپس به همسر خود گفت: آیا مطیع درخواست و تقاضای من هستی؟ همسر گفت: من آماده دستور تو نشسته ام.

سلمان گفت: مولایم رسول خدا ﷺ به من سفارش کرده، هرگاه کنار همسر خویش قرار گرفتم، زندگی را با اطاعت و عبادت خداوند آغاز کنم، حال که قول مساعدت و اطاعت داده ای، با من حرکت کن.

سلمان و همسر او حرکت کردند، و به مسجد وارد شدند، زن و شوهر در مسجد نمازگزار شدند و بعد از آن به خانه برگشتند و عمل زفاف و زناشویی صورت گرفت، و زندگی با یاد و اطاعت خداوند آغاز گردید.

روز بعد، عده ای از دوستان و یاران، برای تبریک به دیدن سلمان آمدند، و پس از تهنیت و احوالپرسی، سؤال کردند: آیا همسر خوبی نصیب تو شد؟ آیا وضع او چگونه بود؟ و آیا از وضع وی رضایت داری؟!

سلمان، که از این سؤالها ناراحت شده بود، و از پاسخ خودداری می کرد، گفت: انما جعل الله الستور و الخدور و الابواب لتواری ما فیها...

خداوند متعال، پرده ها و درها را برای پوشش اسرار قرار داده، شما هم از مسایل ظاهری و عمومی سؤال کنید، و از آنچه اسرار زندگی افراد است و به شما مربوط نمی شود، پرهیز داشته باشید، زیرا از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: افرادی که مسایل خصوصی زناشویی خویش را با دیگران گفت و

گو می کنند، مانند چهارپایان (نرو ماده ای) هستند، که در راه و مقابل چشم دیگران، یکدیگر را «بو» می کشند!⁽¹¹⁾.

بنابراین، به استناد متون تاریخی، سلمان فارسی ازدواج کرده و همسر داشته، چنانکه از بانویی به نام «بقیره» به عنوان همسر سلمان، در «مداین» نام برده شده، که داستان او را در فصل پایانی این کتاب تحت عنوان «آخرین سفر» مطالعه خواهیم کرد.

فرزندان و نواده ها

آیا سلمان فارسی، فرزند هم داشته، و از این صحابی بزرگ نسلی هم به جای مانده است؟

سید بن طاووس، علامه مجلسی و محدث نوری، از شخصی به نام «عبدالله بن سلمان الفارسی» نام می برند، که حدیث «تحفه بهشتی برای فاطمه - س»⁽¹²⁾ را از پدر خود «سلمان» روایت کرده است⁽¹³⁾ اما در عین تحقیقی که به عمل آمد، از نام مادر «عبدالله» و خصوصیات زندگی وی، مطلب اضافه ای یافت نشد.

هم چنین از «شیخ بدرالدین حسن بن علی بن سلمان» در کتابهای حدیثی و رجالی سخن به میان آمده، که با نه واسطه نسب او به «محمد بن سلمان فارسی» می رسد، و شیخ بدرالدین حسن، در «استاباد» از «سد» از نواحی «ری»⁽¹⁴⁾ می زیسته و واعظ فصیح و صالحی بوده است⁽¹⁵⁾ و به قول «محدث نوری»: «استفاده می شود، که فرزند و نواده های سلمان، تا حدود پانصد سال در «ری» بوده اند⁽¹⁶⁾.

در کتاب «المنتقی» تألیف: کازرونی، آمده است: گفته می شود: سلمان در زمان خلافت «عمر» به اصفهان بازگشتی داشته، همچنین سلمان برادری در

شیراز (یاکازرون که قبلاً مطالعه کردیم) داشته، که نسلی از وی باقی مانده، دختری در اصفهان داشته، که نسل و نتیجه داشته، و هم چنین دارای دو دختر در «مصر» بوده، چنانکه از او نبیره پسری به نام «کثیر» معرفی شده است⁽¹⁷⁾.
از نسل و نواده های دیگر سلمان، موارد زیر را می توان نام برد:

1- ضیاءالدین

محدث نوری، می نویسد: یکی از نواده های سلمان «ضیاءالدین» بوده، که از عالمان «خنجد» محسوب می شده است.

(خنجد از شهرهای جمهوری ازبکستان، در کنار سیحون قرار دارد که مرکز و پایتخت آن محسوب می شود، و امروز آن را استالین آباد گویند)⁽¹⁸⁾.

ضیاءالدین، مردی عالم و دانشمند و با لیاقت بوده، شرحی بر کتاب «محول رازی نوشته، و به خاطر لیاقت و توانایی که داشته، در «بخارا» یعنی پایتخت دولت سامانی، که امروز «جمهوری ازبکستان» است⁽¹⁹⁾ عهده دار پیشوایی امور شرعی مردم بوده، و به سال 622 هجری در «هرات» زندگی را به درود گفته است.

ضیاءالدین، غیر از جنبه علمی و پیشوایی، شاعر خوبی هم بوده، که به خاطراتساب او به سلمان فارسی، تخلص خود را «فارسی» انتخاب نموده، و «سیف اسفرنگی»، یعنی «سیف الدین اعرج» شاعر ایرانی قرن ششم هجری، از «اسفرنگ» سمرقند⁽²⁰⁾ درباره شعر «ضیاءالدین» ستایش به عمل آورده و سروده است:

در شعر تو کان بلطف از جان بیش است وز هرچه کسی وصف کند، زان بیش است
نزد آنان، که در سخن استادند هر بیت تو، از هزار دیوان بیش است⁽²¹⁾

2- شمس الدین، سوزنی

شمس الدین محمد، معروف به «سوزنی» با لقب «تاج الشعرا» در آغاز جوانی برای تحصیل علم به «بخارا» رفته، به خاطر علاقه به صنعت سوزنگری، به این حرفه مشغول شده، و با این عنوان تخلص یافته است.

شمس الدین محمد، به قرن ششم هجری، با سنایی، انوری، معزی، ادیب صابرو رشیدی معاصر بوده، اما متأسفانه اشعار هجو نیز می سروده، ولی در اواخر عمر این از، کار اظهار پشیمانی کرد، و به سال 562 یا 569 هجری، در گذشته است (22).

محدث نوری، که «سوزنی» را شاعر سمرقندی و از نسل و نواده های سلمان فارسی معرفی کرده، اشعاری را از وی، به عنوان توبه نامه و معرفی دودمان خود، بدین شرح آورده است:

مرانداند از آن گونه، کس که من دانم	زهر بدی که تو گویی، هزار چندانم
به صد کبیره کنون، رهنمای شیطانم	به یک صغیره مرا، رهنمای شیطان شد
اگر به دانه بمانم، به دام در مانم	هواست دانه و من، دانه چین هاویه ام
به سوی هاویه، روی هوی چو هامانم	هوی نماند، تا ساعتی به حضرت او
هو الهی بزمنم، حلقه را بجنیانم	اگر نبود با آن هوی، هدایت او
که چون بخود نگرم، تنگ هر مسلمانم	به حق دین مسلمانی، ای مسلمانان
بر این حدیث اگر قابل است، من آنم	رسول گفت پشیمانی از گنه توبه است
چو یافتم ز پدر، کز نژاد سلمانم	به زهد سلمان، مرا اندر رسان ملکا
چنان بران کین قول بر زبان رانم (23)	به حق اشهد ان لا اله الا الله

شمس الدین محمد، معروف به سوزنی، بیش از هشتاد سال زندگی کرد، و همانطور که در بالا اشاره شد، به سال 569 هجری در سمرقند زندگی را وداع گفت.

یکی از شاگردان او، این رباعی را در باره اش سروده است:

ای هر مژه در دیده، چو سوزن بی تو هر موی سنایی شده در تن، بی تو
من بی تو چگونه بگذرانم، که جهان چون چشمه سوزن است بر من بی تو
پس از وفات، کسی «سوزنی» را در عالم خواب دید، او گفت: بخاطر یک
بیت شعر که سروده بودم، توبه من پذیرفته شد و از لغزشهایم صرف نظر گردید
و آن بیت، چنین است:

چار چیز آورده ام یا رب که در گنج تو نیست نیستی و حاجت و عجز و گناه آورده ام⁽²⁴⁾

3- عبدالفتاح

محدث قمی، می نویسد: یکی از سالهایی که به سفر حج رفته بودم، به هنگام
بازگشت از «مکه» با شخصی به نام «عبدالفتاح» برخورد کردم. او مرد فاضل
و دانشمند، و درشت اندام و قوی هیکلی بود و می گفت: من از نواده های سلمان
فارسی هستم، و اکنون تولیت بقعه و آرامگاه سلمان فارسی در «مداین» به
عهده من است و آنجا را اداره می کنم⁽²⁵⁾.

4- ابو کثیر بن عبدالرحمن

در کتابهای حدیث و تاریخ، شخصی به نام «ابو کثیر فرزند عبدالرحمن بن
عبدالله سلمان فارسی» معرفی شده، که «نبیره» سلمان محسوب می گردد، و او
از پدرش روایت می کند، که جد او سلمان فارسی، نامه ای را که رسول خدا
ﷺ به «اشهل یهودی قریظی» برای آزادی سلمان نوشته، روایت کرده است.
این نامه را، نویسنده کتاب «تهذیب تاریخ ابن عساکر» در ج 1، ص 196،
خطیب در کتاب «تاریخ بغداد، ج 1، ص 170 و محدث نوری، در نفس
الرحمن، باب سوم آورده اند⁽²⁶⁾ و به معرفی نبیره سلمان فارسی هم تصریح
نموده اند.

5- ابراهیم بن شهریار

از نواده های دیگر «سلمان فارسی» عارف معروف قرن پنجم هجری «ابراهیم بن شهریار بن زادن فرخ بن خورشید» معروف به «ابو اسحاق کازرونی» است.

وی در قریه «نورد» کازرون متولد شده، پدر او زردشتی بوده و مسلمان شده و مادر او «بانویه» نام داشته است.

ابراهیم، زردشتیان و یهودیان بسیاری را مسلمان کرد، و چون با کافران مبارزه می کرد، او را «شیخ غازی» یعنی شیخ جنگی می خواندند. ابوسحاق ابراهیم کازرونی، یک شنبه هشتم ذیقعده سال 426 هجری، در کازرون از جهان چشم فرو بست، و مدفن او هم اکنون در آن شهر زیارتگاه است (27).

6- حسن بن حسن

از محدث بزرگوار، شیخ عباس بن محمد رضا قمی، معروف به «محدث قمی» روایت شده: حسن بن حسن بن سلمان، که سلسله نسب او به «محمد بن سلمان فارسی» منتهی می شود، از فرزندان (یا نواده های) سلمان می باشد، که مردی واعظ و فصیح اللسان بوده، و (دانشمند محدث) شیخ محمد بن حسن حر عاملی هم، این موضوع را در کتاب ارزشمند «امل الامل» آورده است (28).

به هر حال، آنطور که از مجموع مطالبی که تاکنون بیان شد، به دست آمد، سلمان فارسی، همسری به نام «بقیره» داشته، و چنانکه «سید بن طاووس» هم بیان داشته، دو پسر به نامهای: عبدالله، و محمد، از پسرهای سلمان فارسی معرفی شده اند (29) و قهرا طبق نوشته تعدادی از مورخان، افراد نامبرده بالا هم از نسل و نواده های سلمان فارسی بوده، و نمی توان آن صحابی بزرگ را، مقطوع نسل و بدون زن و فرزندان دانست.

شکر شکر عافیت، از کام حلاوت
در سایه ایوان سلامت، نشینم
وقت است، به دندان لب مقصود گزیدن
دست فلک آن روز، چنان آتش تفریق
المنّة لله، که هوای خوش آن روز
دشمن که نمی خواست، چنین کوس بشارت

امروز بگفتیم که، حنظل نجشیدیم
تا کوه و بیابان مشقت، نبریدیم
کان شد که به حسرت، سرانگشت گزیدیم
در خرمن ما زد، که چو گندم بطیدیم
باز آمد و از جور زمستان، به رهِیدیم
همچون دهلش پوست به چوگان بدریدیم⁽³⁰⁾

پی نوشتها:

1. نفس الرحمن، ص 564؛ مجالس المؤمنین، ج 1، ص 208.
2. سوره انعام، آیه 89، و رجوع شود به فصل: فضائل مناقب درخشان، همین کتاب.
3. سوره محمد ﷺ، آیه 38.
4. نفس الرحمن، ص 199 و 562؛ مجمع البیان، ج 9، ص 108.
5. الدرجات الرفیعة، ص 215؛ بحار الانوار، ج 22، ص 350؛ نفس الرحمن، ص 561.
6. نفس الرحمن، ص 561؛ تذکرة الفقهاء، ج 2، ص 597.
7. نفس الرحمن، ص 567؛ تذکرة الفقهاء، ج 2، ص 597؛ الخلاف، ج 4، ص 272.
8. ان اکر مکر عندالله اتقیکم... سوره حجرات، آیه 13، وسائل الشیعه، ج 2، ص 340.
9. بحار الانوار، ج 78، ص 196.
10. نفس الرحمن، ص 560؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 200.
11. نفس الرحمن، ص 560؛ صفوة الصفوة، ج 1، ص 539؛ حلیة الاولیاء، ج 1، ص 186.
12. رجوع کنید به فصل: در محضر علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام همین کتاب.
13. مهج الدعوات، ص 7؛ بحار الانوار، ج 43، ص 66؛ نفس الرحمن، ص 339؛ مکاتیب الرسول ﷺ، ص 410.
14. اصطخری می نویسد: سد، قریه بزرگی است در دو فرسخی «ری» دوازده هزار باغ معروف دارد. هر روز در این قریه یکصد و بیست گوسپند و دوازده گاو نر و ماده ذبح می کنند. معجم البلدان، لغت نامه دهخدا، ج 29، ص 367.
15. جامع الرواة، ج 1، ص 212.
16. نفس الرحمن، ص 560 و 561.
17. نفس الرحمن، ص 560 و 561.
18. فرهنگ معین، اعلام، ج 5، ص 475 و 245.
19. فرهنگ معین، اعلام، ج 5، ص 475 و 245.
20. فرهنگ معین، اعلام، ج 5، ص 842 و 142.
21. نفس الرحمن، ص 571.
22. فرهنگ معین، اعلام، ج 5، ص 822.
23. نفس الرحمن، ص 572.

24. نفس الرحمن، ص 572.
25. تحفة الاحباب، ص 133.
26. مكاتيب الرسول، ص 409، چاپ سوم.
27. آثار الرضا عليه السلام، ص 55، فرهنگ معين، اعلام، ج 5، ص 89؛ لغت نامه دهخدا، ج 39، ص 165.
28. تحفة الاحباب، ص 133.
29. مهج الدعوات، ص 7.
30. کلیات سعدی، چاپ اسلامیه، ص 475.

فصل شانزدهم: به آخرین سفر

به آخرین سفر

از سال 16 هجری، که «مداین» به عنوان بخشی از کشور آن روز ایران، به سرزمین اسلام پیوست، و پس از مدتی سلمان حکیم، تا حیات داشت امارت آن راعهده دار گردیده بود، مدت امارت او را، حدود بیست سال می توان تخمین زد.

در این مدت حدود بیست سال، سلمان، به جای اینکه «امارت» را «طعمه شکم و شهوت و ثروت» قرار دهد، با الهام از منشور مولای خویش، آن را «امانت گردن گیر» یافت⁽¹⁾ و با زهد و یارسایی فوق العاده خویش، برگ زرینی بر تاریخ حکومتی و مدیریتی اسلام افزود، و با دعوت و هدایت و پیشوایی دینی و اجتماعی، و خدمات فراوان، میراث درخشانی از خود به یادگار گذاشت، تا جایی که «زهد و عمل سلمان» در ادبیات ما، ضرب المثل و ملاک ارزشها قرار گرفت.

همچو سلمان، در مسلمانی بکوش ای مسلمان! تا که سلمانت کنند⁽²⁾

البته شیوه های حکومتی سلمان، آن روز مورد توجه دستگاه خلافت واقع نشد، از او تقدیر و تشویقی هم به عمل نیامد، و بلکه مورد اعتراض و تنقید هم قرار گرفت، اما به هر حال، تاریخ خصلتهای بزرگ اخلاقی و عمل ارزشمند و ماندگار او را، به عنوان یک سند زنده و یک ملاک ارزنده، به ما منتقل کرده است.

ابو نعیم اصفهانی می نویسد: حسن بصری، روایت کرده است: حقوق سلمان پنج هزار درهم بود، او فرماندهی حدود سی هزار مسلمان را به عهده داشت، اما وقتی خطبه (نماز جمعه) برای مردم می خواند، عبای فرسوده ای به تن

داشت، که از نصف آن برای فرش و از نصف دیگر برای روپوش خود استفاده می کرد.

سلمان، حقوق دریافتی خویش را (به نیازمندان) می داد، و از راه زنبیل بافی، زندگی خویش را تامین می نمود (3).

جابر بن عبدالله انصاری، روایت کرده: سعد فرزند «ابی وقاص» در روزهای بیماری سلمان، به عیادت وی رفت و (پس از احوالپرسی) گفت: ای ابو عبدالله! این برای تو مزه بزرگی است، که وقتی رسول خدا ﷺ وفات می یافت، از تو راضی بود، اما سعد، مشاهده کرد سلمان گریه می کند!

پرسید! چرا گریه می کنی؟ در حالی که (با رفتن از این جهان، در جهان آخرت) به یاران خود ملحق خواهی شد، و کنار حوض کوثر هم، به رسول خدا ﷺ خواهی پیوست.

سلمان گفت: من از ترس مرگ و برای علاقه به دنیا گریه نمی کنم، بلکه از این جهت ناراحت هستم، که رسول خدا ﷺ با ما عهد و قرار گذاشت، که وسایل زندگی ما به اندازه توشه یک مسافر بیشتر نباشد، در حالی که اکنون مشاهده می کنی در اطراف من، وسایل بیشتری وجود دارد!

سعد می گوید: مشاهده کردم، در اتاق سلمان و در کنار او، غیر از یک طشت لباسشویی، یک کاسه بزرگ (بادیه) و یک آفتابه بیشتر وجود نداشت (4).

خلاصه، ارزش همه دارایی استانداری را که حدود بیست سال بر «مداین» فرمانروایی داشت، طبق روایت «انس بن مالک»، عامر بن عبدالله و دیگران، پانزده دینار، یا حدود «ده درهم» یا «بیست درهم» برآورد کرده اند! (5).

عیادت کنندگان

در عین حالی که از پارسایی و زهد و ساده زیستی سلمان، سخن فراوان گفتیم، و معنا و تفسیر «زهد» را در فصل 14 بیان کردیم، باید توجه داشت، بالاخره سلمان حکیم و استاندار «مداین» در امور شخصی نهایت پارسایی و صرفه جویی را به کار گرفته است، اما آنچه مربوط به جنبه «شخصیتی» وی می باشد، اگر به خاطر معاونت و دست یاری هم شده، تاریخ برای او دو غلام معرفی کرده است.

ابن اثیر جزری، می نویسد: سوید، غلام سلمان فارسی بوده، بخاری از «ابن قهزاز» بازگو می کند که «سوید» مصاحبت رسول خدا ﷺ را درک نموده، و در خدمتگزاری سلمان فارسی بوده. (6) چنانکه «سوید» در فتح مداین هم همراه سلمان بوده، و برای او مواد خوراکی تهیه می کرده است (7).

«زاذان» را نیز «اردبیلی» با کنیه «ابو عمره فارسی» راوی حدیث شمرده (8) که وی نیز خادم و غلام سلمان بوده، پیوسته در کنار سلمان حضور داشته، و بسیاری از روایات مربوط به سلمان، به خصوص داستان مربوط به وفات و غسل دادن او را - چنانکه خواهیم خواند - وی روایت کرده است (9).

غیر از این دو خدمتگزار بزرگوار که در کنار سلمان بوده اند، در روزهای بیماری سلمان حکیم و صحابی بزرگ رسول خدا ﷺ و استاندار جلیل القدر «مداین» صحابیان و فرماندهان و افراد بزرگی، در مداین از سلمان عیادت کرده اند، که از جمله آنان: سعید بن سوقه، سعد بن ابی وقاص، سعد بن مالک، عبدالله بن مسعود، عامر بن عبدالله و انس مالک را می توان نام برد (10).

تاریخ وفات

درباره تاریخ وفات این شخصیت بزرگ، و استاندار منصوب از جانب خلیفه دوم، بر مداین، میان مورخان اختلاف نظر وجود دارد، که عمده ترین آن را در سه محور زیر می توان مطرح نمود:

الف - در زمان خلافت عمر.

ب - در آخر خلافت عثمان، سال 35 هجری.

ج - در آغاز خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام سال 35 هجری.

نظریه اول را عموم مورخان، بی اساس شمرده اند، زیرا مدت خلافت خلیفه دوم را ده سال و هشت ماه دانسته اند⁽¹¹⁾ و مورخانی چون: یعقوبی⁽¹²⁾ و ابو حنیفه دینوری، تاریخ درگذشت عمر را، چهارشنبه 26 یا 28 ذیحجه سال 23 هجری شمرده اند⁽¹³⁾ و سال 23، با سال 35 هجری که به عنوان تاریخ وفات سلمان، مورد اتفاق نظر، ابن اثیر جزری، در اسد الغابة، ج 2، ص 333، ابن عبدالبر اندلسی، در الاستیعاب، ج 2، ص 161، ابن ابی الحدید، در شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 37، سید علی خان، در الدرجات الرفیعة، ص 216، علامه محمد تقی تستری، در قاموس الرجال، ج 4، ص 433، و علامه مجلسی، در بحار الانوار، ج 22، ص 391، می باشد، مغایرت دارد، و وفات سلمان را در زمان خلافت عمر نمی توان پذیرفت.

درباره نظریه دوم، یعنی اینکه سلمان فارسی، در آخر خلافت «عثمان» به سال 35 هجری وفات یافته باشد، با توجه به اعتراف مسعودی و یعقوبی، که مدت خلافت «عثمان» دوازده سال هشت روز کم، با مرگ او، در جمعه بیستم ذیحجه سال 35 هجری، پایان یافته باشد⁽¹⁴⁾، با نظریه ابن اثیر جزری، ابن عبدالبر اندلسی، ابن ابی الحدید، سید علی خان و علامه مجلسی، که همگان

وفات سلمان را سال 35 هجری دانسته اند، سازگار است و می توان آن را مقرون به صحت دانست.

اما در مورد نظریه سوم، یعنی اینکه وفات سلمان در آغاز خلافت امام علی علیه السلام به سال 35 هجری رخ داده باشد، با توجه به اینکه خلافت آن بزرگوار، به اعتراف یعقوبی ⁽¹⁵⁾ بیست و سوم ذیحجه سال 35 هجری آغاز گردیده، و ابن اثیر جزری، ابن عبدالبر اندلسی، ابن ابی الحدید، و علامه مجلسی، سال 36 هجری را هم به عنوان سال وفات سلمان یاد کرده اند، سال 35 که 23 ذیحجه آن علی علیه السلام به خلافت رسیده، تقویت می گردد، و احتمال داده می شود، که سلمان در فاصله جنگ «جمل» که پنج شنبه دهم جمادی الاول سال 35 هجری، یعنی پس از پنج ماه و یازده روز گذشته از خلافت علی واقع شده ⁽¹⁶⁾ سلمان هم چنان در منصب استانداری «مداین» باقی مانده باشد، و به همین دلیل، نتوانسته در جنگ جمل هم شرکت کند.

برای تقویت این احتمال، سه دلیل هم وجود دارد:

1 - در تاریخ می خوانیم، علی علیه السلام سلمان فارسی را، به منصب سرپرستی و نظارت بر صنف «آرایشگران» منصوب داشته است! ⁽¹⁷⁾.

البته این دلیل ضعیفی است، سند معتبر تاریخی هم ندارد، و بسیار بعید به نظرمی رسد، که سلمان حکیم، با آن عظمت و توانایی برای استانداری، علی علیه السلام او را به منصب کوچک و محدودی گمارده باشد.

2 - طبق روایت «علامه مجلسی» و «محدث نوری» با تعبیر «سند معتبر» اصبح ابن نباته، می گوید: من در کنار سلمان فارسی بودم، او از جانب امیر المومنین علیه السلام استاندار «مداین» بود، در حالی که وی این منصب را از زمان عمر بن خطاب، داشت.. ⁽¹⁸⁾.

3 - شیخ صدوق، روایت می کند: گروهی از مردم کوفه به حضور علی بن ابی طالب علیه السلام رسیدند، و از آن حضرت تقاضا نمودند، برای آنان دعا کند، تا باران بیارد.

امام علی علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام دستور داد، آنان برای آمدن باران دعا کنند، پس از دعای آنان خداوند باران فراوانی بارانید.

این موضوع برای برخی موجب شگفتی واقع شد، و خطاب به سلمان فارسی گفتند: ای ابو عبدالله! ما چیز عجیبی مشاهده می کنیم!

سلمان پاسخ داد: وای به حال شما! مگر نشنیدید، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: خداوند حکمت را به زبان اهل بیت من جاری می گرداند؟ ⁽¹⁹⁾.

چنانکه ملاحظه کردیم، سلمان در زمان خلافت علی علیه السلام حضور و حیات داشته، و علامه محمد تقی تستری، هم از این روایت نتیجه می گیرد، که سلمان در عصر خلافت امام علی علیه السلام - (که پس از گذشت چهار ماه و یازده روز از آن، جنگ جمل شروع شد و امام علی علیه السلام، یک ماه بعد از شروع جنگ جمل، ماه رجب سال 35 هجری به کوفه وارد گردیده ⁽²⁰⁾) سلمان حیات داشته است ⁽²¹⁾.

البته، اینکه سلمان در کوفه حضور داشته، با ابقای او از سوی علی علیه السلام بر منصب استانداری مدانی، منافاتی ندارد، زیرا ممکن است، سلمان در عین حالی که استاندار مداین بوده، فقط برای دیدار امام علی علیه السلام و مولای خویش به کوفه آمده، و باز به محل ماموریت خویش، یعنی مداین، برگشته باشد.

نتیجه

از آنچه تا کنون برای تایید نظریه سوم، یعنی وفات سلمان در عصر خلافت امام علی علیه السلام بیان کردیم، دو مطلب به دست آمد:

الف - سلمان در زمان خلافت علی علیه السلام وفات یافته است.

ب - تا مادامی که امام علیه السلام به کوفه وارد شده، یعنی تا حدود شش ماه از خلافت آن حضرت گذشته نیز، سلمان حیات داشته است. آری، مطلب اول، یعنی وفات سلمان در عصر خلافت علی قابل توجیه است، اما برای موضوع دوم، یعنی حیات سلمان تا زمان حضور علی علیه السلام در کوفه، دو مانع وجود دارد:

1 - دنباله روایت معتبر «اصبغ بن نباته» که می گوید: شرکت علی علیه السلام برای تجهیز سلمان فارسی، قبل از آن که آن حضرت به کوفه رود، صورت گرفته ⁽²²⁾ موضوع در مدینه بودن علی علیه السلام راه مطرح می کند، و ثابت می گرداند، وفات سلمان در عصر خلافت علی علیه السلام قبل از رفتن به کوفه صورت گرفته است.

2 - در دو روایت ⁽²³⁾ که یکی از آنها روایت «جابر بن عبدالله انصاری» است می خوانیم: امام علی علیه السلام نماز جماعت را خواند، خبر وفات سلمان را اعلام کرد. و در دنباله روایت هم، «زاذان» خادم سلمان به او می گوید: چه کسی کار تجهیز تو را انجام می دهد؟ سلمان پاسخ می دهد: کسی که کار تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را انجام داد.

زاذان می گوید: آخر او علی علیه السلام که در مدینه است ⁽²⁴⁾.

بنابراین، روایت شیخ صدوق، که حیات سلمان را تا زمان استقرار علی علیه السلام در کوفه باقی می دانست ⁽²⁵⁾ با توضیحاتی که دادیم تضعیف می گردد، و می توان موضوع وفات سلمان را که «محدث نوری» هم گفته است: پس ظاهر می شود، سلمان در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام وفات یافته ⁽²⁶⁾ مورد تایید قرار داد.

زیرا خلافت امام علی علیه السلام از بیست و سوم ذیحجه سال 35 هجری، آغازگردیده ⁽²⁷⁾ عموم مورخان هم سال 35 هجری را سال وفات سلمان دانسته و نظریه معتبرتر شمرده اند ⁽²⁸⁾.

نویسنده «وقایع الشهور» هم وفات سلمان را هشتم صفر سال 35 هجری شمرده ⁽²⁹⁾ و در این صورت، پس از گذشت 55 روز از خلافت امام علی علیه السلام در حالی که آن حضرت هنوز در مدینه اقامت داشته، وفات سلمان صورت گرفته، و چنانکه بعد هم توضیح خواهیم داد، آن حضرت کار تجهیز سلمان را در «مداین» انجام داده است.

مدت عمر

درباره مدت عمر سلمان هم، چون تاریخ وفات وی، اختلاف نظرهای تاریخی زیادی وجود دارد، که مواردی از آن را آورده، و مورد بررسی قرار می دهیم:

1 - شیخ طوسی، سلمان را از معمرینی دانسته، که حضرت عیسی علیه السلام را درک نموده ⁽³⁰⁾ و در این صورت، سلمان 500 سال عمر کرده است ⁽³¹⁾.

2 - در روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده، سلمان دارای 450 سال عمر، معرفی شده است ⁽³²⁾.

3 - سید مرتضی، و شیخ طریحی می نویسند: از آثار و اخبار استفاده می شود، که سلمان 350 سال زندگی کرده است ⁽³³⁾.

4 - مورخان زیادی، مدت حیات سلمان را 250 سال دانسته اند ⁽³⁴⁾.

5 - شیخ عبدالله سبیتی، می گوید: برای من ثابت شده: سلمان بیش از هشتادسال زندگی نکرده است ⁽³⁵⁾ تا با این نظریه بتواند سلمان را در سن و سالی معرفی کند، که قابلیت ازدواج را داشته باشد، زیرا به نظر «ابن اثیر» در کتاب

«الکامل» ازدواج سلمان، با سنینی که در بالا آمده بود، بعید به نظر می رسد
(36).

اما به نظر «محدث نوری» نظریه 250 سال معتبر تر به نظر می رسد (37)
چنانکه «ابن عبدالبر» در کتاب «الاستیعاب» ج 2، ص 195، ابن اثیر جزری،
در اسد الغابة، ج 2، ص 322، السیره الحلییه، ج 1، ص 195، صفوة الصفوه، ج
1، ص 555، مجالس المؤمنین، ج 1، ص 208، الاصابة، ج 2، ص 62، الغدير،
ج 7، ص 282، و الدرجات الرفیعة، ص 220، نظریه 250 سال را، معتبرتر و
قابل قبول تر شمرده اند.

البته، 250 سال زندگی کردن هم، چیز فوق العاده است، و به همین جهت
موضوع طول عمر سلمان، مانند تاریخ وفات و سایر مسایل زندگی وی، برای
افرادى چون پروفیسور «لوئی ماسینیون» شگفت انگیز و موضوع درهم پیچیده
بوده، و او را به قضاوتهاى ناروا کشانده است (38).

اما با توجه به دو موضوع، شگفتی «ماسینیون» و دیگران بر طرف می شود:
الف - این تنها «سلمان فارسی» نیست که عمر طولانی داشته است، بلکه به
گواهی قرآن کریم و اعترافهای تاریخی، افراد زیادی «معمربین» و دراز عمرها
معرفی شده اند، که از جمله آنان، افراد زیر را می توان نام برد:

به بیان قرآن کریم، حضرت نوح پیامبر علیه السلام 950 سال در میان امت خویش
زندگی کرد (39).

در تاریخ هم می خوانیم: آدم علیه السلام 930 سال، سلیمان بن داود 712 سال (40).
ابراهیم علیه السلام 200 سال (41)، شیت علیه السلام 912 سال، لوط علیه السلام 732 سال و ادريس علیه السلام
300 سال (42).

انوش بن شیث 960 سال، متوشلح 960 سال⁽⁴³⁾ و جمشید 1000 سال عمر کرده اند⁽⁴⁴⁾.

شیخ طوسی هم از افراد فراوانی نام می برد، که عمرهای طولانی بیش از 200 سال داشته اند⁽⁴⁵⁾.

ب - موضوع دیگر این است که، همانطور که در خلال فصلهای گذشته این کتاب مطالعه کردیم، سلمان فارسی یک شخصیت از هر جهت فوق العاده ای بوده، و شیخ الرئیس، بوعلی سینا هم در کتاب «اشارات» باب «مقامات العارفين» می گوید: برای عارفان، خوارق عاداتی هست، که آنانکه عارف به آن نیستند، آن را ناممکن می شمارند، ولی آن کس که عارف است، آن خوارق عادات را دلیل عظمت و بزرگی می داند⁽⁴⁶⁾.

آری، سلمان حکیم از این عارفان بوده، خصوصیات فوق العاده ای داشته، و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام هم فرموده است: پیوسته پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام به سلمان مطالبی می آموختند و سخنانی از اسرار پنهانی علوم خدایی را در میان می گذاشتند، که دیگران از فهم آن ناتوان بودند، و طاقت تحمل آن را نداشتند⁽⁴⁷⁾.

بنابراین، با توجه به اینکه از تاریخ ولادت سلمان فارسی، هیچگونه اطلاعی به دست نیاوردیم، اما با استناد به نظریه عموم مورخان مدت عمر او را 250 سال پذیرفتیم، و تاریخ وفات آن بزرگوار را، هشتم ماه صفر سال 35 هجری در «مداین» انتخاب کردیم، بسیاری از اختلافها به وحدت نظر تبدیل می شود.

اضافه بر این، با توجه به فوق العاده بودن شخصیت سلمان حکیم، چون بسیاری از معمرینی که در بالا معرفی شدند، اشکال «شیخ عبدالله سبیتی» و «ابن اثیر» در مورد «شگفتی از توانایی سلمان برای ازدواج» برطرف می گردد.

در بستر مرگ

صحابی کبیر، سلمان حکیم با یک جهان خاطره و خدمت، در «بالا خانه کوچک ابی قره کندی» در مداین، در بستر مرگ خوابیده بود⁽⁴⁸⁾ و در عین حالی که رسول خدا ﷺ به او فرموده بود: بهشت مشتاق تر به ملاقات سلمان است، تا سلمان به بهشت⁽⁴⁹⁾ وی گریه می کرد! سعد بن ابی وقاص، که در «مداین» از سلمان عیادت کرده، می گوید: وقتی گریه سلمان را مشاهده کردم، علت آن را جو یا شدم.

سلمان گفت: به خاطر وابستگی و علاقه به دنیا گریه نمی کنم، بلکه از این جهت نگرانم که رسول خدا ﷺ با ما عهد و قرار گذاشته بود، که وسایل زندگی ما بیش از توشه یک مسافر نباشد، در حالی که اکنون من وسایل و اثاث بیشتری دارم، و بیمناکم که مبادا از دستور آن حضرت تخلف کرده باشم!⁽⁵⁰⁾

به انتظار میهمانان

بیماری سلمان همچنان شدت می یافت، زاذان، خادم سلمان می گوید: من برای مرگ سلمان نگران بودم، وقتی آثار مرگ در او نمودار شد، گفتم: چه کسی باید تو را غسل دهد؟

سلمان پاسخ داد: همان کسی که رسول خدا ﷺ را غسل داد.

گفتم: تو در مداین هستی، و او در مدینه به سر می برد...⁽⁵¹⁾

«بقیره» همسر سلمان می گوید: وقتی مرگ سلمان نزدیک شد، در حالی که در بالا خانه ای خوابیده بود، که چهار در داشت، مرا نزد خویش خواند، و گفت: بقیره! همه درها را باز بگذار، زیرا رسول خدا ﷺ به من خبر داده: به هنگام مرگ میهمانانی به دیدار من می آیند، که بوی خوش را احساس می کنند، اما غذائی خورند، و من نمی دانم آنان از کدام در وارد می شوند.

بقیره، ادامه می دهد: من درها را باز گذاشتم، بعد سلمان دستور داد: کیسه کوچک «مشکی» را که رسول خدا ﷺ به او هدیه کرده بود، و سلمان آن را جایی پنهان نموده بود، برای او حاضر کنم.

وقتی کیسه مشک را آوردم، دستور داد مشک را خیس کنم، و در اطراف او بریزم. بعد گفت: حرکت کن، درب را به پوش، من حرکت کردم و درب را پوشیدم، اما وقتی کنار بدن سلمان برگشتم، متوجه شدم وی وفات کرده است.
(52)

حضور امام علی علیه السلام

طی روایتی آمده: امام علی علیه السلام صبح روزی به مسجد مدینه وارد شد، و اعلام کرد: دیشب رسول خدا ﷺ را به خواب دیدم، آن حضرت به من فرمود: سلمان در مداین از دنیا رفته است، به من سفارش فرمود: بروم و او را غسل بدهم، کفن کنم، نماز بر او بخوانم و جسد او را به خاک بسپارم، و من اکنون به سوی مداین می روم.
(53)

جابر بن عبدالله انصاری، می گوید: امیر مؤمنان علیه السلام نماز جماعت صبح را برای ما خواند، سپس روی خود را به طرف ما برگردانید و فرمود: ای مردم! خداوند شما را در مرگ برادر خود سلمان پاداش دهد. آن گاه عمامه رسول خدا ﷺ را به سر، پیراهن بلند آن حضرت را روی لباس پوشید، شمشیر و عصا همراه برداشت، و بر شتر «غضباء» سوار شد، و از مدینه بیرون رفت و به غلام خویش «قنبر» فرمود: ده قدم بردار.

قنبر می گوید: با برداشتن ده قدم، ما خود را در «مداین» جلو درب خانه سلمان یافتیم..
(54)

زاذان، خادم سلمان می گوید: سلمان از قبل به من گفته بود: ای زاذان! هر وقت چانه مرا بستی، صدای سقوط چیزی را می شنوی، وقتی من چانه سلمان را بستم، صدای سقوط چیزی را شنیدم، پشت در خانه آمدم، دیدم امیرمؤمنان علیه السلام وارد شد.

علی علیه السلام فرمود: ای زاذان! سلمان از دنیا رفت؟

گفتم: آری، ای مولای من.

آن گاه علی علیه السلام وارد بالا خانه شد، پارچه را از روی سلمان کنار برد، سلمان هم به روی علی علیه السلام لبخندی زد ⁽⁵⁵⁾ بعد علی علیه السلام فرمود: ای ابو عبدالله! خوش درگذشتی، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات کردی، آنچه را از سوی مردم نسبت به برادر تو صورت گرفت، برای آن حضرت بیان کن.

آن گاه علی علیه السلام غسل و کفن سلمان را انجام داد، نماز بر بدن او خواند، ولی ماصدای تکبیر شدیدی را شنیدیم، وقتی دقت کردیم، دو مرد نیز همراه آن حضرت بودند، که فرمود: یکی برادرم جعفر طیار، و دیگری خضر پیامبر صلی الله علیه و آله است، و همراه هر یک از آنان فرشتگان زیادی برای تجهیز سلمان شرکت کرده بودند ⁽⁵⁶⁾.

آری، علی علیه السلام از مدینه (با اعجاز و طی الارض) به مداین رفت، تجهیز سلمان را صورت داد، و قبل از ظهر همان روز، به مدینه بازگشت، و اعلام کرد: کار کفن و دفن سلمان را انجام دادم، اما بیشتر افراد این سخن را باور نکردند، تا اینکه پس از مدتی نامه ای از «مداین» به مدینه رسید، که در آن نوشته بود: سلمان در فلان روز وفات یافت، مرد عربی هم آمد او را غسل داد، کفن کرد، بر جنازه او نماز خواند و جسد او را به خاک سپرد.

آن وقت، مردم از این داستان شگفت زده شدند ⁽⁵⁷⁾.

امامان علیهم السلام در کنار محضر

موضوع حضور امامان علیهم السلام در کنار محضر چیزی است، که در اخبار و احادیث فراوان آمده است، از باب نمونه به این موارد می توان اشاره نمود:

1 - امام جعفر صادق علیه السلام کنار «مسمع کردین ابو سیار» رئیس ایل «بکر بن وائل» به هنگام احتضار حضور یافت، حضور آباء خود را در حال احتضار به وی خبر داد و به ملک موت سفارش نمود، با مسمع مهربانی کند ⁽⁵⁸⁾.

2 - امام موسی بن جعفر علیه السلام، بر کنار «شطیطه» بانوی مؤمن و عارف، در «نیشابور» حاضر شد و بر جنازه آن بانو نماز گزارد ⁽⁵⁹⁾.

3 - امام محمد تقی علیه السلام با اعجاز الهی، از مدینه به «طوس» رفت و کار تجهیز و تدفین پدر خود امام رضا علیه السلام را انجام داد ⁽⁶⁰⁾.

4 - زراره می گوید: امام باقر (ع) کنار جنازه مردی از قریش حضور یافت، و من نیز همراه آن حضرت بودم ⁽⁶¹⁾.

5 - امام علی علیه السلام به حارث بن اعور همدانی، که از شیعیان مخلص و پاکباخته بود، و به هنگام بیماری به عیادت آن حضرت رفته بود، فرمود:

یا حار همدان! من یمت یرنی من مؤمن او منافق، قبلا

یعرفنی طرفه و اعرفه بنعته و اسمه و ما فعلا ⁽⁶²⁾

ای حارث همدانی! هر کس می میرد، خواه مؤمن یا منافق، مرا می بیند، او مرا می شناسد، و من هم او را با نام و صفات و اعمالی که انجام داده، می شناسم.

حسین بن معین الدین میبیدی هم، در توضیح این اشعار سروده است:

هرکس که به جان، محب حیدر باشد وز مهر علی علیه السلام دلش منور باشد

روزی که از این سرای ویران، به رود در باغ بهشت، اهل کوثر باشد ⁽⁶³⁾

ای که گفتی، فمن یمت یرنی جان فدای کلام دلجویت
کاش روزی هزار مرتبه من مردی، تا به دیدمی رویت
اما دیدار امامان علیهم السلام، چگونه خواهد بود، و افراد محضر آن بزرگواران را
چگونه می بینند؟ ممکن است مثل حالت خواب دیدن، یا به صورت زنده تر
باشد.

اما موضوع فاصله زمانی چگونه قابل حل است؟ این هم با اعجاز و عنایت
خداوندی صورت می گیرد، چنانکه خداوند این توانایی را به «آصف بن برخیا»
که یکی از وزیران و اطرافیان سلیمان علیه السلام بوده می دهد، و «آصف» به تعبیر
قرآن کریم، می تواند «تخت بلقیس» را با یک چشم به هم زدن، از شهر «سبا»
با راه بسیار دور، نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر گرداند ⁽⁶⁴⁾.

به هر حال، امام صادق علیه السلام فرموده است: شخص مؤمن هر گاه در حال
احتضار قرار گیرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او، که امیرمؤمنان علیه السلام، حسن،
حسین علیه السلام و همه امامان علیهم السلام باشند، در کنار او حضور می یابند ⁽⁶⁵⁾.

اعتراض مستنصر عباسی

ابو جعفر منصور، با عنوان «مستنصر» خلیفه عباسی، متوفای 640 هجری،
هم وقتی با «عزالدین حسن بن حمزه اقساسی» که مردی فاضل و ادیب و
شاعر و از اشراف بود، برای زیارت قبر سلمان فارسی، می رفت، در راه به «عز
الدین» گفت: یکی از دروغهایی را که غلات شیعه و دوستداران علی بن ابی
طالب علیه السلام مطرح می کنند، این است، که می گویند: علی علیه السلام طی یک شب به
هنگام وفات سلمان، برای غسل دادن وی، از مدینه به مداین رفت و باز به
مدینه برگشت!

اما «عز الدین حسن بن حمزه افساسی» یا به قول صحیح تر «ابو الفضل تمیمی» در جواب «مستنصر عباسی» بدون مقدمه اشعاری را سروده اند که ترجمه آن چنین است:

تو چیزهای کمی از کارهای عجیب علی علیه السلام را از من شنیدی، اما این را باید بدانی، که همه کارهای علی علیه السلام عجیب و فوق العاده است.

تو از رفتن «وصی» طی یک شب، از مدینه به مداین تعجب می کنی، در حالی که او برای غسل دادن سلمان پاک این عمل را انجام داده است.

اما باید بدانی، داستان علی علیه السلام مثل داستان «آصف بن برخیا» است، که همه حجابها را درید، و توانست با یک چشم به هم زدن «تخت بلقیس» را، نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر گرداند.

چگونه است که، داستان «آصف بن برخیا» را «غلو» و تند روی نمی دانی؟ اما وقتی سخن به «حیدر» و عقیده به عظمت او می رسد، آن را غلو می شماری؟!!

اگر احمد رضی الله عنه خیر المرسلین باشد، پس علی علیه السلام هم خیر الوصیین است، و اگر نه همه ادعاهای ما بی اساس خواهد بود! تو گفتی، این گفته غلات است و خلاف می باشد، اگر غلات دروغ نگفته باشند، چه گناهی را مرتکب شده اند؟⁽⁶⁶⁾.

بارگاه سلمان (ره)

طبق تحقیقی که به عمل آوردیم، سلمان فارسی، هشتم ماه صفر سال 35 هجری در اوایل خلافت امیرمؤمنان علیه السلام، در «مداین» چشم از جهان فرو بست.

آن طور که از شواهد تاریخی استفاده می شود، و «زمخشری» هم در کتاب «ربیع الابرار» بیان داشته: سلمان روی کفن خود این رباعی را نوشته بود:

و فدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم
 و حمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان الوفود علی الکریم⁽⁶⁷⁾

به پیشگاه کریم، بدون توشه ای از حسنات و قلب سالمی، وارد شدم.
 همراه برداشتن هر گونه توشه ای، برای ورود به پیشگاه کریم، زشت ترین چیزها خواهد بود.

به هر حال، سلمان فارسی، که حدود بیست سال بر «مداین» فرمانروایی کرده، و مردم آن سرزمین را با معارف اهل بیت علیهم السلام آشنا نموده و پرورش داده بود، به سال 35 هجری، به آغوش خاک همان سرزمین آرمید.

بعد از آن، «حذیفه بن یمان» که در عصر خلافت خلیفه دوم، از امارت مداین معزول شده بود - آن طور که به دست می آید - پس از وفات سلمان، از سوی علی علیه السلام به امارت «مداین» منصوب شد، و این صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام به سال 36 هجری، زندگی را به درود گفت، و در «مداین» به خاک سپرده شد⁽⁶⁸⁾.

مداین، به برکت تبلیغات سلمان و تربت پاک وی در آن سرزمین، عظمت و رونقی یافت، پیروان و علاقه مندان، نسبت به او احترام زیادی می گذاشتند، و این احترام و اکرام نسبت به قبر و مدفن او هم اعمال می گردید، تا جایی که همه مردم «مداین» به وسیله سلمان، از علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام گردیدند، اما «نوبختی» قبل از سال 127 هجری، یعنی قرن دوم، وقتی سخن از مردم «مداین» به میان می آورد، با توجه به وجود فرقه «اسحاقیه» یا «حارثیه» در آن جا، همه مردم مداین را از غلات شیعه شمرده است!⁽⁶⁹⁾

خلاصه، تحولات و سیر تاریخی مداین و بارگاه سلمان را، از قرن سوم هجری به بعد، به طور فشرده، این طور می توان مورد اشاره قرار داد:

1 - بین سالهای 204 هجری، که «مامون الرشید» از خراسان به عراق آمد، تا آخر عهد معتصم عباسی، و «واثق» تا آخر سال 232 که نوبت به خلافت «متوکل» واذیت و آزارهای او نسبت به شیعیان نرسیده بود، آرامش و آزادی نسبی برای شیعیان به وجود آمد، که توانستند برای امام علی علیه السلام و حضرت حسین علیه السلام قبر و بارگاهی برپا کنند، و در آن زمان در «مداین» برای سلمان فارسی هم، قبر و بقعه ای ساختند»⁽⁷⁰⁾.

2 - ابوبکر، احمد بن علی، معروف به «خطیب بغداد» می نویسد: مقدسی (یعنی، شمس الدین، ابو عبدالله محمد بن احمد)، جهانگرد و جغرافی دان مشهور، که بیشتر کشورهای اسلامی را سیاحت کرد، و کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» را در سال 375 هجری را نوشته.⁽⁷¹⁾ به زیارت سلمان رفته است.⁽⁷²⁾

هم چنین «خطیب» مداین را در قرن چهارم هجری، مرکز «اسحاقیه» یکی از فرقه های غلات، معرفی کرده است.⁽⁷³⁾

3 - ابوبکر، احمد بن علی، از ادباء و خطبای معروف، که به سال 392 هجری در عراق متولد شده، مسافرتهایی به نیشابور و اصفهان و بیت المقدس و مکه و طرابلس نموده، در اواخر سال 462 هجری به بغداد برگشته، و به سال 463 هجری، در همان شهر وفات کرده است.⁽⁷⁴⁾

وی می نویسد: اکنون قبر سلمان نزدیک «ایوان مداین» قرار دارد، ساختمانی برای آن تاسیس شده، خادمی برای حفاظت و عمارت و اداره امور

آن جا فعالیت می کند، من آن بقعه را دیده ام، و چند بار به زیارت آن رفته ام
(75).

4 - ابوالفرج، عبدالرحمن بن علی بغدادی، معروف به «ابن جوزی» متولد سال 508 هجری در بغداد، و متوفای سال 597 در همان شهر، از دانشمندان مشهور در علوم فقه و فلسفه و طب و تاریخ، و نویسنده آثار مختلف، از جمله «المنتظم فی اخبار الامم»⁽⁷⁶⁾ می گوید: ما (در همان قرن ششم هجری) قبر سلمان را زیارت کردیم و به بغداد برگشتیم⁽⁷⁷⁾.

5 - درباره وضع قرن هفتم مداین و بارگاه سلمان فارسی، ابو عبدالله، شیخ شهاب الدین، معروف به «یاقوت حموی» متولد سال 575 هجری در «روم شرقی» و متوفای سال 626 هجری در «حلب» که برای تجارت به ایران و هندوستان و مصر و شام و بعضی از ممالک اروپا سفر کرده، پس از مطالعات خویش، به سال 621 هجری کتاب مهم «معجم البلدان» را نگاشته⁽⁷⁸⁾ و از مداین و زیارت سلمان از سوی مسلمانان، سخن به میان آورده است.

6 - هم چنین، جمال الدین، ابویحیی زکریا بن محمد قزوینی، متولد سال 600 و متوفای سال 682 هجری⁽⁷⁹⁾، می نویسد: در قرن هفتم، هنوز مداین به صورت دهکده ای که کشاورزان در آن سکونت داشته، و جز شیعیان تندرو، در آن جا کسی نبوده، و زنان مجاز نبودند قبل از غروب آفتاب از خانه بیرون بیایند، برقرار و آباد بوده است⁽⁸⁰⁾.

سارو هرتسفلد، دانشمند باستان شناس، می نویسد: تا به حال دو طایفه ایران به مداین می آیند: اصناف سلمانی ها، حجامتگران و شکسته بندها از اهل سنت بغداد، در مراسم سالیانه نیمه شعبان (قرن هفتم) و هم چنین شیعیان از گروههای

مختلف در اوقات مختلف، به هنگام بازگشت از نجف و کربلا، به زیارت سلمان فارسی، می آیند⁽⁸¹⁾.

هم اکنون نیز بقعه و بارگاه «سلمان فارسی» برقرار می باشد. در نقشه جغرافیایی عراق، شهرکی به نام «سلمان پاک» ترسیم شده، تصویری را هم که دوستان سال 1375 هجری شمسی از آن بقعه و بارگاه گرفته اند، برای اینجانب آورده اند، که در صفحه آخر همین کتاب ثبت شده، و عالمان و دوستان عراقی هم، که در سالهای اخیر به زیارت «سلمان» رفته اند، بارگاه او را در دهکده ای که کشاورزی و آبادانی و افراد ساکن دارد، توصیف می کنند.

زیارت نامه سلمان فارسی (ره)

فقیه بزرگ و نامدار شیعه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، متول سال 385 هجری و متوفای 460، در کتاب عظیم فقهی «التهدیب» در باب زیارتهای روایت شده از امامان معصوم علیهم السلام، زیارت نامه ای را برای سلمان فارسی آورده است⁽⁸²⁾.

هم چنین، سید رضی الدین، علی بن موسی بن طاووس حسینی حلی، متوفای سال 664 هجری⁽⁸³⁾، علامه محمد باقر مجلسی متوفای 1111 هجری⁽⁸⁴⁾ و حسین بن محمد تقی، معروف به «محدث نوری» متوفای 1320 هجری⁽⁸⁵⁾ هر کدام چهار نوع زیارت نامه برای سلمان فارسی (ره) آورده اند، که ما مناسب ترین آن را انتخاب نموده، به امید تقرب به ذات خداوند و دریافت پاداش الهی، در زیر قرائت می کنیم:

السلام علی سیدنا محمد النبی خاتم النبیین و علی آله الائمة الطاهرین، السلام علی انبیاء الله اجمعین و ملائکته المقربین و عباده الصالحین، السلام علیک ایها العبد الصالح المؤمن المخلص الناصح، السلام علیک یاامن خلطه ایمانه باهل

البيت الطاهرين و باعده اسلامه من جملة الكفار والمشركين، السلام عليك يا
عبدالله و وليه و صاحب رسول الله و صفيه، السلام عليك ايها الطائع العابد
الخاشع الزاهد، السلام عليك يا سلمان ورحمة الله و بركاته.

اشهد انك عشت حميدا و مضيت سعيدا، لم تنكث عهدا و لا حللت من الشرع
عقدا، و لا رضيت منكرا و لا انكرت معروفا، و لا واليت مخالفا و لا خالفت مؤالفا
و لا بعث دينك بدنياك، و لا آثرت على ما يبقى ما يفنى، و اشهد انك مضيت
على سنة خاتم النبيين و ولاية اميرالمؤمنين و اهل بيت الطاهرين، و انك صرت
الى احمد جوار و اسعد قرار، فهناك الله انعامه المؤبد و اكرامه المجدد، و جعلك
فى زمرة مواليك الطاهرين و ائمتك الاكريمين، و نفعنى بزيارتك و اخلاصى فى
محبتك، و جمع بيننا فى مستقر الرحمة و محل النعمة انه على ذلك قدير.

اللهم انى اسالك بحق محمد و اهل بيته الطاهرين الهادين ان تصلى عليهم
اجمعين و ان تضاعف انعامك و اكرامك و ترادف احسانك و امتنانك على
عبدك سلمان، الذى شرفته بالاسلام و الايمان و القرب من نبيك و وصيه
عليهما السلام، و ان تجعل زيارتى له كفارة لذنوبى و ممحصة لعيوبى و زيادة فى
يقينى و مؤكدة لايمانى، و ان تحمدنى عاقبة امرى فى دنياى و دينى، و تغفرلى و
لوالدى و اهلى انك على كل شىء قدير، حسبى الله و نعم الوكيل نعم المولى و
نعم النصير.

پس از پایان زیارت، هر گاه خواستی برگردی، بایست و بگو:

السلام عليك يا ابا عبدالله، انت باب الله المؤتى منه و الماخوذ عنه، اشهدانك
قلت حقا و نطقت صدقا و دعوت الى مولاي و مولاك علانية و سرا، اتيتك زائرا
و حاجاتى لك مستودعا، و ها اناذا مودعك دينى و امانتى و خواتيم عملى و

جوامع املی الی منتهی اجلی، والسلام علیک ورحمة الله و برکاته و صلی الله علیه و آله الاخيار.

سپس هر چه می توانی دعا کن، و به یاری خداوند راه بازگشت را پیش بگیر.

مزار حذیفه

حذیفه بن یمان، از اصحاب بزرگ رسول خدا ﷺ بوده، در جنگ «احد» و «احزاب» و سایر جنگهای زمان آن حضرت شرکت نموده، پس از وفات رسول خدا ﷺ در فتح نهاوند، بعد از کشته شدن فرمانده سپاه اسلام «نعمان بن مقرن» پرچم را به دست گرفت، و فتح همدان و «ری» و دینور (بخش صحنه کرمانشاه کنونی) به دست او صورت گرفته است (86).

حذیفه، همانطور که در فصل 14 خواندیم، از سوی خلیفه دوم حاکم مداین شد، اما بعد عزل گردید و سلمان به جای او حاکم مداین شد، ولی پس از وفات سلمان از سوی عثمان باز به استانداری مداین برگزیده شد، و پس از قتل عثمان هم، امام علی علیه السلام طی حکمی حذیفه را در استانداری مداین ابقا نمود و دستوراتی هم برای مردم مداین صادر کرد (87).

محدث قمی می نویسد: حذیفه بعد از حرکت امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به سوی «بصره» برای دفع شر اصحاب «جمل» و قبل از نزول آن حضرت به کوفه وفات کرد، و در همان مداین به خاک سپرده شد (88).

ابن اثیر جزری متوفای 630 هجری هم، وفات حذیفه را به سال 36 هجری، چهل روز بعد از قتل عثمان نوشته است (89).

محدث قمی هم، ضمن اینکه وفات و مدفن حذیفه بن یمان را در مداین
تایید می کند، وصیت او را به فرزندش می آورد، و برای زیارت جناب حذیفه
توصیه می نماید ⁽⁹⁰⁾.

پایان

قم - حوزه علمیه: احمد صادقی اردستانی

1375/10/6 - 15 شعبان 1417

منابع مورد استفاده

قرآن کریم، کلام الله مجید

اخلاق و شخصیت، جان دیوئی، ترجمه: مشفق همدانی، تهران، 1339 ش.
ارشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن، محمد دیلمی م 448 ق، 2 جلد، قم،
1416 ق.

اسد الغابة فی معرفة الصحابة، علی بن محمد بن عبدالکریم جزری م 630 ق،
تهران.

امالی المفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المفید م 413 ق، قم.
ایرانیان مسلمان در صدر اسلام و سیر تشیع، محمد محمدی اشتهااردی تهران
1371 ش.

بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار، علامه محمد باقر مجلسی م 1110 ق،
بیروت.

بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال، ملا علی علیاری تبریزی م 1327 ق،
تهران 1371 ش.

بین یدی رسول الاعظم ﷺ، محمد بحر العلوم، 2 جلد بیروت، 1392 ق.
پیامبر ﷺ، زین العابدین رهنما، چاپ نوزدهم، تهران، 1345 ش.
پیغمبر ﷺ و یاران، محمد علی عالمی، 5 جلدی قم 1386 ق.
تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب م 284 ق، بیروت، 1379 ق.
تاریخ الخلفاء، جلال الدین، عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی م 911 ق، مصر
1371 ق.

تاریخ الامم و الملوك، ابوجعفر محمد بن جریر طبری م 310ق، 6 جلد
بیروت.

تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آیتی، چاپ چهارم، دانشگاه تهران،
1366ش.

ترجمه و شرح نهج البلاغه، علی نقی فیض الاسلام، تهران.
تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، قرن سوم هجری،
نجف.

تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی م 1112ق، قم
1413ق.

التنبیه و الاشراف، ابوالحسن بن علی بن حسین المسعودی م 345ق، قاهره
1357ق.

الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، قرن 6ق، 2 جلد، نجف
1386ق.

حدود العالم من المشرق الى المغرب، مؤلف ناشناخته، تهران، 1403ق.
حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ابونعیم، احمد بن عبدالله الاصبهانی م
430ق، قم 1387ق.

حیة الصحابة، محمد بن یوسف الکاندهلوی، 3 جلدی بیروت.
الاخبار الطوال، ابو حنیفة احمد بن داود دینوری م 281ق، بغداد، افسست.
الاختصاص، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، المفید م 276ق، قم.
خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری شهادت 1358ش،
تهران 1349ش، قطع جیبی.

الدر المثنور فی التفسیر بالمأثور، جلال الدین سیوطی م 911ق، بیروت.

- الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، سید علی خان مدنی شیرازی م 1120ق،
قم، 1397ق.
- دلائل الامامة، محمد بن جریر بن رستم طبری امامی، قرن چهارم هجری، قم
1413ق.
- دیباچه ای بر رهبری، دکتر محمد حسن، ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران
1348ش.
- دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ترجمه: استاد مصطفی زمانی م 1369ش، قم
1369ش.
- دیوان حافظ، خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، چاپ پنجم، حافظ
نویس، 1373ش.
- الذریعة الی تصانیف الشیعة، علامه شیخ محمد محسن، آقا بزرگ طهرانی م
1389ق، قم، 28 جلدی.
- رجال النجاشی، احمد بن علی بن عیاش نجاشی م 450ق، قم، مكتبة
الداوری.
- روان شناسی رشد، علی اکبر شعاری نژاد، چاپ دهم، تهران، 1372ش.
- روزبه، یا سلمان محمدی صلی الله علیه و آله و سلم، علی مهاجرانی، تهران 1351ش.
- الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر نمری قرطبی م 463ق، در
حاشیه الاصابه، بیروت، 1328ق.
- سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، عباس بن محمد رضا القمی، م 1395،
2جلدتهران.
- سلمان الفارسی، شیخ عبدالله سبیتی، چاپ سوم، بیروت، 1977م.

سلمان پاک، لوئی ماسینیون فرانسوی، ترجمه: دکتر علی شریعتی، تهران 1343ش.

سلمان فارسی، احمد صادقی اردستانی، تهران 1348ش.
السيرة النبوية، عبدالملك بن هشام حمیری م 218ق، مصر، 1355ق.
الاصابة في تمييز الصحابه، احمد بن علی بن حجر عسقلانی م 852ق،
بیروت، 1328ق.
شرح نهج البلاغة، عزالدین، ابوحامد هبة الله، ابن ابی الحديد م 655ق،
20جلد مصر.

الشيعة و فنون الاسلام، سيد حسن صدر م 1354ق، صيدا، 1331ق.
صحيح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری م 261ق، 5جلد مصر.
علل الشرائع، محمد بن علی بن حسین بن موسی بابویه قمی م 381ق، نجف،
1385ق.

الغدير في الكتاب و السنة و الادب، علامه عبدالحسين امینی م 1390ق،
تهران، 1396ق.

الغيبة، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی م 460ق، قم.
فتاوی صحابی کبیر سلمان فارسی، شیخ خلیل کمره ای م 1362ش، تهران،
1351ش.

فتوح البلدان، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، ترجمه: دکتر محمد توکل،
تهران، 1337ش.

فرحة الغری، غیاث الدین، سید عبدالکریم بن طاوس م 693ق، افسست قم.
فرهنگ عمید، تاریخ و جغرافیا، حسن عمید، تهران 1346ش.
فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین، 6جلد، چاپ چهارم، تهران، 1360ش.

فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور م 1374 ش، مشهد،
1368 ش.

الفهرست، ابوجعفر، محمد بن حسن طوسی م 460 ق، قم.
قاموس الرجال، علامه شیخ محمد تقی تستری م 1374 ش، قم، 1379 ق.
الکافی (اصول وفروع وروضه)، محمد بن یعقوب کلینی م 329، تهران.
کتاب الاوائل، محمد مقدس اصفهانی م 1378 ق، اصفهان، 1381 ق.
کنز العمال، علاءالدین متقی هندی م 975 ق، 16 جلد بیروت، 1405 ق.
الکنى و الالقاب، عباس بن محمد رضا القمى، م 1395 ق، 3 جلد نجف،
1376 ق.

لغت نامه دهخدا، علامه علی اکبر دهخدا، 50 جلد، تهران.
متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی، تصحیح دکتر مظاهر مصفا م 695 ق،
تهران، 1340 ش.

مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بلخی م 672 ق، تهران، خط میرخانگی.
مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی م 548 ق، تهران.
مروج الذهب ومعادن الجواهر، علی بن حسین بن علی المسعودی م 346 ق،
بیروت، 1385 ق.

الامامة والسياسة، محمد بن عبدالله بن مسلم دینوری م 276 ق، مصر،
1388 ق.

المعارف، ابن قتیبہ دینوری، م 276 ق، بیروت، 1390 ق.
معالم العلماء، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی م 588 ق، نجف،
1380 ق.

مقتضب الاثر، احمد بن محمد بن عبیدالله بن عیاش م 401 ق، قم.

مکاتیب الرسول، علی بن حسینعلی الاحمدی المیانجی، چاپ سوم،
1363ش، قم.

مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، م قرن چهارم ق، بیروت، 1392ق.
من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه قمی م 381ق، 4 جلد تهران.
مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب م 588ق، 4 جلد قم.
المناقب للخوارزمی، الحافظ موفق بن احمد الحنفی م 568ق، تهران.
ناسخ التواریخ خلفاء، میرزا محمد تقی لسان الملک سپهر م 1297ق، تهران،
1385ق.

نفس الرحمن فی فضائل سلمان، میرزا حسین بن محمد تقی النوری، تحقیق
جواد قیومی م 1320ق، تهران، 1411ق.
نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، بیروت، 1387ق.

آثار دیگر مؤلف

الف: عقاید و احکام

- آشنایی با خدای جهان... چاپ سوم.
- آیین نامه حج... چاپ دوم.
- در جهت وحدت امت اسلامی... چاپ دوم.
- زندان در اسلام... چاپ دوم.
- عبادت در اسلام... چاپ اول.
- کشیش تازه مسلمان... چاپ اول.
- مناجات و نغمه های توحید... چاپ اول.
- جلوه های نماز در قرآن و حدیث... چاپ دوم.
- الجعفریات (تصحیح)... چاپ اول.
- قرب الاسناد (تصحیح)... چاپ اول.

ب: اخلاق و مسایل تربیتی

- اخلاق خانواده، ج 1... چاپ هشتم.
- اخلاق خانواده، ج 2... چاپ دوم.
- اخلاق خانواده، ج 3... چاپ سوم.
- اخلاق زن و شوهر و تنظیم خانواده... چاپ سوم.
- اخلاق زندگی... چاپ اول.
- اخلاق و روابط اجتماعی... چاپ اول.
- اسلام و مسایل جنسی و زناشویی... چاپ دهم.
- پانصد حدیث اعتقادی و اخلاقی... چاپ چهارم.
- جاهلیت از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه... چاپ اول.

- داستانهای کودکی مردان بزرگ... چاپ دوم.
- داستانهای کودکی بزرگان تاریخ 5 جلد... چاپ دوم.
- راه جوان ماندن با غذا و دواهای گیاهی... چاپ سوم.
- روشهای تبلیغ و سخنرانی... چاپ دوم.
- شخصیت زن مسلمان... چاپ دوم.
- شیعه علی علیه السلام... چاپ اول.
- صفات مؤمن راستین... چاپ اول.
- صفات شهید... چاپ اول.

ج: تاریخ و یادنامه ها

- بانوی شجاع، زینب کبری علیها السلام... چاپ سوم.
- حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خدیجه علیها السلام... چاپ اول.
- درسی از مکتب حسین علیه السلام... چاپ دهم.
- زنان دانشمند و راوی حدیث... چاپ اول.
- زندگانی امام جواد علیه السلام... چاپ اول.
- زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام... چاپ سوم.
- زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام... چاپ دوم.
- زندگینامه شهید محمد منتظری... چاپ دوم.
- زینب قهرمان دختر علی علیه السلام... چاپ سوم.
- سخنان علی بن الحسین علیه السلام... چاپ اول.
- فاطمه علیها السلام الگوی زن مسلمان... چاپ سوم.
- فاطمه دختر امام حسین علیه السلام... چاپ اول.
- فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام و آقا علی عباس... چاپ اول.

- مستضعفین زمین... چاپ دوم.
- میثم تمار بر چوبه دار... چاپ پنجم.
- نهضت امام حسین علیه السلام و قیام توابین... چاپ اول.
- یادنامه شهید آیه الله سعیدی... چاپ اول.

د: مسایل اقتصادی و مالی و ادبی

- توازن ثروت در حکومت اسلامی... چاپ دوم.
- طرحهایی از اقتصاد اسلامی... چاپ ششم.
- مبانی اقتصادی ضد استکباری... چاپ اول.
- نقش ثروت در پیشرفت اسلام... چاپ هشتم.
- مشاعره جدید... چاپ دوم.

پی نوشتها:

1. ان عملک لیس لک بطعنة، ولكن فی عنقک امانة، نهج البلاغه دکتر صبحی صالح، نامه 5، ص 466.
2. سید عباس حسینی جوهری.
3. حلیة الاولیاء، ج 1، ص 198، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 610، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 18، ص 35، سفینة البحار، ج 1، ص 647.
4. حلیة الاولیاء، ج 1، ص 195، الدرجات الرفیعة، ص 219، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 222، الاحتجاج، ج 1، ص 151.
5. حلیة الاولیاء، ج 1، ص 195، الدرجات الرفیعة، ص 219، فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 222، الاحتجاج، ج 1، ص 151.
6. اسد الغابه، ج 2، ص 378.
7. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 65.
8. جامع الرواة، ج 1، ص 324.
9. فتاوی صحابی کبیر سلمان، ص 224، بحار الانوار، ج 22، ص 384.
10. حلیة الاولیاء، ج 1، ص 197 - 207.
11. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 159.
12. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 159.
13. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 159، المعارف، ص 79.
14. مروج الذهب، ج 2، ص 346، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 159.
15. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 178.
16. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 178 - 182.
17. تجلی امامت، ص 385، الاصناف فی العصر العباسی، ص 184.
18. بحار الانوار، ج 22، ص 374، نفس الرحمن، ص 607.
19. نفس الرحمن، ص 618، من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 339.
20. مروج الذهب، ج 2، ص 252.
21. قاموس الرجال، ج 4، ص 433.
22. نفس الرحمن، ص 617.

23. نفس الرحمن، ص 605، الخرائج و الجرائح، ص 85.
24. نفس الرحمن، ص 606، بحار الانوار، ج 22، ص 373.
25. من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 339.
26. نفس الرحمن، ص 619.
27. تاريخ يعقوبي، ج 2، ص 178.
28. اسد الغابة، ج 2، ص 332، الاستيعاب، ج 2، ص 61، شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 18، ص 36.
29. وقايع الشهور، ص 48.
30. الغيبة، ص 79.
31. نفس الرحمن، ص 649.
32. نفس الرحمن، ص 650.
33. نفس الرحمن، ص 650، مجمع البحرين، ص 309 - فرس.
34. نفس الرحمن، ص 650.
35. سلمان الفارسي، ص 136.
36. سلمان الفارسي، ص 136.
37. نفس الرحمن، ص 650.
38. رجوع شود به: سلمان پاڪ، ص 105 - 118.
39. سوره عنكبوت، آيه 14.
40. كمال الدين، ج 1، ص 202.
41. تاريخ الامم و الملوك، ج 1، ص 160.
42. مروج الذهب، ج 1، ص 49 - 57.
43. مروج الذهب، ج 1، ص 49 - 57.
44. ترجمه تاريخ طبرى، ج 1 ص 807.
45. الغيبة، ص 79 - 88.
46. فتاوى صحابى كبير سلمان، ص 647، الاشارات و التنبيهات، ج 3، ص 364، ترجمه قديم الاشارات و التنبيهات، ص 173.
47. سفينة البحار، ج 1، ص 646.
48. الاستيعاب، ج 2، ص 61.

49. الدرجات الرفيعة، ص 208.
50. الدرجات الرفيعة، ص 219.
51. بحار الانوار، ج 22، ص 373.
52. الدرجات الرفيعة، ص 219، مجمع الزوائد، ج 9، ص 344، قاموس الرجال، ج 4، ص 418، فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 223، حلية الاولياء، ج 1، ص 208.
53. بحار الانوار، ج 22، ص 368، نفس الرحمن، ص 607.
54. بحار الانوار، ج 22، ص 373، مناقب آل ابى طالب، ج 2، ص 131، الدرجات الرفيعة، ص 219، نفس الرحمن، ص 606.
55. طبق برخی از اخبار: سلمان لبخندی زد و خواست بنشیند... بحار الانوار، ج 22، ص 384.
56. بحار الانوار، ج 22، ص 373.
57. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 647، بحار الانوار، ج 22، ص 368.
58. بحار الانوار، ج 22، ص 373.
59. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 647.
60. بحار الانوار، ج 27، ص 288.
61. بحار الانوار، ج 2، ص 282.
62. بحار الانوار، ج 6، ص 160.
63. ديوان امير المؤمنين، على بن ابى طالب عليه السلام، ص 354، ترجمه مرحوم استاد مصطفى زمانى.
64. سوره نمل، آيه 40.
65. بحار الانوار، ج 6، ص 162.
66. الغدير، ج 5، ص 14 و 15، الدرجات الرفيعة، ص 220، فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 224، نفس الرحمن، ص 637.
67. نفس الرحمن، ص 545.
68. سفينة البحار، ج 1، ص 237.
69. فرق الشيعة، ص 32 - 34، فرهنگ فرق اسلامى، ص 147.
70. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 610.
71. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 824.

72. تاريخ بغداد، ج 1، ص 164.
73. تاريخ بغداد، ج 6، ص 378.
74. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 394.
75. الغدير، ج 5، ص 184، تاريخ بغداد، ج 1، ص 163.
76. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 60.
77. الغدير، ج 5، ص 184.
78. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 949 - 688.
79. فرهنگ عميد، تاريخ و جغرافيا، ص 949 - 688.
80. عجائب المخلوقات، ج 2، ص 302.
81. فتاوى صحابي كبير سلمان، ص 611.
82. التهذيب، ج 6، ص 118.
83. مصباح الزائر و جناح المسافر، ص 261 - 263.
84. بحار الانوار، ج 99، ص 287 - 294.
85. نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص 637 - 641.
86. اسد الغابة، ج 1، ص 391.
87. سفينة البحار، ج 1، ص 568، چاپ آستان قدس رضوى.
88. مفاتيح الجنان، ص 887.
89. اسد الغابة، ج 1، ص 392.
90. مفاتيح الجنان، ص 887.

فهرست مطالب

2	همچو سلمان
4	مقدمه چاپ پنجم
6	بر چاپ سوم
8	مقدمه استاد: مصطفی زمانی
8	اولین مسلمان ایرانی
8	روش محمد ﷺ نسبت به سلمان
10	روش امنیتی سلمان
10	سلمان فارسی
12	پیشگفتار
12	از کدام شهر بوده است؟
14	سلمان پاک
15	داوری ماسینیون
16	حدیث: سلمان منا
19	هدف ما
20	پی نوشتها:
22	فصل اول: از کلیسا تا آغوش اسلام
22	مهد پرورش سلمان
23	پروازی در عالم
25	ناقوس کلیسا
27	در آتش فراق!

28.....	به جرم عشق!
30.....	تنگنای زندان
31.....	راز و نیاز
33.....	ترک وطن
34.....	کاروان شام
35.....	در مکتب راهب
36.....	در چنگال مرگ
37.....	تظاهر دردناک
38.....	پیشوای جدید
39.....	انطاکیه و اسکندریه
40.....	به سوی موصل
41.....	شهر نصیبین
42.....	در راه عموریه
43.....	اشک حسرت!
44.....	ظهور پیامبر خاتم!
45.....	قافله عرب
45.....	دهشت شب!
46.....	دوران بردگی!
48.....	مژده وصال
49.....	دیدار یار
51.....	در آستان اسلام
53.....	داستان طولانی
53.....	تاریخ مسلمانی
56.....	پی نوشتها:

59	فصل دوم : شخصیت ماندگار
59	شخصیت ماندگار
61	شخصیت، در روان شناسی
63	1- ایمان استوار و بلند
65	2- سلمان «منا»
65	الف: علی <small>ع</small> و ...
66	ب: چگونگی از اهل بیت <small>ع</small>
67	توضیح «ابن عربی»
69	شان بیان
70	ایمان و تقوی
75	فصل سوم : فضایل و مناقب درخشان
75	فضایل و مناقب درخشان
75	1- فرزند اسلام
77	فرزند خصال خویشتن
79	2- ارکان چهارگانه
80	3- از هوشیاران
80	4- از سردمداران
81	5- اطاعت از سلمان
82	6- مایه های برکت
83	7- سلمان علوی <small>ع</small> و قریشی
84	8- نامه به برادر سلمان
86	توضیحات
88	9- محبوب خدا و رسول <small>ص</small>
89	10- معشوقهای بهشتی

91	11- سالارهای بهشت
91	12- یاران محمد ﷺ و علی <small>علیه السلام</small>
94	پی نوشتها:
96	فصل چهارم : حکمت و فقاہت
96	حکمت و فقاہت
99	آگاهی به حوادث
101	سرچشمه این علوم
102	1- نورانیت الهی
104	2- رمز و راز
105	3- به «اسم اعظم»
107	4- الهام و حدیث
108	رسول، نبی، محدث
110	قاتل سلمان را
112	نمونه ها
115	تفسیر قرآن
116	پی نوشتها:
119	فصل پنجم : در ماجرای بیعت
119	در ماجرای بیعت
122	شرح حال امام علی <small>علیه السلام</small>
124	1- خطابه حکیمانه
127	2- دامن او را نمی گیرید؟
129	3- صبر تلخ
131	4- سخنرانی در مسجد
134	در هیاهوی مسجد

135.....	ناچار، بیعت
139.....	پی نوشتها:
142.....	فصل ششم: در محضر علی <small>علیه السلام</small> و فاطمه <small>علیها السلام</small>
142.....	در محضر علی <small>علیه السلام</small> و فاطمه <small>علیها السلام</small>
146.....	حلال مشکلات
150.....	2- تسلی به فاطمه <small>علیها السلام</small>
151.....	3- شاهد امداد غیبی
151.....	4- ناظر رنج و تلاش
154.....	5- چادر وصله دار
157.....	6- دعوت فاطمه <small>علیها السلام</small>
160.....	دعای نور
161.....	7- به هنگام وداع
163.....	پی نوشتها:
165.....	فصل هفتم: قرآن و سلمان
165.....	قرآن و سلمان
165.....	1- مؤمنان
165.....	2- سابقون
166.....	3- خداجویان
167.....	4- دوستان واقعی
168.....	5- هدایت یافتگان
168.....	6- عمل صالحان
169.....	7- شاهدان و صالحان
169.....	8- پاداش صالحان
169.....	9- از پارسیان

- 171.....10- ملحق شدگان
- 172.....11- شب زنده داران
- 173.....ایمان و عمل
- 175.....پی نوشتها:
- 177.....فصل هشتم : سخنان حکیمانه و روشهای سازنده
- 177.....سخنان حکیمانه و روشهای سازنده
- 177.....1- شکرگزاری
- 178.....2- کار جانشینی
- 178.....3- فرار از قرآن!
- 179.....4- نمونه زن مؤمن
- 179.....5- محرومیت از نماز شب
- 179.....6- قلب و پیکر
- 180.....7- میهمان ناشکر!
- 182.....8- میهمانان پر توقع
- 183.....9- شش چیز عجیب!
- 183.....10- حالت چطور است؟
- 184.....11- کیف اصبحت؟
- 185.....12- ظلم به مردم
- 185.....13- زیان حرف زیاد
- 186.....14- سجده و همنشینی
- 186.....15- عذاب قبر
- 187.....16- میزان عمل
- 187.....17- ارتباط ارواح
- 188.....18- آموختن ضروری

188.....	19- بیماری و گرفتاری مؤمن
188.....	20- برای عبور از صراط
189.....	21- حساب خواب
189.....	22- اهمیت امانت
189.....	23- دعای بعد از غذا
190.....	24- درد پسند
190.....	25- گسترش سلام
190.....	26- خطر حرص زیاد
191.....	27- نماز شب
191.....	28- طیب مؤمن
192.....	29- آموزش حکمت
193.....	پی نوشتها:
195.....	فصل نهم : روایات سلمان
195.....	روایات سلمان
195.....	1- تفرقه امت!
196.....	2- سعید و شقی
196.....	3- شهادت به یگانگی خدا
196.....	4- اعلم امت
197.....	5- اولین مسلمان
197.....	6- برادر، و جانشین
197.....	7- گم شدن حسن و حسین <small>علیهما السلام</small>
198.....	8- احترام میهمان
199.....	9- روزه 27 رجب
199.....	10- غسل و نظافت جمعه

- 11- نماز جمعه 199
- 12- اضافه شدن نماز 200
- 13- پاسداری از مرز 200
- 14- حب علی علیه السلام 201
- 15- بهترین جانشین 201
- 16- قصر بهستی 201
- 17- معنای ولایت 202
- 18- علاقه شدید به فاطمه علیها السلام 202
- 19- پدر نه امام علیه السلام 203
- 20- امامان دوازده گانه 203
- 21- فرزند نهم حسین علیه السلام 203
- 22- محبت علی علیه السلام چرا؟ 204
- 23- حضرت مهدی علیه السلام 204
- 24- حزب پیروز 205
- 25- گناه ریزی 205
- 26- زندان مؤمن و بهشت کافر 206
- 27- میان بهشت و دوزخ 206
- 28- پیشوای مسلمانان 206
- 29- علامات ظهور 208
- 30- گلهای دنیایی 208
- 31- واسطه های فیض 209
- 32- نامگذاری فرزندان 209
- 33- سنگر نجات 210
- 34- ایمان و محبت 210

- 35- خوراک جنین 210
- 36- بهتر و افضل 211
- 37- پیوند با علی علیه السلام 211
- 38- بیعت رهبری 211
- 39- حيله های آینده 212
- 40- شش وصیت 212
- 41- مسؤولیت پیشوایی 212
- 42- نوشته بر شمشیر علی علیه السلام 213
- 43- زن منت گذار! 213
- 44- شرم الهی! 214
- 45- اگر علی علیه السلام نبود 214
- 46- نشانه های قیامت 217
- 47- عظمت اهل بیت علیهم السلام 222
- 48- اعتراض به حدیفه 227
- 49- زیانهای بی حیایی 227
- 228..... راویان سلمان
- 229..... پی نوشتها:
- 232..... فصل دهم : کتاب سلمان، خبر جاثلیق
- 232..... کتاب سلمان، خبر جاثلیق
- 233..... ترجمه متن کتاب
- 235..... در مسجد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
- 237..... سخن با مسیحیان
- 238..... به من جواب دهید
- 239..... ظلم مردم!...

240.....	به آستان علی <small>علیه السلام</small>
242.....	جاثلیق و علی <small>علیه السلام</small>
244.....	در چشمه سار علم
249.....	حجت اوصیاء
250.....	جایگاه ما، در بهشت و دوزخ
251.....	هر چه می خواهی سؤال کن
252.....	خدا، و «عرش»
253.....	حاملان «عرش»
253.....	خدا کجاست؟
254.....	بهشت کجاست؟
256.....	تکلیف بهشت و دوزخ
256.....	«وجهه»، به کدام سو؟
257.....	در آغوش اسلام
258.....	چرا چنین کردید؟
259.....	ستایش علی <small>علیه السلام</small>
259.....	تکرار تاریخ
261.....	اختلاف امتهای!
262.....	برای حفظ اساس اسلام
264.....	تکلیف شما
265.....	امید پیروزی
267.....	پیروزی نهایی
268.....	اشک گرم علی <small>علیه السلام</small>
268.....	سه توضیح
271.....	پی نوشتها:

274.....	فصل یازدهم : در جبهه های جنگ
274.....	در جبهه های جنگ
275.....	1 - در جنگ «خندق»
277.....	کندن خندق
278.....	قدرت دلاوری
279.....	کاخهای «حیره» و «مداین»
280.....	ماجرای جنگ خندق
281.....	2 - در جنگ «طائف»
283.....	به سوی طائف
285.....	3 - در جنگ «قادسیه»
287.....	4 - در فتح «مداین»
289.....	نامه پیامبر ﷺ به «خسرو پرویز»
290.....	ادامه جنگ
292.....	رهبری سلمان
293.....	تصرف کاخ سفید
295.....	حفظ بیت المال
297.....	ظهور فرزند فارس
298.....	5 - در جنگ «بلنجر»
300.....	6 - در پیکاری دیگر
301.....	شهرسازی
302.....	در اصفهان
303.....	پی نوشتها:
307.....	فصل دوازدهم : داستانها و سرگذشتها
307.....	داستانها و سرگذشتها

- 307..... 1 - دیدن ابو درداء
- 308..... 2 - در بازار آهنگران
- 310..... 3 - روزه جمعه
- 310..... 4 - روزه سالانه
- 313..... 5 - شوخی امام علی علیه السلام
- 314..... 6 - روی سنگ داغ!
- 315..... 7 - ملاقات ابوذر
- 318..... پی نوشتها:
- 319..... فصل سیزدهم : کرامات اعجاز گونه
- 319..... کرامات اعجاز گونه
- 320..... فراست و تیز هوشی
- 321..... تحصیل فراست
- 322..... 1 - سخن از کربلا و ...
- 325..... بارگاه اسلام
- 327..... 2 - نوید لذت عاشورا
- 328..... 3 - از جنگ «جمل»
- 329..... 4 - آهوی کباب شده
- 330..... 5 - جواب مردگان!
- 331..... 6 - امانت سلام
- 332..... 7 - ظهور امام غایب علیه السلام
- 333..... 8 - شهید کوفه
- 334..... 9 - در دیگ غذا
- 335..... 10 - سخن روی آب!
- 336..... توضیح لازم

337.....	درباره غلات
339.....	پی نوشتها:
342.....	فصل چهاردهم : استاندار مداین
342.....	استاندار مداین
344.....	شکوه «کاخ سفید»
345.....	سقوط و سرنگونی
347.....	1 - انحصار و اختناق
347.....	2 - حبس و زندان
348.....	3 - قتل و خونریزی
349.....	4 - خوشگذرانی و رفاه زدگی
349.....	5 - ظلم و عصیان
351.....	ماموریت سنگین سلمان
352.....	مسئولیت پیشوایی
355.....	شیوه های استانداری
356.....	1 - اقدام فرهنگی
356.....	2 - برهیز از زخارف
357.....	3 - ارتزاق از راه کار
358.....	4 - ساده زیستی
359.....	تحلیل زهد و پارسایی
362.....	5- سرکشی و دلجویی
362.....	6 - حفاظت مادی و معنوی
363.....	7 - یاری رسانی
364.....	8 - اطاعت امام <small>عَلَيْهِ السَّلَامُ</small>
365.....	جواب به خلیفه

369.....	جواب به ابو درداء.....
370.....	نامه و جواب آن.....
372.....	پی نوشتها:.....
376.....	فصل پانزدهم : زن و فرزندان.....
376.....	زن و فرزندان.....
376.....	1- خواستگاری دختر «عمر».....
378.....	ازدواج با غیر عرب!.....
378.....	2- خواستگاری دوم.....
380.....	3- ازدواج.....
382.....	فرزندان و نواده ها.....
383.....	1- ضیاءالدین.....
384.....	2- شمس الدین، سوزنی.....
385.....	3- عبدالفتاح.....
385.....	4- ابو کثیر بن عبدالرحمن.....
386.....	5- ابراهیم بن شهریار.....
386.....	6- حسن بن حسن.....
388.....	پی نوشتها:.....
390.....	فصل شانزدهم : به آخرین سفر.....
390.....	به آخرین سفر.....
392.....	عیادت کنندگان.....
393.....	تاریخ وفات.....
395.....	نتیجه.....
397.....	مدت عمر.....
400.....	در بستر مرگ.....

400.....	به انتظار میهمانان
401.....	حضور امام علی <small>علیه السلام</small>
403.....	امامان <small>علیهم السلام</small> در کنار محضر
404.....	اعتراض مستنصر عباسی
405.....	بارگاه سلمان (ره)
409.....	زیارت نامه سلمان فارسی (ره)
411.....	مزار حدیفه
413.....	منابع مورد استفاده
419.....	آثار دیگر مؤلف
419.....	الف: عقاید و احکام
419.....	ب: اخلاق و مسایل تربیتی
420.....	ج: تاریخ و یادنامه ها
421.....	د: مسایل اقتصادی و مالی و ادبی
422.....	پی نوشتها:
426.....	فهرست مطالب